ترجمهٔ

(نزهة النّاظر و تنبیه الخواطر)

چشم تماشا

أبو عبدِ اللهِ الحسینِ بن محمّد بنِ حسن بن نصر الحلوانیّ

تصحیح و ترجمه

عبدالهادی مسعودی

نگریستن به زندگی و روابط انسانی، از نگاه تماشایی‌ترین اسوه‌های بشری، نردبانی به بلندای آسمان می‌خواهد. مؤلّف کتاب، با نقل احادیثی بس زیبا و چشم‌نواز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مسیر پرواز بر فراز این باغ پرشکوفه را آماده کرده است.





ISBN 978-964-493-410-0

9 789644 934100

چشم تماشا

ترجمهٔ (نزهة النّاظر و تنبيه الخواطر)

أبوعبدِالله الحسين بن محمّد بنِ حسن بن نصر الحلوانيّ

بسم الله الرحمن الرحيم



حُلوانی، ابو عبد الله حسین بن محمّد بن حسن بن نصر، قرن پنجم هجری.
چشم تماشا (ترجمهٔ نزهة الناظر وتنبیه الخاطر) / ابو عبد الله حسین بن محمّد بن حسن بن نصر حُلوانی؛ تصحیح و ترجمه عبدالهادی مسعودی. ـ قم: انتشارات دار الحدیث، ۱۴۳۰ق = ۱۳۸۸.
۲۵۲ ص.
ISBN : 978 - 964 - 493 - 410 - 0
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتاب‌نامه: ص ۲۳۹ ـ ۲۵۰؛ و همچنین به صورت زیر نویس.
۱. احادیث شیعه ـ قرن پنجم هجری قمری. الف. مسعودی، عبد الهادی، ۱۳۴۳ ـ ، مصحح و مترجم.
ب. عنوان.
BP ۱۳۲/ ۳د۹ش ۲۹۷/۲۱۲
فهرست‌نویسی پیش از انتشار، توسط کتاب‌خانه تخصصی دار الحدیث قم

چشم تماشا

(ترجمهٔ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر)

ابوعبدالله حسین بن محمد بن حسن بن نصر حُلوانی

تحقیق و ترجمه: عبدالهادی مسعودی

چشم تماشا (ترجمهٔ نزهة الناظر وتنبيه الخاطر)
ابو عبد الله حسين بن محمّد بن حسن بن نصر حُلوانی
تصحیح و ترجمه : عبد الهادی مسعودی

اعراب‌گذاری: نعمان نصری
مصدریابی : داوود اُفقی
نمونه‌خوان عربی : عبد الکریم حلفی
کتاب‌نامه : مهدی هوشمند
صفحه‌آرایی : محمّد باقر نجفی
خوشنویسی : حسن فرزانگان

ناشر : سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ : اول / ۱۳۸۸
چاپخانه : دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۳۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی : قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن : ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ /فاکس : ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ /ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم ، خیابان معلم) : ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری ، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی عليه السلام صحن کاشانی) تلفن :۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس ، چهارراه شهدا ، ضلع شمالی باغ نادری ، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب ، طبقهٔ هم‌کف) تلفن : ۳ـ۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس ، میدان تختی ، خیابان شهید اسدالله زاده ، نرسیده به چهار راه پل خاکی ، دست چپ ، ساختمان کوثر)تلفن : ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net
hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 410 - 0



پیش‌گفتار

سبک شناخت نگارش‌های حدیثی شیعه نشان از آن دارد که محدّثان شیعه، نگاشته‌های خود را بیشتر به شکل موضوعی تنظیم می‌نموده و چینش احادیث را براساس محتوا و مضمون و نه گوینده و راوی حدیث سامان می‌داده‌اند. در این میان تنها چند مؤلّف انگشت شمار داریم که نه از شیوهٔ موضوعی بلکه از سبک مسندی پیروی کرده و احادیث هر معصوم را جداگانه و هر کدام را در یک فصل آورده و کتاب را به ترتیب معصومان علیهم السلام مرتب ساخته‌اند. کتاب مشهور «تحف‌العقول» از ابن‌شعبهٔ حرّانی در قرن چهارم هجری و «الدرّةالباهرة» منسوب به شهید اول در قرن هشتم از این زمره‌اند و کتاب حاضر حلقه میانی این دو کتاب است.

«نزهةالناظر و تنبیه‌الخاطر» به راستی بوستان و تفرّج‌گاه خستگان اندیشه است. تلألؤ سخنان حکمت‌آموز هر معصوم و درخشش یکایک این درّهای سفته، خواننده را در فضایی تماشایی فرو می‌برد و به امتداد خواندن، او را از دنیا و بندهای شیطانی آن می‌رهاند و با حقیقتِ نهفته در ژرفای کلمات پیشوایان هدایت آشنا می‌سازد.

این کتاب افزون بر مفید بودن برای عموم مردم، نیاز پژوهشگران را به احادیث یک معصوم مشخص در زمینهٔ مسائل اخلاقی و اجتماعی برطرف می‌کند و مآخذ آورده شده در پانوشت کتاب، راه محققان را برای دسترسی به اسناد هر حدیث و مضمون‌های مشابه آمده در احادیث دیگر هموار می‌سازد.

◆ نام مؤلّف

خوشبختانه کتاب نزهةالناظر وتنبیه الخاطر» افزون بر قوّت محتوایی و علوّ معانی،

دارای مؤلّفی شناخته شده و معلوم است. مؤلّف نام خود را در پایان کتاب آورده و بدینسان بر اعتبار نوشتهٔ خود افزوده است. او خود را حسین بن محمّد بن الحسن می‌نامد و با مراجعه به اسامی واقع شده در اسناد احادیث مانند آنچه در «بشارةالمصطفی» نوشتهٔ محمّد بن ابوالقاسم طبری (قرن ۶)[۱] و نیز «ذیل تاریخ بغداد» از ابن‌نجار بغدادی، (متوفی ۶۴۳)[۲] آمده است، می‌توانیم او را کامل‌تر و به این‌گونه بشناسیم: ابوعبدالله الحسین بن محمّد بن الحسن بن نصر الحلوانی.

این نام، یعنی الحسین بن محمّد بن الحسن از سوی ابن‌شهر آشوب رجال‌شناس و کتاب‌شناس بزرگ شیعه در قرن ششم (م ۵۸۸) در کتابش «معالم العلماء» که به ذکر نویسندگان شیعه اختصاص دارد، نیز عنوان شده [۳] و ابن‌بطریق (۵۳۳ ـ ۶۰۰) هم در کتاب مشهورش، «العمدة»، به هنگام تبیین حدیث تکریم عباس عموی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«ویزید ذلك بیاناً وإیضاحاً ما ذکره الحسین‌بن محمّدبن الحسین الحلواني في کتابه الّذی جمعه من لمع کلام النّبی صلی الله علیه و آله وکلام الائمّة علیهم السلام قال: في لمع کلام الإمام الزکّي أبي‌الحسن عليّ بن محمّد العسکري علیه السلام لمّاسئله المتوکّل فقال له: ماتقول بنو أبیك في العبّاس؟ قال: مایقولون في رجل فرض‌الله طاعته علی الخلق وفرض طاعة العبّاس علیه».[۴]

این حدیث با همین متن در «نزهةالناظر» موجود است[۵] و تعبیر «لُمَع» که همان تعبیر مؤلّف در مقدّمه و نیز مؤخّرهٔ کتاب از احادیث گردآورده‌اش و عنوان ابواب

---

۱. بشارة المصطفی: ص ۱۰۵.

۲. ذیل تاریخ بغداد: ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. معالم‌العلماء، ص ۷۸، رقم ۲۷۳.

۴. العمدة: ص ۸.

۵. ر.ک ص ۲۱۲، ح ۵۰۴.

کتاب در برخی نسخه‌ها[1] می‌باشد جای تردیدی نمی‌نهد که منظور ابن‌بطریق از حسین‌بن محمّدبن حسین الحلوانی همین مؤلّف «نزهة‌الناظر» است و «حسین» دوم تصحیف «حسن» است که تصحیفی شایع و عادی در کتابت و استنساخ می‌باشد.

علامه مجلسی نیز در باب «ماجمع من جوامع کلم امیرالمؤمنین علیه‌السلام» هنگام اشاره به کتاب‌هایی که برخی از احادیث دربارهٔ حضرت علی علیه‌السلام را در بر دارند، از «نزهة‌الناظر» نام می‌برد و آن را تألیف حسین‌بن محمّدبن حسن می‌داند.[2]

کتاب شناسان دیگری نیز این مطلب را تأیید کرده که سیّد اعجاز حسین[3] و شیخ آقابزرگ تهرانی[4] از این زمره‌اند.

بر همین اساس، نظر دیگر ابن شهر آشوب[5]، و نیز شیخ نوری[6] که کتاب را به ابویعلی محمّد بن حسن جعفری[7] نسبت داده است، درست نیست و همان‌گونه که شیخ آقا بزرگ می‌گوید[8] این مطلب با تصریح مؤلّف به نام خود در پایان کتاب سازگار نیست و منشأ اشتباه، شرح‌های نوشته شده از سوی ابویعلی جعفری بر دو حدیث از کتاب است.[9]

مؤیّد این مطلب، آن است که سیدبن طاووس در کتاب خود، «الیقین» احادیثی را در باب نامیدن علی علیه‌السلام به امیرالمؤمنین و خیرالوصیّین آورده[10] و منبع آن را

---

۱. مانند نسخهٔ در دسترس شیخ آقا بزرگ تهرانی، ر.ک: الذریعة: ج ۲۴، ص ۱۲۷، رقم ۶۳۸.
۲. بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۳۶.
۳. کشف الحجب والاستار: ص ۵۸۰، رقم ۳۲۶۰.
۴. الذریعه: ج ۲۴، ص ۱۲۷، رقم ۶۳۸.
۵. معالم العلماء: رقم ۶۷۴.
۶. خاتمهٔ مستدرک‌الوسائل: ج ۱، ص ۱۹۲، رقم ۳۹.
۷. او استاد حلوانی و جانشین شیخ مفید می‌باشد و همراه نجاشی، غسل و تجهیز سید مرتضی را در سال ۴۳۶ هجری قمری عهده‌دار بوده است، ر.ک: نجاشی: رقم ۱۰۷۰.
۸. الذریعه: ج ۴، ص ۲۵۹.
۹. رجوع کنید به ص ۱۴۴، ح ۲۹۷ و ص ۱۸۰، ح ۳۹۸.
۱۰. الیقین: ص ۱۱۱.

«نهج‌النجاة في فضائل أميرالمؤمنين والأئمّة الطاهرين من ذريّته صلوات‌الله عليهم أجمعين» نوشتهٔ الحسين بن محمّد بن الحسن بن نصر الحلواني دانسته است. ابن‌طاووس این نام و نسب را در جای دیگری از کتابش تکرار می‌کند[۱] و از این رو اگر مانند شیخ آقا بزرگ بتوانیم اتّحاد مؤلّف «نهج‌النجاة» و «نزهة‌الناظر» را استظهار کنیم، انتساب کتاب «نزهة‌الناظر» به حلوانی تأیید می‌شود.

شیخ آقابزرگ، کتابشناس بزرگ شیعه در الذریعه، می‌گوید: «یأتي استظهار اتّحاد صاحب «نزهة‌الناظر» مع «نهج‌النجاة» یعنی لروایته فیهما عن أبي‌القاسم بن المفید محمّد[۲] و سپس در جای خود، «نهج‌النجاة» را از حسین بن محمّدبن نصر حلوانی می‌خواند و به منقولات ابن‌طاووس از آن در «الیقین» اشاره می‌کند.[۳]

اتان کلبرگ نیز این حدس آقابزرگ را صائب دانسته و مؤلّف این دو کتاب را یک نفر و همان حسین‌بن محمّدبن الحسن حلوانی دانسته است.[۴]

◆ استادان و مشایخ حلوانی

براساس آنچه گفته شد، مؤلّف کتاب فردی شناخته شده و مورد اعتنای عالمان عصر خود بوده است. او نزد الشریف محمّد بن الحسن بن حمزة، ابویعلی جعفری که از مراجع شیعه پس از شیخ مفید و داماد و جانشین او بوده،[۵] درس خوانده و با توجه به محل سکونتش،[۶] محلهٔ کرخ بغداد، از محضر عالمانی چون شیخ طوسی، سیّد مرتضی و سیّد رضی ـ رحمهم الله ـ بهره برده است.

---

۱. الیقین: ص ۳۸۹.

۲. الذریعه: ج ۲۲، ص ۱۱۱.

۳. الذریعه: ج ۴۲، ص ۴۲۵، رقم ۲۲۲۴ گفتنی است شیخ آقابزرگ در ادامه، اشتباه ابن‌طاووس را در مسئلهٔ تاریخ کتاب نهج‌النجاة گوشزد کرده و از این رو مانع انتساب آن را به حلوانی زدوده است.

۴. کتابخانهٔ ابن‌طاووس: ص ۴۶۷.

۵. ر.ک: رجال نجاشی: رقم ۷۰۸، و فرحة الغری: ص ۱۲۵.

۶. مولد حلوانی، حلوان از شهرهای عراق است، اما به جهت آن که بغداد، پایتخت و پایگاه علم بوده، به آنجا کوچ کرده است. حلوان نام چند مکان است و از جملهٔ آنها حُلوان عراق، در شمال بغداد و در منطقهٔ کوهستانی آن است. حلوان شهری آباد و محل نشو و نمای عالمان متعددی بوده است، ر.ک: معجم البلدان: ج ۲، ص ۲۹۰.

طریق روایی واقع در کتاب «بشارة المصطفی» اثر عمادالدین طبری[1]، شاگردی حلوانی را در محضر سیدمرتضی در سال ۴۲۹ هجری به روشنی نشان می‌دهد و سند واقع در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» اثر ابن‌النجار البغدادی[2]، استفادهٔ او را از ابوالحسن علی‌بن المظفربن بدر، علامه بندنیجی در سال ۴۲۵ هجری قمری اثبات می‌کند.

ابوعبدالله حسین‌بن محمّد حلوانی خود نیز در آخرین روایت کتابش که آن را بر خلاف احادیث دیگر کتاب، مسنداً ذکر می‌کند[3] به استاد دیگرش که به احتمال فراوان از استادان اصلی وی بوده است اشاره می‌کند. حلوانی طریق خود را چنین آغاز می‌کند: «أخبرني الشيخ أبوالقاسم عليّ بن محمّد بن محمّد المفيد رحمه‌الله» که حاکی از شاگردی او نزد فرزند برومند شیخ مفید است. بنا بر آنچه ابن طاووس می گوید حلوانی از او در کتاب دیگرش «نهج‌النجاة» نیز حدیث نقل کرده است[4].

◆ شاگردان حلوانی

براساس طریق‌های روایی گذشته می‌توان از «علی‌بن الحسین‌بن علی الرازی» و«ابوزکریا، یحیی‌بن علی الخطیب التبریزی» به عنوان شاگردان حلوانی نام برد. افزون بر این، استقبال و بهره گیری دانشمندان و نویسندگان از کتاب و توجه ایشان به آن بویژه عمادالدین طبری، مؤلّف «بشارةالمصطفی» و ابن‌بطریق ، مؤلّف «عمده» و از بزرگان قرن ششم که تنها یک قرن با وی فاصله دارند، نشان از استقبال عالمان از کتاب او و استفادهٔ کتبی آنان دارد.

◆ عصر مؤلّف

بر اساس علم طبقات رجال و با توجه به سال وفات مشایخ حلوانی می‌توان وی را

---

۱. بشارة المصطفی: ص ۱۰۵.
۲. ذیل تاریخ بغداد: ج ۴، ص ۱۰۸.
۳. ر.ک: ص ۲۲۰، ح ۵۲۹.
۴. الیقین: ص ۳۸۹.

از محدّثان قرن پنجم هجری دانست. زیرا همان گونه که گذشت شاگردان شیخ مفید(م ۴۱۳)[۱] مانند سید مرتضی (م ۴۳۶)[۲] و شیخ ابوالقاسم علی بن محمّد، فرزند شیخ مفید و ابو یعلی جعفری(م ۴۶۳)[۳]، داماد و جانشین شیخ مفید که همه از بزرگان اوایل قرن پنجم و از استادان حلوانی هستند و با توجه به تاریخ ذکر شدهٔ شاگردی او نزد برخی از ایشان و نیز تاریخ استفاده او از علامه بندنیجینی[۴] در سال ۴۲۵، تردیدی باقی نمی‌ماند که او از ستاره‌های تابناک عصر زرین و درخشان علم در دهه‌های میانی قرن پنجم بوده است.

◆ انگیزهٔ تألیف

حلوانی در عصر طلایی فرهنگ و ادب می‌زیسته و سخن نخست مجامع فرهنگی آن روزگار، فصاحت و بلاغت و روانی بوده است. او مانند سلف صالح خویش، سید رضی پا به میدانی نهاد که قهرمانی‌اش از آنِ سخنوران بود و در عرصه‌ای به طرح اندیشه‌های علوی و جعفری و معارف اهل بیتﷺ پرداخت که شعر و نثر و مقامات‌نویسی، مهم‌ترین نشانهٔ فضل بود. در عصر او متعلّمان، کتاب‌های جاحظ و ابن عبیدهٔ ریحانی و سخنان عتّابی[۵] و اشعار ابان لاَحقی را فرا می‌گرفتند و در این میان ارادهٔ غالب حاکمان بر حذف و مهجور نهادن سخنان فصیح و نغز امامان معصوم شیعهﷺ بود و این، زمینه را به نفع ادیبان و به زیان شیعیان آماده می‌ساخت. او خود فضای معاصر خویش را چنین ترسیم می‌کند: هرگاه از امیرمؤمنان﷣ و دیگر

---

۱. رجال النجاشی: رقم ۱۰۶۷.

۲. رجال النجاشی: رقم ۷۰۸.

۳. رجال النجاشی: رقم ۱۰۷۰ و معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۲۱۱ رقم ۱۰۴۷۳.

۴. بندنیجین از توابع بغداد و در ناحیهٔ کوهستانی آن در سمت نهروان قرار داشته است و تنی چند به آن جا موصوفند. به گمان این جانب، او ابو الحسن علی بن المظفر بن بدر، از مشایخ خطیب بغدادی و شاگرد ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری، مؤلف «الزواجر والمواعظ»، از مشایخ صدوق است. ر.ک: تاریخ بغداد: ج ۱۰، ص ۱۴۶، رقم ۵۲۹۵ و الذریعة: ج ۱۲، ص ۶۰، رقم ۴۷۳.

۵. ابو عمرو، کلثوم بن عمرو عتابی، شاعر و سخنوری زبردست بود که نوشته‌هایی زیبا داشت. او به برمکیان پیوست و آنان او را به هارون الرشید معرفی کردند و نزد وی جایگاه بلندی یافت.

امامان﷨ یاد می‌شود، رنگ چهرهٔ منافقان و کافران دگرگون شود و اگر اندرزی نیکو یا حکمتی رسا و یا عبارتی برجسته و خطبه‌ای نمایان و نوشته‌ای شیوا برایشان روایت کنی، خشم گیرند و می‌گویند: «من و امثال من چنین خبری نشنیده‌ایم» و من می‌گویم: «اگر به دیدهٔ انصاف بنگری و از زورگویی و مخالفت کناره بگیری، خواهی دانست که آنچه شنیده‌ای نمی از یمی و کمی از فراوان است».[1]

حلوانی، سیاست‌های کهنهٔ بنی‌امیه را زمینه‌ساز جریان‌های عصر خویش می‌داند. او به سیاست عبدالملک بن مروان اشاره می‌کند که همچون سلف بدکار خویش معاویه و به عنوان یکی از دو خلیفه اصلی در دولت نود سالهٔ بنی‌امیه، تمام تلاش خویش را در خاموش کردن نور علوی به کار برد و شواهدی نیز ارائه می‌دهد همچون شیوهٔ تحدیث و نام بردن به کنایهٔ حسن بصری از امام علی﷣ که چون قصد حدیث گفتن از امیرالمؤمنین علی﷣ داشت، از بیم بنی‌امیّه می‌گفت: قال أبو زینب.[2]

حلوانی استمرار این جریان را موجب نسبت دادن فضایل و مناقب و حتی سخنان شیوا و بلیغ اهل بیت﷨ به رقیبان و دشمنان ایشان دانسته و سخنان ادبی ابن مقفع زندیق و جاحظ عثمانی و تابعان و همراهان و موافقان و همگنان اینان را زمینهٔ آن خوانده است تا کلمات گهربار علی﷣ و فرزندان بزرگوارش را به چنین اشخاصی نُسبت دهند و شاید که برخی از آنان هم در اقتباس آشکار و پنهان از سخنان امیر بیان علی﷣ متّهم باشند.[3] او به صراحت اعلام می‌دارد که قصد کلی، اطفای نور الهی و انهدام آثار اهل بیت﷨ است، اگرچه خدا از خاموش شدن نور خود ابا دارد. حلوانی سپس عبارت سید رضی(ره) را در تأیید گفتهٔ خود نقل می‌کند که این دشمنان را به دو

---

۱. ر.ک: ص ۱۷ مقدّمهٔ مؤلّف.

۲. همان.

۳. نک: صفحه پایانی کتاب آنجا که می‌گوید: و هر کس کتاب‌های ریحانی و رساله‌های او را تورّق کند می‌داند که همهٔ آنها از خطبه‌ها و رساله‌ها و اندرزها و حکمت و آداب امامان﷨ است.

دستهٔ جاهل، گمراه و فرو رفته در ظلمت از یک سو و آگاه از فضایل اهل بیت(ع) و عالم کتمان کننده و حیله گر مغالطه کار مریدباز تقسیم می‌کند که هر دو دسته به دنبال دنیای خویش و روزی خوردن از قلم بی‌زخم و نیش خود هستند که نه در کف نویسنده، بلکه سر به چرخش چشم و دست حاکمان دارد.

نکتهٔ جالب توجه، اقتدای حلوانی به سید رضی(ره) در مبارزه با این وضعیت است. او به همان گونه که سید رضی(ره) سخنان بلیغ امام علی(ع) را برگزید و به جمع‌آوری و حتی تقطیع سخنان و بخش‌هایی از خطبه‌ها و نامه‌های بلند و کوتاه حضرتش همّت گماشت که رنگ بلاغی و ادبی داشت، آن دسته از احادیث ائمّه(ع) را آورده که این رنگ را بیشتر دارند. ما می‌توانیم کار حلوانی را تکمیل کار سید رضی در ادامهٔ گردآوری سخنان بلیغ ائمّه(ع) بدانیم که مقصود اولیه و اصلی سید رضی بوده و کتاب «خصائص الائمه(ع)» که بعدها در خصائص امیرالمؤمنین(ع) متوقف و به همان نامیده شد، در واقع طرح و پی ریزی زمینهٔ آن بوده است. در این میان نقل سخنان پیامبر(ص) بیشتر برای آن است که سخنان امامان(ع) را تقویت کند و به این اندیشهٔ کلامی شیعه قوّت بخشد که همه، جرعه‌نوشان جام نبوّت هستند. حلوانی خود این نکته را گوشزد کرده است.[1]

◆ نسخه‌ها و تصحیح حاضر

آنچه از نسخه‌های کتاب در دست است، سه نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی،[2] کتابخانهٔ مسجد اعظم قم[3] و نسخهٔ شخصی سیدمحمّد

---

۱. ر.ک: مقدّمهٔ مولّف.

۲. این نسخه از سوی مقام معظم رهبری، آیة الله خامنه‌ای به کتابخانهٔ آستان قدس هدیه شده و با شماره عمومی ۱۹۶۰۰ در بخش کتب خطی این کتابخانهٔ در مشهد، مرکز استان خراسان و در جوار بارگاه ملکوتی امام رضا(ع) نگهداری می‌شود.

۳. این نسخه در ضمن مجموعهٔ با رقم ۲۷۱۲ در بخش کتب خطی کتابخانهٔ مسجداعظم قم نگهداری می‌شود که به وسیلهٔ مرجع دینی عصر آیة‌الله حاج آقاحسین طباطبایی بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ هق) تأسیس شد.

موحد محمّدی اصفهانی[۱] است. دو نسخهٔ چاپی نیز سراغ داریم که یکی به سال ۱۴۰۴ هجری قمری در مشهد مقدس به طبع رسیده و افست از چاپ نجف اشرف[۲] می‌باشد و دیگری نسخهٔ چاپ شده به سال ۱۴۰۸ هجری قمری در قم[۳].

نسخهٔ خطّی اول از دیگر نسخه‌ها کهن‌تر و متعلّق به قرن یازدهم است. متن احادیث این نسخه تا حدی از بقیهٔ نسخه‌ها صحیح‌تر می‌نماید و اعراب اندکی هم دارد که در برخی موارد راهگشاست. این نسخه در دسترس مصحّحان قبلی نزهةالناظر نبوده و در سال‌های اخیر به کتابخانه بزرگ آستان قدس رضوی در مشهد هدیه شده است.[۴] از این نسخه چند صفحه ساقط شده است که احادیث ۳۷ تا ۹۳ از میان احادیث پیامبرﷺ و بخش‌های کوچکی از برخی احادیث امام علی‌علیه‌السلام را ندارد و نیز حدیث ۵ تا ۱۶ از احادیث امام کاظم‌علیه‌السلام به میان احادیث امام سجّادعلیه‌السلام آمده و با آن خلط شده است. خوشبختانه مستنسخ مطلّع کتاب در حاشیهٔ متن به این موارد تذکر داده است. این نسخه چند صفحه هم اضافه دارد که نمونهٔ آن صفحهٔ هشت نسخهٔ خطی است که شرح احادیث پیامبر (حدیث ۱۰۴) است. در مقدمه نیز دو صفحهٔ اضافی به چشم می‌خورد.

بر اساس برخی عبارت‌ها در حاشیهٔ این نسخه، مانند عبارت «لیس فی الاصل» در

---

۱. مطابق گزارش مصحّحان مؤسّسهٔ امام مهدی (عج) کتاب، این نسخه به خط حاج سیدابوالقاسم صفوی اصفهانی ـ طاب‌ثراه ـ بوده که در نجف اشرف وفات یافته است.

۲. این کتاب از سوی مطبعهٔ حیدریه در ۵۸ صفحه در قطع وزیری و به سال ۱۳۵۶ هجری قمری در نجف و با مقدمهٔ سید محمّد صادق بحر العلوم، به چاپ رسیده است. این چاپ، غیر از چاپ سال ۱۲۸۴ قمری است که در دسترس شیخ آقا بزرگ تهرانی بوده و آن را پرغلط خوانده‌است. ر.ک: معجم المطبوعات النجفیه از محمّد هادی‌امینی: ص۳۶۲، رقم ۱۶۳۱ والذریعة: ج ۲۴، ص۱۲۷، رقم۶۳۷.

۳. این کتاب تحقیق (مؤسسة الإمام المهدي‌ع) و به اشراف آیت الله سیّد محمّد باقر موحّد ابطحي بوده و در چاپخانه مهر قم چاپ و منتشر شده است.

۴. ما این نسخه را با علامت (أ) مشخص کرده‌ایم و به دو نسخهٔ آمده در پانوشت نسخه منتشرهٔ آقای ابطحی با حرف (ب) که مواردش بیشتر است و (ج) که نادر است، اشاره کرده‌ایم.

صفحهٔ بیست و یکم نسخه، احتمال مقابلهٔ آن می‌رود که قوّت دیگری برای این نسخه به شمار می‌آید.

در استفاده از نسخه‌ها، ما نسخهٔ چاپی در دسترس را که بوسیلهٔ آیة‌الله ابطحی اصفهانی به طبع رسیده است متن قرار دادیم؛ زیرا ایشان هر دو نسخهٔ خطی در دسترس خود و نیز نسخه چاپی اسبق را در مجموع متن و پانوشت تصحیح خود آورده و آنها را از هم جدا و متمایز کرده است.

افزون بر این ما در موارد بسیاری از تصحیح خود، از متن کتاب «الدرّةالباهرة من الأصداف الطاهرة» و گاه «بحارالانوار» نیز استفاده کرده‌ایم، زیرا بخش بزرگی از «الدرةالباهرة» را می‌توان برگرفته از نزهةالناظر دانست[1] و ازاین‌رو می‌تواند به عنوان یک نسخهٔ ناقص از آن به شمار آید و همین مسئله در کتب جوامع و واسطه مانند «بحارالانوار» که از «نزهةالناظر» حدیث نقل کرده‌اند، جاری است.

همچنین در تصحیح متن، به شیوهٔ انتقادی نیز نظر داشته و در معدود مواردی که هیچ یک از نسخه‌ها صحیح به نظر نمی‌آمده است، پیشنهاد خود را ارائه داده و نسخه‌های دیگر را گزارش کرده و در ترجمه هم مطابق نظر نهایی خود عمل کرده‌ایم. در مواردی نیز تفاوت‌های ریز و جزیی را که اثری در فهم و تفسیر متن ندارد گزارش نکرده و یا تنها در درون کمان و در متن آورده تا از فزونی پانوشت‌ها جلوگیری کنیم و به جای آن، تلاش کرده‌ایم تا نشانی احادیث را از کتب تألیف شده به وسیلهٔ محدّثان پیش از حلوانی، استخراج نموده و از این طریق بر اعتبار مضامین کتاب بیفزاییم و تنها در مواردی به کتب متأخر از نزهةالناظر ارجاع داده‌ایم که توفیق دسترسی به منبع کهن‌تر را نداشته‌ایم.[2] در این میان نشانی‌های برگرفته از نسخهٔ خطی کتاب «مقصد

---

۱. این مطلب را در مقدمهٔ تصحیح «الدرة الباهرة» بیان کرده‌ایم و با مراجعه به متن هر دو کتاب به آسانی قابل اثبات است.
۲. گفتنی است برای جداسازی منابع شیعی و اهل سنت ما از علامت (؛) استفاده کرده‌ایم.

الراغب فی فضایل علی بن ابی طالب‌ؑ»[1] و نیز «تذکرهٔ ابن حمدون» را از نسخهٔ چاپی مؤسّسهٔ امام مهدی (عج) گزارش کرده‌ایم و اجر و پاداش و مسئولیت این کار برای مصحّحان قبلی «نزهة الناظر» است.

برای تسهیل در درست خوانی و فهم احادیث، اقدام به اعراب گذاری و ترجمه لغات دشوار نموده و جهت جلوگیری از ازدحام علامت‌های اعراب، از نهادن علامت سکون و حرکات حروف اشباع شده و نیز برخی دیگر از علامت‌های غیر ضرور خودداری نموده‌ایم.

همچنین برای استفادهٔ بیشتر خوانندگان فارسی، همهٔ کتاب را ترجمه کرده و چند جملهٔ کوتاه نیز دربارهٔ معصومین گویندهٔ احادیث افزوده‌ام و سزاست که در این جا از محقق ارجمند شیخ نعمان نصری که وظیفهٔ خطیر اعراب‌گذاری و نیز ترجمه لغات دشوار متن را به عهده داشته و همچنین پژوهشگر گرامی داود افقی که در مصدریابی احادیث مرا یاری داده و آقای عبدالکریم حلفی که کتاب را مقابله و نمونه خوانی کرده و همچنین آقای محمّد سلطانی که تایپ و صفحه آرایی کتاب را از آغاز تا فرجام به انجام رسانده است، صمیمانه تشکر کنم، گفتنی است در ویرایش کنونی ترجمه، از برخی یادآوری‌های سرور گرامی‌ام، جناب آقای محمّد اسفندیاری سود برده‌ام که از ایشان نیز سپاسگزارم و برای همه این عزیزان آرزوی توفیق در نشر معارف اهل بیت دارم.

عبد الهادی مسعودی
ایران، قم، اسفندماه ۱۳۸۷
مطابق با ربیع الأوّل ۱۴۳۰

---

۱. این کتاب را برخی به حلوانی صاحب نزهة الناظر نسبت داده‌اند. اما همان گونه که شیخ آقا بزرگ تهرانی و مصحّحان قبلی کتاب گفته‌اند. اسناد کتاب نشان از تفاوت فاحش عصر مؤلف «مقصد الراغب» و «نزهة الناظر» دارد. رجوع کنید به الذریعه: ج ۲۲ ص ۱۱۱ و مقدمهٔ نزهة الناظر، تصحیح ابطحی، ص ۴.

هذا كتاب نزهة الناظر وتنبيه الخاطر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
الحمد لله رب العالمين حمد العارفين به العالمين وصلى الله على
المصطفى محمد وآله الطاهرين [illegible] فاني رايت كثيرا
ممن علم رتبته وشاهد منه من المشركين والكفار فاما المسلمون
فمعاذ الله سبحانه لن تتم بينهم احد ويتغير لشيء من ذلك
اذا ذكر عنده امير المؤمنين علي بن ابي طالب والائمة من
ولده عليهم السلام [illegible] له [illegible] حكمة
او حكمة بالغة او فقرة باهرة او خطبة رايعة او رسالة فصيحة
تغير وقال ما سمعت وامثالي ذلك فقلت لو نظرت بعين
الانصاف وعدلت عن العصبية والخلاف علمت ان ما
سمعته يسير من كثير وصغير من كبير ولكنك تجري على
منهاج معانديهم الذين نشأوا على معاندتهم وعبد
الملك بن مروان وغيره ممن سبقه من بني امية فانه
اذا سمعت كلمة حكمة فاعزها الى امير المؤمنين
[illegible] حتى يتلو او لي من فانها حتى ينشأ على ذكر
[illegible] الكبير وصار ذكرهم طرفة والخبر عنهم

صفحهٔ اول نسخهٔ اصلی

تجمع بين المتفرّق وبه تفرّق بين المجتمع وقد احصيت
به عدد الرمال وزنة الجبال وكيل البحار ان تصلي
على محمد وآل محمد وان تجعل لي من امري فرجاً ومخرجاً
قال ثم نهض ودخل الطواف فقمنا لقيامه حتى انصرف
وانسينا ان نذكر امره وان نقول من هو واي شيء
هو الى الغد في ذلك الوقت فخرج علينا من الطواف
فقمنا له كقيامنا بالامس وجلس مجلسه منبسطاً ونظر
يميناً وشمالاً وقال اتدرون ما كان يقول امير
المؤمنين عليه السلام بعد صلوة الفريضة قلنا وما كان يقول
قال كان يقول اليك رفعت الاصوات ولك
عنت الوجوه ولك خضعت الرقاب واليك التحاكم
في الاعمال يا خير من سئل وخير من اعطى يا
صادق يا بارّ يا من لا يخلف الميعاد يا من امر بالدعاء
ووعد بالاجابة يا من قال ادعوني استجب لكم
يا من قال واذا سألك عبادي عني فاني قريب
اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لي
وليؤمنوا بي لعلهم يرشدون يا من قال يا عبادي

صفحهٔ آخر نسخهٔ اصلی

المقدّمة

بسم الله الرّحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله ربّ العالَمين حمدَ العارفين به العالِمين وصلّى الله على المصطفى محمّد وآله الطّاهرين.

امّا بعد فإنّي رأيت كثيراً ممّن عاصرتُه وشاهدته من المشركين والكفّار ـ فأمّا المسلمون فمعاذ الله سبحانه أن يتنمّر منهم أحدٌ أو يتغيّر لشيء من ذلك ـ إذا ذكر عنده أمير المؤمنين عليّ بن ابي طالب و الأئمّة من ولده عليهم السلام يتنمّر، فإن رويت له عنهم موعظة حسنة أو حكمة بالغة أو فِقرة باهرة أو خطبة رائعة أو رسالة فصيحة تَغيَّر وقال: ما سمعت وأمثالي ذلك، فقلت: لو نظرت بعين الإنصاف وعَدلتَ عن العنت والخلاف علمتَ أنَّ ما سمعته يسير من كثير وصغيرٌ من كبير ولكنّك تجري على منهاج معانديهم الّذين نشأوا على معاندتهم وعداوتهم كعبد الملك بن مروان[1] وغيره ممن سبقه من بني أُميّة فإنّه ...[2] فإذا سمعت كلمة حكمةٍ فاعزها إلى أمير المؤمنين ...[3] فإنّه أحقُّ بها وأولى من قائلها حتّى نشأ على ذلك الصغير منهم والكبير وصار ذكرهم طرفةً والخبر عنهم أعجوبةً والمشهور عن الحسن بن أبي الحسن البصري[4] أنّه كان إذا حدّث عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «قال أبو زينب كذا وكذا» خوفاً من بني أُميّة حتّى نسبت فضائلهم ومناقبهم وآدابهم ومآثرهم

---

١. هو عبد الملك بن مروان بن الحكم بن الحكم أبي العاص الأموى، أبو الوليد المدني ثمّ الدمشقى، كان طالب علم قبل الخلافة ثم اشتغل بها فتغيّر حالُها، ملك عشرين سنة ومات سنة ستّ وثمانين (تقريب التهذيب: ج ١، ص ٦٢٠).

٢ و ٣. هذان الموضعان المشار إليها بالنقاط غير مقروئان في الأصل.

٤. هو رأس أهل الطبقة الثالثة المتوفي سنة ١١٠، قال ابن حجر: ثقه فقيه فاضل مشهور وكان يرسل كثيراً ويدلّس (تقريب التهذيب: ج ١، ص ٢٠٢، الرقم ١٢٣١).

مقدّمهٔ مؤلّف

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان و با کمک از او

ستایش خدای جهانیان را، ستایشِ عارفان عالم، و درود خدا بر محمّد مصطفی و خاندان پاکشﷺ، اما بعد، من بسیاری از معاصران مشرک و کافر را دیده و شاهد بوده‌ام ـو پناه بر خدای سبحان که از میان مسلمانان کسی متغیّر گردد ـکه چون نزد او از امیر مؤمنان علی بن أبی طالب وفرزندان معصوم و پیشوایش یاد شود، متغیّر می‌گردد و چون اندرزی نیکو یا حکمتی رسا، یا عبارتی درخشان، یا سخنی نمایان و یا نوشته‌ای شیوا از امامانﷺ برایش نقل کنی، متغیّر شود و گوید: من و همتایان من آن را نشنیده‌ایم.

من می‌گویم: اگر به دیدهٔ انصاف بنگری و از زورگویی و مخالفت کناره گیری، خواهی دانست که آنچه شنیده‌ای، اندکی از فراوان و نمی از یمی است، اما تو بر شیوه مخالفان ایشان راه می‌پویی که بر معاندت و دشمنی آنان نشو و نما یافته‌اند، مانند عبد الملك بن مروان[1] و جز او از پیشینیان امویش ...[2] پس چون سخنی حکیمانه شنیدی به امیر مؤمنانﷺ منسوبش بدار ...[3] که او بدان سزاوارتر است و از گوینده‌اش اولی. تا آنجاکه کوچک و بزرگشان بر این شیوه رشد یافت و ذکر آنان، طرفه و خبر از ایشان اعجوبه گشت و مشهور است که حسن بن ابی الحسن بصری[4] چون از امیر مؤمنانﷺ حدیث نقل می‌کرد، از بیم بنی امیّه می‌گفت: ابو زینب چنین و چنان‌می‌گوید، تا آن‌که

---

۱. ابو ولید، عبد الملك بن مروان اموی، پیش از به خلافت رسیدن از جویندگان دانش بود و چون به خلافت رسید دگرگون شد. او بیست سال فرمانروایی کرد و در سال ۸۶ هجری قمری مرد.

۲ و ۳. نسخهٔ این مقدّمه در این دو جا ناخواناست.

۴. حسن بصری از محدّثان بزرگ قرن اوّل هجری «طبقهٔ سوم راویان» و درگذشته به سال ۱۱۰ است. ابن حجر، محدّث و رجال شناس مشهور اهل سنّت او را فقیه و مورد اعتماد خوانده ولی تدلیس و ارسال در روایات را هم به او نسبت داده است.

وفصاحتهم ومواعظهم وبلاغتهم إلى زياد[1] ومن كان يدّعيه وابن المُقَفَّع[2] وذويه وابن عبيدة الرّيحاني[3] ومجانسيه وأبي عثمان الجاحظ[4] ومن وافقه وأبانٍ اللّاحقي[5] ومن طابقه العتّابي[6] وسهل بن هارون[7] ومَن جَرى مجراهما يريدون بذلك تطميس آثارهم وإطفاء أنوارهم ويأبى الله إلّا أن يتمّ نوره ولو كره المشركون ولقد أفصح الرضي ﷺ حيث قال في بعض كتبه[8]:

فإنّي أعتقد أنّ جميع أعداء هؤلاء الغُرر الّذين هم قواعد الإسلام ومصابيح الظلام والّذين خفّض الله الخلق عن منازلهم وقصر الأيدي والألسن عن تناولهم وميّز بين العالمين وبينهم وأماطَ العيب والعار عنهم، بين مغموس القلب في الجهالة ومطروف العين بالضّلالة لا يفيق من سكرة الهَوى فيتبيّن الطريقة المثلى، وبين عالم بفضلهم، خابر بطيب فرعهم وأصلهم، يكتم معرفته معاندةً

---

۱. هو زياد بن سميّه، طاغوت العراق زمن معاوية و هو من الخطباء والساسة. (الاستيعاب: ج ۲، ص ۱۰۰، الرقم ۸۲۹).

۲. عبد الله بن المقفّع، أحد البلغاء و الفصحاء ورأس الكتّاب وأولي الإنشاء من نظراء عبد الحميد الكاتب وكان من مجوس فارس فأسلم على يد الأمير عيسى عمّ السّفاح وكتب له واختصّ به وكان ابن المقفّع يتّهم بالزندقه وهو الّذي عرّب كليلة ودمنة وله «الدرة التيمه» وكتب أُخرى. (سير أعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۰۸، الفهرست لابن النديم، ص ۱۳۲).

۳. ابو الحسن، عليّ بن عبيدة الريحاني الكاتب، كان أحد البلغاء الفصحاء، وافر الأدب، كثير الفضل، مليح اللفظ، حسن العبارة وله كتب حسان في الحكم والأمثال وكان له اختصاص بالمأمون العبّاسي وكان يرمى بالزندقة. (تاريخ بغداد: ج ۱۲، ص ۱۸، الفهرست لابن النديم: ص ۱۳۳).

۴. هو ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ البصري، صاحب التصانيف الحسنة كالبيان والتبيين وهو أحد شيوخ المعتزلة وكان فصيحاً تدلّ كتبه على فصاحته وملاحة عباراته، مات في سنة خمس وخمسين ومأتين. (الأنساب للسمعاني: ج ۲، ص ۶، ميزان الاعتدال: ج ۳، ص ۲۴۷، الرقم ۶۳۳۳، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۵۲۶، الرقم ۱۴۹).

۵. هو أبان بن عبد الحميد بن لاحق بن عقير الرقاشي وكان شاعراً هو وجماعة أهله واختصّ هو من بين الجماعة بنقل الكتب المنثورة إلى الشعر المزدوج، فمن ما نقل، كتاب كليلة ودمنة، كتاب سيرة انوشيروان، كتاب بلوهر وبوداسف و.... (الفهرست لابن النديم: ص ۱۳۲).

۶. ابو عمرو، كلثوم بن عمرو العتابى، كان شاعراً خطيباً بليغاً وله رسائل مستحسنة وكان منقطعاً إلى البرامكة فوصفوه للرشيد ووصلوه به فبلغ عنده كل مبلغ. (تاريخ بغداد: ج ۱۲، ص ۴۸۶).

۷. هو سهل بن هارون بن راهيونى الدستميساني، انتقل إلى البصرة وكان متحققاً بخدمة المأمون وصاحب خزانة الحكمة له، وكان حكيماً فصيحاً شاعراً، فارسيّ الأصل، شعوبي المذهب وله في ذلك كتب كثيرة ورسائل ككتاب «ثعلة وعفرة» على مثال كليلة ودمنة وكتاب «أدب اشك بن أشك» وكتاب «شجرة العقل» و... (الفهرست لابن النديم: ص ۱۳۴).

۸. خصائص الائمه: ص ۳۶.

فضیلت‌ها و مناقب و آداب و آثار و فصاحت و اندرزها و بلاغت ایشان را به زیاد[۱] و مدعیانش، و ابن مقفّع[۲] و یارانش، و ابن عبیده ریحانی[۳] و مجانسانش، و ابو عثمان جاحظ[۴] و موافقانش، و ابان لاحقی[۵] و همگنانش، و سهل بن هارون[۶] و هر کس که چون آنان باشد منسوب داشتند و از این کار، پوشاندن آثار امامان و خاموش ساختن نور ایشان را قصد کردند و خداوند جز این نخواهد که نورش را کمال بخشد هر چند مشرکان نپسندند و سید رضی (ره) چه شیوا در یکی از کتاب‌هایش گفته است:

من بی تردید چنین معتقدم که این چهره‌های برجسته را که پایه‌های اسلام و چراغهایی در دل تاریکی‌اند و خداوند مردمان را از منزلت ایشان فروتر کرده و دست و زبان را از رسیدن به ایشان باز داشته و میان جهانیان و ایشان تفاوت نهاده و عیب و ننگ را از ایشان دور کرده، آن کس دشمن است که یا دل در نادانی فرو برده و چشم به گمراهی سپرده و از مستی هوس به سلامت نیامده تا راه درست را تشخیص دهد و یا دانا به فضیلت ایشان است و آگاه از پاکی شاخه و ریشهٔ آنان، اما از سر دشمنی، شناخت خویش را پنهان داشته و به مکر و حیله، با خود مغالطه می‌کند برای آن که نهال کاشتهٔ خود را محکم و بنایی را که ساخته، پابرجا بدارد و بازار پیرامون خود را رونق بخشد و جماعتی را که به او متوجّه شده، به سوی خود کشد و همهٔ اینها برای این اندک مال دنیاست که

---

۱. زیاد بن سمیّه، طاغوت سرکش عراق در زمان حکومت معاویه است. او در خطابه و سیاست ماهر بود.

۲. عبد الله بن مقفّع، سخنوری زبردست و سرکردهٔ نویسندگان عصر خود بود. او ایرانی و نامسلمان بود، امّا به وسیلهٔ امیر عیسی، عموی سفّاح عبّاسی مسلمان گشت و نویسندگی دربار او را عهده‌دار شد اما به زندیقی‌گری متهم گشت. او کتاب «کلیله و دمنه» را به زبان عربی درآورد و نوشته‌های دیگری نیز مانند کتاب «درّ یتیم» دارد.

۳. ابو الحسن، علیّ بن عبیدهٔ ریحانی، نویسنده، سخنوری زبردست، پر دانش با فضیلت و سخنانش نمکین و زیبا بود. کتاب‌های زیبایی در حکمت و مثل از او به جای مانده است. او از اطرافیان خاصّ مأمون عباسی بود و به زندیقی‌گری نیز متّهم شده است.

۴. ابو عثمان، عمرو بن بحر جاحظ بصری، نویسندهٔ کتاب‌های متعددی مانند «البیان والتبیین» است. او از بزرگان معتزله و شیوا سخن بود و کتاب‌هایش بر فصاحت و ملاحت قلم او دلالت می‌کند. وی به سال ۲۵۵ هجری قمری درگذشت.

۵. ابان بن عبد الحمید رقاشی از شاعران به شمار می‌آید. او برخی کتاب‌های به نثر نوشته شده را به شعر تبدیل نمود، مانند «کلیله و دمنه»، «سیرهٔ انوشیروان»، «بلوهر و بوداسف» و...

۶. سهل بن هارون دستمیسانی به بصره آمد و سپس از خواصّ مأمون عبّاسی و کتابدار کتابخانهٔ «خزانهٔ حکمت» او شد. وی حکیم شاعر و در اصل ایرانی و ملّی گرا بود. او در همین زمینه کتاب‌های متعددی نگاشت که «ثعلة وعفرة» به شکل «کلیله و دمنه»، «ادب اشک بن اشک»، «شجرهٔ عقل = درخت ادب» و... از آن جمله‌اند.

ويغالِط نفسه مكايَدةً ترجيباً لغرسٍ قد غَرسَه وتوطيداً لبناءٍ قد أسّسه وتنفيقاً لِسُوقٍ قد قامت له واستجراراً لجماعةٍ قد التفّت عليه وكلُّ ذلك طلباً لحُطام هذه الدنيا الوَبيل مَرتَعُها، الممرّ مَشربُها، المُنَغَّص نعيمُها و سرورُها، المظلم ضياؤها ونورها، الصّائرة بأهلها إلى أخشن المصارع بعد ألين المضاجع والناقلة لهم إلى أفزع المنازل بعد آمَن المعاقل، على قربٍ من المعاد وعدمٍ من الزاد، ثمّ تتقلّب بهم إلى حيث ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوٓءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُۥٓ أَمَدًۢا بَعِيدًا﴾[1].

تامَّل أيّدك الله هذا الكلام ما أحسنه وألطَف معانيه وأعقله بالقلب قبل ولوجه في السَّمع رضي الله عن قائله فقد شرح الحال.

أمّا بعد فقد سطرت لك ـ أمتعنى الله بك ـ من أقوالهم الموجزة، وألفاظهم المعجزة، وحكمهم الباهرة، ومواعظهم الزاهرة، لمعا تنزّه ناظرك فيها، وتنبّه خاطرك بها وحذفت الاسانيد حتّى لا يخرج الكتاب عن الغرض المقصود في الاختصار وقدّمت أمام كلامهم طرفا من كلام رسول الله صلّى الله عليه وآله، لتستدلّ به، وتعلم أنّهم من بحره الزاخر يغترفون، ومن علمه الغامر يقتبسون وأنّه صلوات الله عليه الاصل المتبوع، وهم الاغصان والفروع وأنّه ﷺ مدينة العلم وهم أبوابها، وأنّه سماء الحكمة وهم أسبابها وأنّه معدن البلاغة وينبوعها، وهم زهرتها وربيعها صلوات الله عليهم ولو جمع ما رواه أهل العدل عنهم لما وسعته الطوامير، ولا حوته الاضابير لانّهم بالحكمة ينطقون، وبالموعظة يتفوّهون، ولكنّ اعتمدت قول أمير المؤمنين عليه السّلام إذ قال:

«خذوا من كلّ علم أرواحه، ودعوا ظروفه، فان العلم كثير والعمر قصير».

وقد وسمت كتابي هذا ب «نزهة الناظر وتنبيه الخاطر» وبالله تعالى التوفيق وهو حسبي ونعم الوكيل.

---

۱. آل عمران: ۳۰.

خرّمی چراگاهش کوتاه است و آبش تلخ و نعمت و شادمانی‌اش ناگوار و ناتمام و روشنی و نورش تاریک، راهبرندهٔ اهلش به ناهموارترین بسترها در پی نرم‌ترین رختخواب‌ها و انتقال دهنده به هولناک‌ترین جایگاه‌ها پس از ایمن‌ترین قرارگاه‌ها، نزدیک به معاد و بدون توشه و زاد؛ سپس آنان را به حالی درآورد که ﴿هر کس هر کار نیکی انجام داده است، حاضر می‌یابد و هر کار زشتی کرده، آرزو می‌کند کاش میان او و آن کار، فاصله‌ای دور می‌بود﴾.

در این سخن نیک بیندیش که معانی آن بسی نیکو و لطیف است و هنوز به گوش در نیامده به دل‌راه یافته‌است، خدا از گوینده‌اش خشنود باشد که‌شرح‌واقعه‌نیک‌گفت.

اما بعد، برای تو ـ خدا مرا از تو برخوردار بدارد ـ پرتوهایی از سخنان کوتاه و کلمات معجزآسا و حکمت‌های فروزان و پندهای درخشان اهل بیت علیهم السلام برگرفته وبنوشته‌ام که چشم تماشای تو را شادی می‌بخشد و اندیشهٔ تو را بیدار می‌کند و اسناد آنها را حذف کردم تا کتاب از اختصار مطلوب به در نرود و طرفه سخنانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آنها مقدم کردم تا بدین نکته پی‌برده و رهنمون گردی که اهل بیت جرعه کشان دریای مالامال اویند و از دانش ژرفش جان خود بر می‌افروزند و پیامبر ـ درودهای خدا بر او باد ـ ریشه‌ای است در پی‌اش رفته و اهل بیت شاخ و برگ اویند، اوست شهر دانش و آنانند درهای شهر، اوست آسمان حکمت و آنانند وسیلهٔ (رسیدن) به آن، اوست معدن و سرچشمهٔ بلاغت و آنانند شکوفه و خرّمی آن، درودهای خدا بر آنان بود، و اگر آنچه راویان عادل از آنان روایت کرده‌اند، فراهم می‌آمد نه طومارها گنجایش آن را داشتند و نه پرونده‌ها یارای دربرگرفتن آن، که آنان سخن به حکمت می‌گویند و لب به اندرز می‌گشایند، اما من بر سخن امیر مؤمنان علیه السلام اعتماد کردم که فرمود:

روح هر دانش را برگیرید و ظرف و پوسته را وا نهید که دانش فراوان است و عمر رو به پایان.

این کتاب را «نزهة الناظر و تنبیه الخاطر» نامیدم و توفیق به دست خداوند والاست و او مرا بسنده است و بهترین وکیل.

طُرَفٌ مِن كَلامِ رَسولِ اللهِ وَمَواعِظِهِ وَأَمثالِهِ وَحِكَمِهِ

١ ١. مَن أكثَرَ مِنَ الاِستِغفارِ جَعَلَ اللهُ لَهُ مِن كُلِّ هَمٍّ فَرَجاً، ومِن كُلِّ ضَيقٍ مَخرَجاً، ورَزَقَه مِن حَيثُ لا يَحتَسِبُ.[1]

٢ ٢. كَلِمةُ حِكمةٍ يَسمَعُها الْمُؤمِنُ فيَعمَلُ بِها خَيرٌ من عِبادَةِ سَنةٍ.[2]

٣ ٣. جالِسوا العُلَماءَ، وسائلوا الكُبَراءَ، وخالِطوا الحُكَماءَ.[3]

۴ ۴. الحَزمُ أن تَستَشيرَ ذا الرَّأيِ، وتُطيعَ أمرَهُ.[4]

۵ ۵. احتَرِسوا مِنَ النّاسِ بِسوءِ الظَّنِّ.[5]

۶ ۶. جامِلوا الأشرارَ بِأخلاقِكُم تَسلَموا مِن غَوائلِهِم[6]، وزايِلوهُم بِأعمالِكُم لِئلّا تَكونوا مِنهُم.[7]

---

١. مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٥٣٥ ح ٢٢٣۴، المستدرك على الصحيحين: ج ۴ ص ٢٩١ ح ٧۶٧٧، سنن أبي داود: ج ٢ ص ٨۵ ح ١۵١٨، سنن ابن ماجة: ج ٢ ص ١٢۵۵ ح ٣٨١٩ وفيهما «لزم» بدل «أكثر».

٢. الزهد لابن المبارك: ص ۴٨٧ ح ١٣٨۶؛ معدن الجواهر: ص ٢١، كنزالفوائد: ج ٢ ص ١٠٨ عن الإمام عليّ عليه السلام كلّها نحوه.

٣. المعجم الكبير: ج ٢٢ ص ١٢۵ ح ٣٢٣؛ تحف العقول: ص ۴١، الجعفريّات: ص ٢٣٠ وفيهما «سائلوا العلماء، وخاطبوا الحكماء وجالسوا الفقراء».

۴. تحف العقول: ص ۴۶، المحاسن: ج ٢ ص ۴٣۵، ح ٢۵٠٨، نثر الدرّ: ج ١ ص ٢۴۵.

۵. تحف العقول: ص ۵۴؛ السنن الكبرى: ج ١٠ ص ٢١٩ ح ٢٠۴١۶.

۶. الغوائل: المهالِك (النهاية: ج ٣ ص ٣٩٧).

٧. أعلام الدين: ص ٢٩۴ وفيه «باينوهم» بدل «زايلوهم».

طرفه سخنانی از پیامبر اکرم ﷺ[1]

۱ ۱. کسی که فراوان استغفار کند، خداوند همهٔ گره‌های زندگیش را می‌گشاید و او را از همهٔ تنگناها می‌رهاند و روزیش را از جایی که گمان نمی‌برد، می‌رساند.

۲ ۲. سخن حکمت‌آمیزی که مؤمن آن را می‌شنود و به کار می‌بندد از عبادت یک سال بهتر است.

۳ ۳. با عالمان همنشینی کنید و از بزرگان بپرسید و با حکیمان رفت و آمد کنید.

۴ ۴. استواراندیشی آن است که از صاحب رأی مشورت بخواهید و فرمانش را اطاعت کنید.

۵ ۵. خود را با بدگمانی، از مردم [شرور] حفظ کنید.

۶ ۶. در ظاهر با اشرار به نیکی و اخلاق خوش معاشرت کنید تا از شرشان در امان باشید و در عمل کار خود کنید تا از آنان به شمار نیایید.

---

۱. حضرت محمّد بن عبد الله ﷺ در هفدهم ربیع الاول عام الفیل (۵۷۰ م) در مکّهٔ مکرّمه به دنیا آمد و در ۲۸ صفر سال یازده هجری در مدینهٔ منوّره در سنّ ۶۳ سالگی رحلت کرد و در همان جا به خاک سپرده شد. لقب ایشان، «امین» و کنیه‌اش، «ابو القاسم» بود. بسیاری از سخنان حضرت در دو مجموعهٔ «نهج الفصاحة» و «پیام پیامبر» آمده است.

۷ ۷. استَعينوا عَلى إنجاحِ الحَوائجِ بِالكِتمانِ ؛ فإنّ كلَّ ذي نِعمةٍ مَحسودٌ.

وقيلَ : بأنّ لِكُلِّ (ذي)[۱] نِعمةٍ حسدةً ، ولَو أنَّ امرأً كان أقـومَ مـن قِـدحٍ[۲] لكـانَ له مِـنَ النّاسِ غامزٌ.[۳]

۸ ۸. إنَّكُم لَن تَسَعوا النّاسَ بِأموالِكُم ؛ فَسَعوهُم بِأخلاقِكُم.[۴]

قالَ إبراهيمُ بنُ العَبّاسِ الصوليّ[۵]: لَو وُزِنَت هذهِ الكَلِمةُ بأحسَنَ كلامِ النّاسِ لرَجُحَت عَلى ذٰلِكَ.

۹ ۹. تَجافوا عُقوبةَ ذوي المُروّاتِ ؛ فوَالّذي نَفسي بِيَده، إنّ أحدَهُم لَيعثرُ ويدُه فـي يَـدِ اللهِ تعالى.[۶]

۱۰ ۱۰. المُشاوَرةُ حِرزٌ مِنَ النَّدامةِ ، وأمانٌ مِنَ المَلامةِ.[۷]

۱۱ ۱۱. تجاوَزوا عن ذنب السَّخيِّ ؛ فَإنَّ اللهَ تعالى آخذٌ بِيَدِهِ كُلّما عَـثَرَ، وفـاتحٌ له كُـلّما افتَقَرَ.[۸]

۱۲ ۱۲. ما أخافُ عَلى اُمّتي مؤمناً ولا كافراً ؛ أمّا المؤمن فيَحجُزُهُ إيـمانُه ، وَأمّـا الكـافِرُ فَيَقدَعُهُ[۹] كُفرُهُ، ولٰكِنّي أخافُ عَلَيها مُنافِقاً يَقولُ ما يَعرِفونَ ، ويَعمَلُ ما يُنكِرونَ.[۱۰]

---

۱. أثبتناه من «ب».

۲. القِدح : السَّهم (لسان العرب : ج ۲ ص ۵۵۶).

۳. تحف العقول : ص ۴۸ وفيه «أُموركم» بدل «إنجاح الحوائج»، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۶ وفيه «حوائجكم» بدل «إنجاح الحوائج» وفيهما صدر الرواية إلى «ذي نعمة محسود».

۴. الأمالي للصدوق : ص ۶۲ ح ۲۳، من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۳۹۴ ح ۵۸۳۹، الكافي : ج ۲ ص ۱۰۳ ح ۱، عيون أخبار الرضا : ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴ كلاهما نحوه، الإختصاص : ص ۲۲۵، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۵.

۵. ابو اسحاق إبراهيم بن عبّاس الصوليّ (م ۲۴۳ ق)، كاتب محدّث و شاعر مشهور ، أصله من خراسان وعُدّ في شعراء الإمام الرضا عليه السلام والروابن عنه، راجع : موسوعة مؤلفي الإمامية: ج ۱ ، ص ۲۹۵ و عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۱ ، ص ۱۳۶.

۶. نهج البلاغة : الحكمة ۲۰، تحف العقول : ص ۵۸، جامع الأحاديث : ص ۶۰ كلّها نحوه وراجع الكافي : ج ۴ ص ۲۸ ح ۱۲.

۷. نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۸۳ وفيه «حصن» بدل «حرز».

۸. جامع الأحاديث للقمي : ص ۶۵ وليس فيه «وفاتح له كلّما افتقر».

۹. قَدَعتُ فَرَسي : كَبَحته وكففته (الصحاح : ج ۳ ص ۱۲۶۰).

۱۰. نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۵۸، نهج البلاغة : الكتاب ۲۷، الأمالي للمفيد : ص ۲۶۸ عن الإمام عليّ عليه السلام ، تحف العقول : ص ۱۷۹، الغارات : ج ۱ ص ۲۴۸ وفي الأربعة الأخيرة نحوه.

۷ ۷. برای کامیابی در خواسته‌ها، از پوشیده داشتن آنها یاری بجویید که هر شخص نعمت‌مند مورد حسادت است.

وگفته شده است: برای هر نعمت‌مندی، حسودانی است و اگر حتی کسی راست‌تراز تیر باشد، طعنه‌زنی در میان مردم خواهد داشت.

۸ ۸. شما نمی‌توانید مردم را با دارایی‌هایتان برخوردار کنید، پس با اخلاقتان چنین کنید.

ابراهیم بن عباس صولی[1] می‌گوید: اگر این سخن با بهترین سخنان مردم سنجیده شود بر آنها برتری یابد.

۹ ۹. از مجازات جوانمردان چشم بپوشید که سوگند به آن که جانم در دست اوست، هریک از آنان بلغزد دستش در دست خدای متعال است [و بلندش می‌کند].

۱۰ ۱۰. مشورت، پناهگایی در برابر ندامت و مایهٔ ایمنی از ملامت است.

۱۱ ۱۱. از خطای سخی درگذرید که هرگاه بلغزد، خدای متعال دستش را می‌گیرد و هرگاه نیازمند شود درِ روزی را بر او می‌گشاید.

۱۲ ۱۲. برای امّتم نه از مؤمن می‌ترسم و نه از کافر، زیرا ایمان مؤمن جلویش را می‌گیرد و کفر کافر وی را دور می‌دارد ولی از منافقی می‌ترسم که به سخن آنچه را مقبول امّت است می‌گوید و به عمل آنچه را ناشناخته و نامقبول است می‌کند.

---

۱. ابو اسحاق ابراهیم بن عباس صولی از نویسندگان، شاعران و محدثان و راویان مشهور روزگار امام رضاﷺ است. او در سال ۲۴۳ هجری قمری درگذشت. (بنگرید به موسوعة مؤلّفی الامامیه: ج ۱، ص ۲۹۵،ترجمه معجم الادباء: ج ۱، ص ۳۹ و عیون اخبار الرضاﷺ: ج ۱ ص ۱۳۶).

۱۳ ۱۳ . إذا أرادَ اللهُ بِعَبدٍ خَيراً جَعَلَ صَنائِعَهُ في أهلِ الحِفاظِ .[1]

۱۴ ۱۴ . مَن رَزَقَهُ اللهُ ، فَبَذَلَ مَعروفَهُ ، وكفَّ أذاهُ ؛ فَذاكَ السَّيِّدُ .[2]

۱۵ ۱۵ . أشَدُّ الأعمالِ ثَلاثَةٌ : ذِكرُ اللهِ عزّوجلّ عَلى كلِّ حالٍ ، ومؤاساةُ الأخِ ، وإنصافُ النّاسِ من نَفسِكَ .[3]

۱۶ ۱۶ . الخُلُقُ الحَسَنُ يُذيبُ الخَطايا .[4]

۱۷ ۱۷ . خَمسٌ مَن أتى اللهَ عزّوجلّ بِهِنَّ أو بِواحِدَةٍ مِنهُنَّ أوجَبَ له الجَنَّةَ : مَن سَقى هامّةً صادِيةً[5] ، أو أطعَمَ كَبِداً هافيةً[6] ، أو كسا جِلدةً عارِيةً أو حَمَلَ قَدَماً حافيةً ، أو أعتقَ رَقَبةً عانِيةً[7] .[8]

۱۸ ۱۸ . صَنائعُ المَعروفِ تَقي مَصارِعَ السوءِ ، وَصَدقةُ السرِّ تُطفئُ غَضَبَ الرَّبِّ ، وصِلَةُ الرَّحِمِ تَزيدُ في العُمُرِ ، وتدفَعُ ميتةَ السوءِ ، وتَنفي الفَقرَ .[9]

۱۹ ۱۹ . لا مالَ أعوَدُ مِنَ العَقلِ ، ولاوَحدةَ أوحَشُ مِنَ العُجبِ ، ولا عَقلَ كالتَّدبيرِ ، ولا كَرَمَ كالتَّقوى ، ولا قَرينَ كَحُسنِ الخُلُقِ ، ولا ميراثَ كالأدبِ ، ولا فائدةَ كالتَّوفيقِ ، ولا تِجارةَ كالعَمَلِ الصالِحِ ، ولا رِبحَ كثَوابِ اللهِ ، ولا وَرَعَ كالوُقوفِ عِندَ الشُّبهةِ ، ولا زُهدَ كالزُّهدِ في

---

۱ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۵۸ .

۲ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۵۸ و ص ۱۷۶ نحوه .

۳ . الإرشاد : ج ۲ ص ۱۶۷ ، الكافي : ج ۲ ص ۱۴۵ ح ۷ ، الخصال : ص ۱۲۵ ح ۱۲۱ ، تحف العقول : ص ۷ وفي الثلاثة الأخيرة «سيّد» بدل «أشدّ» ، مصادقه الإخوان : ص ۱۳۹ نحوه ، الأمالي للمفيد : ص ۱۹۳ نحوه عن الإمام الصادق عليه السلام .

۴ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۸ ، كنزالفوائد : ج ۱ ص ۱۳۵ وفيه «السيّئة» بدل «الخطايا» ، الكافي : ج ۲ ص ۱۰۰ ح ۷ نحوه عن الإمام الصادق عليه السلام ؛ المعجم الكبير : ج ۱۰ ص ۳۱۹ ح ۱۰۷۷۷ ، المعجم الأوسط : ج ۱ ص ۲۵۹ ح ۸۵۰ .

۵ . الصدى : العطش (النهاية : ج ۳ ص ۱۹) .

۶ . رجل هافٍ : جائع (لسان العرب : ج ۱۵ ص ۳۶۳) .

۷ . العاني : الأسير (النهاية : ج ۳ ص ۳۱۴) .

۸ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۵۹ ، تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۹۲ ، المحاسن : ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۱۰۶۰ ، دعائم الإسلام : ج ۲ ص ۳۰۱ ح ۱۱۳۱ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام والثلاثة الأخيره نحوه .

۹ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۰ وليس فيه «تنفي الفقر» ، تحف العقول : ص ۵۶ ، الأمالي للطوسي : ص ۶۰۳ وليس فيهما ذيله من «وتدفع ميتة ...» ، قرب الإسناد : ص ۷۶ ح ۲۴۴ نحوه ، الكافي : ج ۴ ص ۲۹ فيه صدره إلى «مصارع السوء» عن الإمام الصادق عليه السلام عن آبائه .

۱۳ ۱۳ . چون خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، خیر او را به افراد متعهّد و وفادار می‌رساند.

۱۴ ۱۴ . آن که خدا روزیش دهد و او نیکی کند و آزار نرساند، سرور است.

۱۵ ۱۵ . سخت‌ترین کارها سه کار است: یاد خدای عزّ وجلّ در هر حال، سهیم کردن برادر (دینی) با خود و انصاف دادن به مردم.

۱۶ ۱۶ . اخلاق نیکو، خطاها را می‌زداید.

۱۷ ۱۷ . پنج چیز است که هرکس با آنها یا یکی از آنها بر خدا درآید، بهشت برایش واجب می‌شود:

آن که تشنه کامی را سیراب یا گرسنه‌ای را سیر کند، برهنه‌ای را بپوشاند، پیاده‌ای را سوار کند و یا بنده‌ای را از بردگی برهاند.

۱۸ ۱۸ . نیکی کردن، از سقوط‌های هولناک حفظ می‌کند و صدقهٔ نهانی خشم پروردگار را فرو می‌نشاند و پیوند با خویشان بر عمر می‌افزاید و مرگ بد را دور می‌کند و فقر را از میان می‌برد.

۱۹ ۱۹ . سرمایه‌ای سودمندتر از عقل و تنهایی‌ای وحشتناک‌تر از خودپسندی و عقلی چون تدبیر و کرامتی چون تقوا و همنشینی مانند خوش خلقی و میراثی چون ادب و بهره‌ای چون توفیق و تجارتی چون کار شایسته و سودی چون پاداش الهی و ورعی چون خودداری از درغلتیدن به شبهه‌ها و زهدی چون بی‌رغبتی به حرام‌ها و دانشی چون اندیشیدن و

الحَرامِ، ولا عِلمَ كالتَّفَكُّرِ، ولا عبادةَ كـأداءِ الفـرائـضِ، ولا إيـمانَ كـالحَياءِ والصـبرِ، ولا حَسَبَ كالتَّواضُعِ، ولا شَرَفَ كالعِلمِ، ولا مُظاهَرةَ كالمَشورَةِ؛ فـاحفَظِ الرأسَ ومـا حَـوى، والبَطنَ وما وَعى، واذكُرِ المَوتَ وطُولَ البِلى.[۱]

۲۰ ۲۰. إنّ اللهَ يُحبُّ الوَجهَ الطَّلْقَ، ويُبغِضُ الوَجهَ الباسِرَ[۲].[۳]

۲۱ ۲۱. أدِّ الأمانَةَ إلى من ائتَمَنَكَ، ولا تَخُن مَن خانَكَ.[۴]

۲۲ ۲۲. عَلَيكُم بِالرِّفقِ؛ فإنّه ما خالَطَ شيئاً إلّا زانَهُ، ولا فارَقَهُ إلّا شانَهُ.[۵]

۲۳ ۲۳. مَن كَفَّ غَضَبَهُ، وبَسَطَ رِضاهُ، وبَـذَلَ مَـعروفَهُ، وَوَصـلَ رَحِـمَهُ، وأدّى أمـانَتَهُ، أدخلَهُ اللهُ عزّوجلّ يَومَ القيامةِ في نورِهِ الأعظَمِ.[۶]

۲۴ ۲۴. المُؤمِنُ غِرٌّ[۷] كَريمٌ، وَالفاجِرُ خِبٌّ لَئيمٌ.[۸]

۲۵ ۲۵. مَن لَم يتعزَّ بِعزاءِ اللهِ تعالى تقطّعت نَفسُه على الدنـيا حَسَـراتٍ، ومـن لم يَـرَ أنّ للهِ عزوجل عِندَهُ نِعمةً إلّا في مَطعَمٍ أو مَشرَبٍ قَلَّ عِلمُه، وكثُرَ جَهلُه، ومَن نَظَرَ إلى ما في أيدي الناسِ طالَ حُزنُهُ، ولم يُشفَ غَيظُه.[۹]

---

۱. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۷۱، نهج البلاغة: الحكمة ۱۱۳ عن الإمام عليّ عليه السلام وليس فيه ذيله من «فاحفظ ...»، الكافي: ج ۸ ص ۲۰، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۷۲، التوحيد: ص ۳۷۶، تحف العقول: ص ۶، المحاسن: ج ۱ ص ۸۱ وليس في الخمسة الأخيرة مقاطع منه.

۲. بَسَر: عَبسَ (لسان العرب: ج ۴ ص ۵۸).

۳. لم نجده بهذه اللفظة ولكن ورد روايات في معناه فراجع: ميزان الحكمة: عنوان «البشر».

۴. تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۳۴۸ ح ۹۸۱؛ سنن أبي داود: ج ۳ ص ۲۹۰ ح ۳۵۳۵، سنن الترمذي: ج ۳ ص ۵۶۴ ح ۱۲۶۴، سنن الدارمي: ج ۲ ص ۷۱۵ ح ۲۴۹۹، مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۲۵۷ ح ۱۵۴۲۴.

۵. الكافي: ج ۲ ص ۱۱۹ ح ۶ و ص ۶۴۸ ح ۱، تحف العقول: ص ۴۷ كلّها نحوه وليس فيها صدره.

۶. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۹۳، الجعفريّات: ص ۱۶۶ عن الإمام عليّ عليه السلام.

۷. غِرٌّ: أي ليس بذي نُكر، فهو ينخدع لانقياده ولينه، وهو ضد الخبّ، يريد أنّ المؤمن المحمود من طبعه الغرارة وقلّة الفطنة للشرّ وترك البحث عنه وليس ذلك منه جهلاً، ولكنّه كرمٌ وحُسن خلق (النهاية: ج ۳ ص ۳۵۴).

۸. سنن أبي داود: ج ۴ ص ۲۵۱ ح ۴۷۹۰، سنن الترمذي: ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۱۹۶۴، مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۳۵۰ ح ۹۱۲۹، المستدرك على الصحيحين: ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۱۲۸؛ الأمالي للطوسي: ص ۴۶۲.

۹. الكافي: ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۵، الزهد للحسين بن سعيد: ص ۴۶ ح ۱۲۵، تحف العقول: ص ۵۱، تفسير القمّي: ج ۱ ص ۳۸۱ وج ۲ ص ۶۶، تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۳۸۱ وكلّها نحوه.

فروتنی و شرافتی چون علم و پشتیبانی چون مشورت نیست.

پس از سر و آنچه در سرت مـی‌گذرد و شکـم و آنـچه در درون دارد، مواظبت کن و مرگ و درازای برزخ و پوسیده شدن را را به یاد داشته باش.

۲۰ ۲۰ . خداوند گشاده‌رو را دوست و تروشروی را دشمن می‌دارد.

۲۱ ۲۱ . امانت را به صاحبش بازگردان و حتّی به کسی کـه بـه تـو خـیانت کرده است، خیانت مکن.

۲۲ ۲۲ . همواره (با مردم) همراهی و ملایمت کنید که همراه چـیزی نشـد جز آن که آن را آراست و از چیزی جدا نشد مگر آن که زشتش کرد.

۲۳ ۲۳ . هرکس خشم خود را نگه دارد و خشنودیش را بگسترد و به همه نیکی کند و با خویشاوندش بپیوندد و امانتش را ادا کند، خداوند عزّوجلّ او را روز قیامت در پرتو بزرگترین نور خود وارد (محشر) می‌سازد.

۲۴ ۲۴ . مؤمن گول‌خوری بزرگوار است؛ و تبهکار، گول‌زنی پست.

۲۵ ۲۵ . آن که تعزیت خدای متعال را مایهٔ شکیبایی خویش نسازد، جانش از حسرت دنیا به لب آید و آن که نعمت‌های خدای عـزّ و جـلّ را تـنها در خوردنی و نوشیدنی ببیند، دانـایی‌اش انـدک و نـادانـی‌اش بسـیار است و هرکس به آنچه که در دست مردم است چشم دوزد، اندوهش به درازا کشد و تأسّفش پایان نگیرد.[1]

---

۱ . آغاز و پایان روایت می‌تواند ناظر به آیهٔ کریمهٔ ۸۸ سورهٔ حجر باشد:«و به آنچه ما به دسته هایی از آن کافران دادیم چشم مدوز و بـر آن غم مخور».

۲۶ ‏٢۶ . وقالَ لَهُ رَجُلٌ: أوصِني يا نَبيَّ اللهِ وأوجِز، فقال ﷺ:

عَلَيكَ بِالإياسِ مِمّا في أيدي الناسِ ؛ فَإنّه الغِنى ، وإيّاكَ والطَّمَعُ ؛ فَإنّه الفَقرُ الحاضرُ ، وصَلِّ صَلاتَكَ وأنتَ مُوَدِّعٌ ، وإيّاكَ وما يُعتَذَرُ منه! ومَن مَشى مِنكُم إلى طَمَعٍ مِن طمعِ الدُّنيا فليَمشِ رُوَيداً.

ثمّ قالَ: زِدني يا رسولَ اللهِ.

فقال ﷺ: حُسنُ الخُلُقِ ، وصِلةُ الرَّحِمِ ، وبِرُّ القَرابَةِ تَزيدُ في الأعمارِ ، وتُعَمِّرُ الدِّيارَ ولَو كانَ القومُ فُجّاراً.[1]

۲۷ ‏٢٧ . أربعٌ إذا كُنَّ فيكَ لَم تُبالِ ما فاتَكَ مِنَ الدُّنيا : حِفظُ أمانةٍ ، وصِدقُ حَديثٍ ، وحُسنُ خَليقةٍ ، وعِفّةٌ في طُعمةٍ.[2]

۲۸ ‏٢٨ . لا تزالُ اُمّتي بِخَيرٍ ما لَم تَرَ الأمانةَ مَغنَماً ، والصَّدقةَ مَغرَماً[3].[4]

۲۹ ‏٢٩ . إنّ اللهَ يُحِبُّ الأتقِياءَ الأبرِياءَ الأخفِياءَ الّذينَ إذا حَضَروا لَم يُعرَفوا ، وإذا غابوا لم يُفتَقَدوا ، قُلوبُهُم مَصابيحُ الهُدى ، ينجونَ مِن كُلِّ غَبراءَ مُظلِمةٍ.[5]

۳۰ ‏٣٠ . الذَّنبُ لا يُنسى ، والبِرُّ لا يَبلى ، وكُن كَيفَ شِئتَ ؛ فَكما تَدينُ تُدانُ.[6]

۳۱ ‏٣١ . كُلُّ مَعروفٍ صَدَقةٌ ، والدّالُّ عَلى الخَيرِ كَفاعِلِهِ ، واللهُ يُحِبُّ إغاثةَ اللَّهفانِ[7].[8]

---

١ . المستدرك على الصحيحين : ج ۴ ص ٣۶٢ ح ٧٩٢٨ ؛ الأمالي للطوسي : ص ۵٠٨ وفيهما صدره إلى «يعتذر منه»، المحاسن : ج ١ ص ٨٠ ح ۴۶، نثر الدرّ : ج ١ ص ١۶٣ وفيهما صدره إلى «الفقر الحاضر» .

٢ . مسند ابن حنبل : ج ٢ ص ۵٩٢ ح ۶۶۶۴ ؛ معدن الجواهر : ص ٣٩.

٣ . أي يرى ربّ المال أنّ إخراج زكاته غرامة يغرّمها (النهاية : ج ٣ ص ٣۶٣).

۴ . نثر الدرّ : ج ١ ص ١۵٢، الحكمة الخالدة (جاويدان خرد) : ص ١٠٣ ؛ مروج الذهب : ج ٢ ص ٣٠١ وفيه «الزكاة» بدل «الصدقة» .

۵ . نثر الدرّ : ج ١ ص ١۵۶ ؛ سنن ابن ماجة : ج ٢ ص ١٣٢١ ح ٣٩٨٩، المستدرك على الصحيحين : ج ١ ص ۴۴ ح ۴ كلاهما نحوه.

۶ . الكافي : ج ٢ ص ٣٨ ح ۴ وفيه ذيله من «وكن كيف ...»، الاختصاص : ص ٢٢۶ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام نقلاً عن التوراة، من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ٢١ ح ۴٩٨١ عن الإمام الباقر عليه السلام فيما أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام و فيهما «كما تدين تدان» فقط. الخصال : ص ۶٢١، تحف العقول : ص ١١٢ و ٢١۴ وفيهما صدره عن الإمام عليّ عليه السلام .

٧ . اللّهفان : المكروب (النهاية : ج ۴ ص ٢٨٢).

٨ . الكافي : ج ۴ ص ٢٧ ح ۴، من لا يحضره الفقيه : ج ٢ ص ۵۵ ح ١۶٨٢، الخصال : ص ١٣۴ ح ١۴۵، الإختصاص : ص ٢۴٠ ؛ سنن الترمذي : ج ۵ ص ۴١ ح ٢۶٧٠ وفيه «الدالّ على الخير كفاعله» فقط.

۲۶ ۲۶ . پیامبر به مردی که گفته بود: ای پیامبر خدا مرا سفارشی کوتاه کن، فرمود: همواره دیدهٔ طمع به آنچه در دست مردم است فرو بند که آن بی‌نیازی است و مبادا طمع ورزی که به معنای حضور فقر است و نمازت را چنان بخوان که گویی آخرین نماز توست و کاری مکن که معذرت خواهی و هرکس به طمع چیزی از دنیا روان می‌شود، آهسته رود.

آن مرد گفت: بیشتر بگو ای رسول خداﷺ.

پیامبر فرمود: خوش خلقی و پیوند با خویشان و نیکی به آنان، عمر را افزون و شهرها را آباد می‌کند حتّی اگر مردمش بد باشند.

۲۷ ۲۷ . چهار چیز است که اگر در تو باشد، باکی از دست رفتن دنیایت نباشد: امانتداری و راستگویی و خوش‌خلقی و نگه داشتن شکم.

۲۸ ۲۸ . هماره امّتم به خیر و خوبی است تا هر زمان که امانت را غنیمت و زکات را خسارت نبینند.

۲۹ ۲۹ . خداوند نیکان پاک و پنهان را دوست دارد، کسانی که چون حضور یابند، شناخته نشوند و چون غایب گردند، جویای آنان نشوند، دلهایشان چراغ هدایت است و از هر ظلمتکده‌ای رهایی یابند.

۳۰ ۳۰ . گناه از یاد نرود و نیکی کهنه نگردد و هر گونه می‌خواهی باش که به هر دست دهی از همان دست می‌گیری.

۳۱ ۳۱ . هر نیکی، صدقه است و راهنمای به نیکی، مانند عامل به آن است و خداوند فریادرسی اندوهمندان را دوست دارد.

۳۲ ۳۲ . ما مِن أَحَدٍ مِنَ المُسلِمينَ وَلِيَ أمراً فَأَرادَ اللهُ بِهِ خَيراً إلّا جَعَلَ مَعَهُ وَزيراً صالِحاً ، إن نَسِيَ ذَكَّرَهُ ، وإن ذَكَرَ أعانَهُ ، وإن هَمَّ بِشَرٍّ كَفَّه وزَجَرَهُ .[۱]

۳۳ ۳۳ . تَفَرَّغوا مِن هُمومِ الدُّنيا ما استَطَعتُم ؛ فَإِنَّهُ مَن أقبَلَ عَلَى اللهِ عزوجل بِقَلبِهِ جَعَلَ اللهُ قُلوبَ العِبادِ مُنقادَةً إلَيهِ بِالوُدِّ وَالرَّحمةِ ، وكانَ إلَيهِ بِكُلِّ خَيرٍ أسرَعُ .[۲]

۳۴ ۳۴ . لا يَرُدُّ القَدَرَ إلَّا الدُّعاءُ ، وَلا يَزيدُ فِي العُمُرِ إلَّا البِرُّ ، وَإنَّ الرَّجُلَ لَيُحرَمُ الرِّزقَ بالذَّنبِ يُصيبُهُ[۳] .

۳۵ ۳۵ . اللّهمّ لا تُرِني زَماناً لا يُتبَعُ فِيهِ العَلِيمُ ، ولا يَستَحيِي فِيهِ الحَلِيمُ .[۴]

۳۶ ۳۶ . لِأَميرِ المؤمنينَ عليه السلام وقَد وَجَّهه إلى وَجهٍ : قَدْ بَعَثتُ بِكَ وأنا بكَ ضَنينٌ[۵] ؛ فَلا تَدَعَنَّ حَقاً إلى غَدٍ ؛ فإنَّ لِكُلِّ يَومٍ مِنَ اللهِ تَعالى ما فيهِ . أبرِز للناسِ ، وقَدِّم الوَضيعَ عَلَى الشَّريفِ ، والضَّعيفَ على القَوِيِّ ، والنساءَ قَبلَ الرِّجالِ ولا تُدخِلَنَّ عَلَيكَ[۶] أحَداً يَغلِبُكَ عَلَى أمرِكَ ، وشاوِرِ القُرآنَ ؛ فَإنّه إمامُكَ .[۷]

۳۷ ۳۷ . وقالَ أميرُ المؤمنينَ عليه السلام : قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : الإيمانُ مَعرِفةٌ بِالقَلبِ ، وإقرارٌ بِاللِّسانِ ، وعَمَلٌ بالأركانِ .[۸]

۳۸ ۳۸ . كَرَمُ الرَّجُلِ دينُهُ ، ومُرُوَّتُه عَقلُهُ ، وحَسَبُهُ عَمَلُه .[۹]

---

۱ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۸۵ ؛ سنن النسائي : ج ۷ ص ۱۵۹، السنن الكبرى : ج ۱۰ ص ۱۹۱ ح ۲۰۳۱۹ كلاهما نحوه وليس فيها «وان همّ بشرٍّ كفّه وزجره» .

۲ . المعجم الأوسط : ج ۵ ص ۱۸۶ ح ۵۰۲۵ نحوه.

۳ . سنن ابن ماجة : ج ۲ ص ۱۳۳۴ ح ۴۰۲۲، مسند ابن حنبل : ج ۸ ص ۳۳۰ ح ۲۲۴۷۶، المستدرك على الصحيحين : ج ۱ ص ۶۷۰ ح ۱۸۱۴، سنن الترمذي : ج ۴ ص ۴۴۸ ح ۲۱۳۹ نحوه ؛ نثر الدّر : ج ۱ ص ۱۵۶.

۴ . مسند ابن حنبل : ج ۸ ص ۴۴۳ ح ۲۲۹۴۲ نحوه.

۵ . رجل ضَنين : بخيل (لسان العرب : ج ۱۳ ص ۲۶۱).

۶ . وفي «أ» : إليكَ .

۷ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۵۸.

۸ . الخصال : ص ۱۷۸ ح ۲۳۹ و ص ۱۷۹ ح ۲۴۱ و ۲۴۲، عيون أخبار الرضا : ج ۱ ص ۲۲۷ ح ۲ و ۴ و ۵ و ج ۲ ص ۲۸ ح ۱۷، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۲، نهج البلاغة : الحكمة ۲۲۷ عن الإمام عليّ عليه السلام ، تحف العقول : ص ۴۴۲ عن الإمام الرضا عليه السلام .

۹ . مسند ابن حنبل : ج ۳ ص ۲۹۲ ح ۸۷۸۲، المستدرك على الصحيحين : ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۴۲۶ وفيه «المؤمن» بدل «الرجل»، السنن الكبرى : ج ۷ ص ۲۱۹ ح ۱۳۷۷۷ وفيه «المرء» بدل «الرجل» وفي الجميع «خلقه» بدل «عمله» .

۳۲ ۳۲ . هیچ مسلمانی کاری را به عهده نمی‌گیرد و خدا خیر او را نمی‌خواهد جز آن که دستیاری شایسته همراهش سازد که چون از یاد برد به یادش آورد و چون به یاد آورد یاریش دهد و چون آهنگ کار بدی کند بازش دارد و نهیش کند.

۳۳ ۳۳ . هر اندازه می‌توانید خود را از غمهای دنیا برهانید که هرکس با دلش به خدای عزّ و جلّ روی آورد، خداوند دلهای بندگان را با محبّت و رحمت فرمانبردار او سازد و هر خیری را به سوی او با شتاب روانه کند.

۳۴ ۳۴ . تقدیر را جز دعا باز نمی‌گرداند و عمر را جز نیکی کردن نمی‌افزاید و بی گمان انسان به موجب گناهی که به هم رسانده از روزیش محروم می‌گردد.

۳۵ ۳۵ . خدایا روزگاری راکه از دانا پیروی نشود و عاقل حیا نورزد به من منما.

۳۶ ۳۶ . ـ به امیرمؤمنان به گاه فرستادنش به مأموریت ـ: من تو را در حالی می‌فرستم که خود نیاز بیشتری به تو دارم، پس (ادای) حقّی را به فردا میفکن که خدای متعال برای هر روز کاری را قرار داده است، نزد مردم حاضر شو و افتاده را بر بزرگ و ناتوان را بر زورمند و زنان را بر مردان مقدم بدار و کسی راکه در کارت بر تو چیره شود نزد خود میاور و با قرآن مشورت کن که پیشوای توست.

۳۷ ۳۷ . امیرمؤمنان می‌گوید: پیامبر خدا گفت: ایمان، شناخت با دل و اقرار با زبان و عمل با اعضا است.

۳۸ ۳۸ . کرامت مرد، دینش و مروّتش، عقل وی و تبارش، عمل اوست.

۳۹ ۳۹ . شِفاءُ العِيِّ السُّؤالُ، وطاعةُ النِّساءِ نَدامةٌ.[۱]

۴۰ ۴۰ . ما أعَزَّ (اللهُ) بِجَهلٍ قَطُّ، ولا أذَلَّ بِعِلمٍ قَطُّ.[۲]

۴۱ ۴۱ . مَن وَعَدَهُ اللهُ عزّوجلّ ثواباً فَهُوَ مُنجِزُهُ، ومَن أوعَدَهُ عِقاباً عَلَى عَمَلِهِ فَهُوَ فيهِ بِالخِيارِ.[۳]

۴۲ ۴۲ . إنّ اللهَ تعالَى يُبغِضُ البَخيلَ في حَياتِهِ، والسَّخيَّ بَعدَ مَوتِهِ.[۴]

۴۳ ۴۳ . حُسنُ الظَّنِّ بِاللهِ مِن عِبادةِ اللهِ.[۵]

۴۴ ۴۴ . تَهادَوا تَزدادوا حُبّاً، وهاجِروا تُوَرِّثوا أبناءَكُم مَجداً، وأقيلوا الكِرامَ عَثَراتِهِم.[۶]

۴۵ ۴۵ . ادعوا اللهَ وأنتم موقِنونَ بالإجابَةِ، واعلموا أنّ اللهَ تعالى لا يَسمَعُ دعاءً مِن قَلبٍ غافِلٍ لاهٍ.[۷]

۴۶ ۴۶ . الصَّمتُ حُكمٌ وقليلٌ فاعِلُه، ومَن كانَ كلامُهُ فيما لا يَعنيهِ كَثُرَت خَطاياهُ.[۸]

۴۷ ۴۷ . لجابرٍ: إنّ هذا الدينَ لَمَتينٌ، فأوغِل فيهِ برِفقٍ، ولا تُبَغِّض إلى نفسِكَ عِبادةَ اللهِ؛ فإنّ المُنبَتَّ[۹] لا أرضاً قَطَعَ، ولا ظهراً أبقى، فاحرِث حَرثَ مَن يَظُنُّ أنّه لا يَموتُ إلّا هَرَماً، واعمَل عَمَلَ مَن يخافُ أن يَموتَ غداً.[۱۰]

---

۱ . الكافي: ج ۳ ص ۶۸ ح ۵، تهذيب الأحكام: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۳، من لا يحضره الفقيه: ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۲۱۹، المجازات النبويّة: ص ۳۶۶ وفيها صدره.

۲ . الكافي: ج ۲ ص ۱۱۲ ح ۵ وفيه «بحلم» بدل «بعلم».

۳ . التوحيد: ص ۴۰۶ ح ۳، تحف العقول: ص ۴۸، المحاسن: ج ۱ ص ۳۸۲ ح ۸۴۵.

۴ . البخلاء: ص ۴۴ وفيه «عند» بدل «بعد».

۵ . مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۲۸۱ ح ۸۷۱۷ وزاد فيه «حسن» بعد «من».

۶ . جامع الأحاديث للقمّي: ص ۶۷ وفيه صدره و ص ۶۰ وفيه ذيله و ص ۱۳۰ وفيه من «هاجروا» إلى «مجداً».

۷ . سنن الترمذي: ج ۵ ص ۵۱۶ ح ۳۴۷۹ وفيه «لا يستجيب» بدل «لا يسمع»، المستدرك على الصحيحين: ج ۱ ص ۶۷۱ ح ۱۸۱۷ وفيه «لا يقبل» بدل «لا يسمع»، مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۹۲ ح ۶۶۶۷ نحوه.

۸ . تحف العقول: ص ۲۲۳ عن الإمام عليّ عليه السلام فقط وفيه «الصمت حكم».

۹ . يقال للرجل إذا انقُطِع به في سفره وعطبت راحلته: قدِ انبتَّ، يريد أنّه بقي في طريقه عاجزاً عن مقصده لم يقضِ وطره وقد أعطب ظهره (النهاية: ج ۱ ص ۹۳).

۱۰ . الكافي: ج ۲ ص ۸۷ ح ۶ نحوه، المجازات النبويّة: ص ۲۶۰ ح ۲۰۵، التبيان في تفسير القرآن: ج ۶ ص ۱۰۶، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۹۵ وفي الثلاثة الأخيرة صدره إلى «أبقى»؛ السنن الكبرى: ج ۳ ص ۲۸ ح ۴۷۴۴ نحوه.

۳۹ ۳۹ . درمانده درمانده، پرسش و طاعت [نسنجیدهٔ] زنان موجب پشیمانی است.

۴۰ ۴۰ . خدا هیچ کس را با جهل، عزیز و با علم، ذلیل نکرده است.

۴۱ ۴۱ . خدای عزّ و جلّ هرکس را وعدهٔ پاداش دهد، حتماً به آن وفا می‌کند و هرکس را بر عملش وعدهٔ کیفر دهد، در اجرای آن مختار است.

۴۲ ۴۲ . خدای متعال از کسی که در زندگیش بخل می‌ورزد و به هنگام مرگش به این و آن می‌بخشد، نفرت دارد.

۴۳ ۴۳ . خوش گمانی به خداوند، گونه‌ای عبادت خداست.

۴۴ ۴۴ . به یکدیگر هدیه دهید تا محبّت‌تان به هم بیشتر شود و هجرت کنید تا برای فرزندانتان، مجد و شکوه به جای نهید و از لغزشهای کریمان درگذرید.

۴۵ ۴۵ . خدا را بخوانید و به اجابتش یقین داشته باشید و بدانید که خدای متعال، دعای دل غافل سرگرم به چیزی دیگر را نمی‌شنود.

۴۶ ۴۶ . سکوت، حکمت است و رعایت کننده‌اش کم و آن که بیهوده گوید، خطاهایش فراوان شود.

۴۷ ۴۷ . پیامبر به جابر گفت: این دین، استوار است پس به نرمی در آن در آی و عبادت خدا را مبغوض خود مگردان که تندروی عجول نه راهی را پشت سر و نه مرکبی را سالم می‌نهد، پس مانند کسی که در پیری می‌میرد، کشت و زرع کن و در کار آخرت چون کسی که بیم مردن فردا را دارد عمل کن.

۴۸ ۴۸ . المجالِسُ ثَلاثةٌ: غانِمٌ وسالِمٌ، وشاجِبٌ؛ فأمّا الغانِمُ فَالذي يذكُرُ اللهَ تعالى، وأمّا السالِمُ فالَّذي يَسكُتُ، وأمّا الشاجِبُ فَالَّذي يَخوضُ في الباطِلِ.[1]

۴۹ ۴۹ . خَيرُ جُلَسائكُم مَن يُذَكِّرُ اللهَ تعالى رؤيتُه، والجَليسُ الصالِحُ خَيرٌ من الوَحـدةِ، والوَحدةُ خَيرٌ مِن جَليسِ السُّوءِ، وإملاءُ الخَيرِ خَيرٌ مِـن السُّكـوتِ والسُّكـوتُ خَـيرٌ مِـن إملاءِ الشَّرِّ.[2]

۵۰ ۵۰ . الأمَلُ رَحمةٌ لِأُمَّتي، ولَولا الأمَلُ ما أرضعَت أُمٌّ ولَداً، ولا غَرَسَ غارِسٌ شَجَراً.[3]

۵۱ ۵۱ . لِعِمرانَ بن الحُصَينِ ـ وقَد أخَذَ طَرَفَ عِمامَتِهِ ـ فقالَ: يـا عـمرانُ، إنّ اللهَ يُـحِبُّ الإنفاقَ ويُبغِضُ الإقتارَ، فأنفِق وأطعِم، ولاتصبر صبراً[4]؛ فيَعسُرَ عَلَيكَ الطَّلَبُ، واعلم أنّ اللهَ يُحِبّ النَّظَرَ الناقِدَ عِندَ مَجيءِ الشُّبُهاتِ، ويُحِبُّ السَّماحةَ ولَو عَلى تَمراتٍ، ويُحِبُّ الشَّجاعةَ ولَو على قَتلِ حَيَّةٍ.[5]

۵۲ ۵۲ . اِتَّقِ المَحارِمَ تَكُن أعبَدَ الناسِ، وأرضَ بِما قَسَمَ اللهُ لَكَ تَكُن أغنى الناسِ، وأحسِن إلى جارِكَ تَكُن مؤمناً، وأحِبَّ للناسِ ما تُحِبُّ لِنَفسِكَ تَكُن مُسلِماً، ولا تُكثِرِ الضَّحِكَ؛ فَإنّ كَثرةَ الضَّحِكَ تُميتُ القَلبَ.[6]

۵۳ ۵۳ . إنّ هذهِ الأخلاقَ منائحُ مِنَ اللهِ؛ فإذا أحَبَّ اللهُ عَبداً مَنَحَهُ خُلقاً حَسَناً وإذا أبغَضَ عبداً مَنحَهُ خُلقاً سَيِّئاً.[7]

---

۱ . الزهد للحسين بن سعيد: ص ۷، تحف العقول: ص ۳۹۴ كلاهما نحوه، المجازات النبويّة: ص ۳۸۳ ح ۲۹۸؛ مسـند ابـن حـنبل: ج ۴ ص ۱۵۱ ح ۱۱۷۱۸ وفيهما صدره.

۲ . المستدرك على الصحيحين: ج ۳ ص ۳۸۷ ح ۵۴۶۶؛ الأمالي للطوسي: ص ۵۳۵ وليس فـيهما صـدره، جـامع الأحـاديث للـقمّي: ص ۸۷ وفيه ذيله من «واملاء الخير».

۳ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۸۶ وفيه «راحة» بدل «رحمة».

۴ . كذا في المصدر، وفي بعض المصادر: «ولا تصرّ صرّاً»، وهو المناسب.

۵ . حياة الحيوان الكبرى: ج ۱ ص ۲۵۷ وفيه «البصير» بدل «النظر».

۶ . سنن الترمذي: ج ۴ ص ۵۵۱ ح ۲۳۰۵، مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۱۸۲ ح ۸۱۰۱، سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۴۰۳ ح ۴۱۹۳؛ الكافي: ج ۲ ص ۶۶۴ ح ۶، الخصال: ص ۵۲۶ ح ۱۳ وفي الثلاثة الأخيرة ذيله من «لا تكثر».

۷ . الإختصاص: ص ۲۲۵.

۴۸ ۴۸ . مجلس‌ها سه گونه‌اند: غنیمت و سلامت و هلاکت.
اما مجلس غنیمت، آن است که خدای متعال یاد شود و مجلس سلامت، مجلس سکوت است و مجلس هلاکت، مجلسی که در باطل فرو رود.

۴۹ ۴۹ . بهترین همنشین شما کسی است که دیدارش، خدای متعال را به یاد شما آورد و همنشین شایسته، بهتر از تنهایی و تنهایی بهتر از همنشین بد است و نیک گفتن، نیکوتر از سکوت و سکوت، نیکوتر از بدگویی است.

۵۰ ۵۰ . آرزو، رحمتی بر امّت من است و اگر آرزو نبود نه مادری فرزندش را شیر می‌داد و نه باغبانی، نهالی می‌نشاند.

۵۱ ۵۱ . پیامبر ﷺ به عمران بن حصین که سر عمامه‌اش را گرفته بود گفت: ای عمران، خداوند هزینه کردن را دوست می‌دارد و سختگیری را دشمن، پس هزینه کن و بخوران و آن اندازه صبر مکن[۱] تا کسب و جستجو بر تو مشکل آید و بدان که خداوند انسان دقیق و نقّاد را هنگام درآمدن شبهه‌ها دوست دارد (ولی) بخشندگی را هر چند با دانه‌هایی خرما و شجاعت را هرچند بر کشتن ماری، نیز دوست می‌دارد.

۵۲ ۵۲ . از حرام‌ها بپرهیز تا عابدترین مردم باشی و به آنچه خداوند قسمتت کرده راضی باش تا بی‌نیازترین مردم باشی و به همسایه‌ات نیکی کن تا باایمان باشی و آنچه برای خود دوست داری برای مردم هم دوست داشته باش تا مسلمان باشی و بسیار مخند که خندهٔ بسیار، دل را می‌میراند.

۵۳ ۵۳ . این خوی‌ها، عطیه‌های الهی است، چون خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، خوی خوشی به او به عطا می‌کند و چون از بنده‌ای

---

۱. در برخی از منابع آمده است: «در کیسه را سفت و محکم مبند» که درست‌تر می‌نماید.

۵۴ ۵۴ . مَن فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَيرِ فَليَنتَهِزهُ ؛ فَإِنّه لا يَدري مَتى يُغلَقُ عَلَيهِ .[۱]

۵۵ ۵۵ . ما أحسَنَ عَبدٌ الصَّدَقَةَ إلّا أحسَنَ اللهُ الخِلافَةَ عَلَى بَرَكَتِهِ .[۲]

۵۶ ۵۶ . ما استَودَعَ اللهُ عَبداً عَقلاً إلّا استَنقَذَهُ بِهِ يَوماً .[۳]

۵۷ ۵۷ . في حَجّةِ الوَداعِ : المؤمِنُ مَن آمَنَهُ الناسُ عَلَى أموالِهِم وأنفُسِهِم ، والمُسلِمُ الَّذي سَلِمَ الناسُ مِن لِسانِهِ ويَدِهِ ، والمُجاهِدُ مَن جاهَدَ نَفسَهُ في طاعةِ اللهِ تَعالى ، والمهاجِرُ مـن هَجَرَ الخَطايا والذُّنوبَ .[۴]

۵۸ ۵۸ . تُنكَحُ المَرأةُ لِجمالِها ومالِها ودينِها وحَسَبِها ؛ فَعَلَيكَ بِذاتِ الدِّينِ تَرِبَت يَداك[۵]![۶]

۵۹ ۵۹ . إنّ مِن قَلبِ ابنِ آدمَ في كلِّ وادٍ شُعبةً ، فَمَن اتَّبَع قَلبُهُ بِذٰلِكَ الشعبِ لَم يُبالِ اللهُ في أيِّ وادٍ أهلكَهُ ، ومَن يتوكَّل عَلَى اللهِ كَفاهُ تِلكَ الشُّعَبَ .[۷]

۶۰ ۶۰ . إنّما الأُمورُ ثَلاثةٌ : أمرٌ استَبانَ لَكَ رُشدُهُ فاتَّبِعهُ ، وأمرٌ تبَيَّنَ لَكَ غَيُّهُ فاجتَنِبهُ ، وأمرٌ اختَلَفَ عَلَيكَ وأشكَلَ فَكِلهُ إلى عالِمِهِ .[۸]

۶۱ ۶۱ . مَن أُعطِيَ أربَعَ خِصالٍ فَقَد أُعطِيَ خَيرَ الدُّنيا والآخِرةِ: قَلبٌ شاكِرٌ ، ولسانٌ ذاكِرٌ ، وبَدَنٌ صابِرٌ ، وزوجةٌ صالِحةٌ .[۹]

---

۱ . الإصابة : ج ۲ ص ۳۸ ح ۱۶۵۰، تفسير القرطبي : ج ۵ ص ۳۸۳؛ عوالي اللئالي : ج ۱ ص ۲۸۹ ح ۱۴۶.

۲ . الكافي : ج ۴ ص ۱۰ ح ۵ وفيه «ولده من بعده» بدل «بركته»، تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۱۰۵ وفيه «تركته» بدل «بركته» .

۳ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۸، نهج البلاغة : الحكمة ۴۰۷ وفيه «امرأ» بدل «عبداً» عن الإمام عليّ عليه السلام، الأمالي للطوسي : ص ۵۶ ح ۷۹، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام : ص ۲۸۷ ح ۳۵ كلاهما عن الإمام الرضا عليه السلام .

۴ . مسند ابن حنبل : ج ۹ ص ۲۴۹ ح ۲۴۰۱۳؛ من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۳۶۲، علل الشرايع : ص ۵۲۳ ح ۲، صفات الشيعة : ص ۱۰۶، المحاسن : ج ۱ ص ۴۴۴ ح ۱۰۳۰ والأربعة الأخيرة نحوه.

۵ . هذه الكلمة لا يراد بها الدعاء على المخاطب فقط بل قد يراد بها طلب الجدّ وعدم المخالفة، فراجع (النهاية : ج ۱ ص ۱۸۱).

۶ . صحيح البخاري : ج ۵ ص ۱۹۵۸ ح ۴۸۰۲، وفيه «فاظفر» بدل «فعليك» ؛ الكافي : ج ۵ ص ۳۳۲ ح ۱ وفيه ذيله فقط .

۷ . سنن ابن ماجة : ج ۲ ص ۱۳۹۵ ح ۴۱۶۶ وفيه «التشعّب» بدل «تلك الشعب» .

۸ . الخصال : ص ۱۵۳، ح ۱۸۹، الكافي : ج ۱ ص ۶۸، تهذيب الأحكام : ج ۶ ص ۳۰۲ ح ۸۴۵، من لا يحضره الفقيه : ج ۳ ص ۱۰ ح ۳۲۳۳، والثلاثة الأخيرة عن الإمام الصادق عليه السلام، تحف العقول : ص ۲۱۰ عن الإمام عليّ عليه السلام وكلّها نحوه.

۹ . الجعفريّات : ص ۲۳۰، تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۹۰ نحوه.

۵۴ ۵۴. هـــرکس دری از نـیکی بـه رویش گشـوده مـی‌شود آن را مـغتنم شمارد، زیرا نمی‌داند کی بر او بسته می‌گردد.

۵۵ ۵۵. هیچ بنده‌ای صدقهٔ خوبی نداد، جز آن که خداوند بهتر و بیشتر از آن را به او عوض داد.

۵۶ ۵۶. خداوند عقلی نزد بنده‌ای به ودیعت ننهاد جز آن که روزگاری او را با آن نجات داد.

۵۷ ۵۷. پیامبر در حجةالوداع فرمود: مؤمن کسـی است کـه مـردم او را بـر دارایی‌ها و جانهای خود امین بدانند و مسلمان کسی است که مردم از زبان و دستش به سلامت باشند و مجاهد، کسی است که در راه اطاعت خـدای متعال، با نفس خود بجنگد و مهاجر کسی است که خطا و گناه را ترک کند.

۵۸ ۵۸. با زن به خاطر زیبایی و دارایی و دین و تبارش ازدواج می‌شود؛ و تو همیشه در پی زن دیندار باش؛ دستانت تهی باد[۱].

۵۹ ۵۹. دل آدمـی بـه هـر سـو روان مـی‌گردد، پس هـرکس در پـی خواهش‌های دل برود، خداوند اهمیتی نمی‌دهد که در کجا او را هلاک کند و هرکس که بر خدا توکلّ کند، خدا او را از این خیال‌ها آسوده خاطر کند.

۶۰ ۶۰. کارها سه گونه‌اند: کاری که درستی‌اش بر تو روشن است، پس در پی آن برو و کاری که نادرستی‌اش برای تو آشکار است، پس از آن بپرهیز و کاری که نامشخص و شبهه‌ناک است، پس آن را به دانای آن واگذار.

۶۱ ۶۱. چهار ویژگی است که به هرکس عطا شود، خیر دنیا و آخرت به او عطا گشته است: دلی سپاسگزار و زبانی مشغول به ذکر و بـدنی شکـیبا و همسری شایسته.

---

۱. این جمله تنها برای نفرین نیست بلکه گاه برای جدّیت بخشیدن به مخاطب و یا مدح او نیز به کار می‌رود که هـمین مـعنا در ایـن جـا مناسب‌تر است.

۶۲ ۶۲. من خافَ أدلَجَ[۱]، ومَن أدلَجَ بَلَغَ المنزِلَ.[۲]

۶۳ ۶۳. لأميرِ المؤمِنينَ عليه السلام: يا عَليُّ، إنّ مِنَ اليقين أن لا تُرضيَ بسَخَطِ اللهِ أحَداً، ولا تَحمَدَ أحداً على ما آتاكَ اللهُ (ولا تَذُمَّ أحَداً على ما ابتَلاهُ اللهُ)، ولا تَذُمَّ أحداً عَلَى ما لَم يؤتِكَ؛ فإنّ الرِّزقَ لا يَجرُّه حِرصُ حَريصٍ، ولا يَصرِفُهُ كَراهةُ كارِهٍ.

يا عَليُّ لا فقرَ أشدُّ مِنَ الجَهلِ.[۳]

۶۴ ۶۴. مَن عامَلَ الناسَ فَلَم يَظلِمهُم، وحدَّثَهُم فَلَم يَكذِبهُم، ووَعَدَهُم فَلَم يُخلِفهُم، فَهُوَ مِمَّن كَمُلَت مُرُوَّتهُ، وظَهَرَت عَدالَتُه ووَجَبَت أُخُوَّتهُ وحَرُمَت غيبَتُه.[۴]

۶۵ ۶۵. مُجالَسَةُ أهلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنيا والآخِرةِ، ومُشاوَرةُ العاقِلِ مِنَ الرِّجالِ تَوفيقٌ مِنَ اللهِ تعالى، وإذا أشارَ عَلَيكَ العاقِلُ فَإيّاكَ والخِلافَ؛ فإنّ في ذلك الهلاكَ.[۵]

۶۶ ۶۶. كَرَمُ الرَّجُلِ دينُهُ، ومُرُوَّتُه عَقلُهُ، وجَمالُهُ ظَرَفُهُ، وحَسَبُهُ خُلقُهُ.[۶]

۶۷ ۶۷. وعادَ رسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَريضاً من الأنصار، فلمّا أرادَ الانصرافَ أقبلَ عليه فقال صلى الله عليه وآله: جَعَلَ اللهُ ما مَضَى كَفّارةً وأجراً، وما بَقِيَ عافِيةً وشُكراً.[۷]

۶۸ ۶۸. انظُر إلى مَن تَحتَك، ولا تنظُر إلى مَن فَوقَك، يَطيبُ[۸] عَيشُكَ.[۹]

---

۱. مراده عليه السلام: من خاف الله واليوم الآخر اجتهد في العبادة أيّام شبابه وقوّته وسواد شعره، فقد كنّى عن العمل في الشباب بالدلج؛ وهو السير في الليل (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۴۸).

۲. سنن الترمذي: ج ۴ ص ۶۳۳ ح ۲۴۵۰، المستدرك على الصحيحين: ج ۴ ص ۳۴۳ ح ۷۸۵۱.

۳. التوحيد: ص ۳۷۵، تحف العقول: ص ۶، المحاسن: ج ۱ ص ۸۱ ح ۴۷.

۴. الخصال: ص ۲۰۸ ح ۲۸، عيون أخبار الرضا: ج ۲ ص ۳۰ ح ۳۴، تحف العقول: ص ۵۷ فيه «أجرُهُ» بدل «اُخوّته»، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام: ص ۹۷ ح ۳۱، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۷۱.

۵. تحف العقول: ص ۳۹۸ عن الإمام الكاظم عليه السلام نحوه، الكافي: ج ۱ ص ۳۹ ح ۴، الخصال: ص ۵ ح ۱۲، ثواب الأعمال: ص ۱۶۰، الأمالي للصدوق: ص ۱۱۶ ح ۱۰۰ وفي الأربعة الأخيرة صدره.

۶. مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۲۹۲ ح ۸۷۸۲ وليس فيه «وجماله ظرفه».

۷. أعلام الدين: ص ۲۹۵.

۸. كذا في المصدر، والصواب: يطب.

۹. الخصال: ص ۵۲۶ ح ۱۳، معاني الأخبار: ص ۳۳۵، الأمالي للطوسي: ص ۵۴۱، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۶۷، الأمالي للمفيد: ص ۱۹۵ ح ۲۵ عن الإمام الصادق عليه السلام وليس في الجميع ذيله.

۶۲ ۶۲. هر که ترسد، شب نیز راه برود و هرکه شب برود، به منزل رسد.

۶۳ ۶۳. پیامبر اکرم به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: از [آثار] یقین است که با ناخشنودی خدا، کسی را خشنود نسازی و در آنچه خدا به تو داده، کس دیگری را نستایی و کسی را در آنچه خدا برایش پیش آورده، مکوبی و کسی را در آنچه خدا به تو نداده، نکوهش مکنی که نه حرص حریص روزی را می‌کشاند و نه ناپسند داشتن کسی، آن را می‌راند. ای علی، هیچ فقری سخت‌تر، از نادانی نیست.

۶۴ ۶۴. هرکس در معامله با مردم بدانان ستم نکند و در گفتگو، به آنان دروغ نگوید و وعده‌هایش را به آنان، عملی کند، از جرگهٔ کسانی است که مروّتش کامل و عدالتش ظاهر و برادری با او واجب و غیبتش حرام گشته است.

۶۵ ۶۵. همنشینی با دینداران، شرف دنیا و آخرت است و مشورت با مردان عاقل، توفیقی از جانب خدای متعال است. و چون انسان عاقل نظرش را به تو گفت، مبادا مخالفت کنی که به هلاکت می‌افتی.

۶۶ ۶۶. کرامت مرد، دین او؛ مروّت او، عقل او؛ زیبایی وی، ظرافتش و تبارش، خوی اوست.

۶۷ ۶۷. پیامبر خدا به عیادت مردی از انصار رفت، چون خواست بازگردد، به او روی نمود و گفت: خداوند آنچه راکه گذشت، کفّارهٔ گناهان و پاداشت قرار دهد و آنچه راکه مانده، عافیت و شکر.

۶۸ ۶۸. به فرودست خود بنگر و به فرادست خود منگر تا زندگی‌ات آسوده و پاکیزه باشد.

۶۹ ۶۹ . ليسَ بِمؤمِنٍ مَن باتَ شَبعانَ رَيّانَ، وجارُهُ جائعٌ ظَمآنُ.[۱]

۷۰ ۷۰ . ليسَ مِنّا مَن لَم يُوَقِّر كَبيرَنا، ويرحَم صَغيرَنا، ويُجِلَّ عالِمَنا.[۲]

۷۱ ۷۱ . انظُر ما تَكرَهُ أن يُتحدَّثَ بِهِ عَنكَ، فَلا تعمَل بِهِ إذا خَلَوتَ.[۳]

۷۲ ۷۲ . حَصِّنوا أموالَكُم بِالزَّكاةِ، وداوُوا مَرضاكُم بالصَّدَقَةِ وأعِدّوا لِلبَلاءِ الدُّعاءَ.[۴]

۷۳ ۷۳ . مَن أخرَجَهُ اللهُ عزّوجلّ مِن ذُلِّ المَعاصي إلى عِزِّ التَّقوى أغناهُ بِلا مالٍ، وأعَزَّهُ بِلا عَشيرةٍ، وآنسَهُ بِلا شرفٍ ومَن زَهِدَ في الدُّنيا ثَبَّتَ اللهُ تعالى الحِكمةَ في قَلبِهِ، وأنـطَقَ بِـها لِسانَهُ، وبَصَّرَهُ داءَها ودواءَها وعُيوبَها.[۵]

۷۴ ۷۴ . التَّحَدُّثُ بِنِعمةِ اللهِ شُكرٌ، وتَركُها كُفرٌ، ومَن لَم يَشكُرِ القَليلَ لَم يَشكُرِ الكَثيرَ، ومَن لَم يشكُرِ النّاسَ لَم يَشكُرِ اللهَ عزَّوجلَّ، والجَماعةُ رَحمةٌ [و] الفُرقةُ عَذابٌ.[۶]

۷۵ ۷۵ . اكفُلوا لي سِتّةً، أكفُل لَكُم بِالجَنّةِ: إذا تَحَدَّثَ أحَدُكُم فَلا يَكذِب، وإذا وَعَدَ فـلا يُخلِف، وإذا اؤتُمِنَ فَلا يَخُن، غُضّوا أبصارَكُم، وكُفّوا أيديَكُم، واحفَظوا فُروجَكُم.[۷]

۷۶ ۷۶ . إنّ العَفوَ لا يَزيدُ العَبدَ إلّا عِزّاً، وإنّ التواضُعَ لا يَزيدُ العبدَ إلّا رِفعةً، وإنّ الصَّدقةَ لا تَزيدُ المالَ إلّا نَماءً.[۸]

---

۱ . الكافي: ج ۲ ص ۶۶۸ ح ۱۴، ثواب الأعمال: ص ۲۹۸، الأمالي للطوسي: ص ۵۲۰ ح ۱۱۴۵ و ۵۹۸ ح ۱۲۴۱ كلّها نحوه.

۲ . الجعفريّات: ص ۱۸۳، الأمالي للمفيد: ص ۱۸ ح ۶، جامع الأحاديث للقمّي: ص ۱۱۲، شرح الأخبار: ص ۴۸۸؛ سنن الترمذي: ج ۴ ص ۳۲۱ ح ۱۹۱۹ وليس فيها ذيله.

۳ . قصص الأنبياء: ج ۲، ص ۲۷۷، البداية والنهاية: ج ۲، ص ۱۹ عن داوود عليه السلام نحوه.

۴ . السنن الكبرى: ج ۳ ص ۵۳۶ ح ۶۵۹۳؛ قرب الإسناد: ص ۱۱۷ ح ۴۱۰، الجعفريّات: ص ۵۳، الإختصاص: ص ۳۳۵، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۵۵ والأربعة الأخيرة نحوه.

۵ . تحف العقول: ص ۵۷ و ۵۸، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۴۱۰ ح ۵۸۹۰، الأمالي للطوسي: ص ۷۲۱ ح ۱۵۲۱، الكافي: ج ۲ ص ۷۶ ح ۸ وليس فيه ذيله من «ومَن زهد»، تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۳۸۱ والأربعة الأخيرة عن الإمام الصادق عليه السلام وكلّها نحوه.

۶ . مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۳۹۴ ح ۱۸۴۷۶، سنن أبي داود: ج ۴ ص ۲۵۵ ح ۴۸۱۱، سنن الترمذي: ج ۴ ص ۳۳۹ ح ۱۹۵۵، السنن الكبرى: ج ۶ ص ۳۰۲ ح ۱۲۰۳۲؛ من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۸۰ ح ۵۸۱۵ وفي الأربعة الأخيرة «لا يشكر الله من لا يشكر الناس» فقط.

۷ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۸۰، الخصال: ص ۳۲۱ ح ۵، الأمالي للصدوق: ص ۱۵۰ ح ۱۴۷، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۱۱؛ المستدرك على الصحيحين: ج ۴ ص ۳۹۹ ح ۸۰۶۶ وفي الأربعة الأخيره نحوه.

۸ . الكافي: ج ۲ ص ۱۲۱، الأمالي للمفيد: ص ۲۳۹ ح ۲، الأمالي للطوسي: ص ۱۴ ح ۱۸، الأُصول السّتة عشر: ص ۷۶ كلّها نحوه.

۶۹ ۶۹ . آن که شب سیر و سیراب بخوابد و همسایه‌اش، گرسنه و تشنه باشد، مسلمان نیست.

۷۰ ۷۰ . آن که بزرگ ما را احترام و به کوچکمان، رحم نکند و عالممان را بزرگ نشمارد، از جرگهٔ ما نیست.

۷۱ ۷۱ . ببین چه چیز را دوست نداری دربارهٔ تو بگویند، پس چون تنها شدی آن را مکن.

۷۲ ۷۲ . دارایی‌هایتان را با پرداخت زکات حفظ کنید و بیمارانتان را با صدقه دادن مداوا کنید و دعا را برای بلا بیندوزید.

۷۳ ۷۳ . خدای عزیز و بزرگ هرکس را از خواری نافرمانی به سوی عزّت تقوا بیرون ببرد، او را بدون مال، بی‌نیاز کرده و بدون خویشاوند، عزّت بخشیده و بدون انیس و مونس از تنهایی به درآورده است. و هرکس به دنیا بی‌رغبت شود، خداوند متعال، حکمت را در دلش استوار و زبانش را به آن گویا سازد و درد و دوایش و نیز عیبهایش را به او بنماید.

۷۴ ۷۴ . بازگویی نعمت خدا، گونه‌ای سپاسگزاری و وانهادن آن، ناسپاسی است و هرکس اندک را سپاس نگزارد، زیاد را هم سپاس نگزارد و هرکس، مردم را سپاس نگزارد، خدای عزیز و بزرگ را نیز سپاس نگزارد؛ و جماعت و با هم بودن، رحمت است و تفرقه عذاب.

۷۵ ۷۵ . شش چیز را برایم به عهده بگیرید تا بهشت را برایتان به عهده بگیرم: هرگاه کسی از شما سخن می‌گوید، دروغ نگوید، و چون وعده می‌دهد، خلف وعده و چون امانتی به او سپرده می‌شود، خیانت نکند. چشم‌هایتان را فرو بخوابانید و [از آزار] دست بدارید و پاکدامن باشید.

۷۶ ۷۶ . گذشت، جز بر عزّت انسان نمی‌افزاید و فروتنی جز بر سربلندی او و صدقه جز بر افزونی مال.

۷۷ ۷۷. لا تَلتَمِسوا الرِّزقَ مِمَّنِ اكتَسَبَهُ من ألسِنَةِ المَوازينِ ورؤوسِ المَكـايِيلِ ، ولٰكِـن مِن عِندِ مَن فُتِحَت عَلَيهِ الدُّنيا.[1]

۷۸ ۷۸. أطِلِ الصَّمتَ ، وأكثِرِ الفِكرَ ، وأقِلِّ الضَّحِكَ ؛ فإنّ كَثرَةَ الضَّحِكِ مَفسَدَةٌ لِلقَلبِ.[2]

۷۹ ۷۹. لا خَيرَ في عَيشٍ إلّا لِرَجُلَينِ : عالِمٍ ناطِقٍ ، أو مُتَكَلِّمٍ واعٍ.[3]

۸۰ ۸۰. لا كَبيرةَ معَ الاستِغفارِ ، ولا صَغيرةَ مع الإصرارِ.[4]

۸۱ ۸۱. إنّ لِلقلوبِ صَداً كَصَداً النُّحاسِ ؛ فاجلُوها بالِاستِغفارِ.[5]

۸۲ ۸۲. وقالَ الإمامُ الزَّكِيُّ أبو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بنُ عَليٍّ عليه السلام : سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَـقولُ : دَع ما يَريبُكَ إلى ما لا يَريبُك ؛ فَإنّ الحَقَّ طُمَأنينةٌ ، والكَذِبَ ريـبةٌ ، ولن تَـجِدَ فَـقدَ شـيءٍ تَركتَهُ للهِ تَعالى.[6]

۸۳ ۸۳. شَرُّ ما في الرَّجُلِ شُحٌّ هالِعٌ[7] ، أو جُبنٌ خالِعٌ.[8][9]

۸۴ ۸۴. الزُّهدُ لَيسَ بِتَحريمِ الحَلالِ أو إضاعةِ المالِ ، ولٰكِـن تَكـونُ بِـما عِـندَ اللهِ أوثَـقَ مِنكَ بِما عِندكَ.[10]

---

۱. أعلام الدين : ص ۲۹۳، نثر الدرّ : ج ۴ ص ۱۹۹ من دون إسناد إلى معصوم نحوه وليس فيه ذيله.

۲. تنبيه الخواطر : ج ۲ ص ۲۱۴، إرشاد القلوب : ج ۱ ص ۱۶ وليس فيهما ذيله.

۳. الكافي : ج ۱ ص ۳۳ ح ۷، كنزالفوائد : ج ۱ ص ۵۵، معدن الجواهر : ص ۲۵، تحف العقول : ص ۳۹۷ عن الإمام الكاظم عليه السلام، دعائم الإسلام : ج ۱ ص ۸۱ نحوه وفي الجميع «مطاع» بدل «ناطق» و «مستمع» بدل «متكلّم».

۴. التوحيد : ص ۴۰۸ ح ۶، الأمالي للصدوق : ص ۵۱۸، الكافي : ج ۲ ص ۲۸۸ ح ۱ عن الإمام الصادق عليه السلام، من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۱۸ عن الإمام عليّ عليه السلام، ثواب الأعمال : ص ۳۴۶ نحوه.

۵. تاريخ دمشق : ج ۶۲ ص ۸۰ ح ۱۲۷۱۴ ؛ عدّة الداعي : ص ۲۴۹، أعلام الدين : ص ۲۹۳.

۶. سنن الترمذي : ج ۴ ص ۶۶۸ ح ۲۵۱۸، مسند ابن حنبل : ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۱۷۲۳، السنن الكبرى : ج ۵ ص ۵۴۶ ح ۱۰۸۱۹ وفيهما «الصدق» بدل «الحق»، المستدرك على الصحيحين : ج ۲ ص ۱۶ ح ۲۱۷۰ ؛ تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۲۲۶ فيهما «الشرّ» بدل «الكذب» و «الخير» بدل «الحقّ» وليس في الجميع ذيله.

۷. الهَلَع : أشدّ الجزع والضجر (النهاية : ج ۵ ص ۲۶۹).

۸. جبنٌ خالعٌ : أي شديد كأنّه يخلع فؤاده من شدّة خوفه. والمراد به ما يعرض من نوازع الأفكار وضعف القلب عند الخوف (النهاية : ج ۲ ص ۶۵).

۹. سنن أبي داود : ج ۳ ص ۱۲ ح ۲۵۱۱، مسند ابن حنبل : ج ۳ ص ۱۶۵ ح ۸۰۱۶، السنن الكبرى : ج ۹ ص ۲۸۷ ح ۱۸۵۶۱ وفيها «و» بدل «أو» ؛ المجازات النبويّة : ص ۲۹۲ ح ۲۲۱، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۲۱۰ كلاهما نحوه.

۱۰. الكافي : ج ۵ ص ۷۰ ح ۲، تهذيب الأحكام : ج ۶ ص ۳۲۷ ح ۸۹۹، معاني الأخبار : ص ۲۵۱ كلّها عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه.

۷۷ ۷۷ . روزی را از کسی مخواهید کـه آن را بـا سـنگ و تـرازو بـه دست آورده است، بلکه از کسی بخواهید که دنیا به رویش گشوده است.

۷۸ ۷۸ . سکوت را به درازا بکش و بسیار بیندیش و خـنده را کـم کـن کـه خندهٔ بسیار ، مایهٔ تباهی دل است.

۷۹ ۷۹ . هیچ خیری در زندگی نیست، جز برای دو نفر : عالمی سخنور یا سخنوری پذیرنده.[1]

۸۰ ۸۰ . [گناه]، با استغفار کبیره نمی‌ماند و با پافشاری و تکرار، صغیره.

۸۱ ۸۱ . دلها نیز همچون مس ، زنگار مـی‌گیرند ، پس آنـها را بـا اسـتغفار جلا دهید.

۸۲ ۸۲ . امام پاک ، ابو محمّد حسن بـن عـلی‌ﷺ مـی‌گوید : شـنیدم پـیامبر خداﷺ می‌فرماید : آنچه تو را به شکّ می‌اندازد وانهه و به سوی آنچه تو را به شکّ نمی‌اندازد برو که حقیقت با آرامش، و دروغ با تردید همراه است و هیچ‌گاه آنچه را برای خدای متعال وانهاده‌ای، مفقود نیابی.

۸۳ ۸۳ . بدترین چیزی که در انسان هست، حرص بی‌تاب کُننده یا ترس از جا به در برنده است.

۸۴ ۸۴ . زهد ، حرام کردن حلال یا تباه نمودن مال نیست، بلکه آن است که اعتمادت به آنچه نزد خداست بیشتر از آنچه که نزد توست باشد.

---

۱ . در منابع دیگر چنین آمده است: «عالمی مطاع یا شنونده‌ای پذیرنده.»

۸۵ ۸۵ . إذا سألَ اللهَ تعالى أحَدُكُم فَليُكثِر ؛ فإنّما يَسألُ جَواداً يَجودُ إذا استُجدِيَ ، ويُجيبُ إذا دُعِيَ .[۱]

۸۶ ۸۶ . خَلّتانِ لا تَجتَمِعانِ في مؤمِنٍ : البُخلُ ، وسوءُ الظَّنِّ .[۲]

۸۷ ۸۷ . إيّاكُم ومُحقَّراتِ الذُّنوبِ ! فَإِنَّ لَها مِنَ اللهِ طالِباً .[۳]

۸۸ ۸۸ . خَيرُكُمُ الدافِعُ عَن عَشيرَتِهِ ما لَم يأثَم .[۴]

۸۹ ۸۹ . مَن سألَكُم فأعطوهُ ، ومَنِ استعاذَ بِكُم فَأعيذوهُ ، ومَن دعاكُم بِاللهِ فَأجيبوهُ ، ومَن أتى إليكُم معروفاً فَكافئوهُ ، فإن لَم تَجِدوا فأثنوا عَلَيه حَتّى تَعلَموا أنَّكُم قَد كافأتُموهُ .[۵]

۹۰ ۹۰ . المؤمِنُ مَألَفَةٌ ، ولا خَيرَ في مَن لا يألَفُ ولا يؤلَفُ .[۶]

۹۱ ۹۱ . ما ضَلَّ قَومٌ حَتّى يُعطوا الجَدَلَ ، ويَمنَعوا العَمَلَ .[۷]

۹۲ ۹۲ . لِبَعضِ أصحابِهِ : أُوصيكَ بِتَقوى اللهِ ، وصِدقِ الحَديثِ ، والوفاءِ بالعَهدِ ، وأداءِ الأمانةِ ، وتَركِ الخِيانةِ ، وحِفظِ الجارِ ، ورَحمةِ اليَتيمِ ، ولينِ الكَلامِ ، ولُزومِ الإيمانِ ، والتَّفَقُّهِ بِالقرآنِ ، وخَفضِ الجَناحِ .

وأنهاكَ أن تَكيدَ مُسلِماً ، أو تُكذِّبَ صادقاً ، أو تُطيعَ آثِماً ، أو تعصيَ إماماً عادلاً . وأُوصيكَ بِذِكرِ اللهِ تعالى عِندَ كُلِّ حَجَرٍ ومدَرٍ[۸] ، وأن تُحدِثَ لكُلِّ ذَنبٍ تَوبةً ؛ السِّرُّ بالسِّرِّ ، والعَلانِيةُ بالعَلانِيةِ .[۹]

---

۱ . لم نجده في المصادر .

۲ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۲۵۶ ، تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۹۷ وفيهما «الخُلق» بدل «الظن» .

۳ . مسند ابن حنبل : ج ۸ ص ۴۲۷ ح ۲۲۸۷۲ ؛ نثر الدرّ : ج ۱ ص ۲۸۷ وفيهما صدره ، الأُصول الستّة عشر : ص ۶۷ عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .

۴ . الآحاد والمثاني : ج ۲ ، ص ۲۷۷ ، أُسد الغابة : ج ۲ ، ص ۸۶ وفيهما «قومه» بدل «عشيرته» .

۵ . مسند ابن حنبل : ج ۲ ص ۴۱۸ ح ۵۷۴۷ ، المستدرك على الصحيحين : ج ۱ ص ۵۷۲ ح ۱۵۰۲ ؛ الزهد للحسين بن سعيد : ص ۳۱ ، تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۹۶ ، الجعفريّات : ص ۱۵۲ كلّها نحوه .

۶ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۱۶۱ ، الأمالي للطوسي : ص ۴۶۲ ح ۱۰۳۰ نحوه ؛ المستدرك على الصحيحين : ج ۱ ص ۷۴ ح ۵۹ .

۷ . منية المريد : ص ۱۷۱ نحوه وليس فيه ذيله .

۸ . المَدَر : قِطَع الطين اليابس (لسان العرب : ج ۵ ص ۱۶۲) .

۹ . تحف العقول : ص ۲۶ نحوه .

۸۵ ۸۵ . هرگاه یکی از شما، چیزی از خدای متعال خواست، فراوان بخواهد که از بخشنده‌ای، خواسته است که چون از او بخواهند ببخشد و چون او را بخوانند، اجابت نماید.

۸۶ ۸۶ . دو خصلت در مؤمن گرد نمی‌آیند: بخل و بدگمانی.

۸۷ ۸۷ . از گناهان خُرد بپرهیزید که خداوند به دنبال آنهاست.

۸۸ ۸۸ . بهترینِ شما، مدافع از خویشان خویش است تا آنگاه که به گناه نیفتد.

۸۹ ۸۹ . هر کس از شما خواست، عطایش کنید و هرکس به شما پناه برد، پناهش دهید و هرکس شما را[با سوگند]به خدا دعوت کرد، اجابتش کنید و هرکس به شما نیکی کرد، جبران نمایید و اگر چیزی نداشتید، او را آن قدر بستایید تا آنجا که بدانید جبران کرده‌اید.

۹۰ ۹۰ . مؤمن الفت می‌گیرد و در کسی که نه الفت می‌گیرد و نه با او الفت می‌گیرند، خیری نیست.

۹۱ ۹۱ . قومی گمراه نشد مگر آنکه [پیشتر] دچار کشمکش و بی‌عملی گشت.

۹۲ ۹۲ . پیامبر به یکی از یارانش فرمود: تو را به تقوای الهی و راستگویی و وفای به پیمان و ادای امانت و وانهادن خیانت و همسایه‌داری و یتیم‌نوازی و نرمگویی و همراهی ایمان و تدبّر در قرآن و فروتنی سفارش می‌کنم و از حیله گری با مسلمان و دروغ‌گفتن به راستگویان و اطاعت از گنهکار و یا نافرمانی از پیشوای درستکار باز می‌دارم؛ و تو را به ذکر خدای متعال، همیشه و همه جا سفارش می‌کنم و نیز توبه برای هر گناه، برای گناه نهان توبهٔ نهان، و برای گناه آشکار، توبهٔ آشکار.

۹۳ ۹۳ . وَيلٌ لِلَّذينَ يَجْتَنِبُونَ[1] الدُّنيا بِالدِّينِ ، يَلبَسونَ لِلنَّاسِ جُلودَ الضَّأْنِ مِن لينٍ ، أَلسِنَتُهم أحلىٰ مِنَ العَسَلِ ، وقُلوبُهُم قُلوبُ الذِّئابِ ، يَقولُ اللهُ تعالى: أَفَبِي يَغتَرُّونَ أم عَلَيَّ يَجتَرِؤُونَ فَوَعِزَّتي لأَبعثَنَّ عَلى أُولئك فِتنةً تَذَرُ الحَليمَ مِنهُم حيرانَ .[2]

۹۴ ۹۴ . وكَتَبَ ﷺ إلى بَعضِ أصحابِهِ يُعَزّيهِ : أمّا بَعدُ ، فَعَظَّمَ اللهُ جَلَّ اسمُهُ لكَ الأجرَ ، وأَلهَمَكَ الصَّبرَ ، ورَزَقَنا وإيّاكَ الشُّكرَ ، إنّ أنفُسَنا وأموالَنا وأهلينا مِن مواهِبِ اللهِ الهَنيئةِ ، وعَواريهِ المستَرَدَّةِ ، نَتَمَتَّعُ بِها إلى أجَلٍ مَعدودٍ ، ويَقبِضُها لِوَقتٍ مَعلومٍ ، وقَد جعلَ اللهُ تعالى عَلَينا الشُّكرَ إذا أعطى ، والصَّبرَ إذا ابتَلى . وقَد كان ابنُكَ مِن مواهِبِ اللهِ تَعالى مَتَّعَكَ بِهِ في غِبطَةٍ وسُرورٍ ، وقَبَضَهُ مِنكَ بِأجرٍ مَذخورٍ إن صبَرتَ واحتسبتَ ؛ فلا تَجمَعَنَّ عَلَيكَ أن يُحبِطَ جَزَعُكَ أجرَكَ ، وأن تندَمَ غَداً عَلى ثَوابِ مُصيبَتِكَ ؛ فإنَّكَ لو قَدِمتَ عَلى ثَوابِها عَلِمتَ أنَّ المُصيبةَ قَد قَصُرَت عَنها ، واعلم أنّ الجَزَعَ لايَرُدُّ فائتاً ، ولا يَدفَعُ حُزنٌ قَضاءَ اللهِ ، فَليَذهِب أسَفَكَ ما هو نازِلٌ بِكَ ، فَكأن قَد[3] . والسَّلامُ .[4]

۹۵ ۹۵ . الشَّهوةُ داءٌ ، وعِصيانُها دَواءٌ .[5]

۹۶ ۹۶ . الحَياءُ نِظامُ الإيمانِ .[6]

۹۷ ۹۷ . ما مِن ذَنبٍ إلّا ولَهُ عِندَ اللهِ توبةٌ ، إلّا ما كانَ مِن سَيِّئِ الخُلُقِ ؛ فَإنّه لا يَتوبُ مِن

---

۱ . الظاهر بقرينة السياق و الروايات الأُخرى أنّ «يجتنبون» تصحيف «يجتلبون».

۲ . الكافي : ج ۲ ص ۲۹۹ وفيه «يختلون» بدل «يجتنبون»، جامع الأحاديث للقمّي : ص ۱۲۹ وفيه «يجتلبون» بدل «يجتنبون» وليس فيهما من «يلبسون» إلى «الذئاب»، ثواب الأعمال : ص ۳۰۴، قرب الإسناد : ص ۲۸ ح ۹۳ كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه.

۳ . قال العلامة المجلسي في بحار الأنوار : ج ۸۲، ص ۹۶ : هذا من قبيل الاكتفاء ببعض الكلام ، أي فكان قدمت أو وصل إليك ثواب صبرك ، وقال العلامة الأحمدي في مكاتيب الرسول : ج ۳، ص ۵۴۴ : «فكان قد» يحتمل أن يكون «قد» اسماً بمعنى حسب، مبنيّة على السكون أو معربة فحذف مضافةٌ، والتقدير قدك أي حسبك هذا النازل ، يقال: قد زيدٌ درهمٌ كقولهم : قدني درهمٌ . ويحتمل أن يكون اسم فعل بمعنى يكفي ، أي: فكان يكفي النازل شاغلاً . ويحتمل أن تكون حرفية و تختصّ بالفعل المتصرّف وقد يحذف الفعل بعده كقول الشاعر : لما تزل برحالنا وكأن قد، أي: وكان قد زالت، والتقدير حينئذٍ: فكأن قد كفاك .

۴ . المستدرك على الصحيحين : ج ۳ ص ۳۰۶ ح ۵۱۹۳ ؛ تحف العقول : ص ۵۹ كلاهما نحوه.

۵ . أعلام الدين : ص ۲۹۶ .

۶ . المجازات النبويّة : ص ۱۰۵ ح ۷۳.

۹۳ ۹۳ . وای بر کسانی که دنیا را به وسیلهٔ دین به سوی خود می‌کشند. برای مردم لباس میش می‌پوشند و زبانشان شیرین‌تر از عسل، اما دلهایشان دل گرگ است. خداوند متعال می‌فرماید: مرا فریب می‌دهند یا بر من گستاخی می‌کنند؟! به عزّتم سوگند فتنه‌ای بر آنان برانگیزم که دانایشان در آن حیران ماند.

۹۴ ۹۴ . پیامبر ﷺ در تسلیت دادن به یکی از یارانش چنین نوشت: اما بعد، خداوند والا نام، پاداشت را بزرگ بدارد و به تو صبر، و به ما و تو شکر عطا نماید. جان‌ها و دارایی‌ها و خانوادهٔ ما از موهبت‌های مبارک خداوند است و همه عاریه‌هایی بازگردنده؛ ما مدتی معیّن از آنها بهره می‌گیریم و او آنها را در وقتی مشخص می‌گیرد و خداوند متعال وظیفهٔ ما را شکر به هنگام عطا و صبر به گاه بلا قرار داده است؛ پسر تو نیز از موهبت‌های خدای متعال بود که تو را با شادی و سرور از او بهره‌مند ساخت و در برابر پاداشی اندوخته شده از تو گرفت، اگر صبر کنی و به حساب خدا نهی.

پس مبادا که بی‌تابی پاداشت را تباه کند و فردا بر از دست دادن پاداش مصیبت پشیمان شوی که اگر بر پاداش آن درآیی، بدانی که مصیبتت در برابر آن اندک بوده است و بدان که بی‌تابی، از دست رفته را باز نیاورد و اندوه، تقدیر الهی را نمی‌راند. بی‌گمان پاداش بر تو فرود می‌آید، پس غم مخور والسلام.

۹۵ ۹۵ . شهوت، بیماری است و نافرمانیش، دوای آن.

۹۶ ۹۶ . حیا، رشتهٔ نگهدارندهٔ دین است.

۹۷ ۹۷ . هیچ گناهی نیست جز آن که نزد خداوند توبه‌ای دارد، مگر

ذَنبٍ إلّا وَقَعَ فيما هُوَ شَرٌّ مِنهُ.[١]

٩٨ ٩٨ . أُوصيكَ بِالدُّعاءِ ؛ فَإِنَّ مَعَهُ حُسنَ الإجابَةِ ، وعَلَيكَ بالشُّكرِ ؛ فإنَّ مَعَ الشُّكرِ الزِّيادةَ ، وإيّاكَ أن تُبغِضَ أحداً أو تُعينَ عَلَيهِ ، وأنهاكَ عن البَغي ؛ فإنَّ مَن بُغيَ عَلَيهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللهُ.[٢]

٩٩ ٩٩ . الاقتِصادُ في النَّفَقةِ نِصفُ العَيشِ ، والتَّوَدُّدُ إلى الناس نِصفُ العَقلِ ، وحُسنُ السُّؤالِ نِصفُ العِلمِ.[٣]

١٠٠ ١٠٠ . خَيرُ شَبابِكم مَن تَشَبَّهَ بالشُّيوخِ ، وشَرُّ شُيوخِكُم مَن تَشَبَّهَ بِالشَّبابِ.[٤]

١٠١ ١٠١ . كَم مِن أشعَثَ أغبَرَ ذي طِمرَينِ[٥] قد تمزّقا على مَنكِبَيهِ ، يَتَخَلَّلُ الزُّقاقَ[٦] ويَجتازُ الأسواقَ لا يؤبَهُ[٧] لَهُ ، لَو أقسَمَ عَلَى اللهِ لأبَرَّهُ كَعَمّارٍ ، وخَبّابٍ.[٨]

١٠٢ ١٠٢ . اعرِفوا الحَقَّ لِمَن عَرَفَهُ لَكُم وَضيعاً أو رَفيعاً ، يَسِّروا ولا تُعَسِّروا ، وإذا غَضِبَ أحدُكُم فَليَجلِس.[٩]

١٠٣ ١٠٣ . لا يوسِّعُ المَجلِسَ إلّا لَثلاثةٍ: لِذي سِنٍّ لِسِنِّهِ ، ولِذي عِلمٍ لِعِلمِهِ ، ولِذي سُلطانٍ لِسُلطانِهِ.[١٠]

١٠٤ ١٠٤ . ارحَموا عَزيزَ قَومٍ ذَلَّ ، وَغَنِيَّ قَومٍ افتَقَرَ ، وَعالِماً يَتَلاعَبُ بِهِ الجُهّالُ.[١١]

---

١ . تاريخ اليعقوبي : ج ٢ ص ٩٩ وفيه «لا يخرج من شيء» بدل «لا يتوب من ذنب»، قرب الإسناد : ص ٤٥ ح ١٤٧ نحوه.

٢ . الأمالي للطوسي : ص ٥٩٧ ح ١٢٣٩، تحف العقول : ص ٣٥، نثر الدرّ : ص ١٥٢، تاريخ اليعقوبي : ج ٢ ص ٩١ كلّها نحوه.

٣ . كنزالفوائد : ج ٢ ص ١٩٠ وفيه «التقدير» بدل «الاقتصاد»، من لا يحضره الفقيه : ج ٤ ص ٤١٦ ح ٥٩٠٤ عن الإمام الصادق عليه السلام، خصائص الأئمّة : ص ١٠٤، تحف العقول : ص ٢٢١ كلاهما عن الإمام عليّ عليه السلام وكلّها نحوه وليس فيها ذيله.

٤ . معاني الأخبار : ص ٤٠١ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «شبّان» بدل «شباب» وكهول بدل «شيوخ».

٥ . الطِمر : الثوب الخلق [أي البالي] (النهاية : ج ٣ ص ١٣٨).

٦ . الزُّقاقَ : الطريق (النهاية : ج ٢ ص ٣٠٦).

٧ . لا يؤبهُ له : أي لا يحتفل به لحقارته (النهاية : ج ١ ص ٢٢).

٨ . سنن الترمذي : ج ٥ ص ٦٩٢ ح ٣٨٥٤؛ التوحيد : ص ٤٠٠، الأمالي للطوسي : ص ٥٣٩ ح ١١٦٢، الأمالي للصدوق : ص ٤٧٠ ح ٦٢٧ كلّها نحوه.

٩ . تحف العقول: ص ٨٣، كنزالفوائد: ج ٢ ص ١٨٢؛ دستور معالم الحكم: ص ٦١ وفيها صدره عن الإمام عليّ عليه السلام.

١٠ . مشكاة الأنوار : ص ٣٦٠ ح ١١٧٣، روضة الواعظين : ص ٥٢٢.

١١ . معدن الجواهر : ص ٣١ وفيه «ثلاثة تجب لهم الرحمة» بدل «ارحموا»، تحف العقول : ص ٣٦، قرب الإسناد : ص ٦٦ ح ٢١٠، نثر الدرّ : ج ١ ص ١٥٤، تاريخ اليعقوبي : ج ٢ ص ٣٨١ عن الإمام الصادق عليه السلام والأربعة الأخيرة نحوه.

بداخلاق که از گناهی توبه نمی‌کند جز آن که در بدتر از آن می‌افتد.

۹۸ ۹۸ . تو را به دعا سفارش می‌کنم که اجابتی نیکو را به همراه دارد و نیز به سپاسگزاری که با فراوانی همراه است و مباداکه کسی را دشمن بداری یا علیه او یاری دهی و تو را از تجاوز باز می‌دارم که خدا یاور مظلومان است.

۹۹ ۹۹ . میانه‌روی در هزینه، نیمی از زندگی و دوستی با مردم، نیمی از عقل و پرسش نیکو، نیمی از علم است.

۱۰۰ ۱۰۰ . بهترین جوانان شما کسی است که به پیران شبیه باشد و بدترین پیران شما کسی است که به جوانان شبیه باشد.

۱۰۱ ۱۰۱ . بسی ژولیده موی غبارآلود جامه از شانه دریده که در میان کوچه‌ها می‌رود و از بازارها رد می‌شود بی آن که به او توجهی شود، اما اگر خدا را سوگند دهد، اجابتش می‌کند، مانند عمّار[1] و خبّاب[2].

۱۰۲ ۱۰۲ . هرکس حقّ شما را پاس می‌دارد، حقّش را پاس دارید، فرودست باشد یا فرادست، آسان گیرید و سخت نگیرید و چون به خشم در آمدید بنشینید.

۱۰۳ ۱۰۳ . مجلس را جز برای سه نفر نگشایند: سالمند به خاطر سنّش، دانشمند به خاطر علمش و قدرتمند به خاطر قدرتش.

۱۰۴ ۱۰۴ . به سه کس رحم آورید: عزیز قومی که خوار شده و توانگر قومی که تهیدست گشته و دانایی که نادانان او را به بازی گرفته‌اند.

---

۱ . عماربن یاسر برده‌زاده‌ای بود که بیشترین سختی و شکنجه را در راه اقرار به اسلام متحمل شد و تا آخر با حقّ و عدالت بود.

۲ . خبّاب بن ارت نیز از سختی و شکنجه دیدگان در راه اسلام بود.

۱۰۵ ۱۰۵. الغَنَمُ سَمنُها مَعاشٌ، وصوفُها رِياشٌ[۱]. [۲]

۱۰۶ ۱۰۶. لِجريرِ بنِ عبدِ اللهِ البَجَليّ: إنّي أُحَذِّرُكَ الدُّنيا، وحلاوةَ رَضاعِها، ومَرارةَ فِطامِها.

ثمّ قالَ: يا جريرُ، أينَ تَنزِلونَ؟ قالَ: في أكنافِ بِيشة[۳]، بَينَ سَلَمٍ[۴] وأراكٍ[۵] وَسَهلٍ وَدكداكٍ[۶]، شِتاؤنا رَبيعٌ وماؤُنا يَميعُ، لا يُقامُ ماتِحُها، ولا يَعزُبُ سارِحُها، ولا يُحبَسُ صاحِبُها.

فقال ﷺ: ألا إنّ خيرَ الماءِ الشَّبِمُ[۷]، وخيرُ المالِ الغَنَمُ، وخيرُ المَرعى الأراكُ والسَّلَمُ، إذا أخلَفَ كانَ لَجيناً[۸]، وإذا سَقَطَ كانَ دَريناً[۹]، وإذا أُكِلَ كانَ لَبيناً.[۱۰]

قالَ بَعضُهم: يُروى «السّنم» بِالسينِ غيرِ المُعجَمةِ ونونٍ؛ مَعناهُ ماءٌ جارٍ عَلى وَجهِ الأرضِ، وكُلُّ شيءٍ علا فقد تسنّمه. ويقال للشريف: سنيم، وهُوَ مأخوذٌ من سَنامِ البعير لِعُلوّه وهذا أشبَهُ بما ذكره عن مائهم؛ لِأنه قال: وماؤُنا يَميعُ؛ أي يجري من علوّ، فَقالَ ﷺ: ألا إنّ خير الماء السنّم؛ أي ما كان ظاهراً. ولَم يَذكر جريرٌ أنّ ماءهم باردٌ فيقولُ النبيّ ﷺ: خَيرُ الماء الشَّبم، والرِّوايةُ الصَّحيحةُ أنّه الشين مُعجمةٌ مَنقوطةٌ. وقوله ﷺ: «إذا أخلَفَ كانَ لجيناً» معناه إذا أخرجَ الخَلَفَة وهو ورق يخرج بعد الورق الأوّل في الصيف. وقوله: كان لَجيناً؛ أي فيه نَداوةٌ ورطوبةٌ، يقال لَجَنَ الشيء يَلجُنُ لجوناً. وكلّ شيء خبّستَهُ في ماءٍ فقد لجّنته،

---

۱. الرِّياش: ما ظهر من اللباس (النهاية: ج ۲ ص ۲۸۸).

۲. لم نجده بهذه اللفظة ولكن ورد روايات تدلّ على البركة في الغنم، فراجع: الخير والبركة في الكتاب والسنّة: ص ۲۵۷.

۳. بيشة: اسم قرية غنّاء في وادٍ كثير الأهل من بلاد اليمن (معجم البلدان: ج ۱ ص ۵۲۹). والأكناف: النواحي.

۴. السلم: شجر من العضاه، واحدتها سلمة ـ بفتح اللام ـ وورقها القرظ الذي يدبغ به (النهاية: ج ۲ ص ۳۹۵).

۵. الأراك: شجر معروف له حمل كعناقيد العنب (النهاية: ج ۱ ص ۴۳).

۶. الدكداك: الرمل المتلبّد في الأرض ولم يرتفع (شرح شافية ابن الحاجب: ج ۴ ص ۱۷۵).

۷. الشبم بالتحريك: البرد (الصحاح للجوهري: ج ۵، ص ۱۹۵۸).

۸. اللَّجين: الخَبَطُ، وذلك ان ورق الأراك والسَّلَم يُخبَط حتى يسقط ويجفّ، ثمّ يدقّ حتّى يتلجّن، أي يتلزّج ويصير كالخِطميّ (النهاية: ج ۴ ص ۲۳۵).

۹. الدَّرين: حُطام المرعى إذا تناثر وسقط على الأرض (النهاية: ج ۲ ص ۱۱۵).

۱۰. تاريخ المدينة: ج ۲ ص ۵۶۸، الأحاديث الطوال: ص ۱۹، غريب الحديث لابن قتيبة: ج ۱، ص ۲۳۵.

۱۰۵ ۱۰۵ . چربی گوسفند، مایهٔ زندگی و پشمش دستمایهٔ ریسندگی است.

۱۰۶ ۱۰۶ . پیامبر خطاب به جریر بن عبدالله بجلی : من تو را از دنیا برحذر می‌دارم، از شیرینی شیرش و تلخی جدایی‌اش.

سپس فرمود: ای جریر، منزلگاه شما کجاست؟ گفت:در اطراف بیشه[۱] میان درختان سلم[۲] و اراک[۳] و دشت و بیابانی هموار . زمستان ما، بهار و آب ما جاری و جوشان است، نه نیاز به برکشیدن دارد و نه دور رفتن و نه بند ساختن .

پیامبر فرمود : بدان که بهترین آب، آب خنک [یا جاری][۴] است و بهترین مال، گوسفند است و بهترین علف، اراک و سلم است؛ تازهٔ آن مانند خمیر [جو] است و قطع‌شده‌اش چون کاه و خوردنش، شیر را می‌افزاید.

مؤلّف در اینجا به شرح پاسخ پیامبر اکرم ﷺ پرداخته و با استفاده از ادب و شعر عربی و نقل‌ها و گزارش‌های مشابه دیگر، متن را تصحیح نیز کرده و نظر برگزیدهٔ خویش را بیان کرده است و چون ما این نکات را در ترجمهٔ متن اصلی آورده‌ایم ، نیازی به ترجمهٔ مستقل این شرح نیست . (مترجم)

---

۱ . بیشه، جایی آباد در یمن است . (معجم البلدان : ج ۱ ص ۵۲۹).

۲ . درخت کرت که با آن دباغی کند (فرهنگ لاروس : مدخل سلم).

۳ . درختی پر شاخ و برگ که از چوب آن مسواک می‌سازند.

۴ . همان گونه که در متن عربی شرح داده شده است، «سنم» به معنای جاری با کلام جریر مناسب‌تر است تا «شبم» به معنای خنک اما همه نسخه‌ها شبم دارد.

قال الشماخ:

وماءٍ قد وَرَدتُ لِوَصلِ أروى   عليه الطيرُ كالوَرَقِ اللُّجَينِ

۱۰۷ ۱۰۷. لايَعرِفُ الفَضلَ لأهلِ الفَضلِ إلّا ذَوو الفَضلِ.[۱]

۱۰۸ ۱۰۸. وقال أميرُ المؤمنين عليه السلام: قالَ رَسول الله صلى الله عليه وآله: اصطَنِعِ الخَيرَ إلى مَن هُوَ أهلُهُ ومَن لَيسَ مِن أهلِهِ، فَإن لم تُصِب أهلَهُ فَأنتَ أهلُهُ.[۲]

۱۰۹ ۱۰۹. مَن سَقَى مؤمناً شِربةَ ماءٍ على ظَمَأٍ سَقاهُ اللهُ مِنَ الرَّحيقِ المختومِ في الجَنَّةِ.[۳]

۱۱۰ ۱۱۰. وكان صلى الله عليه وآله إذا خَرَجَ مِن بَيتِهِ يَقولُ: بِسمِ اللهِ، اللّهُمَّ إنّي أعوذُ بِكَ مِن أن أزِلَّ أو أضِلَّ، أو أظلِمَ أو أُظلَمَ، أو أجهَلَ أو يُجهَلَ عَلَيَّ.[۴]

۱۱۱ ۱۱۱. طوبَى لِمَن تواضَعَ في غَيرِ مَنقَصةٍ، وأنفق مالاً جَمَعَهُ في غيرِ مَعصِيةٍ، وخالَطَ أهلَ الفِقهِ والرَّحمةِ، وأهلَ الفَقرِ والمَسكَنةِ، طوبَى لِمَن ذَلَّ في نَفسِهِ، وصَلَحَت سَريرتُه، وحَسُنَت خَليقَتُه، وأنفَقَ الفَضلَ مِن مالِه، وأمسَكَ الفَضلَ مِن كلامِه، ووَسِعَته السُّنَّةُ، ولم يَتَعدَّها إلى بِدعةٍ.[۵]

وفي رواية أُخرى: أيُّها الناسُ! طوبَى لِمَن شَغَلَهُ عَيبُهُ عَن عُيوبِ الناسِ، طوبَى لِمَن حَسُنَت خَليقَتُه، وصَحَّت سَريرتُه، وعزلَ عَنِ الناسِ شَرَّهُ. طوبَى لمن تواضَعَ في غَيرِ مَنقَصةٍ، وذَلَّ مِن غَيرِ مَسكَنةٍ، وخالَطَ أهلَ الفِقهِ والرحمة. طوبَى لِمَن عَمِلَ بِعِلمِه، وأنفَقَ الفَضلَ مِن مالِهِ، وأمسَكَ الفَضلَ من كلامِهِ.

---

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ص ۱۵۰ وفيه «يا عبادالله إنّما يعرف الفضل أهل الفضل».

۲. عيون أخبار الرضا: ج ۲ ص ۳۵ ح ۷۶، صحيفة الإمام الرضا: ص ۱۰۴ ح ۵۳.

۳. الكافي: ج ۲ ص ۲۰۱ ح ۵، الأمالي للمفيد: ص ۹ ح ۵، المقنع: ص ۲۹۹، ثواب الأعمال: ص ۱۶۴؛ سنن الترمذي: ج ۴ ص ۶۳۳ ح ۲۴۴۹ كلّها نحوه.

۴. سنن النسائي: ج ۸ ص ۲۶۸، المستدرك على الصحيحين: ج ۱ ص ۷۰۰ ح ۱۹۰۷، مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۲۲۵ ح ۲۶۷۹۱ وليس فيه «أُظلَمَ»؛ نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۸۵ وليس فيه «بسم الله».

۵. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۷۰، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۱۷۰ كلاهما نحوه، الكافي: ج ۲ ص ۲۳۵ ح ۱۸ وليس فيه مقاطع منه، نهج البلاغة: الحكمة ۱۲۳، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ۹۹ وفيهما ذيله من «طوبى لمن ذلّ».

۱۰۷ ۱۰۷ . فضیلت فضیلت‌مندان را جز فضیلت‌مندان نمی‌شناسند.

۱۰۸ ۱۰۸ . امیرمؤمنان: پیامبر خدا فرمود: نیکی کن هم به کسی که شایستهٔ آن است و هم به کسی که شایستهٔ آن نیست چه اگر او اهلش نباشد، تو اهلش هستی.

۱۰۹ ۱۰۹ . هر کس جرعه‌ای آب به مؤمنی تشنه‌کام بنوشاند، خداوند او را از شراب سر به مهر بهشتی سیراب سازد.

۱۱۰ ۱۱۰ . پیامبر ﷺ چون از خانه‌اش بیرون می‌رفت، می‌گفت: به نام خدا، خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه بلغزم یا گمراه شوم یا ستم کنم و یا مورد ستم قرار گیرم و نابخردی کنم یا با من نابخردی کنند.

۱۱۱ ۱۱۱ . خوشا به حال کسی که فروتنی نماید بدون آن که از او کاسته شود و آنچه را به حلال اندوخته است انفاق کند و با فهیمان و رحیمان درآمیزد و نیز با نیازمندان و بی‌نوایان. خوشا به حال کسی که نزد خود، خوار و باطنش درست است و خویش نیکو، زیادی مالش را داده و زیادی کلامش را نگاه داشته، در گسترهٔ سنّت مانده و از آن به سوی بدعت درنگذشته است.

و در نقل دیگری چنین آمده است: ای مردم، خوشا به حال کسی که عیبهایش، او را از عیوب دیگران روگردان و به خود مشغول داشته است. خوشا به حال کسی که خویش نیکو و باطنش درست و آزار و شرارت خود را از مردم باز داشته است. خوشا به حال کسی که بی منقصت فروتنی کند و بی مسکنت، افتادگی نماید و با فقیهان و رحیمان درآمیزد. خوشا به حال کسی که علم خویش را به کار بندد و زیادی مالش را بدهد و زیادی کلامش را نگاه دارد.

١١٢ ١١٢. صِلَةُ الرَّحِمِ مَنماةٌ للعَدَدِ، مَثراةٌ للمالِ، مَحَبَّةٌ لِلأهلِ، مَنسأةٌ في الأَجَلِ.[١]

١١٣ ١١٣. أطهَرُ الناسِ أعراقاً أحسَنُهم أخلاقاً.[٢]

١١٤ ١١٤. لا تُظهِرِ الشَّماتةَ بِأخيكَ، فيعافِيَهُ اللهُ ويَبتَلِيَكَ.[٣]

١١٥ ١١٥. وخَطَبَ ﷺ فقال: أمّا بَعدُ أيّها الناسُ! اتّقوا خمساً مِن قَبلِ أن يَحلِلنَ بكم: ما نكثَ قومٌ العَهدَ إلّا سَلَّطَ اللهُ عزّ وجلّ عَلَيهم عَدوَّهم، ولا بَخَس قومٌ الكَيلَ والميزانَ إلّا أخَذَهُم اللهُ تعالى بِالسِّنينِ ونقصٍ مِنَ الثَّمَراتِ، وما مَنَعَ قَومٌ الزَّكاةَ إلّا حَبَسَ اللهُ عَنهُم قَطرَ السَّماءِ، وما ظَهَرَتِ الفاحِشةُ في قَومٍ إلّا سَلَّطَ اللهُ تبارَكَ وتعالى عَليهِمُ الظالِمينَ، ولا فَشا في قَومٍ الرِّبا إلّا وُلّي عَلَيهِم شِرارُهُم[٤].

١١٦ ١١٦. وفي رُوايةٍ أُخرى أنّهُ ﷺ قالَ: الذُّنوبُ [الّتي][٥] تُغَيِّرُ النِّعَمَ: البَغيُ، [الّتي] يوجِبُ النَّدَمَ: القَتلُ، [الّتي] يُنزِلُ النِّقَمَ: الظُّلمُ، [الّتي] يَهتِكُ العِصَمَ: شُربُ الخَمرِ، [الّتي] يَحبِسُ الرِّزقَ: الزِّنى، [الّتي] يُعجِّل الفَناءَ: قَطيعةُ الرَّحِمِ، [الّتي] تَحجِبُ الدُّعاءَ: عُقوقُ الوالِدَينِ، [الّتي] يَبتُرُ العُمُرَ: تَركُ الصلاةِ، [الّتي] يورِثُ الذُّلَّ: تَركُ الأمرِ بِالمَعروفِ والنَّهيِ عَنِ المُنكَرِ.[٦]

١١٧ ١١٧. عَلَيكُم بالرِّفقِ؛ فَإنَّهُ ما خالَطَ شيئاً إلّا زانَهُ، ولافارَقَهُ إلّا شانَهُ.[٧]

١١٨ ١١٨. وخَطَبَ ﷺ فَقالَ في خُطبَتِهِ: أُحذِّرُكُم يوماً لايُعرَفُ فيهِ لِخَيرٍ أمَدٍ، ولا يَنقَطِعُ

---

١. علل الشرائع: ص ٢٤٧، الزهد للحسين بن سعيد: ص ١٣ ح ٢٧، الأمالي للطوسي: ص ٢١٦ ح ٣٨٠، المحاسن: ج ١ ص ٤٥٢ ح ١٠٤٠ كلّها عن الإمام عليّ ﷺ وليس فيها «منماة للعدد» و «محبة للاهل»، نهج البلاغة: الحكمة ٢٥٢ وفيه صدره.

٢. عيون الحكم والمواعظ: ص ١١٩ ح ٢٦٩١، غرز الحكم: ح ٣٠٣٢.

٣. الأمالي للمفيد: ص ٢٦٩ ح ٤، الأمالي للطوسي: ص ٣٣ ح ٣٢، الأمالي للصدوق: ص ٢٩٧ ح ٣٣١؛ سنن الترمذي: ج ٤ ص ٦٦٢ ح ٢٥٠٦ وفيهما «يرحمه» بدل «يعافيه».

٤. نثر الدرّ: ج ١ ص ٢٦٢ فيه «الطاعون» بدل «الظالمين» وراجع السنن الكبرى: ج ٩ ص ٣٨٦ ح ١٨٨٥٠.

٥. أثبتناها بقرينة السياق وما ورد في الكافي وعلل الشرائع وسائر المصادر.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٤٤٧، ح ١، علل الشرائع: ج ٢، ص ٥٨٤، ح ٢٧.

٧. الكافي: ج ٢ ص ١١٩ ح ٦ و ص ٦٤٨ ح ١، تحف العقول: ص ٤٧ كلها نحوه وليس فيها صدره.

۱۱۲ ۱۱۲ . پیوند با خویشان، مایهٔ فزونی افراد و زیادی اموال و محبّت خانواده و به تأخیر افتادن مرگ است.

۱۱۳ ۱۱۳ . پاکترین رگه‌های مردم، خوشخوترین آنان‌اند.

۱۱۴ ۱۱۴ . بر بلای رسیده به برادرت، اظهار شادمانی مکن که خدا او را عافیت دهد و تو را مبتلا کند.

۱۱۵ ۱۱۵ . و پیامبر خطبه خواند و فرمود: اما بعد، ای مردم از پنج چیز بپرهیزید پیش از آن‌که بر شما فرود آیند: مردمی پیمان نشکستند جز آن‌که خدای عزّوجلّ، دشمن آنان را بر ایشان مسلط کرد و مردمی کم فروشی نکردند جز آن که خدای متعال آنان را با خشکسالی و کاهش محصول، عذاب کرد و مردمی از پرداخت زکات خودداری نکردند جز آن‌که خداوند باران آسمان را از آنان دریغ داشت و زشتی در میان مردمی پدیدار نشد جز آن‌که خدای تبارک و تعالی، ستمکاران را بر آنان مسلّط کرد و ربا در میان مردمی رایج نشد جز آن‌که بدهای آنان، کارها را به دست گرفتند.

۱۱۶ ۱۱۶ . و در روایتی دیگر چنین آمده است: گناهانی که نعمت‌ها را دگرگون می‌کند، تجاوز و آنچه پشیمانی می‌آورد، قتل است و گناهی که بدبختی می‌آورد، ظلم و آنچه بندها و پرده‌ها را می‌درد، شرابخواری و گناهی که روزی را جلو می‌گیرد، زنا و آنچه نابودی زودرس می‌آورد گسستن پیوند با خویشان و حجاب در برابر دعا، سرپیچی از پدر و مادر است و گناهی که عمر را کوتاه می‌کند، نمازنخواندن و آنچه خواری به جا می‌نهد، ترک امر به معروف و نهی از منکر است.

۱۱۷ ۱۱۷ . همواره نرمی پیشه کنید که با چیزی در نیامیخت جز آن که آن را آراست و از چیزی جدا نشد جز آن‌که زشتش نمود.

۱۱۸ ۱۱۸ . و خطبه خواند و در خطبه‌اش فرمود: من شما را از روزگاری

لِشَرٍّ أبَدًا، ولا يَعتَصِمُ مِنَ اللهِ أحدٌ، مَن عَمِلَ لآخِرَتِهِ كَفاهُ اللهُ أمرَ دُنياه، ومَن أصلَحَ سَريرَتَهُ أصلَحَ اللهُ سُبحانه عَلانِيَتَهُ.[١]

١١٩ ١١٩. وخطبَ ﷺ على ناقَتِهِ العَضباءِ، فحَمِدَ اللهَ تعالى وأثنى عَلَيهِ، ثُمّ قال: كَأنَّ الحَقَّ فيها عَلى غيرِنا وَجَبَ، وكَأنَّ المَوتَ عَلى غيرِنا كُتِبَ، وكَأنَّ [الذي نرى] مِنَ الأمواتِ سَفرٌ عَمّا قَليلٍ إلينا راجِعونَ، نُبَوِّؤُهُم أجداثَهُم، ونأكُلُ تراثَهم[٢]، فكَأنّا مُخَلَّدونَ بَعدَهُم، قد نَسينا كُلَّ واعِظَةٍ، وأمِنّا كُلَّ جائحةٍ[٣]، مَن عَرَفَ اللهَ خافَ، وَمَن خافَ سَخَت نَفسُه عَنِ الدُّنيا.[٤]

١٢٠ ١٢٠. وخَطَبَ ﷺ بِعَشرِ كَلِماتٍ؛ حَمِدَ اللهَ وأثنى عَلَيه، وقالَ: أيّها النّاسُ! إنّ لَكُم مَعالِمَ فانتَهوا إلى مَعالِمِكُم، وإنّ لَكُم نِهايةً فانتَهوا إلى نِهايَتِكُم، إنّ المؤمِنَ بَينَ مخافَتَينِ: بَين أجلٍ قَد مَضى لا يدري ما اللهُ صانعٌ بِه، وبَينَ أجلٍ قَد بَقي لا يدري ما اللهُ قاضٍ فيه، فَليأخُذ العَبدَ مِن نَفسِهِ لِنَفسِهِ، ومِن دُنياه لآخِرَته، ومِنَ الشَّبيبةِ قَبلَ الكِبَرِ، ومِنَ الحَياةِ قَبلَ المَوتِ والَّذي نَفسُ مُحمّدٍ بِيَدِهِ، ما بَعدَ المَوتِ مِن مُستَعتَبٍ، وما بَعدَ الدُّنيا إلّا الجَنّةُ والنارُ.[٥]

١٢١ ١٢١. ومِن كلامِهِ الموجَزِ: النّاسُ كُلُّهم سَواءٌ كأسنانِ المِشطِ، والمَرءُ كَثيرٌ بِأخيهِ، ولا خَيرَ لَكَ في صُحبَةِ مَن لا يَرىٰ لَكَ مِثلَ الَّذي يَرىٰ لِنَفسِهِ.[٦]

---

١. من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٩٦ ح ٥٨٤٥ وفيه ذيله، نثر الدرّ: ج ١ ص ٢٦٢ فيه صدره إلى «أحد».

٢. التُّراث: ما يخلّفه الرجل لورثته (النهاية: ج ١ ص ١٨٢).

٣. الجائحة: الآفة التي تُهلِكُ الثمار والأموال وتستأصلها، وكلّ مصيبة عظيمة وفتنة مُبيرة: جائحة (النهاية: ج ١ ص ٣٠٠).

٤. نثر الدرّ: ج ١ ص ١٧٠ زاد فيه «الذين نشيّع» بعد «كان»، الكافي: ج ٨ ص ١٦٨ ح ١٩٠، خصائص الأئمّة ﷺ: ص ٩٩، تفسير القمي: ج ٢ ص ٧٠ كلاهما عن الإمام عليّ ﷺ والثلاثة الأخيرة نحوه وليس فيها ذيله من «من عرف».

٥. نثر الدرّ: ج ١ ص ١٥١، تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٨٩ وفيهما بزيادة «من دار» بعد «الدنيا»، الكافي: ج ٢ ص ٧٠ ح ٩، تحف العقول: ص ٢٧ كلاهما نحوه.

٦. نثر الدرّ: ج ١ ص ١٥١، تحف العقول: ص ٣٦٨ عن الإمام الصادق ﷺ، تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ١٠٠ نحوه، من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٧٩ ح ٥٧٩٨ وفيه صدره.

بر حذر می‌دارم که نه خیرش مهلتی دارد و نه شرش پایانی و هیچ کس در برابر خدا نگاهبانی ندارد، هر کس برای آخرت خود بکوشد، خداوند کار دنیای او را کفایت کند و هرکس باطنش را اصلاح کند، خدای سبحان ظاهرش را اصلاح نماید.

۱۱۹ ۱۱۹. و حضرت بر عضباء، ناقه‌اش، خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خدای متعال فرمود: گویی حقّ در آن(=دنیا) بر غیر ما واجب گشته و گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده و گویی مردگان، مسافرانی‌اند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند، پیکرهایشان را به خاک می‌سپاریم و میراثشان را می‌خوریم، گویی ما پس از ایشان، جاویدان هستیم. هر اندرزگویی را از یاد برده و خود را از هر آسیبی ایمن پنداشته‌ایم.

هر کس خدا را بشناسد، بیمناک شود و هر کس بیمناک شود، خود را از دنیا کنار کشد.

۱۲۰ ۱۲۰. و پیامبر در خطبه‌اش ده سخن گفت: خدا را حمد و مدح کرد و گفت: ای مردم، برایتان نشانه‌هایی قرار داده شده است، پس به سوی نشانه‌هایتان بروید و برایتان خط پایانی ترسیم شده، پس تا آنجا بروید، مؤمن میان دو ترس است، میان مهلتی که سپری شده و نمی‌داند خداوند با آن چه می‌کند و مهلتی که باقی مانده و نمی‌داند که خداوند چه حکمی در آن رانده است. پس بنده باید از خود و دنیایش برای آخرتش و از جوانی‌اش پیش از پیری و از زندگیش پیش از مرگ، بهره گیرد. سوگند به آن که جان محمّد به دست اوست، پس از مرگ جای عذرخواهی نیست و پس از دنیا جز بهشت و دوزخ نیست.

۱۲۱ ۱۲۱. و از سخنان مختصر و مفید حضرتش: مردم همه چون دندانه‌های شانه‌اند و انسان با برادرش فزونی می‌گیرد و در مصاحبت کسی که مانند آنچه برای خود می‌بیند، برای تو نمی‌بیند، خیری برای تو نیست.

في قضاء حوائج الإخوان

١٢٢ ١٢٢. ورُوِي (عن) ابن عبّاسٍ أنّه قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ: إنّ اللهَ عزّوجلّ خَلَقَ خَلقاً لِحَوائجِ الناسِ يَفزَعون إليهِم في حَوائجِهِم، هُمُ الآمِنون غداً مِن عَذابِ اللهِ عزّوجلّ.[١]

١٢٣ ١٢٣. وقالَ: قالَ النَّبيُّ ﷺ: إنّ للهِ تعالى عِباداً يَستَريحُ الناسُ إليهِم في حَوائجِهِم، وإدخالِ السُّرورِ عَلَيهِم، أُولئكَ آمِنونَ يَومَ القِيامةِ.[٢]

١٢٤ ١٢٤. وعَنِ الرِّضا عَن آبائهِ، عَن أميرِ المؤمِنينَ ﷺ، عَنِ النبيّ ﷺ قال: مَن أجرى اللهُ تعالى فَرَجاً لِمُسلمٍ عَلى يَدَيهِ، فَرَّجَ اللهُ عزّوجلَّ عَنهُ كُرَبَ الدُّنيا والآخِرةِ.[٣]

١٢٥ ١٢٥. إنّما مَثَلُ أحدِكم وأهلِه ومالِه وعَمَلِهِ كَرَجُلٍ لَهُ ثَلاثةُ إخوةٍ فقال لأخيه الذي هُوَ مالُه حينَ حَضَرتهُ الوفاةُ، ونَزَلَ بِهِ المَوتُ: ما عِندكَ؟ فَقَد تَرى ما نَزَلَ بي فقال له أخوهُ الذي هُوَ مالُه: مالَكَ عِندي غِنىً ولا نفعٌ إلّا مادُمتَ حيّاً فَخُذ مِنّي الآنَ ما شِئتَ، فإذا فارقتُكَ فَسَيُذهَبُ بي إلى مَذهَبٍ غَيرِ مَذهَبِكَ وسَيأخُذُني غَيرُكَ.

فالتفتَ النبيُّ ﷺ إلى أصحابِهِ فَقالَ: هذا الذي هُوَ مالُه، فأيُّ أخٍ تَرَونَ هذا؟ فَقالوا: أخ لا نَرى بِهِ طائلاً.[٤]

ثُمّ قالَ لِأخيهِ الَّذي هُوَ أهلُه، وقَد نَزَلَ بِهِ المَوتُ: ما عِندَكَ في نَفعي والدَّفعِ عَنّي؟ فَقَد نَزَلَ بي ما ترى! فَقالَ: عِندي أن أُمرِّضَك وأقومَ عليكَ، فإذا مُتَّ غَسَلتُكَ ثُمَّ كَفَّنتُكَ ثُمَّ حَنَّطتُكَ ثُمّ اتَّبَعتُكَ مُشَيِّعاً إلى حُفرَتِكَ، فأُثني عَلَيكَ خيراً عِندَ مَن سَألَني عَنكَ، وأحمِلُكَ في الحامِلين.

---

١. تحف العقول: ص ٥٢ نحوه.

٢. مصادقة الإخوان: ص ٧٠، ح ٨ عن أبي الحسن ﷺ نحوه.

٣. الأمالي للطوسي: ص ٥٨٦ ح ١٢١٢؛ الفرج بعد الشدّة: ج ١ ص ٢٨.

٤. الطائل: النفع والفائدة (النهاية: ج ٣ ص ١٤٦).

برآوردن نیازهای مؤمن

۱۲۲ ۱۲۲. از ابن عباس روایت شده است که گفت: پیامبر خدا فرمود: خداوند عزّ وجلّ، گروهی را برای نیازهای مردم آفرید تا در نیازهایشان بـه آنـان روی آورند. آنان فردای [قیامت] در امان اند.

۱۲۳ ۱۲۳. و [ابن عباس] گفت: پیامبرﷺ فرمود: خدای تبارک و تعالی، بندگانی دارد که مردم به گاه نیازشان با آنها آسوده می‌شوند و مردم را شادمان می‌کنند. آنان روز قیامت در امان‌اند.

۱۲۴ ۱۲۴. و از امام رضاؑ از پدرانش از امیرمؤمنان از پیامبرﷺ: هـر کس کـه خداوند متعال گره کار مسلمانی را به دست وی بگشاید، سختی و اندوه دنیا و آخرت را از او دور سازد.

۱۲۵ ۱۲۵. مثل شما با خانواده و دارایی و عملش مانند مردی است که سه برادر دارد، به برادرش که دارایی اوست هنگام وفات و در رسیدن مرگ می‌گوید: چه داری، می‌بینی که چه بر من آمده است؟ پس آن برادر که دارایی اوست می‌گوید: من فقط تا زنده‌ای می‌توانم بی‌نیازت سازم و سودی به تو برسانم و اکنون هر چه می‌خواهی از من بردار، پس چون از من جدا شوی، مـرا در راهـی غـیر از راه دلخواه تو هزینه می‌کنند و غیر تو مرا به دست می‌گیرد. پس پیامبرﷺ به یارانش روی نمود و گفت: این که دارایی اوست، این را چگونه برادری می‌بینید؟ گفتند: برادری که فایده‌ای ندارد.

سپس به برادرش که خانوادهٔ اوست در همان حال دررسیدن مرگ می‌گوید: می‌بینی که چه بر من درآمده است. چه سودی برای من داری و چگونه می‌توانی مرگ را برانی؟

او پاسخ می‌دهد: من می‌توانم از تو پرستاری کنم و در کنار تو باشم و چون از دنیا رفتی، تو را غسل دهم و کفن و حنوط کنم و به دنبال تو تا قبرت بیایم و در پاسخ سؤال کنندگان دربارهٔ تو، ثنایت گویم و همراه دیگران تو را حمل کنم.

فَقالَ النبيُّ ﷺ: هذا أخوهُ الذي هو أهلُه، فأيُّ أخٍ ترونَ هـذا؟ قـالوا: أخٌ غـيرُ طـائلٍ يا رسولَ اللهِ.

ثمّ قالَ لأخيه الذي هو عَمَلُه: ماذا عِندَكَ في نفعي، والدفع عَنّي؟ فقد ترى ما نَزَل بي.

فقالَ لَهُ: أونِسُ وَحشَتَكَ، وأُذهِبُ غَمَّكَ، وَأُجادِلُ عَنكَ في القَبرِ، وأُوَسِّعُ عَلَيكَ جُهدي.

ثمّ قالَ ﷺ: هذا أخوهُ الذي هُوَ عَمَلُه؛ فَأيُّ أخٍ تَرَونَ هذا؟ قالوا: خَيرُ أخٍ يا رَسولَ الله، قال: فالأمرُ هٰكذا.[1]

۱۲۶ ۱۲۶. العِـلمُ وَديـعَةُ اللهِ فـي أرضِـهِ، والعُـلَماءُ أُمَـناؤُهُ عَـلَيهِ؛ فَـمَن عَـمِلَ بِـعِلمِهِ أدّىٰ أمانَتَهُ، وَمَن لَم يَعمَل بِعِلمِهِ كُتِبَ في ديوانِ اللهِ مِنَ الخائِنينَ.[2]

۱۲۷ ۱۲۷. المُسلِمُ أخو المُسلِمِ لا يَظلِمُه ولا يُسلِمُه، ومَن كان في حـاجَةِ أخـيهِ كـانَ اللهُ عزّوجلّ في حاجَتِهِ، ومَن فَرَّجَ عن مُسلِمٍ كُربةً فَرّجَ اللهُ عزّوجلّ عَنهُ كُربةً مِن كُرُباتِ يَومِ القِيامةِ، ومَن سَتَرَ مُسلِماً سَتَرهُ اللهُ تَعالى.[3]

---

۱. أُسدالغابة: ج ۳ ص ۳۶۸ ح ۳۱۴۷، الإصابة: ج ۴ ص ۱۸۶ ح ۴۹۳۱، تاریخ دمشق: ج ۴۷ ص ۵۶ كلّها نحوه.

۲. الدرّة الباهرة: ص ۱۷.

۳. صحيح البخاري: ج ۲ ص ۸۶۲ ح ۲۳۱۰، صحيح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۹۶ ح ۵۸، سنن أبي داود: ج ۴ ص ۲۷۲ ح ۴۸۹۳، سنن التّرمذي: ج ۴ ص ۳۴ ح ۱۴۲۶، مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۴۰۰ ح ۵۶۵۰.

سپس پیامبرﷺ گفت: این آن برادرش است که خانوادهٔ اوست. این را چگونه برادری می‌بینید؟ گفتند: برادری بی‌فایده، ای پیامبر خدا.

سپس به آن برادرش که عمل اوست می‌گوید: تو هم می‌بینی که چه بر من درآمده است، چه سودی برایم داری و چگونه آن را از من می‌رانی؟

پس به او پاسخ می‌دهد: من مونس تنهایی توام و از بین برندهٔ اندوهت و از سوی تو در قبر [با فرشتگان] گفتگو می‌کنم و همهٔ توانم را برای تو می‌گذارم.

سپس پیامبرﷺ فرمود: این آن برادرش است که عمل اوست، این را چگونه برادری می‌بینید؟ گفتند: ای پیامبر خدا، او بهترین برادر است. پیامبر فرمود: ماجرا همین‌گونه است.

۱۲۶ ۱۲۶ . علم، امانت خدا در زمینش و عالمان، امانتداران آن هستند. پس هر کس به علمش عمل کند، امانتش را ادا کرده است و هر کس به علمش عمل نکند، در دیوان الهی در جرگهٔ خیانت کاران نوشته شود.

۱۲۷ ۱۲۷ . مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ستم می‌کند و نه او را تسلیم [دشمن] می‌کند، و هر کس که در پی نیاز برادرش باشد، خداوند عزوجل در پی نیاز اوست، و هر کس اندوه و گرهی را از مسلمانی بگشاید، خداوند عزّ وجلّ اندوهی از غمهای روز قیامت را از او بردارد، و هر کس [زشتی] مسلمانی را بپوشاند، خداوند متعال هم زشتی او را بپوشاند.

وَمِنْ كَلامِ مَوْلانا أميرِ المؤمنين عليه السلام

١٢٨ ١. «بِسمِ اللهِ» شفاءٌ مِن كُلِّ داءٍ، وعَونٌ لِكُلِّ دَواءٍ.[١]

١٢٩ ٢. خُذِ الحِكمةَ أنّى أتَتكَ؛ فإنّ الحِكمةَ لَتكونُ في صَدرِ المُنافقِ فَتَلَجلَجُ في صَدرِهِ حَتّى تخرُجَ إلى صَواحِباتِها في صَدرِ المؤمِنِ.[٢]

١٣٠ ٣. الهَيبةُ خَيبةٌ، والفُرصةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ، والحِكمةُ ضالّةُ المؤمنِ؛ فَخُذِ الحِكمةَ ولَو مِن أهلِ النِّفاقِ.[٣]

١٣١ ٤. ما تَرَكَ الناسُ شَيئاً مِن دينِهِم لاستِصلاحِ دُنياهم إلّا فَتَحَ اللهُ عَلَيهم ما هُوَ أضَرُّ مِنهُ.[٤]

١٣٢ ٥. أعجَبُ ما في الإنسانِ قَلبُه، ولَهُ مَوادُّ مِنَ الحِكمةِ، وأضدادٌ مِن خِلافِها؛ فإن سَنَحَ لَهُ الرَّجاءُ أذَلَّهُ الطَّمَعُ، وإن هاجَ بِهِ الطَّمَعُ أهلَكَهُ الحِرصُ، وإن مَلَكَهُ اليأسُ قَتَلَهُ

---

١. مستدرك الوسائل: ج ٤، ص٣٨٨، ح ٤٤٩٥ عن لبّ اللباب وفيه صدره فقط؛ تفسير القرطبي: ج ١، ص ١٠٧.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ٧٩ وفيه «كانت» بدل «أتتك»، خصائص الأئمّة عليهم السلام، ص ٩٤؛ دستور معالم الحكم: ص ١٠٢ كلّها نحوه.

٣. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ٩٤، نهج البلاغة: الحكمة ٨٠ وفيه ذيله من «الحكمة ضالّة» والحكمة ٢١ وفيه «الفرصة تمرّ مرّ السحاب» فقط، الكافي: ج ٨ ص ١٦٧ ح ١٨٦ عن الإمام الصادق عليه السلام؛ سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥١ ح ٢٦٨٧ عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيهما «الحكمة ضالّة المؤمن».

٤. نهج البلاغة: الحكمة ١٠٦، خصائص الائمّة عليهم السلام: ص٩٧، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣١٢ وزاد فيه «إصلاح» بعد «من».

از سخنان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام [۱]

۱۲۸ ۱ . بسم الله» شفای هر درد و یاریگر هر دارو است.

۱۲۹ ۲ . حکمت را از هر کجا که بر تو درآمد بگیر که حکمت در سینهٔ منافق آن قدر بالا و پایین می‌رود تا بیرون آید و درون سینهٔ مؤمن در کنار دیگر حکمت‌ها جای گیرد.

۱۳۰ ۳ . ترس [مایهٔ] نومیدی است و فرصت چون ابر می‌گذرد و حکمت گمشدهٔ مؤمن است، آن را بگیر هر چند از منافقان باشد.

۱۳۱ ۴ . مردم چیزی از دینشان را به خاطر اصلاح دنیایشان رها نکردند جز آن که خداوند چیزی زیانبارتر از آن را بر مردم گشود.

۱۳۲ ۵ . شگفت‌ترین چیزی که در انسان قرار دارد، دل اوست. (زیرا) دل مایه‌های حکمت و ضدّ آن را با هم دارد، اگر امید برایش پدید آید، طمع آن را خوار می‌گرداند و اگر طمع آن را برانگیزد، حرص به هلاکتش می‌افکند و اگر ناامیدی بر آن مسلط شود، اندوه آن را می‌کشد و اگر خشم بر آن عارض شود، غیظش بالا گیرد و اگر رضایت بهره‌اش شود، احتیاط را از یاد می‌برد و اگر ترس دررسد، احتیاط به خود مشغول و میخکوبش می‌کند و اگر

---

۱ . حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام بیست و سه سال پیش از هجرت (۶۰۰ م) در سیزده رجب و در کعبه به دنیا آمد و در ۲۱ رمضان سال چهل هجری در ۶۳ سالگی در کوفه به شهادت رسید و در نجف به خاک سپرده شد. لقب حضرت، «امیر المؤمنین» وکنیهٔ ایشان «ابو الحسن» بود. بسیاری از سخنان حضرت در «نهج البلاغه»، «غرر الحکم» و «نهج السعاده» گرد آمده است.

الأسَفُ، وإن عَرَضَ لَهُ الغَضَبُ اشتَدَّ بِهِ الغَيظُ، وإن أسعَدَهُ الرِّضى نَسِيَ التَّحَفُّظَ، وإن غـالَهُ الخَوفُ شغَلَهُ الحَذَرُ، وإن اتَّسَعَ لَهُ الأمنُ استَلَبَتهُ الغِرَّةُ وإن أصابَتهُ مُصيبةٌ فَضَحَهُ الجَزَعُ، وإن أفادَ مالاً أطغاهُ الغِنى، وإن عَضَّتهُ فاقةٌ شَغَلَهُ البَلاءُ، وإن أجهَدَهُ الجوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعفُ، وإن أفرَطَ في الشِّبَعِ كَظَّتهُ البِطنةُ. فَكُلُّ تقصيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وكُلُّ إفراطٍ لَهُ مُفسِدٌ.[۱]

أقول: لو أنَّ هذهِ الألفاظَ كُتِبَت بماءِ الذَّهَبِ عَلَى ألواحِ الياقوتِ كانَ قَليلاً؛ لِعِظَمِ قَدرِها، وجلالَةِ خَطَرِها، وفيها لِمُعتَبِرٍ عِبرةٌ.

۱۳۳ ۶. وقالَ عَبدُ اللهِ بنُ عبّاسٍ: ما انتفعتُ بِكلامِ أحَدٍ بَعدَ رَسولِ اللهِ ﷺ كانتفاعي بكلامٍ كَتَبَهُ إليَّ أميرُ المؤمنين عَليُّ بنُ أبي طالِبٍ ؑ وَهُوَ:

أمّا بَعدُ؛ فَإنَّ المَرءَ قَد يَسُرُّهُ دَركُ ما لَم يَكن لِيَفوتَهُ، ويَسوؤه فَوتُ ما لَم يَكُن لِيُدرِكَهُ، فَليَكُن سُرورُكَ بِما نِلتَ مِن آخرتِك، وليكُن أسَفُك عَلَى ما فاتَكَ مِنها، وما نِلتَ مِن دُنياكَ فلا تُكثِر به فَرَحاً، وما فاتَك مِنها فَلا تأسَ عَلَيهِ جَزَعاً، وليكن هَمُّك فيما بَعدَ المَوتِ.[۲]

۱۳۴ ۷. لِكُلِّ جَوادٍ كَبوَةٌ، ولِكُلِّ حَكيمٍ هَفوَةٌ، ولِكُلِّ نَفسٍ مَـلَّةٌ: فـاطلبُوا (لَـها) طَـرائـفَ الحِكمةِ.[۳]

۱۳۵ ۸. الكَلِمةُ أسيرةٌ في وَثاقِ صاحِبِها، فإذا تَكَلَّمَ بِها صارَ أسيراً في وَثاقِها.[۴]

۱۳۶ ۹. أفضَلُ المالِ ما قُضِيَ بِهِ الحَقُّ، وأفضَلُ العَقلِ مَعرِفةُ الإنسانِ بِنَفسِهِ.[۵]

۱۳۷ ۱۰. وقالَ عَبدُ اللهِ بنُ عَبّاسٍ ؓ ـ وقَد سَمِعَ أميرَ المؤمِنينَ عَـلِيّاً ؑ يَـخطُبُ، ويَـقولُ

---

۱. خصائص الأئمّة ؑ: ص۹۷ وفيه «الأسر» بـدل «الأمـن». الكـافي: ج ۸ ص۲۱ ح ۴، نـهج البـلاغة: الحكـمة ۱۰۸، الإرشـاد: ج ۱ ص ۳۰۱، علل الشرائع: ص ۱۰۹ والأربعة الأخيرة نحوه.

۲. نهج البلاغة: الكتاب ۲۲، خصائص الأئمّة ؑ: ص ۹۵، تحف العقول: ص ۲۰۰، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۸۱، وقعة صفّين: ص ۱۰۷ والثلاثة الأخيرة نحوه.

۳. نهج البلاغة: الحكمة ۹۱، خصائص الأئمّة ؑ: ص ۱۱۳ وفيهما ذيله من «لكـلّ نـفس»، تـحف العـقول: ص ۳۱۷ وفـيه صـدره إلى «هفوة» وكلّها نحوه.

۴. كنزالفوائد: ج ۲ ص ۱۴، أعلام الدين: ص ۲۹۲.

۵. عيون الحكم والمواعظ: ص ۱۱۵ ح ۲۵۵۷، غرر الحكم: ح ۳۲۲۰ وفيهما ذيله.

جلویش باز گذاشته شود، عزّت و غرور آن را فرا گیرد و اگر بـه مـصیبتی گرفتار آید، بی‌تابی رسوایش سازد و اگر مالی یافت، بی‌نیازی به طغیانش افکند و اگر فقر بر او تنگ گیرد در دام بلا گرفتار آید و اگر گرسنگی بر او سخت گیرد، ناتوانی زمینگیرش می‌نماید و اگـر در خـوردن افـراط کـند، سیری او را سنگین می‌کند؛ پس هر کوتاهی به آن زیان می‌رساند و هر زیاده روی آن را به تباهی کشاند.

می‌گویم: این سخنان چنان ارجمند و پر ارزش است که اگر با آب طلا بر صفحه‌های یاقوت نوشته شود باز کم است و در آن برای عبرت گیرنده، عبرت است.

۱۳۳ ۶. عبدالله بن عباس مـی‌گوید: پس از سـخن پـیامبر خـداﷺ از هـیچ گفته‌ای مانند این سخن امیرمؤمنان که به من نوشته است، سود نبردم:

اما بعد، آدمی با دستیابی بر چیزی شاد می‌شود کـه از دست او رفـتنی نبود و از دست رفتن چیزی نـاخشنود مـی‌شود کـه هـیچ‌گاه بـه دست او نمی‌آمد. پس شاد باش به آنچه از آخرتت به دست می‌آوردی و اندوهگین باش بر چیزی که از آن از دست داده‌ای. شادمانیت را بر آنچه از دنیا به دست آورده‌ای فراوان مکن و بر هر چه از آن از دست داده‌ای بی تاب و غـمگین مباش، اندیشناک پس از مرگ باید بود.

۱۳۴ ۷. هر اسب راهواری را افتادنی است و هر فرزانه‌ای را لغـزشی و هـر جانی را ملالتی، پس طرفه‌های حکمت را برایش بجویید.

۱۳۵ ۸. گفته، اسیر گوینده است؛ چون آن را بگوید، گوینده اسیرش می‌شود.

۱۳۶ ۹. برترین دارایی آن است که حـقّ را بـدان ادا کـنند و بـرترین فـهم، شناخت انسان به خویشتن است.

۱۳۷ ۱۰. عبدالله بن عباس ـ رحمت خدا بر او ـ شنید که امیرمؤمنان علی‌ؑ در خطبه‌اش می‌گوید: «از خدا پروا کنید که چون بگـویید، بشـنود و اگـر

في خُطبَتِهِ: «اتَّقوا اللهَ الذي إن قُلتُم سَمِعَ، وإن أضمَرتُم عَلِمَ، وبادِروا المَوتَ الذي إن هَرَبتُم أدرككُم، وإن وَقَفتُم أخَذَكُم، وإن نَسيتُموه ذَكَرَكُم» ـ: كَأنَّه قرآنٌ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ.[١]

١٣٨ ١١. وعَنِ الحارِثِ الهَمدانِيِّ أنَّه قالَ: قالَ أميرُ المؤمنينَ عليه السلام: حَسبُكَ مِن كَمالِ المَرءِ تَركُه مالا يُحمَدُ[٢] بِهِ، ومِن حَيائِهِ أن لا يلقَى أحداً بِما يَكرَهُ، ومِن عَقلِهِ حُسنُ رِفقِهِ، ومِن أدَبِهِ عِلمُهُ بِما لابُدَّ لَهُ مِنهُ، ومِن وَرَعِهِ عِفَّةُ بَصَرِهِ، وعِفَّةُ بَطنِهِ، ومِن حُسنِ خُلُقِهِ كَفُّهُ أذاهُ، ومِن سَخائِهِ بِرُّهُ لِمَن يَجِبُ حَقُّهُ، ومِن كَرَمِهِ إيثارُهُ عَلَى نَفسِهِ، ومِن صَبرِهِ قِلَّةُ شَكواهُ، ومِن عَدلِهِ إنصافُهُ مِن نَفسِهِ، وتركُهُ الغَضَبَ عِندَ مُخالَفَتِهِ، وقَبولُهُ الحَقَّ إذا بانَ لَهُ، ومِن نُصحِهِ نَهيُهُ لَكَ عَن عَيبِكَ، ومِن حِفظِهِ جِوارَهِ سَترُه لِعُيوبِ جيرانِهِ، وتَركُهُ تَوبيخَهُم عِندَ إساءَتِهِم إلَيهِ، ومِن رِفقِهِ تَركُهُ المُواقَفَةَ[٣] عَلَى الذَّنبِ بَينَ يَدي مَن يَكرَهُ المُذنِبُ وُقوفَهُ عَلَيهِ، ومِن حُسنِ صُحبَتِهِ إسقاطُهُ عَن صاحِبِهِ مُؤنَةَ أذاهُ، ومِن صَداقَتِهِ كَثرَةُ مُوافَقَتِهِ، ومِن صَلاحِهِ شِدَّةُ خَوفِهِ مِن ذَنبِهِ، ومِن شُكرِهِ مَعرِفَتُه بِإحسانِ مَن أحسَنَ إلَيهِ، ومِن تواضُعِهِ مَعرِفَتُهُ بِقَدرِهِ، ومِن حِكمَتِهِ مَعرِفَتُه بِذاتِهِ، ومِن مَخافَتِهِ، ذِكرُ الآخِرَةِ بِقَلبِهِ ولِسانِهِ، ومِن سَلامَتِهِ قِلَّةُ تَحَفُّظِهِ لِعُيوبِ غَيرِهِ، وعِنايَتُهُ بِإصلاحِ نَفسِهِ مِن عُيوبِهِ.[٤]

١٣٩ ١٢. الدُّنيا دُوَلٌ؛ فَما كانَ لَكَ مِنها أتاكَ عَلى ضَعفِكَ، وما كانَ مِنها عَلَيكَ لَم تَدفَعهُ بِقُوَّتِكَ، ومَنِ انقطَعَ رَجاؤه مِمّا في أيدي النّاسِ استراح بَدَنُه ومَن قَنِعَ بِما رَزَقَهُ اللهُ قَرَّت عَيناهُ.[٥]

١٤٠ ١٣. وقالَ عَبدُ اللهِ بنُ عَبّاسٍ: سَمِعتُ أميرَ المؤمنينَ عليه السلام يَقولُ في خُطبَتِهِ:

---

١. نهج البلاغة: الحكمة ٢٠٣، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ١١٥ وفيهما «أقمتم» بدل «وقفتم».

٢. وفي «أ»: يجمل.

٣. وفي «أ»: الموافقة.

٤. أعلام الدين: ص ٢٩٢ وفيه «يجمل» بدل «يحمد» و «يكبر» بدل «يكره» وص ١٢٧ نحوه.

٥. الخصال: ص ٢٥٨ ح ١٣٣ عن الإمام الصادق عليه السلام، تحف العقول: ص ٤٠، الأمالي للطوسي: ص ٢٢٥ ح ٣٩٣، التمحيص: ص ٥٤ ح ١٠٦ والثلاثة الأخيرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه، نهج البلاغة: الكتاب ٧٢ وفيه صدره إلى «بقوّتك».

پنهان دارید، بداند و به سوی مرگ بروید که اگر بگریزید به شما می‌رسد و اگر بایستید، شما را می‌گیرد و اگر از یادش ببرید، شما را به یاد می‌آورد.»

پس ابن عباس گفت: گویی قرآن است که از آسمان نازل شده است.

۱۳۸ ۱۱. حارث همدانی: امیرمؤمنان گفت: در کمال مرد همین بس که آنچه وی را بدان نستایند، وانهد و در حیایش همین بس که با هیچ کس به گونه‌ای که ناپسند می‌دارد دیدار نکند و در عقلش، نیکویی مدارایش و در ادبش، آگاهی به آنچه از آن ناگزیر است و در وارستگی‌اش عفّت چشم و دلش و در خوشخویی‌اش، آزار نرساندنش و در سخاوتش، نیکی کردن به کسی که حقّ دارد و در بزرگواریش، مقدّم داشتن دیگران بر خودش و در صبرش، کمی شکوه‌اش و در عدالتش، انصاف دادنش و خشم نگرفتن به گاه مخالفت با وی و پذیرش حقّ به هنگام روشن شدنش و در خیرخواهیش، بازداشتن تو از عیبت و در همسایه‌داریش، پوشیدن عیب همسایگانش و سرزنش نکردن آنان به هنگام آزارش و در مدارایش، پافشاری نکردن بر گناه در پیشگاه کسی که گنهکار دوست ندارد او بر گناهش آگاه شود و در نیکویی مصاحبتش، برداشتن بار و آزارش از همراهش و در دوستی‌اش، فراوانی همراهیش و در درستی‌اش، بیم فراوان از گناهش و در شکرش، شناخت نیکی‌های کسی که به او نیکی کرده است و در فروتنی‌اش، شناخت قدر و منزلت خود و در حکمتش، آگاهی‌اش به ذات خود و در بیمش، یادکرد آخرت با دل و زبانش و در سلامتش، کم به خاطر سپردن عیوب دیگران و توجهش به زدودن عیبهای خویش است.

۱۳۹ ۱۲. دنیا دست به دست می‌چرخد، هر چه سهم تو باشد، با وجود ناتوانی‌ات به تو می‌رسد و هر چه به زیان تو باشد با نیرویت، رانده نمی‌شود و هر کس که امیدش به آنچه در دست مردم است نباشد، جانش آسوده گردد و هر که به آنچه خدا روزیش کرده خرسند باشد، چشمانش روشن شود.

۱۴۰ ۱۳. عبدالله بن عباس: شنیدم که امیرمؤمنان در خطبه‌اش می‌گوید: ای مردم،

أيّها الناسُ! إنّ الأيّامَ صَحائفُ آجالِكُم، فَضَمّنوها أحسَنَ أعمالِكُم؛ فَلَو رَأيتُم قصيرَ ما بَقِيَ من آجالِكُم لَزَهِدتُم في طَويل ما تُقَدِّرونَ مِن آمالِكُم.

أيّها الناسُ! إنّ أمسِ أمَلٌ، واليومَ عَملٌ، وغداً أجلٌ، فاعتبِروا بِمَن في القُبورِ إلى يَومِ النُّشورِ، مِمّن مَوَّهَت لَهُمُ الآمالُ الأعمالَ، وأقحَمَتهُم الآجالُ الأوجالَ.

أيُّها الناسُ! إنّ ثَمَرةَ الحَزمِ السَّلامةُ، وثَمَرةُ العَجزِ النَّدامةُ، فَقَدِّروا قَبلَ التَّقَحُّم، ودَبِّروا قَبلَ التَّنَدُّمِ؛ فَيَدُ الرِّفقِ تَجني ثَمَرةَ النِّعَمِ، ويَدُ العَجزِ تَغرِسُ شَجَرةَ النِّقَمِ.[1]

۱۴۱ ۱۴. قَدرُ الرَّجُلِ على قَدرِ هِمَّتِهِ، وشَجاعَتُهُ على قَدرِ أنَفَتِهِ، وصَداقَتُه[2] عَلى قَدرِ مُروءَتِهِ، وعِفَّتُه على قَدرِ غَيرَتِهِ.[3]

۱۴۲ ۱۵. الظَّفَرُ بِالحَزمِ، والحَزمُ بإجالة[4] الرأيِ، والرأيُ، بِتَحصينِ السِّرِّ.[5]

۱۴۳ ۱۶. فَرَضَ اللهُ تَعالى الإيمانَ تَطهيراً مِنَ الشِّركِ، والصلاةَ تَنزيهاً من الكِبرِ، والزكاةَ سَبَباً للرِّزقِ، والصِّيامَ ابتلاءً لإخلاصِ الخَلقِ، والحَجَّ تَقوِيةً للدِّينِ، والجِهادَ عِزّاً للإسلامِ، والأمرَ بالمعروف مَصلحةً للعَوامِّ، والنَّهيَ عَنِ المُنكَر رَدعاً للسُّفَهاءِ، وصِلَةَ الرَّحِمِ مَنماةً للعَدَدِ، والقَصاصَ حَقناً للدِّماءِ، وإقامَةَ الحُدودِ إعظاماً للمَحارِمِ، وتَركَ شُربِ الخَمر تَحصيناً للعقلِ، ومُجانبةَ السَّرِقةِ إيجاباً للعِفّةِ، وتَركَ الزنى تَصحيحاً للنَّسبِ ـ وقيلَ: تحصيناً ـ وتَركَ اللِّواط تَكثيراً للنَّسلِ، والشَّهاداتِ استظهاراً عَلى المُجاحَدات، وتَركَ الكَذِبِ تَشريفاً للصِّدقِ، والسَّلامَ أماناً مِنَ المَخاوُفِ، والإمامَة نِظاماً للأُمّةِ، والطاعة تعظيماً للإمامةِ.[6]

---

۱. نهج البلاغة: الحكمة ۱۸۱، عيون الحكم والمواعظ: ص ۲۰۸ ح ۴۱۷۴ و ۲۰۹ ح ۴۲۰۸ فيهما من «ثمرة الحزم» إلى «الندامة» وفيهما «التفريط» بدل «العجز» و ص ۶۲ ح ۱۶۱۵ فيه من «الأيّام» إلى «أعمالكم».

۲. وفي «أ»: صدقته.

۳. نهج البلاغة: الحكمة ۴۷.

۴. أجالَهُ: أداره (القاموس المحيط: ج ۳ ص ۳۵۲).

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۴۸ وفيه «الأسرار» بدل «السرّ».

۶. نهج البلاغة: الحكمة ۲۵۲.

روزها، دفتر مهلت شماست، آن را از بهترین کارهایتان پر کنید؛ اگر می‌دیدید که چه مهلت کمی دارید، به آرزوهای دراز خود بی‌رغبت می‌شدید.

ای مردم، دیروز آرزوست و امروز، گاه عمل و فردا پایان مهلت. پس از کسانی که تا روز برخاستن در قبرهاآرمیده‌اند، عبرت بگیرید، آنان که آرزوها کارهای (بیهوده) را برایشان آراست و پایان مهلت ایشان را به ترسها(ی برزخ) درآورد.

ای مردم، نتیجهٔ استواراندیشی و احتیاط، سلامت است و نتیجهٔ ناتوانی پشیمانی، پس پیش از سقوط بسنجید و پیش از پشیمان شدن بیندیشید که دست مدارا میوهٔ نعمت می‌چیند و دست ناتوانی نهال نقمت می‌نشاند.

۱۴۱ ۱۴. ارج هر کس به قدر همّتش و شجاعتش به قدر حمیّتش و صداقتش به قدر مروّتش و عفّتش به قدر غیرت اوست.

۱۴۲ ۱۵. پیروزی با استواراندیشی و استواراندیشی با رایزنی و رأی [درست] با رازداری به دست می‌آید.

۱۴۳ ۱۶. خدا ایمان را برای زدودن شرک واجب کرد و نماز را برای رستن از خودبزرگ‌بینی و زکات را برای رسیدن روزی و روزه را برای آزمایش اخلاص مردم و حجّ را برای تقویت دین و جهاد را برای عزّت اسلام و امر به معروف را برای اصلاح تودهٔ مردم و نهی از منکر را برای بازداشتن نابخردان و پیوند با خویشان را برای افزون شدن انسان و قصاص را برای حفظ خون آدمیان و برپا داشتن حدود را برای بزرگ نمودن حرام‌ها و ترک میخوارگی را برای حفظ عقل و دوری از دزدی را برای ایجاد خویشتنداری و ترک زنا را برای درست آمدن نسب ـ و گفته شده برای نیالودن نسب ـ و ترک لواط را برای فراوان شدن نسل انسان، و نیز گواهی دادن را واجب نمود تا پشتوانه‌ای علیه انکارها باشد و دروغ نگفتن را تا راستگویی محترم گردد و سلام را برای ایمنی از بیم و ترس و امامت را برای تنظیم امور امّت و اطاعت را برای بزرگداشت امامت.

١٤٤ ١٧. بِكَثرةِ الصَّمتِ تَكونُ الهَيبةُ، وبِالنَّصفَةِ يَكثُرُ المُواصِلونَ لَكَ وبِالإفضالِ تَعظُمُ الأقدارُ، وبِالتَّواضُعِ تَتُمُّ النِّعمةُ، وبِاحتمالِ المُؤَنِ يَكونُ السُّؤدَدُ، وبِالسِّيرةِ العادِلَةِ تَقهَرُ المُناوِئَ، وبِالحِلمِ عَنِ السَّفيهِ يَكثُرُ الأنصارُ عَلَيهِ.[١]

١٤٥ ١٨. إنَّ لِلقُلوبِ شَهوَةً وإقبالاً وإدباراً، فَأتوها مِن قِبَلِ شَهوَتِها وإقبالِها؛ فَإنَّ القَلبَ إذا أُكرِهَ عَمِيَ.[٢]

١٤٦ ١٩. قالَ عليه السلام لبعض مَواليه: ضَع أمرَ أخيكَ عَلى أحسَنِهِ حَتّى يأتيَكَ [منه ما][٣] يَغلِبُكَ، ولا تَظُنَّ بِكَلِمةٍ خَرَجَت مِن عِندِ أحَدٍ سوءاً وأنتَ تَجِدُ لَها فِي الخَيرِ مَحمَلاً.[٤]

وإذا أَردتَ أمرَينِ فَخالِف أقرَبَهُما إلى الهَوى؛ فَإنَّ أكثَرَ الخَطأ مَعَ الهَوى.[٥]

وإذا كانَت لَكَ إلى اللهِ حاجةٌ فابتَدِئ بالصَّلاةِ عَلَى النَّبيِّ صلى الله عليه وآله؛ فَإنَّ اللهَ تعالى أكرَمُ مِن أن يُسأل حاجَتَينِ فيَقضي إحداهُما ويَمنعُ الأُخرى.[٦]

ومَن أحبَّ الآخِرَةَ فَليَستَشعِرِ الصَّبرَ.[٧]

ومَن أحَبَّ الحَياةَ فَليوطِّن نَفسَه عَلَى المَصائبِ.[٨]

ومَن ضَنَّ بِعِرضِهِ فَليَدَعِ المِراءَ.[٩]

ومن أحبَّ الرئاسةَ فَليَصبِر عَلى مَضَضِ السِّياسةِ[١٠].

---

١. نهج البلاغة: الحكمة ٢٢٤.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ١٩٣، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ١١٢.

٣. هذه الزيادة اثبتناها من بقيّة المصادر لاقتضاء السياق.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٣٦٢، تحف العقول: ص ٣٦٨، الأمالي للصدوق: ص ٣٨٠ ح ٤٨٣، الإختصاص: ص ٢٢٦ وكلّها نحوه.

٥. راجع: تحف العقول: ص ٣٩٨، نهج البلاغة: الحكمة: ٢٨٩.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٣٦٤.

٧. لم نجده في المصادر.

٨. تاريخ مدينة دمشق: ج ١٩، ص ٢٠٩ عن عبد الرحمن بن أبي بكرة.

٩. نهج البلاغة: الحكمة ٣٦٢.

١٠. غرر الحكم: ح ٨٥٣٥، عيون الحكم والمواعظ: ص ٤٥٠ وفيهما: «من سما إلى الرياسة».

۱۴۴ ۱۷ . سکوت فراوان، هیبت می‌آورد و انصاف، مرتبطان و دوستانت را افزون می‌کند و بخشش، ارج و منزلت را بالا می‌برد و با فروتنی، نعمت کامل می‌شود و با تحمّل رنج و سختی، دوستی می‌آید و با رفتار عادلانه دشمن از پا درآید و با بردباری در برابر نابخرد، یاوران علیه او فزونی یابند.

۱۴۵ ۱۸ . دلها را اشتیاق و روی کردن و پشت کردنی است، پس دل را آنگاه که مشتاق است و روی آورده به کار گیرید که اگر به ناخواه وادار به کاری شود کور گردد.

۱۴۶ ۱۹ . خطاب به برخی از وابستگانش: کار برادرت را به بهترین گونهٔ ممکن ببین تا آنگاه که دلیلی خلاف آن به تو رسد و به سخنی که از دهان کسی بیرون می‌آید، و قابلیت تفسیر خوبی دارد، گمان بد مبر. و چون یکی از دو کار را خواستی بکنی، آن را که به هوای نفس نزدیکتر است مکن که بیشترین خطا با هواست.

و چون نیازی به خداوند داشتی، با درود بر پیامبرﷺ آغاز کن که خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که دو حاجت از او خواسته شود، یکی را برآرد و دیگری را باز دارد.

و هرکس دوستدار آخرت است، جامهٔ صبر به تن کند.

و هرکس دوستدار زندگی است، خود را برای مصیبت‌ها آماده کند.

و هرکس آبروی خود را می‌خواهد، ستیزه‌جویی را وانهد.

و هرکس دوستدار ریاست است بر رنج تربیت شکیب ورزد.

ولا تَسأَل عَمّا لَم يَكُن؛ فَفِي الَّذي قَد كانَ لكَ شُغلٌ.[۱]

ومِن الخُرقِ المُعاجلةُ قَبلَ الإمكانِ، والأناةُ بَعدَ الفُرصةِ، والتَشَبُّثُ[۲] نِصفُ الظَّفَرِ، كَما أنّ الهَمَّ نِصفُ الهَرَمِ.[۳]

۱۴۷ ۲۰ . ورُوِي عن جابرِ بنِ عَبدِ اللهِ قالَ: سَمِعتُ أميرَ المؤمنينَ عليّاً ﷺ يقول: إنّكم في مَهَلٍ، مِن ورائهِ أجَلٌ، ومَعَكُم أمَلٌ، يَعتَرِضُ دونَ العَمَلِ؛ فاغتَنِموا المَهَلَ، وبادِروا الأجَلَ، وكَذِّبوا الأمَلَ، وتزوَّدوا مِنَ العَمَلِ.

هَل من خلاصٍ أو مَناصٍ[۴] أو فَواتٍ أو مَجازٍ أو مَعاذٍ، أو مَلاذٍ أو مَلجأٍ أو مَنجىً أو لا، فأنـّى تُؤفَكونَ[۵]؟![۶]

۱۴۸ ۲۱ . ورُوِي أنّ أميرَ المؤمِنينَ ﷺ رأى رَجُلاً يصلّي وقَد رَفَعَ يَدَيهِ بِالدُّعاءِ حَتّى بانَ بَياضُ إبطَيهِ، ورَفَعَ صَوتَهُ، وشَخَصَ بِبَصَرِهِ، فقال: اغضُض طَرفَكَ؛ فَلَن تَراهُ، واحطُط يَدَكَ؛ فَلَن تَنالَهُ، واخفِض صَوتَك؛ فَهُوَ أسمَعُ السامِعينَ.[۷]

۱۴۹ ۲۲ . وقال الرَّضِيّ[۸] ﷺ: سئل أبو جعفرٍ الخَوّاصّ الكوفيّ ـ وكانَ هذا رجلاً مِنَ الصالِحينَ، ويجمَعُ إلى ذلك التقدُّمَ في العِلمِ بمُتَشابِهِ القُرآنِ وغوامِضَ ما فيهِ، وسرائرَ مَعانيهِ ـ عَمّا جاءَ في الخَبَرِ أنّهُ: مَن أحسَنَ عبادةَ اللهِ في شَبيبته، لَقّاهُ اللهُ الحِكمةَ عِندَ شَيبِهِ.

فَقالَ: كذا قالَ عزّوجلّ: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾[۹] ثُمّ قالَ

---

۱ . نهج البلاغة: الحكمة ۳۶۴.
۲ . التشبّث: التَعَلُّق (القاموس المحيط: ج ۱ ص ۱۶۸).
۳ . نهج البلاغة: الحكمة ۳۶۳ وفيه من «من الخرق» إلى «الفرصة» والحكمة: ۳۶۴ وفيه من «لا تسأل» إلى «شغل» والحكمة ۱۴۳ وفيه ذيله.
۴ . المناص: الملجأ والمفرّ (الصحاح: ج ۳ ص ۱۰۶۰).
۵ . يقال: أَفِكَهُ: إذا صرفه عن الشيء وقلبه (النهاية: ج ۱ ص ۵۸).
۶ . تحف العقول: ص ۲۰۲ وفيه «فرار» بدل «فوات» وليس فيه «ملجأ أو منجى».
۷ . لم نجده في المصادر.
۸ . هو جامع كلمات أمير المؤمنين ﷺ في نهج البلاغة، المتوفّى سنة ۴۰۶.
۹ . القصص: ۱۴.

و از آنچه نیامده مپرس که آنچه رخ داده برای مشغول‌ساختن تو کافی‌است.

و از نابخردی است عجله نمودن پیش از توانایی و معطل کردن پس از به دست آمدن فرصت، و درنگ و تأمّل نیمی از پیروزی است همان‌گونه که اندوه نیمی از پیری است.

۱۴۷ ۲۰ . از جابر بن عبدالله روایت شده است که گفت: شنیدم امیرمؤمنان علیه السلام می‌گوید: شما مهلتی دارید که پشت سرش اجل است و آرزویی دارید که از عمل جلو می‌گیرد. پس مهلت را غنیمت شمرید و به سوی اجل بشتابید و آرزو را دروغ بدانید و با عمل توشه برگیرید. آیا رهایی و گریزی یا از دست رفتن و درگذشتنی یا پناه بردن و پناه جستنی یا تکیه‌گاه و نجاتی هست یا نه، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟!

۱۴۸ ۲۱ . روایت شده است که امیرمؤمنان دید مردی نماز می‌خواند و چنان دستانش را به دعا بلند کرده که سفیدی زیر بغلش پیدا شده و صدایش را بلند و چشمانش را خیره کرده است. پس به او فرمود: چشمانت را فروبخوابان که هرگز او را نبینی و دستانت را فرو آور که هرگز به او نرسی و صدایت را پایین آر که او شنونده‌ترین شنوندگان است.

۱۴۹ ۲۲ . سید رضی رحمه الله[1] می‌گوید: از ابوجعفر خواصّ کوفی ـ که مردی صالح و دانا به آیات متشابه قرآن و نکات مشکل و معانی نهفتهٔ آن بود ـ در بارهٔ حدیث: «هرکس خدا را در جوانی نیک عبادت کند، خداوند حکمت رابه روزگار پیری ارزانی‌اش می‌دارد» پرسیدند.

ابوجعفر پاسخ داد: خدای عزّ و جلّ (در قرآن) چنین گفته است: ﴿و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم﴾، سپس

---

۱. گردآورندهٔ نهج البلاغه (م ۴۰۶ هـ ق).

تعالى: ﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ﴾ وَعداً حقّاً، ألا ترى أنّ أميرَ المؤمنينَ عليه السلام اجتهَدَ في عِبادةِ اللهِ صَغيراً، فلم يَلبَث أن صارَ ناطِقاً حَكيماً، فقالَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيه:

رَحِمَ اللهُ امرَءاً سَمِعَ حُكماً فَوعىٰ، وَدُعِيَ إلىٰ رَشادٍ فَدَنا، وأَخَذَ بِحُجزَةِ[1] هادٍ فَنَجا، قَدَّمَ خالِصاً وَعَمِلَ صالِحاً، وَاكتَسَبَ مَذخوراً واجتَنَبَ مَحذوراً، وَرَمىٰ غَرَضاً وَأَحرَزَ عِوَضاً، كابَرَ هَواهُ وَكَذَّبَ مُناهُ، خافَ ذنبَهُ وَراقَبَ رَبَّهُ، وَجَعَلَ الصَّبرَ مَطيَّةَ نَجاتِهِ وَالتَّقوىٰ عُدَّةَ وَفاتِهِ، رَكِبَ الطَّريقَةَ الغَرّاءَ وَلَزِمَ المَحَجَّةَ البَيضاءَ، اغتَنَمَ المَهَلَ وَبادَرَ الأَجَلَ، وَقَطَعَ الأَمَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ العَمَلِ.[2]

(ثمّ) قال أبو جعفر: فَهَل سَمِعتُم أو رأيتُم كَلاماً أوجزَ، أو وَعظاً أبلَغَ مِن هذا؟ وكيفَ لا يكون كذلك وهُوَ خَطيبُ قُرَيشٍ ولُقمانُها!

١٥٠ ٢٣. لا يستَقيمُ قَضاءُ الحَوائجِ إلّا بِثَلاثٍ: باستصغارِها لِتَعظُمَ، واستِكتامِها لِتُنشَرَ، وتَعجيلِها لِتَهنأ.[3]

١٥١ ٢٤. وفي رواية أُخرى: لا يَتِمُّ المَعروفُ إلّا بِثَلاثٍ: بِتَعجيلِهِ، وتَصغيرِهِ، وتَستيرِهِ، فإذا عَجَّلتَهُ هَنَّأتَهُ، وإذا صَغَّرتَهُ عَظَّمتَهُ، وإذا سَتَرتَهُ تَمَّمتَهُ.[4]

١٥٢ ٢٥. أُوصيكُم بِخَمسٍ لَو ضَرَبتُم إلَيها آباطَ الإبلِ كانت لذلك أهلاً: لا يَرجُوَنَّ أحدٌ مِنكُم إلّا رَبَّهُ، ولا يَخافَنَّ إلّا ذنبَهُ، ولا يَستَحيِيَنَّ أحدٌ إذا سُئلَ عَمّا لا يَعلمُ أن يَقولَ: لا أعلَمُ، ولا يَستَحيِيَنَّ أحدٌ إذا لَم يعلَمِ الشَّيءَ أن يَتَعَلَّمَهُ، و (عَلَيكُم)[5] بالصَّبرِ فَإنّ الصَّبرَ مِنَ الإيمانِ

---

١. بحجزة هادٍ: أي بسببٍ منه وأصل الحجزة: موضع شدّ الإزار، فاستعارة للاعتصام والالتجاء والتمسّك بالشّيء والتعلّق به (النهاية: ج ١ ص ٣٣١).

٢. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ١١١؛ نهج البلاغة: الخطبة ٧٦؛ تحف العقول: ص ٢١٣؛ كنز الفوائد: ج ١ ص ٣٤٩ وكلّها نحوه.

٣. نهج البلاغة: الحكمة ١٠١ وفيه «لتظهر» بدل «لتنشر»، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ٩٦، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣١٢ وفيهما «لتنسى» بدل «لتنشر».

٤. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ١٠٠، الكافي: ج ٤ ص ٣٠، من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ٥٧ ح ١٦٩١، الخصال: ص ١٣٣ ح ١٤٣، الأمالي للطوسي: ص ٢٨٠ ح ١٠٤٨ والأربعة الأخيرة عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه.

٥. أثبتناه من «ب».

خدای متعال گفت: ﴿و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم﴾ این وعده‌ای حقّ(و عمومی) است، مگر نمی‌بینید که امیرمؤمنان‌ؑ به کودکی در عبادت خداوند کوشید و طولی نکشید که سخنوری حکیم گشت و چنین گفت:

خدا بیامرزد کسی را که حکمتی شنید و خوب فهمید و به هدایت خوانده شد و نزدیک گشت و دنبال راهنمایی را گرفت و رهایی یافت، عمل نیک و خالص خویش را پیش فرستاد و توشه اندوخت و از محذورها دوری گزید، به هدف زد و به پاداش رسید، بر هوس خود چیره گشت و آرزوی خویش دروغ انگاشت، خدا را ناظر دید و از گناه ترسید صبر را مرکب نجات خویش ساخت و تقوا را ساز و برگ روز وفات.

به راه روشن درآمد و طریق حقّ و راستی را پیش گرفت. فرصت را مغتنم شمرد و بر اجل پیشی جُست، دل از آرزو برید و از کار نیک توشه برگرفت.

سپس ابوجعفر گفت: آیا سخنی مختصر و مفیدتر یا اندرزی رساتر از این شنیده یا دیده‌اید؟ و چگونه چنین نباشد که او سخنور قریش ولقمان آن است.

۱۵۰ ۲۳ . برآوردن حاجتها جز با سه چیز درست نشود: کوچک شمردن آنها تا بزرگ‌آید وپوشیده‌داشتن‌آنها تا گسترش‌یابد و زود برآوردن آنها تا گوارا شود.

۱۵۱ ۲۴ . و در روایت دیگری آمده است: نیکی کردن جز با سه چیز به کمال نرسد: زود انجام دادن و کوچک شمردن و پوشیده داشتن که چون زود انجام دهی، گوارایش کرده‌ای و چون کوچکش بشماری، بزرگش داشته‌ای و چون پوشیده‌اش بداری، تمامش کرده‌ای.

۱۵۲ ۲۵ . من شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که سزاست برای دسترسی به آنها رنج سفر را بر خود هموار کنید. هیچ یک از شما جز به پروردگار خود امید نبندد و جز از گناه خود نترسد و چون چیزی از او پرسیدند و نمی‌دانست، از گفتن نمی‌دانم شرم نورزد و اگر چیزی را نمی‌دانست، از فراگیری آن

كالرأسِ مِنَ الجَسَدِ، ولاخيرَ في جَسَدٍ لا رأسَ مَعَهُ، ولا في إيمانٍ لا صَبرَ مَعَهُ.[1]

۱۵۳ ۲۶. مَن حاسَبَ نفسَهُ رَبِحَ، ومَن غَفَلَ عَنها خَسِرَ، ومَن خافَ أَمِنَ، ومَن اعتبرَ أبصَرَ، ومَن أبصَرَ فَهِمَ، ومَن فَهِمَ عَلِمَ، وصَديقُ الجاهِلِ في تَعَبٍ.[2]

قال الرضيّ رحمه الله: لو لم يَكُن في هٰذه الفِقَرِ المذكورة إلّا الكَلِمةَ الأخيرةَ، لَكَفى بِها لُمعةً ثاقِبةً وحِكمةً بالِغةً، ولا عَجَبَ أن تفيض الحكمةُ مِن يَنبوعِها وتُزهِرَ البلاغةُ في رَبيعِها.

۱۵۴ ۲۷. جَمَعَ الحَجّاجُ بنُ يوسُفَ أهلَ العِلمِ وسَأَلَهُم عَنِ القَضاءِ والقَدَرِ، فَقالَ أحَدُهم: سمعتُ أميرَ المؤمنينَ عَلِيَّ بنَ أبي طالِبٍ عليه السلام يَقولُ:

يابنَ آدمَ، مَن وسَّعَ لَكَ الطَّريقَ، لَم يأخُذ عَلَيك المَضيقَ.

وقال آخر: سَمِعتُه عليه السلام يَقولُ: إذا كانَت الخَطيئةُ عَلَى الخاطِئِ حَتماً، كانَ صلى الله عليه وآله القِصاصُ في القضيّة ظُلماً.

وقال آخر: سمعته عليه السلام يقول: ماكانَ مِن خَيرٍ فَبِأمرِ اللهِ وبِعِلمِهِ، وما كانَ مِن شرٍّ فَبِعلمِ اللهِ لا بِأمرِهِ.

فقالَ الحَجّاجُ: أكُلُّ هذا مِن قَولِ أبي تُرابٍ؟ لَقَد اغتَرَفوها مِن عَينٍ صافِيَةٍ[3]!

۱۵۵ ۲۸. يابنَ آدَمَ، لا تحمِل هَمَّ يَومِكَ الذي لَم يأتِكَ عَلى يَومِكَ الذي أنتَ فيهِ، فإن يَكُن بَقِيَ مِن أجلِكَ يأتِ اللهُ فيهِ بِرِزقِكَ.[4]

۱۵۶ ۲۹. قالَ صلى الله عليه وآله لِوُلدِه: إنّ اللهَ عزّوجلّ جَعَلَ مَحاسِنَ الأخلاقِ وُصلةً بَينَهُ وبَينَ عِبادِهِ،

---

۱. نهج البلاغة: الحكمة ۸۲، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۹۴، تحف العقول: ص ۲۱۸، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۸۰ وفيهما صدره إلى «يتعلّمه» وكلاهما نحوه.

۲. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۸، نهج البلاغة: الحكمة ۲۰۸ وليس فيه ذيله، تحف العقول: ص ۴۸۹ عن الإمام العسكري عليه السلام وفيه ذيله.

۳. كنزالفوائد: ج ۱ ص ۱۷۰ وراجع: التوحيد: ص ۳۸۶؛ بحار الأنوار: ج ۵، ص ۱۰۸.

۴. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۵، نهج البلاغة: الحكمة ۲۶۷ نحوه؛ مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۶۴ نحوه وراجع الإرشاد: ج ۱ ص ۲۳۴.

خجالت نکشد و همواره صبور باشید که صبر برای ایمان مانند سر برای پیکر است و نه پیکر بی سر فایده دارد و نه ایمان بی صبر.

۱۵۳ ۲۶ . هرکس از نفس خویش حساب کشید، سود برد و هرکس از آن غفلت نمود، زیان دید و هرکس بیمناک شد، ایمن گشت و هرکس عبرت گرفت، بدید و هرکس دید، فهمید و هرکس فهمید، دانست و دوست انسان نابخرد، در رنج و زحمت است.

سید رضی[1] می‌گوید: اگر در این عبارت، فقط همین جملهٔ آخر بود، مرا از نورهای درخشان و حکمت‌های رسا کفایت می‌کرد و شگفت نیست که حکمت از چشمه‌اش جاری شود و بلاغت در بوستانش بروید.

۱۵۴ ۲۷ . حجّاج بن یوسف دانشمندان را گرد آورد و از آنان دربارهٔ قضا و قدر پرسید، پس یکی از آنان گفت: شنیدم امیرمؤمنان علی بن ابیطالب می‌گوید:

ای آدمی‌زاده، آن که راه را برای تو باز نهاده است، بر تو تنگ نگیرد.

و دیگری گفت: شنیدم که علی‌ﷺ می‌گوید: اگر خطا بر خطاکار واجب و حتمی باشد، حکم به قصاص او ظلم است.

و دیگری گفت: شنیدم که می‌فرماید: هرچه خیر باشد به فرمان و معلوم خداست و هرچه شرّ باشد معلوم خداست، اما به فرمان او نیست.

حجّاج گفت: آیا همهٔ اینها گفتهٔ ابو تراب است؟! بی‌گمان همه از یک آبشخور زلال برگرفته شده‌اند.

۱۵۵ ۲۸ . ای آدمیزاده، غم روزی را که نیامده بر امروز میفزای که اگر آن روز از عمر تو باشد، خدا روزیت را می‌رساند.

۱۵۶ ۲۹ . خطاب به فرزندش: خدای عزّ و جلّ، اخلاق نیکو را رشتهٔ میان خود و بندگانش قرار داده است، پس لازم است هریک از شما به خلق و خویی چنگ

---

۱ . گردآورندهٔ نهج البلاغه (م ۴۰۶ ق).

فَبِحَسْبِ[۱] أحدِكُم أن يتمسَّكَ بِخُلُقٍ متَّصِلٍ بِاللهِ تعالى.[۲]

۱۵۷ ۳۰. قالَ عليه السلام: النَّاسُ عالِمٌ، ومُتَعَلِّمٌ، وأنشَدَ مُتَمثِّلاً بِهٰذَينِ البَيتَينِ:

فَكَم مِن بَهِيٍّ قَد يَروقُ رُواؤُهُ ... يُهَجَّنُ في النادي إذا ما تَكَلَّما

فَقيمةُ هٰذا المَرءِ ما هُوَ يُحسِنُ ... فَكُن عالِماً إن شِئتَ أو مُتَعلِّما[۳]

۱۵۸ ۳۱. وقالَ عليه السلام يُعَزِّي قَوماً: عَلَيكُم بِالصَّبرِ؛ فَإِنَّ بِهِ يأخُذُ الحازِمُ، وإليهِ يَرجِعُ الجازِعُ.[۴]

۱۵۹ ۳۲. وقالَ عليه السلام وقَد رُؤِيَ عَلَيهِ إزارٌ مَرقوعٌ، فَقيلَ لَهُ في ذٰلِكَ، فَقالَ: يَخشَعُ لَهُ القَلبُ، وتَذِلُّ لَهُ النَّفسُ، ويَقتَدي بِهِ المؤمِنونَ بَعدي.[۵]

۱۶۰ ۳۳. أفضلُ رِداءٍ يُرتَدى بِهِ الحِلمُ، فإن لَم تَكُن حَليماً فَتَحلَّم؛ فَإنَّه قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ إلّا أوشَكَ أن يَكونَ مِنهُم.[۶]

۱۶۱ ۳۴. النَّاسُ عامِلانِ: عامِلٌ فِي الدُّنيا لِلدُّنيا قَد شَغَلَتهُ دُنياهُ عَن آخِرَتِهِ يَخشى عَلى مَن يُخَلِّفُ الفَقرَ ويأمَنُهُ عَلى نَفسه، فَيُفني عُمُرَهُ في مَنفَعةِ غَيرِهِ، وآخَرُ عَمِلَ فِي الدُّنيا لِما بَعدَها، فَجاءَهُ الذي لَه مِنَ الدُّنيا بِغَيرِ عَمَلٍ، فأصبح مَلِكاً عِندَ اللهِ لا يَسأَلُ اللهَ شيئاً فَيمنَعُهُ.[۷]

۱۶۲ ۳۵. اتَّقوا شِرارَ النِّساءِ، وكونوا مِن خِيارِهِنَّ عَلى حَذَرٍ، ولا تُطيعوهُنَّ فِي المَعروفِ حَتّى لا يطمَعنَ فِي المُنكَرِ.[۸]

---

۱. وفي «أ»: فيجب.

۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۰۴ نحوه.

۳. غرر الحكم: ح ۳۹۰۵ وفيه صدره.

۴. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۱، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۷۶ وفيه «يؤول» بدل «يرجع»، جاويدان خرد (الحكمة الخالدة): ص ۱۱۷ وفيه «يعود» بدل «يرجع».

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۱۰۳، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۹۶.

۶. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۵، نهج البلاغة: الحكمة ۲۰۷ وليس فيه صدره إلى «الحلم».

۷. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۹۸، نهج البلاغة: الحكمة ۲۶۹ نحوه.

۸. نهج البلاغة: الخطبة ۸۰، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۰۰، الكافي: ج ۵ ص ۵۱۷ ح ۵ و ۷، تحف العقول: ص ۳۶۸ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، الأمالي للصدوق: ص ۳۸۰ ح ۴۸۳ والثلاثة الأخيرة نحوه.

زند که متصل به خدای متعال باشد.

۱۵۷ ۳۰. مردم، دانشمند و دانشجو هستند؛ و سپس امام این دو بیت را سرود:

بسی صاحب دیوان بلند و برافراشته
که چون در جمع سخن گوید، بیهوده گوید
بهای این انسان، چیزی است که نیک می‌داند
پس یا دانشمند باش و یا دانشجو

۱۵۸ ۳۱. و در تعزیت مردمی فرمود: صبور باشید که استواراندیش ره شکیب گیرد و بی‌تاب هم (سرانجام) بدان باز آید.

۱۵۹ ۳۲. علی ﷺ را با جامه‌ای وصله زده دیدند، سبب پرسیدند، فرمود: دل بدان خشوع یابد و نفس بدان خوار گردد و مؤمنان پس از من از آن سرمشق گیرند.

۱۶۰ ۳۳. بهترین بالاپوش انسان بردباری است، پس اگر بردبار هم نیستی خود را بردبار نشان بده که کمتر کسی است که خود را به مردمی شبیه نسازد جز آن که از آنان شود.

۱۶۱ ۳۴. مردم دو دسته‌اند: آن که برای دنیا کار کرد و دنیا او را از آخرتش بازداشت و بر بازماندگانش از فقر ترسید و خود را از دنیا ایمن دید. پس زندگی خود را برای سود دیگران تباه کرد؛ و آن که در دنیا برای پس از دنیا کار کرد، پس بی آن که کار کند، بهره‌اش از دنیا به سوی او بیاید و نزد خدا آبرومند شود و هرچه از خدا بخواهد به او عطا کند.

۱۶۲ ۳۵. از زنان بد بپرهیزید و خود را از خوبان آنها بپایید و در کار نیک نیز از آنان فرمان مبرید تا در [فرمان به] کار زشت طمع نورزند.

۱۶۳ ۳۶ . وقالَ عليه السلام في صِفةِ الإسلامِ: لَأَنسُبَنَّ الإسلامَ نِسبةً لَم يَنسُبها أحَدٌ قَبلي فقال: الإسلامُ هُوَ التَّسليمُ، والتَّسليمُ هُوَ اليَقينُ، واليَقينُ هُوَ التَّصديقُ، والتَّصديقُ هُوَ الإقرارُ، والإقرارُ هُوَ الأداءُ، والأداءُ هُوَ العَمَلُ وقَد يَكونُ الرَّجُلُ مُسلِماً ولا يكونُ مؤمِناً، ولا يَكونُ مؤمِناً حَتّى يكونَ مُسلِماً، والإيمانُ إقرارٌ بِاللِّسانِ وعَقدٌ بِالقَلبِ، وعَمَلٌ بِالجَوارِحِ[1].

۱۶۴ ۳۷ . عَجِبتُ لِلبَخيلِ! استعجَلَ الفَقرَ الَّذي مِنهُ هَرَبَ، وَفاتَهُ الغِنَى الَّذي إيّاهُ طَلَبَ، فَيَعيشُ في الدُّنيا عَيشَ الفُقَراءِ، وَيُحاسَبُ في الآخِرةِ حِسابَ الأغنِياءِ.

وَعَجِبتُ لِلمُتَكَبِّرِ الَّذي كانَ بِالأمسِ نُطفَةً وَهُوَ غداً جيفَةٌ!

وَعَجِبتُ لِمَن شَكَّ في اللهِ وَهُوَ يَرىٰ خَلقَ اللهِ!

وَعَجِبتُ لِمَن نَسِيَ المَوتَ وَهُوَ يَرىٰ مَن يَموتُ!

وَعَجِبتُ لِمَن أنكَرَ النَّشأةَ الأُخرىٰ وَهُوَ يَرىٰ النَّشأةَ الأُولىٰ.

وَعَجِبتُ لِعامِرِ دارِ الفَناءِ، وَتارِكِ دارِ البَقاءِ.[2]

۱۶۵ ۳۸ . وقالَ عليه السلام لسلمان الفارسي ـ رحمة الله عليه ـ: إنّ مَثَلَ الدُّنيا مَثَلُ الحَيَّةِ؛ لَيِّنٌ مَسُّها، قاتِلٌ سمُّها، فأعرِض عَمّا يُعجِبُكَ مِنها؛ فإنّ المَرءَ العاقِلَ كُلَّما صارَ فيها إلى سُرورٍ أشخَصَهُ إلى مَكروهٍ، ودَع عَنكَ هُمومَها إن أيقَنتَ بِفِراقِها.[3]

۱۶۶ ۳۹ . الصِّحَّةُ بِضاعةٌ، والتَّواني إضاعةٌ، والوَفاءُ راحةٌ.[4]

۱۶۷ ۴۰ . العَفوُ عَنِ المُقِرِّ، لا عَنِ المُصِرِّ.[5]

---

۱ . خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص ۱۰۰، نهج البلاغة : الحكمة ۱۲۵، تفسير القمّي : ج ۱ ص ۹۹، الكافي : ج ۲ ص ۴۵ ح ۱، المحاسن : ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۷۳۲ كلاهما نحوه وفي الأربعة الأخيرة صدره إلى «العمل» .

۲ . نهج البلاغة : الحكمة ۱۲۶، خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص ۱۰۰.

۳ . خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص ۱۰۱ وزاد فيه «لقلّة ما يصحبك منها» بعد «يعجبك منها»، نهج البلاغة : الكتاب ۶۸، الإرشاد : ج ۱ ص ۲۳۳؛ دستور معالم الحكم : ص ۳۷ والثلاثة الأخيرة نحوه.

۴ . نثر الدرّ : ج ۴ ص ۱۸۶ عن بعض الأئمّة عليهم السلام وفيه «الإنصاف» بدل «الوفاء» .

۵ . الدرّة الباهرة : ص ۱۸، ح ۱۸؛ شرح نهج البلاغة : ج ۲۰ ص ۳۳۰ ح ۷۸۳ عن الإمام عليّ عليه السلام .

۱۶۳ ۳۶ . اسلام را چنان وصف کنم که کسی پیش از من نکرده است. اسلام، گردن نهادن است و گردن نهادن، یقین داشتن و یقین داشتن، راست انگاشتن و راست انگاشتن، بر خود لازم ساختن و بر خود لازم ساختن، انجام دادن و انجام دادن، به کار [نیک] پرداختن، و می‌شود که مردی مسلمان باشد ولی مؤمن نباشد ولی تا مسلمان نباشد، مؤمن نمی‌شود و ایمان، اقرار با زبان و اعتقاد با دل و جان و عمل با اعضا و ارکان (بدن) است.

۱۶۴ ۳۷ . در شگفتم از بخیل که به سوی فقری شتافته که از آن می‌گریخت و توانگریی را از دست می‌دهد که می‌طلبید، پس در دنیا چون نداران بزید و در آخرت مانند توانگران حساب پس دهد.

و در شگفتم از متکبّر که دیروز نطفه بود و فردا مردار است.

و در شگفتم از کسی که در خدا شکّ می‌کند و آفریده‌های خدا را می‌بیند.

و در شگفتم از کسی که مرگ را از یاد برده و مردگان را می‌بیند.

و در شگفتم از آن که زندگانی آخرت را نمی‌پذیرد و زندگی پیشین را می‌بیند.

و در شگفتم از کسی که خانهٔ ناپایدار را آباد می‌کند و سرای جاودان را رها می‌سازد.

۱۶۵ ۳۸ . خطاب به سلمان فارسی(ع): دنیا همچون مار است؛ سودن [وپوست]آن نرم و سمّش کشنده است، پس در آن از هرچه که تو را خوش آمد دوری کن که هر گاه انسان خردمند در آن به سوی خوشی رود، به سوی ناخوشی روانه‌اش می‌کند و اگر یقین به جداییش داری، اندیشناکش مباش.

۱۶۶ ۳۹ . تندرستی، سرمایه است و سستی، تباه کردن و وفانمودن، مایهٔ آسایش.

۱۶۷ ۴۰ . عفو گنهکاری را سزاست که اقرار دارد، نه آن که اصرار دارد.

۱۶۸ ۳۱. وَقالوا: لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللهِ ﷺ، اجتَمَعَ أميرُ المؤمنينَ ؑ وعَمُّهُ العبّاسُ ؓ ومَواليهما في بَعضِ دورِ الأنصارِ لإجالةِ الرأيِ، فَبَدَرَهُما أبو سُفيانَ والزبيرُ، وعَرَضا نُفوسَهُما عَلَيهما، وبَذْلا مِن نُفوسِهِما المُساعَدةَ والمُعاضَدَةَ لَهُما.

فَقالَ العبّاسُ: قَد سَمِعنا مَقالَتَكُما؛ فلا لِقِلَّةٍ نَستَعينُ بِكُما، ولا لِظِنَّةٍ[1] نَترُكُ رأيَكُما، لٰكِن لالتِماسِ الحَقِّ، فَأمهِلا نُراجِعِ الفِكرَ؛ فإن يَكُن لَنا مِنَ الإثمِ مَخرَجٌ يَصِرَّ بِنا وبِهِم الأمرُ صَريرَ الجُندَبِ، ونَمُدُّ أكُفّاً إلى المَجدِ لا نَقبِضُها أو نَبلُغَ المَدى، وإن تَكُنِ الأُخرى فَلا لِقِلَّةٍ في العَدَدِ، ولا لِوَهنٍ في الأيدي، واللهِ لَولا أنَّ الإسلامَ قَيدُ الفَتكِ لَتَدَكدَكَت جَنادِلُ صَخرٍ يُسمَعُ اصطِكاكُها مِن مَحَلِّ الأبيلِ.[2]

قال: فَحَلَّ أميرُ المؤمنينَ ؑ حَبوَتَهُ، وجثا على رُكبَتَيه ـ وكذا كانَ يَفعلُ إذا تَكَلَّمَ ـ فَقالَ: الحِلمُ زَينٌ، والتَّقوى دينٌ، والحُجّةُ مُحَمّدٌ ﷺ، والطَّريقُ الصِّراطُ.

أيّها النّاسُ ـ رحمكم الله ـ شُقّوا مُتَلاطِماتِ أمواجِ الفِتَنِ بِحَيازيمِ سُفُنِ النَّجاةِ، وعَرِّجوا عَن سَبيلِ المُنافَرةِ، وحُطّوا تيجانَ المُفاخَرةِ، أفلَحَ مَن نَهَضَ بِجَناحٍ، أو استسلمَ فأراحَ، ماءٌ آجِنٌ، ولُقمةٌ يَغَصُّ بِها آكِلُها، ومُجتَني الثَّمَرةِ في غَيرِ وَقتِها كالزارِعِ في غَيرِ أرضِهِ.

واللهِ لَو أقولُ لتداخَلَت أضلاعٌ كَتَداخُلِ أسنانِ دوّارةِ الرَّحىٰ، وإن أسكُت تَقولوا: جَزِعَ ابنُ أبي طالِبٍ مِنَ المَوت، هَيهاتَ بَعدَ اللُّتَيّا والَّتي، واللهِ لَعَلِيٌّ آنَسُ بِالمَوتِ مِنَ الطِّفلِ بِثَديِ أُمِّهِ، لٰكِنّي اندَمَجتُ عَلىٰ مَكنونِ عِلمٍ لَو بُحتُ بِهِ لاضطَرَبتُم اضطِرابَ الأرشِيَةِ[3] في الطَّوِيِّ[4] البَعيدةِ.

---

۱. الظِّنّة: التهمة (النهاية: ج ۳ ص ۱۴۰).
۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۹۸ نحوه.
۳. الأرشية: الحِبال (تاج العروس: ج ۱ ص ۳۲۵).
۴. طَوِيّ: أي بئر (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۱۹).

۱۶۸ ۴۱. پیامبر خدا قبض روح شد، امیر مؤمنان و عمویش عبّاس و دوستداران آن دو، در خانه‌های انصار گرد آمدند تا هم‌اندیشی کنند. ابو سفیان و زبیر، پیشی جست‌وباری‌خود را بر آن‌دو عرضه کرده وبرای‌یاری‌آن‌دو از جان مایه گذاشتند.

عبّاس گفت: ما گفتهٔ شما را شنیدیم. نه یاریخواهی‌مان از شما از روی کمی عدد [یاران] است و نه وا نهادن نظرتان به خاطر بد گمانی، بلکه پیجوی حقّیم. پس مهلت دهید تا نیک بیندیشیم. ما اگر راهی را درست و روا بیابیم، کار را به آن جا کشیم که غوغایی چون همهمهٔ ملخان به راه اندازیم و دستان خود را به سوی مجد و شکوه برکشیم و تا آن را به چنگ نیاوریم، نبسته و باز نگردیم، و اگر این راه را انتخاب نکردیم، از سر کمی تعداد و بی دست و پا بودن نیست؛ چرا که به خدا سوگند، اگر اسلامْ زمام ترور را نبسته بود، صخره‌های بزرگ را چنان خُرد می‌کردم که صدایشان از دوردست‌ترین جای‌ها نیز به‌گوش رسد.

امیر مؤمنان، دستاری را که به گِرد پاهایش بسته بود، گشود و بر زانوان خود نشست ـ و او هر گاه می‌خواست سخن بگوید، چنین می‌کرد ـ و گفت: «بردباری زینت است و پروا دین. حجّت، محمّدﷺ است و راه همان صراط [مستقیم]. ای مردم! خدایتان بیامرزد! امواج پر تلاطم فتنه را با سینهٔ کشتی‌های رستگاری بشکافید و از دشمنی و نفرت، دوری گزینید و تاج فخر از سر بر گیرید. کسی‌رستگارشد که یا با پر وبال‌برخاست، یا تسلیم شد وخود را آسوده گذاشت.

این (پیشنهاد خلافت)، آبی گندیده و لقمه‌ای گلوگیر است. هر که میوه را نارسیده چیند، همچون کسی است که در زمین دیگری بذر بپاشد. به خدا سوگند، اگر سخن بگویم، دنده‌هایی چون دندانه‌های چرخ آسیاب درگیر شوند و اگر خاموش بنشینم، می‌گویند فرزند ابو طالب، از مرگْ می‌ترسد. هرگز! آن هم پس از این همه سوابق درخشان فداکاری و جانبازی! به خدا سوگند، اُنس علی با مرگ بیشتر از اُنس کودک با پستان مادرش است. من در دانشی فرو شده‌ام از شما پنهان که اگر آشکارش سازم، چون طناب آویخته در چاه ژرف، بر خود بلرزید». سپس برخاست.

ثُمَّ نهضَ عليه السلام فَقالَ أبو سفيان: لِشَيءٍ ما فارقَنا ابنُ أبي طالبٍ ؟!

قُلتُ: قَد عَرَفَ أمرَ الصَّحيفةَ، وأمرَ المُنافِقين في يَومِ العَقَبة.[١]

١٦٩ ٤٢ . ومِن كلامٍ لَهُ عليه السلام لِكُمَيلِ بنِ زِيادٍ النَّخَعيّ رضي الله عنه عن الكلبي، عن أبي صالحٍ، عَن كُمَيلِ بن زيادٍ، قالَ: أخذ بِيَدي أميرُ المؤمِنينَ فأخرجني إلى الجَبّان[٢]، فَلَمّا أصحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَداء[٣] ثمّ قال: يا كُمَيلُ بنُ زِيادٍ، إنّ هٰذهِ القُلوبَ أوعِيَةٌ، فَخَيرُها أوعاها، فَاحفَظ عَنّي ما أقولُ لَكَ: النّاسُ ثَلاثَةٌ: عالِمٌ رَبّاني: ومُتَعَلِّم عَلَى سَبِيلِ نَجاةٍ، وَهَمَجٌ رَعاع[٤]، أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ يَميلونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ، لَم يستضيئوا بِنورِ العِلمِ، ولَم يلجؤوا إلى رُكنٍ وَثيقٍ.

يا كُميلُ بنُ زيادٍ، العِلمُ خَيرٌ مِنَ المال، العِلمُ يَحرُسُك وأنتَ تَحرُسُ المالَ، والمالُ تَنقُصُه النَّفَقةُ، والعِلمُ يَزكو عَلَى الإنفاقِ.

يا كميلُ بنُ زيادٍ، مَعرِفةُ العِلمِ دينٌ يُدانُ بِهِ، (بِهِ) يَكسِبُ الإنسانُ الطاعةَ في حَياتِهِ، وجَميلَ الأُحدوثةِ بَعدَ وفاته، والعِلمُ حاكِمٌ، والمالُ مَحكومٌ عَلَيه.

يا كميلُ بنُ زيادٍ، هَلَكَ خُزّانُ الأموال وهُم أحياءٌ، والعُلَماءُ باقونَ ما بَقِيَ الدَّهرُ، أعيانُهُم مَفقودةٌ، وأمثالُهُم في القُلوبِ مَوجودةٌ إنّ (ها) هُنا لَعِلماً جمّاً ـ وأشارَ بِيَده إلى صَدرِهِ ـ لَو أصبتُ لَهُ حَمَلةً، بلى أصَبتُ لَقِناً غَيرَ مأمونٍ عَلَيهِ، مُستَعمِلاً آلَةَ الدِّينِ للدُّنيا، ومُستَظهِراً بِنِعَمِ اللهِ عَلَيهِ عبادَهُ، وبِحُجَجِهِ عَلى أوليائِهِ، أو مُنقاداً لحَمَلةِ الحَقِّ لا بصيرةَ لَهُ في أحنائه[٥]، ينقدحُ الشَّكُّ في قَلبِهِ لِأوّلِ عارضٍ من شُبهةٍ، ألا لا ذا ولا ذاكَ، أو مَنهوماً بِاللّذّةِ سَلِسُ[٦] القِياد للشَّهوةِ، أو مُغرَماً بالجَمعِ والإدخالِ، ليسا مِن رُعاة الدينِ في شَيء، أقرَبُ شيءٍ شَبَهاً بِهِما

---

١ . نهج البلاغة : الخطبة ٥ وليس فيه ذيله من «ثمّ نهض»، نثر الدرّ : ج ١ ص ٣٩٨ وليس فيه ذيله من «قلت» وكلاهما نحوه.

٢ . الجَبّان : الصحراء (لسان العرب : ج ١٣ ص ٨٥).

٣ . الصُّعَداء : تنفُّس ممدود. وقيل : هو النفس بتوجّع (لسان العرب : ج ٣ ص ٢٥٣).

٤ . رَعاعُ الناس : أي غوغاؤهم وسُقّاطهم وأخلاطهم (النهاية : ج ٢ ص ٢٣٥).

٥ . في أحنائه : أي في جوانبه؛ أي ليس له غور وتعمّق (مجمع البحرين : ج ١ ص ٥٩٢).

٦ . سَلِس القياد : أي سهل الانقياد من غير توقّف (مجمع البحرين : ج ٣ ص ٥٥٨).

ابو سفیان گفت: پسر ابو طالب برای چه از ما جدا شد؟ عباس گفت: چون ماجرای صحیفه[1] و کار منافقان را در گردنهٔ راه تبوک[2] می داند.

۱۶۹ ۴۲. در سخنی به کمیل بن زیاد نخعی که ابوصالح آن را از کمیل چنین نقل کرده است: امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب دست مرا گرفت و به بیابان برد. هنگامی که به صحرا رسید، آهی سوزناک کشید و گفت: دل‌ها بسان ظرف‌هایند، بهترین آن‌ها جایگیرترین آن هاست. آنچه به تو می‌گویم از من به یاد دار:

مردم سه گروه‌اند: دانشمند ربّانی؛ و دانشجویی در راه رستگاری؛ و بی سر و پاهایی که دنباله‌رو هر بانگی باشند و با هر بادی بچرخند، اینان پرتوی از روشنی دانش برنگرفته و به پایه‌ای استوار پناه نبرده‌اند.

ای کمیل! دانش بهتر از مال است. دانش تو را پاسبانی می‌کند و حال آنکه تو مال را پاس می‌دهی. مال با دهش کاهش، و دانش با بخشش افزایش می‌یابد.

ای کمیل بن زیاد! شناخت دانش، آیینی است که [خدا] بدان عبادت می‌شود و آدمی به وسیلهٔ آن در زندگی طاعت و پس از مرگش نام نیک را به دست می‌آورد و دانش، فرمانده است و مال، فرمان‌بر.

ای کمیل! مال اندوزان اگر چه (به ظاهر) زنده‌اند، در حقیقت مرده‌اند و حال آنکه تا روزگار بپاید، دانشمندان باقی‌اند. پیکرهایشان از میان می‌رود، ولی نمود و نشانه‌هایشان در دلها وجود دارد. هان! اینجا ـ و حضرت به سینهٔ خود اشاره کرد ـ دانشی انبوه است. ای کاش! حاملانی برای آن می‌یافتم. آری کسی را یافتم که تیزهوش بود، ولی در خور اعتماد نبود. دین را ابزار دنیا کرده بود و با نعمتهای خداوند بر بندگانش و با حجّتهای او بر اولیایش برتری می‌جست و یا آنکه پیرو حقّ بود، ولی از باریک بینی در نکته‌های آن بی‌بهره و با نخستین شبهه، شکّ در دلش می‌افتاد. بدان که نه این [خوب است] و نه آن؛ یا آنکه شیفتهٔ لذت و رام شهوت و همیشه در پی گردآوردن و اندوختن بود. اینان

---

۱. صحیفه‌ای که مشرکان مکّه نوشته و در آن پیمان بستند که با بنی‌هاشم داد و ستد و رفت و آمدی نداشته باشند تا آنان از حمایت پیامبر دست کشند. ابو سفیان در این پیمان بر ضدّ پیامبر ﷺ و بنی‌هاشم موضع گرفت. ر. ک: مناقب آل أبی طالب: ۱ / ۵۷ـ ۶۰.

۲. اشاره به توطئهٔ منافقان در بازگشت پیامبر از تبوک است که شتر پیامبر را در گردنه‌ای رم دادند تا حضرت را شهید کنند.

الأنعامُ السائمةُ، كَذٰلِكَ يَموتُ العِلمُ بِمَوتِ حامِليهِ، اللّهمّ بَلى لا تَخلو الأرضُ مِن قـائمٍ للهِ بِحُجّةٍ، إمّا ظاهراً مَشهوراً، أو خائفاً، مغموراً، لِئلّا تَبطُلَ حُجَجُ اللهِ وبَيِّناتُهُ.

وكم ذا وأينَ أُولئكَ؟ أُولئكَ ـ واللهِ ـ الأقلّونَ عَدَداً، الأعظَمونَ قَـدراً، يَـحفَظُ اللهُ بِـهِم حُجَجَهُ وبيِّناتِه، حتّى يودِعوها (نُظَراءهم، ويزرَعوها في قلوبِ أشباهِهِم) هَجَمَ بِهِمُ العِـلمُ عَلى حَقيقةِ البَصيرةِ، وباشَروا رَوحَ اليَقينِ، واستَلانوا ما استَوعَره المُـترَفونَ، وأنِسـوا مـا استوحشَ مِنهُ الجاهِلون، وصَحِبوا بِأبدانٍ أرواحُها مُتَعَلِّقةٌ بالمَحَلِّ الأعلى، أُولئكَ خُلفاءُ اللهِ في أرضه، الدعاةُ إلى دينهِ، آهٍ آهٍ شوقاً إلى رؤيتهم!

انصرِف (يا كُمَيلُ) إذا شِئتَ.[1]

١٧٠ ٣٣. ومِن جُملة وَصِيَّتِهِ للإمامِ الزَّكيِّ أبي مُحمّدٍ الحسنِ بنِ عليٍّ عليهما السلام: يا بُنَيَّ، إنّي لَـمّا رأيتُكَ قَد بَلَغتَ سِنّاً، ورأيتَني أزدادُ وَهناً، أردتَ بِوَصِيَّتي إيّاكَ خِصالاً مِنهُنَّ: أنّي خِفت أن يُعجِّل بي أجَلي قَبلَ أن أُفضي إليكَ بِما في نَفسي، وأن أُنقَصَ فـي رأيـي كـما نَـقَصتُ فـي جِسمي، أو يَسبِقَني إلَيكَ بَعضُ غَلَباتِ الهَوى، وفِتَنِ الدُّنيا، فَتكونَ كالصَّعبِ النَّفورِ، فَـإنَّ قَلبَ الحَدَثِ كالأرضِ الخاليةِ ما أُلقِي فيها مِن شَيءٍ إلّا قَبِلَتهُ، فبادَرتُكَ بالأدَبِ قَبلَ أن يَقسوَ قَلبُكَ، ويَشتَغِلَ لُبُّكَ، لِتَستَقبِلَ بِجِدِّ رأيِكَ ما قَد كَفاكَ أهلُ التَّجارِبِ بُغيَتَهُ وتَجرِبَتَهُ، فَتَكونَ قَد كُفيتَ مُؤنَةَ الطَّلَبِ، وعُوفيتَ مِن عِلاجِ التَّجرِبَةِ، فأتاكَ مِن ذلك ما قَد كُنّا نأتيهِ، واستبانَ لَكَ ما أظلَمَ عَلَينا فيهِ.[2]

(ومنها): ظُلمُ الضَّعيفِ أفحَشُ الظُّلمِ، ورُبَّما كانَ الداءُ دَواءً، والدواءُ داءً، ورُبَّما نَصَحَ غَيرُ الناصِحِ، وغَشَّ المُستَنصَحُ.

---

١. نهج البلاغة: الحكمة ١٤٧ فيه «استعوره» بدل «استوعره»، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ١٠٥ وفيه «اغيائه» بدل «أحنائه»، الإرشاد: ج ١ ص٢٢٧، الأمالي للمفيد: ص٢٤٧، الخصال: ص ١٨٦ ح ٢٥٧ والثلاثة الأخيرة نحوه.

٢. نهج البلاغة: الكتاب ٣١، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ١١٦ وفيه «بغيبه» بدل «بغيته»، تحف العقول: ص ٧٠ وفيها «التجربة» بدل «التجرية».

نمی‌توانند کوچکترین پاسدار دین باشند و بیشتر به چهارپایان چرنده شبیه‌اند. بدین گونه دانش با مرگ حاملانش می‌میرد،جز اینکه زمین از برپادارندهٔ حجّت خدا خالی نمی‌ماند، آشکار و نمایان و یا بیمناک و نهان تا حجت‌ها و آیات الهی باطل نگردد.

و اینان چند نفرند و کجایند؟! به خدا سوگند، آنان کمترین تعداد را دارند و بیشترین منزلت را. خداوند با آنان، حجّت‌ها و دلیل‌های روشن خویش را نگاه می‌دارد تا آن را به امثال خود بسپارند و در دلِ همگنان خود بکارند. دانش، آنان را به نهایت بصیرت و روح یقین رسانده و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده براحتی پذیرفته و با آنچه نادانان از آن رمیده‌اند، انس گرفته‌اند. با کالبدهایشان با دنیا همراه گشته‌اند و جانهایشان از ملأ اعلی آویخته است. اینان جانشینان خداوند در زمین و دعوتگران به دینش هستند. وه که چه مشتاق دیدار آنانم!

ای کمیل اگر خواستی بازگرد.

۱۷۰ ۴۳. بخشی از وصیّت امام علی به امام پاک‌نهاد، ابومحمّد حسن بن علی:

پسر عزیزم! آن‌گاه که دیدم سنّ و سالی بر تو گذشته و سستی‌ام افزون گشته به [نوشتن] وصیّت خود برای تو پرداختم و در آن، ویژگی‌هایی را برشمردم، پیش از آن که مرگ بر من شتاب آورَد و نتوانم آنچه را در دل دارم با تو بگویم، یا در اندیشه‌ام کاستی پیش آید، چنان که در جسمم پیش آمده، یا خواهش‌های نَفْس و آشوب‌های دنیا به تو بشتابند و همانند اُشتُری رَمنده شوی.

و جز این نیست که دل جوانِ نوخاسته، همچون زمینی ناکاشته است که هر بذری در آن افکنند، می‌پذیرد. از این رو، پیش از آن که دلت سخت و خِرَدت گرفتار شود، به تربیت تو پرداختم تا با اندیشه‌ای استوار، به کار روی آوری و از آنچه تجربه‌داران در پی آن بودند و آزمودند، بهره برگیری و رنج جستجو از تو برداشته شود و نیازت به آزمودن نیفتد. پس به تو آن رسد که ما به تجربه بدان رسیدیم و برای تو روشن شود آنچه ما تاریکش می‌دیدیم.

و نیز از همین وصیت: ستم بر ناتوان، زشت‌ترین ستم است. بسی درد که دارو بود و دارو که خود، درد بُوَد. چه بسا کسی که از او انتظار خیرخواهی نرود ولی دل بسوزاند؛ و بسی کسی که از او خیرخواهی طلبند و خیانت ورزد.

وإيّاكَ والاتّكالَ عَلَى المُنى؛ فإنّها بَضائعُ النَّوكى[1] -. والعقلُ حِفظُ التَّجارِبِ، وخَيرُ ما تُحَدَّثُ بِهِ ما وَعَظَكَ. بادِرِ الفُرصةَ قَبلَ أن تكونَ غِظَةً. مِنَ الفَسادِ إضاعةُ الزادِ. لاخيرَ في مُعينٍ مَهينٍ. سَيأتيكَ ما قُدِّرَ لَكَ.[2]

لا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَديقِكَ صَديقاً فَتُعاديَ صَديقَكَ. امحَض أخاكَ النَّصيحةَ حَسَنةً كانَت أو قَبيحةً، وإن أردتَ قَطيعةَ أخيكَ فاستبقِ لَهُ مِن نَفسِكَ بَقيّةً يَرجِع إليكَ (لا يَكونَنَّ أخوكَ عَلىٰ قَطيعَتِكَ أقوىٰ مِنكَ عَلىٰ صِلَتِهِ، وَلا يَكونَنَّ عَلىٰ الإساءَةِ أقوىٰ مِنكَ عَلىٰ الإحسانِ.)[3]

(ومنها): الرِّزقُ رِزقانِ: رِزقٌ تَطلُبُهُ، ورِزقٌ يَطلُبُكَ؛ فإن لَم تأتِهِ أتاكَ.

ما أقبَحَ الخُشوعَ عِندَ الحاجَةِ، والجَفا عِندَ الغِنى! إنّما لَكَ من دُنياك ما أصلَحتَ بِهِ مَثواكَ.[4]

استدِلَّ عَلىٰ ما لَم يكُن بِما قَد كانَ؛ فإنّ الأُمورَ أشباهٌ، ولا تَكونَنَّ مِمَّن لا تنفعُهُ العِظةُ إلّا تَرَكَ القَصدَ جارَ. مَن تَعدّى الحَقَّ ضاقَ مَذهبُهُ. ومَنِ اقتَصَرَ عَلى قَدرِهِ كانَ أبقى لَه، ورُبَّما أخطأ البَصيرُ قَصدَهُ، وأصابَ الأعمى رُشدَهُ. قَطيعةُ الجاهِلِ تَعدِلُ صِلةَ العاقِلِ. إذا تَغيَّرَ السُّلطانُ تَغيَّرَ الزَّمانُ. نِعمَ طارِدُ الهُمومِ اليَقينُ.[5]

(ومنها): يا بُنَيَّ، إيّاكَ ومشاوَرَةَ النِّساءِ! فَإنَّ رأيَهُنَّ إلى أفْنٍ[6]، وعزمَهُنّ إلى وَهنٍ،

---

۱. الأنوك: الأحمق او جمعه النُّوكى (لسان العرب: ج ۱۰ ص ۵۰۱).

۲. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۷، تحف العقول: ص ۷۹ وفيها «جربت» بدل «تحدث» و «غصّة» بدل «عظة».

۳. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۷، تحف العقول: ص ۸۱ نحوه، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۹۰ ح ۵۸۳۴؛ دستور معالم الحكم: ص ۶۳ وفيهما صدره إلى «صديقك».

۴. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۷، تحف العقول: ص ۸۲، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۸۶ ح ۵۸۳۴، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۱۹۷ وفيهما صدره إلى «أتاك».

۵. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۷، نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، تحف العقول: ص ۸۳ كلاهما نحوه، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۹۰ ح ۵۸۳۴ وفيه «من تعدّى الحقّ ذاق مذهبه» فقط.

۶. الأَفْنُ: النقصُ (النهاية: ج ۱ ص ۵۹).

زنهار از تکیه کردن بر آرزوها، که آرزوها سرمایه‌های مردگان‌اند و [شرطِ] عقل، به یاد سپردنِ تجربه‌هاست. بهترین تجربه‌ات آن‌است که توراپند دهد. فرصت را غنیمت‌شمار، پیش‌از آن‌که [مایهٔ] پندت گردد. از دست نهادنِ توشه، تبهکاری است. از یار بی‌مقدارخیری‌نرسد. آنچه برایت‌مقدّر است، به زودی به تومی‌رسد.

دشمنِ دوستت را دوست مگیر که [اگر چنین کنی] با دوستت، دشمنی کرده‌ای. برای برادرت، خالصانه خیر خواهی کن، خواه مطلوبِ او باشد و خواه نامطلوبش. خشم را جرعه جرعه فرو بَر، که من شربتی ننوشیده‌ام که فرجامش شیرین‌تر و عاقبتش گواراتر از آن باشد.

اگر خواهی از دوستت بگسلی، جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی بخواهد باز گردد، بتواند.

مبادا برادرت در گسیختن پیوند با تو، از تو در پیوستن آن قویتر باشد و نکند که بر بدی کردن(به تو)، از نیکی کردن (تو به او) نیرومندتر باشد.

و نیز از همین وصیت: روزی دو گونه است: آن که تو می‌جویی‌اش و آن که تو را می‌جوید و اگر تو به سویش نروی، آن نزد تو می‌آید.

چه زشت است فروتنی، هنگام نیازمندی و جفاپیشگی، به گاه بی‌نیازی. از دنیا همان قدر بهرهٔ [حقیقی] توست که با آن، سرای آخرتت را آباد سازی.

از آنچه بوده، بر آنچه نبوده، دلالت جوی، که کارها به یکدیگر همانند هستند. مانند آن کس مباش که اندرز برایش سودمند نیست، مگر آن‌گاه که بسیار آزارش کنی؛ زیرا خردمندان با اندک چیزی، پند می‌گیرند و چارپایان جز با زدنی سخت، چیزی نپذیرند. هر که راه میانه را رها کرد، ستم ورزید.

هر که از حق تجاوز کند، به تنگ‌راهه می‌افتد. هر کس به قدر و مرتبهٔ خویش اکتفا کند، منزلتش پاینده‌تر است. بسی بیناکه به خطا رود، و چه بسانابینا که به مقصد می‌رسد. بریدن از نادان، برابر است با پیوستن به دانا. هر گاه زمامدار دگرگون گردد زمانه دگرگون می‌شود یقین چه اندوه‌زدای خوبی است.

از مشورت با زنان(کم خرد) بپرهیز، که رأیی سست دارند و عزمی ناتوان.

وأقصِر عَلَيهِنّ حُجُبَهُنَّ ؛ فَهُو خَيرٌ لَهُنَّ ، ولَيسَ خُروجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِن دُخولِ مَن لا يوثَقُ بِهِ عَلَيهِنَّ، فإن استَطَعتَ أن لا يَعرفنَ غَيرَكَ فَافعَل ، ولا تُمَلِّكِ المَرأةَ مِن أمرِها ما يجاوِزُ نَفسَها ؛ فَإنَّ ذٰلِكَ أنعمُ لِبالِها ؛ فإنّ المرأةَ رَيحانةٌ ولَيسَت بِقَهرَمانةٍ، ولا تُطمِعها أن تشفَعَ لِغَيرِها، وإيّاكَ والتَّغايُرَ في غَيرِ مَوضِعِ غَيرةٍ، فَإنّ ذٰلِكَ يدعو (الصَّحيحَة مِنهُنّ) إلى السُّقمِ، (والبَريئةَ إلى الرِّيَبِ)[1] .

۱۷۱ ۴۳ . وقالَ ابنُ عبّاسٍ : سمعتُ أميرَ المؤمنينَ عَليَّ بنَ أبي طالِبٍ عليه السلام يَقولُ في وَعظِهِ لِوَلَدِهِ الحُسَين عليه السلام :

يا بُنيَّ، عامِلِ الناسَ بِثَلاثِ خِصالٍ (يَجِب عَلَيهم بِها المَحَبّةَ): إذا حَدَّثتَ فَلا تَكذِب ، وإذا ائتُمِنتَ فَلا تَخُن ، وإذا وَعَدتَ فَلا تُخلِف .

يا بُنيَّ، إن استَطَعتَ أن تَمنَعَ نَفسَكَ أربَعَةَ أشياءٍ لَم يَنزِل بِكَ مَكروهٌ أبَداً : العَجَلَةُ، والتَّواني، واللَّجاجُ ، واللَّعِبُ .[2]

وإيّاكَ ومُصاحَبَةَ الأحمَقِ؛ فإنّه يُريدُ أن يَنفَعَكَ فيَضُرَّكَ .

وإيّاكَ ومُصاحَبَةَ الكَذّابِ؛ فإنّه يُقرِّبُ عَلَيكَ البَعيدَ ، ويُبَعِّدُ مِنكَ القَريبَ .

وإياكَ ومُصاحَبَةَ البَخيلِ ؛ فَإنّهُ يقعُدُ بِكَ أحوَجَ ما تَكونُ إلَيهِ .[3]

يا بُنيَّ، لاتُقَرِّب مَن لَم تَعرِف مِنهُ خَمسةَ أشياءٍ ، ولا تَرجُهُ لِخَيرِ دُنياً ولا آخِرةٍ : مَن لَم تَعرِفَ مِنهُ المَخافَةَ لِربِّهِ ، والنُّبلَ في نَفسِهِ ، والحُسنَ في خُلُقِهِ ، والكَرَمَ في طَبعِهِ ، والزِّيادةَ في مُرُوَّتِهِ .[4]

---

۱ . خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص۱۱۷ وفيه «لاتعطها» بدل «لاتطمعها»، نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، تحف العقول: ص۸۶، كنز الفوائد: ج ۱ ص ۳۷۶ والثلاثة الأخيرة نحوه، الكافي: ج ۵ ص ۵۱۰ ح ۳ وفيه من «لا تملك» إلى «لغيرها».

۲ . تحف العقول : ص ۲۰۶ و ص ۲۲۲ نحوه.

۳ . نهج البلاغة : الحكمة ۳۸، الكافي : ج ۲ ص ۳۷۷ ح ۷، تحف العقول : ص ۲۷۹، الإختصاص : ص ۲۳۹ والثلاثة الأخيرة عن الإمام زين العابدين عليه السلام وكلّها نحوه.

۴ . تحف العقول : ص ۴۴۶ عن الإمام الرضا عليه السلام نحوه.

زنان را روی پوشیده دار که برایشان بهتر است و بیرون رفتنِ ایشان [از خانه] بدتر از آن نیست که فردی را که به وی اطمینان نداری، به خانه درآوری. اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسد، چنان کن و کاری را که برون از توان اوست، به وی مسپار، که زن چون گلی خوش بوی است و نه خدمتکار. او را به طمع میفکَن تا برای دیگری میانجی شود و مباداکه نابجا غیرت ورزی که سببِ می‌شود زنِ درست کار به نادرستی و پاک دامن به شکّ درغلطد.

۱۷۱   ۴۴. ابن عباس می‌گوید: شنیدم که امیرمؤمنان؟ در اندرز به فرزندش حسین؟ می‌فرماید:

ای پسر عزیزم، با مردم با سه خصلت رفتار کن تا دوستی با تو را بر خود واجب بدانند: چون سخن می‌گویی، دروغ نگویی و چون امانتی به تو سپرده شد، خیانت و چون وعده‌ای دادی، خلف وعده نکنی.

پسر عزیزم، اگر توانستی که خود را از چهار چیز باز داری، هیچ گاه امر ناپسندی بر تو درنیاید: عجله، سستی، لجبازی و بیهوده کاری.

و مبادا با دروغ‌گو مصاحبت کنی که دور را برایت نزدیک و نزدیک را دور می‌نماید.

و مبادا با بخیل دوستی کنی که هنگام بیشترین نیازت به او، تنهایت می‌نهد.

پسر عزیزم به کسی که پنج چیز را از او نمی‌دانی، نزدیک مشو و در دنیا و آخرتت به او امید مبند: آن که بیمناکی‌اش از خدا، نجابت ذاتی، خوی خوش کرامت طبع و مروّت فراوانش را نمی‌دانی.

يا بُنيَّ، أحيِ قَلبَكَ بِالمَوعِظَةِ، وأَمِتهُ بِالزُّهد، وقوِّهِ بِاليَقينِ وذَلّله بِالمَوتِ، وحذِّرهُ الدَّهرَ، وأَصلِح مثواكَ، وابتَعِ آخِرتَكَ بِدُنياكَ، ودَعِ القَولَ فيما لا تَعرِفُ، والسَّعيَ فيما لا تُكَلَّفُ، وجُد بِالفِعلِ، وتَفَضَّل بِالبَذلِ، وبادِرِ الفُرصة قَبلَ أن تَكونَ غِطَةً.[۱]

۱۷۲ ۲۵. ومِن جُملَةِ وَصيَّتِهِ للإمامِ الشَّهيدِ سَيِّدِ شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ أبي عَبدِ اللهِ الحُسَينِ بنِ عَليٍّ عليهما السلام: يا بُنيَّ أُوصيكَ بِتَقوى اللهِ في الغنى والفَقر، وكَلِمةِ الحَقّ في الرِّضى والغَضَبِ، وبِالعَدلِ عَلَى الصَّديقِ والعَدُوِّ، وبِالعَمَلِ في النَّشاطِ والكَسَلِ والرِّضى عَنِ اللهِ في الشِّدَّةِ والرَّخاءِ.[۲]

(ومنها): يا بُنيّ، ما شَرٌّ بَعدَهُ الجَنَّةُ بِشَرٍّ، وما خَيرٌ بَعدَهُ النارُ بِخَيرٍ، وكُلُّ نَعيمٍ دونَ الجَنَّةِ مَحقورٌ، وكُلُّ بَلاءٍ دونَ النارِ عافيةٌ.[۳]

(ومنها): (واعلم) يا بُنيَّ مَن أبصرَ عَيبَ نَفسِهِ شُغِلَ عَن عَيبِ غَيرِهِ، ومَن سَلَّ سَيفَ البَغيِ قُتِلَ بِهِ، ومَن حَفَرَ لِأخيهِ بِئراً وَقَعَ فيها، ومَن هَتَكَ حِجابَ أخيهِ انكَشَفَت عَوراتُ بَيتِهِ، ومَن نَسِيَ خَطيئَتَهُ استَعظَمَ غَيرَهُ، ومَن أُعجِبَ بِرأيِهِ ضَلَّ، ومَنِ استَغنى بِعقلِهِ زَلَّ، ومَن تَكَبَّرَ عَلَى الناسِ ذَلَّ، ومَن سَفِهَ عَلَى الناسِ شُتِمَ، ومَن خالَطَ العُلَماءَ وُقِّرَ، ومَن خالَطَ الأنذالَ حُقِّرَ، ومَن أكثرَ من شيءٍ عُرِفَ بِهِ.[۴]

(ومنها): يا بُنَيَّ، الفِكرَةُ تورِثُ نوراً، والغَفلَةُ ظُلمةٌ، والجَهالَةُ ضَلالَةٌ والسَّعيدُ مَن وُعِظَ بِغَيرِهِ، ولَيسَ مَعَ قَطيعةِ الرَّحِمِ نَماءٌ، ولا مَعَ الفُجورِ غَناءٌ.[۵]

(ومنها): يا بُنَيَّ، العافِيةُ عَشَرَةُ أجزاءٍ: تِسعَةٌ مِنها فِي الصَّمتِ إلّا بِذِكرِ اللهِ، وَواحِدٌ

---

۱. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، تحف العقول: ص ۶۹ كلاهما نحوه وليس في الأخير ذيله من «وجد بالفعل».

۲. تحف العقول: ص ۸۸ و ص ۹۹.

۳. الكافي: ج ۸ ص ۲۴ ح ۴، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۹۲ ح ۵۸۳۴، نهج البلاغة: الحكمة ۳۸۷، تحف العقول: ص ۸۸ كلّها نحوه.

۴. الكافي: ج ۸ ص ۱۶ ح ۴، تحف العقول: ص ۸۸ كلاهما نحوه.

۵. تحف العقول: ص ۸۹.

پسر عزیزم، دلت را با اندرز زنده بدار و با زهد بمیران و با یقین نیرومند و با (یاد) مرگ خوارش بدار و او را از روزگار بر حذر دار و جایگاهت را به سامان آر و با دنیایت، آخرت را بخر و آنچه نمی‌دانی مگو و در آنچه موظّف نیستی مکوش و کار نیکو و بخشش کن و فرصت را غنیمت بدان پیش از آن که مایهٔ عبرت دیگران گردی.

۱۷۲ ۴۵. ـ از وصیّت امام علی به امام شهید سرور جوانان بهشت، ابو عبد الله، حسین بن علی ـ: پسر عزیزم تو را به پروای خدا در توانگری و ناداری و حقّ‌گویی در خوشنودی و خشم و دادورزی بر دوست و دشمن و کردار در نشاط و سستی و خشنودی از خدا در سختی و آسایش سفارش می‌کنم.

پسر عزیزم، هر گزندی که در پی آن بهشت باشد گزند نیست و هر خوشی که پس از آن دوزخ آید خوشی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت.

پسر عزیزم، هر که عیب خود بیند از عیب دیگران بپردازد، و هر که شمشیر ستم برکشد بدان کشته گردد، و هر که برای برادرش چاه کند در آن افتد، و هر که پردهٔ دیگری بدرد زشتی‌های(درون)خانه‌اش عیان شود، و هر که خطای خود را از یاد برد خطای دیگرای را بزرگ شمارد، و هر که شیفتهٔ رأی خود گردد گمراه شود و هر که به خرد خویش بسنده نماید بلغزد، و هر که بر مردم بزرگی فروشد خوار شود، و هر که با مردم نابخردی کند دشنام شنود، و هر که با دانشوران نشیند شکوه یابد، و هر که با بی‌مایگان درآمیزد زبون شود، و هر که کاری را بسیار کند بدان شناخته شود،

پسر عزیزم، اندیشه روشنی آرد، غفلت تاریکی است و نادانی گمراهی و نیک‌بخت آنکه از دیگری پند گیرد. با قطع رحم رشدی نباشد و با تبهکاری توانگری.

پسر عزیزم، عافیت ده بخش است که نه بخش آن در خاموشی است

فِي تَركِ مُجالَسةِ السُّفَهاءِ.[1]

(ومنها): يا بُنَيَّ، رأسُ العِلمِ الرِّفقُ وآفتُهُ الخُرقُ[2]. كَثرةُ الزِّيارةِ تُورِثُ المَلالةَ، والطُّمأنينةُ قَبلَ الخِبرةِ ضِدُّ الحَزمِ، وإعجابُ المَرءِ بِنَفسِهِ يَدُلُّ عَلى ضَعفِ عَقلِهِ.[3]

(ومنها): يا بُنَيَّ، كَم مِن نَظرةٍ جَلَبَت حَسرةً، وكَم مِن كَلِمةٍ سَلَبَت نِعمةً.[4]

(ومنها): يا بُنَيَّ، الحِرصُ مِفتاحُ التَّعَبِ، ومَظِنّةُ النَّصَبِ، مَن تَوَرَّطَ في الأُمورِ بِغَيرِ نَظَرٍ فِي العَواقِبِ فَقَد تَعَرَّضَ للنَّوائِبِ.[5]

(ومنها): يا بُنَيَّ، لا تؤيِس مُذنِباً، فَكَم مِن عاكِفٍ [على] ذَنبِهِ خُتِمَ لَهُ بِخَيرٍ، وكَم مِن مُقبِلٍ عَلى عَمَلِهِ مُفسِدٌ في آخِرِ عُمُرِهِ صارَ إلى النارِ نَعوذُ بِاللهِ مِن مِثلِ فِعلِهِ.[6]

(ومنها): يا بُنَيَّ، اعلَم أنَّه مَن لانَت كَلِمَتُهُ وَجَبَت مُحَبَّتُهُ.[7]

وَفَّقَكَ اللهُ لِرُشدِكَ وجَعَلَكَ مِن أهلِ الخَيرِ بِرَحمَتِهِ إنَّه جَوادٌ كَريمٌ.[8]

۱۷۳ ۴۶. اتَّقوا مَن تُبغِضُ قُلوبُكُم.[9]

۱۷۴ ۴۷. وكَتَبَ عليه السلام إلى عَبدِ اللهِ بنِ عبّاسٍ رضي الله عنه وهُوَ بِالبَصرةِ: أتاني كتابُك تَذكُرُ فيهِ ما رأيتَ مِن أهلِ البَصرةِ، بعدَ خُروجي عَنهُم، وإنَّما يَنقِمون لِرَغبةٍ يَرجونَها أو عُقوبةٍ يَخافونَها. فأرغِب راغِبَهم، واحلُل عُقدَةَ الخَوفِ عَن خائِفِهِم بِالعَدلِ عَلَيه والإنصافِ لَهُ.[10]

---

۱. تحف العقول: ص ۸۹.
۲. تحف العقول: ص ۸۹، کنزالفوائد: ج ۱ ص ۳۱۸؛ دستور معالم الحکم: ص ۲۰.
۳. تحف العقول: ص ۹۰.
۴. تحف العقول: ص ۹۰، کنز الفوائد: ج ۲ ص ۱۴.
۵. الکافي: ج ۸ ص ۱۸ ح ۴ نحوه، تحف العقول: ص ۹۰.
۶. تحف العقول: ص ۹۱ نحوه.
۷. تحف العقول: ص ۹۱ نحوه.
۸. تحف العقول: ص ۹۱ نحوه، نثر الدّر: ج ۱ ص ۲۸۵ وفيه صدره إلى «محبّته».
۹. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۳.
۱۰. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۲، وقعة صفّين: ص ۱۰۵ نحوه.

جز به ذکر خدا و یک بخش آن ترک همنشینی با نابخردان است.

پسر عزیزم، سرلوحهٔ دانش مدارا و خوشخویی و آسیب آن درشتی و بدخویی است. دیدار بسیار مایهٔ تنگدلی، اطمینان پیش از آزمایش برخلاف استواراندیشی، و خودپسندی مرد نشانهٔ سستی خرد اوست.

پسر عزیزم، بسا یک نگاه افسوس آرد و یک کلمه نعمت ببرد.

پسر عزیزم، آز کلید رنج و مرکب دشواری است. هر که بی‌عاقبت‌نگری به کارها درآید، خود را در معرض گرفتاریها قرار داده است.

پسر عزیزم، هیچ گنهکاری را نومید مکن که بسی آلوده به گناه خوش فرجام گشته و بسی نیک کردار که در پایان عمر به تباهی و دوزخ رفته است، و ما (از چنین فرجامی) به خدا پناه می‌بریم.

پسر عزیزم، هشیار! که هر کس نرم سخن شود دوستی‌اش واجب آید.

خداوند تو را توفیق هدایت بخشد و به رحمتش از نیکوکاران قرارت دهد که او گشاده‌دست و بزرگوار است.

۱۷۳ ۴۶. از کسی که دلهایتان از او نفرت دارد، بپرهیزید.

۱۷۴ ۴۷. نامهٔ امیر مؤمنان به ابن عباس در بصره: نامهٔ تو رسید. آنچه از بصریان پس از خروج من دیده‌ای، در نامه نوشته‌ای؛ انکار و نپذیرفتن آنان یا از سر رغبتی است که بدان امید می‌ورزند و یا عقوبتی که از آن بیمناکند، پس راغبشان را امید ده و گره بیم را با عدالت‌ورزی و انصاف‌دهی از بیمناکشان بگشای.

١٧٥ ٤٨. قَلبُ الأحمَقِ في لِسانِهِ، ولِسانُ العاقِلِ في قَلبِهِ.[١]

١٧٦ ٤٩. أكثَرُ مَصارِعِ العُقولِ تَحتَ بُروقِ الأطماعِ.[٢]

١٧٧ ٥٠. وقالَ عليه السلام لِوَلَدِهِ الإمامِ الزَّكِيِّ أبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ صلّى اللهُ عَلَيهِما مِن وَصِيَّةٍ لَهُ إليهِ: يا بُنَيَّ، إنَّ النَّفسَ حَمِضَةٌ[٣]، والأُذُنَ مَجّاجَةٌ؛ فَلا تَحُثَّ فَهمَكَ عَلَى الإلحاحِ عَلى عَقلِكَ، ورَوِّح مِن عَقلِكَ؛ فإنَّ لِكُلِّ عُضوٍ مِنَ الجَسَدِ مُستَراحاً.[٤]

١٧٨ ٥١. لَو أنَّ حَمَلَةَ العِلمِ حَمَلوهُ بِحَقِّهِ لَأَحَبَّهُمُ اللهُ والمَلائكَةُ والمؤمِنونَ مِن خَلقِهِ و لٰكِن حَمَلوهُ للدُّنيا فمقتهم اللهُ، وهانوا عَلَى الناسِ.[٥]

١٧٩ ٥٢. تَعَلَّموا العِلمَ، وتَعَلَّموا الحِلمَ؛ فإنَّ العِلمَ خَليلُ المؤمِنِ، والحلمَ وَزيرُهُ، والعَقلَ دَليلُهُ، والرِّفقَ أخوهُ، والعَمَلَ رَفيقُهُ، والبِرَّ والدُهُ والصَّبرَ أميرُ جُنودِهِ. وفي رِوايَةٍ: والحِلمُ نِظامُ أمرِهِ.[٦]

١٨٠ ٥٣. ومِن كلامِهِ للحَسَنِ عليه السلام: يا بُنَيَّ، على العاقِلِ أن يَعرِفَ أهلَ زَمانِهِ، ويَحفَظَ لِسانَهُ ويَنظُرَ في شأنِهِ وليسَ على العاقِلِ أن يَكونَ شاخِصاً إلّا في ثَلاثٍ: مَرَمَّةٍ لمَعاشٍ، أو خُطوَةٍ لمَعادٍ أو لَذَّةٍ في غَيرِ مَحرَمٍ.[٧]

---

١. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٢٦، نهج البلاغة: الحكمة ٤١ وفيه «فيه» بدل «لسانه» والحكمة ٤٠، تحف العقول: ص ٤٨٩ عن الإمام العسكريّ عليه السلام وكلاهما نحوه.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ٢١٩، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٢٧.

٣. للنفس حمضة: أي شهوة كما تشتهي الإبل الحمض. والمجّاجة: التي تمجّ ما تسمعه فلا تعيه، ومع ذلك فلها شهوة في السماع (النهاية: ج ١ ص ٤٢٣).

٤. غرر الحكم: ح ٣٦٠٣ نحوه.

٥. تحف العقول: ص ٢٠١، كنزالفوائد: ج ٢ ص ١٠٩، تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٢٠٦ فيه «فمنعهم» بدل «فمقتهم».

٦. الإرشاد: ج ١ ص ٣٠٣، الخصال: ص ٤٠٦ ح ١، تحف العقول: ص ٢٢٢، الأمالي للصدوق: ص ٦٨٨ ح ٩٤٤، التمحيص: ص ٦٦ وليس فيها مقاطع منه.

٧. الأمالي للطوسي: ص ١٤٦ ح ٢٤٠ نحوه، نهج البلاغة: الحكمة ٣٩٠، تحف العقول: ص ١٠ عن رسول الله صلى الله عليه وآله، المحاسن: ج ٢ ص ٨٠ ح ١٢٠٥ وفي الثلاثة الأخيرة ذيله من «ليس» وراجع معاني الأخبار: ص ٣٣٤.

۱۷۵ ۴۸ . دل نابخرد در زبان اوست و زبان خردمند در دل او.

۱۷۶ ۴۹ . خرد بیشتر در جایی می‌لغزد که برق طمع بدرخشد.

۱۷۷ ۵۰ . در خطاب و سفارش به فرزندش، امام پاک‌نهاد، ابو محمّد حسن بن علی ـ صلی الله علیهما ـ: پسرکم، روح شوق(علم) دارد و گوش علاقه، اما در فهم و فراگیری، پافشاری مکن و عقلت راگاه آسوده بگذار که هر عضو بدن، نیاز به استراحت دارد.

۱۷۸ ۵۱ . اگر بر دوش‌کشندگان دانش آن را بدان‌گونه که سزایش بود به دوش می‌کشیدند، خدا و فرشتگان و آفریدگان باایمانش آنها را دوست داشتند اما چون برای دنیا به دوش کشیدند، منفور خدا شدند و نزد مردم خوار.

۱۷۹ ۵۲ . علم بیاموزید و حلم فراگیرید که علم، دوست مؤمن، و حلم دستیار و خرد رهنما، و نرمی برادر، و عمل همراه، و نیکی پدر، و شکیبایی سردار سپاه اوست و در نقلی دیگر: حلم، نظام‌بخش کار اوست.

۱۸۰ ۵۳ . و از سخنانش به امام حسن ؑ: پسر عزیزم، بر خردمند است که زمان‌آگاه باشد و زبان خویش نگاه دارد و در کار خویش بنگرد و خردمند نباید که جز در طلب سه چیز باشد: ترمیم معاش و گامی به سوی معاد و لذّتی حلال.

١٨١ ٥٣ . ثَلاثةٌ مِن أبوابِ البِرِّ : سَخاءُ النَّفسِ، وطيبُ الكلامِ ، والصَّبرُ عَلى الأذى.[١]

١٨٢ ٥٥ . وسأَلَ رَجُلٌ أميرَ المؤمنينَ عليه السلام بِالبَصرةِ فَقال : أخبرنا عن الإخوانِ .

فقال عليه السلام : الإخوانُ صِنفانِ : إخوانُ الثِّقةِ ، وإخوانُ المُكاشَرةِ[٢]؛ فأمّا إخوانُ الثِّـقةِ فَـهُم الكَهفُ والجَناحُ ، والأهلُ والمالُ ، فإذا كُنتَ مِن أخيكَ على حَدِّ الثِّقةِ فابذُل له مالَكَ ويدَكَ ، وصافِ مَن صافاهُ، وعادِ مَن عاداهُ، واكتم سِرَّه وعَيبَهُ ، وأظهِر مِنهُ الحُسنَ ، واعلَم أيُّها السائلُ أنّهم أقَلُّ من الكِبريتِ الأحمَرِ .

وأمّا إخوانُ المَكاشَرةِ فَإنَّكَ تُصيبُ مِنهم لَذَّتك، فلا تَقطَعَنَّ ذلِكَ مِنهم، ولا تَطلُبَنَّ ما وراءَ ذلِكَ مِن ضَميرِهِم، وابذُل لَهم ما بَذَلوا لَكَ مِن طَلاقَةِ الوَجهِ وحَلاوةِ اللِّسانِ .[٣]

١٨٣ ٥٦ . تَوَقَّوُا البَردَ في أوَّلِهِ ، وتَلَقَّوهُ في آخِرِهِ ؛ فَإنَّهُ يَفعلُ في الأبدانِ كَفِعلِهِ في الأشجارِ ، أوَّلُهُ يُحرِقُ، وآخِرُهُ يورِقُ .[٤]

١٨٤ ٥٧ . ثَلاثُ خِصالٍ مَرجِعُها في كِتابِ الله تعالى عَلَى النَّفسِ : البَغيُ ، وَالنَّكثُ والمَكرُ ، قالَ اللهُ عزّوجلّ : ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۖ﴾[٥] وقال سبحانه : ﴿فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ﴾[٦] وقال الله تعالى : ﴿وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦ﴾[٧].[٨]

١٨٥ ٥٨ . وقال عليه السلام في صفة الدنيا: ما أصِفُ مِن دارٍ أوَّلُها عَناءٌ ، وآخِرُها فَناءٌ ، في حَـلالِها

---

١ . تحف العقول : ص ٨ عن رسول الله صلى الله عليه وآله، المحاسن : ج ١ ص ٦٦ ح ١٢، الجعفريّات : ص ٢٣١.

٢ . وفي «أ» : «المكاثرة» في كلا الموضعين .

٣ . الكافي : ج ٢ ص ٢٤٨ ح ٣، الخصال : ص ٤٩ ح ٥٦، مصادقة الإخوان : ص ٣٢، الإختصاص : ص ٢٥١ وفيها «الكفّ» بدل «الكهف»، تحف العقول : ص ٢٠٥ وفيه «لذتّك» بدل «ذلك» .

٤ . نهج البلاغة : الحكمة ١٢٨، خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص ١٠١.

٥ . يونس: ٢٣.

٦ . الفتح : ١٠.

٧ . فاطر : ٤٣.

٨ . خصائص الأئمّة عليهم السلام : ص ١٠١، تفسير القمّي : ج ٢ ص ٢١٠، المسترشد : ص ٤١٩ نحوه وفيها «الناس» بدل «النفس» .

۱۸۱ ۵۴. سه چیز از ابواب نیکی است: سخاوت، خوشگویی و تحمّل آزار.

۱۸۲ ۵۵. مردی در بصره از امیرمؤمنان دربارهٔ «برادران» پرسید. فرمود: برادران دو دسته‌اند: برادرانِ مورد اعتماد و برادران خوش باشگویی. امّا برادرانِ مورد اعتماد، پناهگاه (و دست) و بال و خانواده و مالند پس اگر به برادری در حدّ اطمینان کامل اعتماد داری، دارایی و دست (یاری) خود را نثارش کن و با دوست واقعی او دوست واقعی و با دشمنش دشمن باش و رازش را پنهان دار و عیبش را بپوش و نکوییش را آشکار کن. ای پرسنده! بدان که به راستی آنان از گوگرد سرخ کمیاب‌ترند.

امّا برادرانِ خوش‌باش‌گویی کسانی‌اند که تو از (دیدار) آنان لذّت خود را می‌بری، پس لذّت خود را از آنان قطع مکن و بیش از آن هم از ضمیرشان (همدلی) توقّع مدار و همان اندازه خوش‌رویی و شیرین‌زبانی که نثار تو می‌کنند تو نیز نثارشان کن.

۱۸۳ ۵۶. در آغاز سرما، خود را از آن محافظت کنید و در پایانش، بدان روی نمایید که آن با تن‌ها همان کند که با درختان می‌نماید؛ آغازش می‌سوزاند و پایانش برگ می‌رویاند.

۱۸۴ ۵۷. سه کار است که کتاب خدای متعال [قرآن] زیان آن را متوجه همان کننده‌اش می‌داند: ستم‌کاری، پیمان‌شکنی و نیرنگ‌بازی. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «ای مردم، ستمکاری شما به زیان خودتان است.» و خداوند سبحان می‌فرماید: «هرکس که پیمان شکند، به زیان خود شکسته است.» و خداوند متعال می‌فرماید: «و نیرنگ بد جز دامن صاحبش را نگیرد.»

۱۸۵ ۵۸. و در وصف دنیا گفت: چه سرایی را وصف کنم که آغازش رنج

حِسابٌ، وفي حَرامِها عِقابٌ: مَنِ استغنى فيها فُتِنَ، ومَن افتَقَرَ فيها حَزِنَ، مَن ساعاها فاتَتهُ، ومَن قَعَدَ عنها واتته[1]، ومَن أبصرَ بِها بَصَّرَتهُ ومن أبصَرَ إليها أعمَتهُ.[2]

۱۸۶ ۵۹. وقالَ عليه السلام أيضاً في صِفةِ الدُّنيا ـ وقد سُئل عَنها ـ: إنّ الدُّنيا دارُ صِدقٍ لِمَن صَدَقَها، ودارُ عافِيةٍ لِمن فَهِمَ عَنها، ودارُ غِنىً لِمن تَزَوَّد مِنها، ودارُ موعِظةٍ لِمَنِ اتَّعظَ بها، مسجِدُ أحِبّاء اللهِ، ومُصَلّى مَلائكة اللهِ، ومَهبِطُ وَحيِ اللهِ، ومَتجَرُ أولياءِ اللهِ، اكتَسَبوا فيها الرحمةَ، ورَبِحوا فيها الجَنَّةَ؛ فَمن ذا يَذمُّها وقَد آذنَت بِبَينِها[3]، ونادَت بِفِراقِها، ونَعَت نَفسَها وأهلَها، فَمثَّلَت بِبَلائها البَلاءَ، وشَوّقَتهُم بِسُرورِها إلى السُّرور، راحَت بِعافِيةٍ، وابتَكَرَت بِفَجعةٍ تَرغيباً وترهيباً وتخويفاً وتحذيراً، فَذَمَّها رِجالٌ غَداةَ النَّدامةِ، وحَمِدَها آخَرون، ذَكَّرَتهُمُ الدُّنيا فَذَكَروا، وحَدَّثَتهم فَصَدَقوا، ووَعَظَتهُم فاتَّعظوا.

فَيا أيُّها الذامُّ للدُّنيا، المُغتَرُّ بِغُرورِها بِمَ تَذُمُّها؟ أأنتَ المُجرِمُ عَلَيها أم هِيَ المُجرِمةُ عَلَيكَ؟ مَتى استهوَتكَ أم مَتى غَرَّتكَ؟ أبِمَصارِعِ آبائكَ مِنَ البِلى أم بِمضاجِعِ أُمّهاتِكَ تَحتَ الثَّرى؟ كَم عَلَّلتَ بِكَفَّيك، وكَم مَرَّضتَ بِيَدَيكَ؟ تَبغي لَهُما الشِّفاءَ، وتَستوصِفُ لَهُمُ الأطِبّاءَ، لَم يَنفَع أحدَهم إشفاقُك، ولم تُسْعَفْ فيهِم بِطَلِبَتِكَ، قَد مَثَّلَت لك بِهِمُ الدُّنيا نَفسَك، وبِمصرَعِهِم مَصرَعَك.[4]

۱۸۷ ۶۰. الدُّنيا دارُ مَمَرٍّ إلى دارِ مَقَرٍّ، والناسُ فيها رَجُلانِ: رَجُلٌ باعَ نَفسَهُ فأوبَقَها، ورَجُلٌ ابتاعَ نَفسَه فأعتَقَها.[5]

---

۱. واتته على الأمر مواتاةً ووتاءً: طاوعته (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۷۸).

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۸۲، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۱۸، تحف العقول: ص ۲۰۱، كنز الفوائد: ج ۱ ص ۳۴۵ ليس فيه ذيله من «ومن أبصربها» وكلاهما نحوه، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۹۴ وليس فيه ذيله من «من ساعاها».

۳. البَينُ: البُعد والفراق (النهاية: ج ۱ ص ۱۷۲).

۴. نهج البلاغة: الحكمة ۱۳۱، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۰۲، الإرشاد: ج ۱ ص ۲۹۶، تحف العقول: ص ۱۸۷، الأمالي للطوسي: ص ۵۹۴ ح ۱۲۳۱ والثلاثة الأخيرة نحوه.

۵. خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص ۱۰۳، نهج البلاغة: الحكمة ۱۳۳، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۹۵ فيه «فأوثقها» بدل «فاوبقها» وفيهما «لا» بدل «إلى»؛ دستور معالم الحكم: ص ۳۶.

که در آن توانگر شود به فتنه دچار آید و هر که در آن مستمند شود به اندوه، هر که در طلبش بکوشد آن را نیابد و هر که از تکاپوی آن بازنشیند (دنیا خود) نزدش آید. (بسان خورشید) هر که را با آن بنگرد بینا کند و هر که را به آن چشم دوزد نابینا.

۱۸۶ ۵۹. و باز در وصف دنیا که در باره‌اش سؤال شده بود ـ: دنیا برای آن کس که به راستی دریابدش سرای راستی و برای کسی که آن را بفهمد، خانهٔ عافیت و برای کسی که از آن توشهٔ (آخرت) برگیرد منزل توانگری (و بی‌نیازی) و برای آن کس که از آن پند گیرد، جایگاه پند است. سجده‌گاه پیامبران خدا و نمازگاه فرشتگان و فرودگاه وحی او و بازارچهٔ دوستداران خداست، که در آن رحمتش را کسب کنند و بهشت را به سود برند. پس کیست که دنیا را نکوهش می‌کند؟ با آنکه (دنیا) دوری خویش را اعلام کرد و جدایی خویش را ندا و فرزندانش را از فنای خود خبر داد، با بلای خود بلای (آخرت) را نمایش داد و با شادمانی خود به سوی کسب شادمانی (آخرت) برانگیخت، با عافیت آسوده گذاشت و ناگهان فاجعه ساخت تا برانگیزد و بیم دهد و بترساند و هشدار دهد، پس مردمی آن را در صبح ندامت نکوهیدند و برخی دیگر آن را ستودند. دنیا به ایشان تذکر داد و آنان متذکر شدند و با آنان سخن گفت و آنان درست گفتند و پندشان داد و آنان هم پذیرفتند. پس ای نکوهشگر دنیا که هم بدان فریفته‌ای! با چه چیز دنیا را نکوهش می‌کنی؟! تو مجرمی یا او؟ کی تو را به خود شیفته و یا فریفته است؟ با به خاک کردن پدران پوسیده استخوانت؟ یا با زیر خاک نمودن مادرانت؟ چه بسیار بیمارانی که به کف خود دوا دادی و با دست خود پرستاری کردی و برایشان نسخهٔ دارو گرفتی و پزشکان را بر سرشان خواندی ولی به مقصود خود نرسیدی و نیازت برنیامد (و شفا نیافتند). دنیا خود را بدان برایت نمایش داد و با فرو افتادنشان، افتادنت را نشان داد.

۱۸۷ ۶۰. دنیا گذرگاهی به سوی اقامتگاه است و مردم در آن دو دسته‌اند: کسی که خود را فروخت و جانش را برده کرد و کسی که خود را خرید و آزادش ساخت.

۱۸۸ ۶۱. طُلّابُ العِلمِ ثَلاثةُ أصنافٍ فاعرِفوهُم بِصِفاتِهِم ونُعوتِهِم: فَطائفةٌ طَلَبَتها للمِراءِ والجِدالِ، وطائفةٌ طَلَبَتها للاستطالة والخَتل[۱]، وطائفةٌ طَلَبَتها للتَّفَقُّهِ والعَمَلِ؛ فَأمّا صاحِبُ المِراءِ وَالجَدَلِ فَمؤذٍ مُتاذٍّ، مُتَصَدٍّ للمِقالِ في أندِيَةِ الرِّجالِ فَهُوَ كاسٍ من التَّخَشُّعِ[۲] عارٍ مِنَ التَّوَرُّعِ، فأعمى اللهُ بَصَرَهُ وقَطَعَ مِن آثارِ العُلَماءِ أثَرَهُ.

وأمّا صاحِبُ الاستطالَةِ والخَتلِ فَذو خِبٍّ ومَلَقٍ، مائلٌ إلى أشكالِهِ، مَضادٌّ لِأمثالِهِ، وهو لِحَلَوائِهِم[۳] خاضِمٌ، ولِدينِهِ هاضِمٌ، فَهَشَمَ اللهُ مِن هذا خَيشومَهُ، وقَطَعَ مِنهُ حَيزومَهُ.

وأمّا صاحِبُ التَّفَقُّهِ والعَمَلِ، فَذو حُزنٍ وكآبَةٍ، كَثيرُ الخَوفِ والبُكاء، طَويلُ الابتِهالِ والدُّعاءِ، عارِفٌ بِزَمانِهِ، مُقبِلٌ عَلى شأنِهِ مُستوحِشٌ مِن أوثَقِ إخوانِهِ قَد خَشَعَ في بُرنُسِهِ[۴]، وقامَ الليلَ في حِندِسِه[۵]، فَشَدَّدَ اللهُ مِن هذا أركانَهُ، وأعطاهُ مِمّا خافَ أمانَهُ.[۶]

۱۸۹ ۶۲. وقالَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللهِ الأنصاريّ ﷺ: تَبِعتُ أميرَ المؤمنينَ عَليَّ بنَ أبي طالبٍ ﷺ وهُوَ يُريد المَسجِدَ، فَتَنَهَّدتُ فالتَفَتَ إليَّ وقال: يا جابِرُ، ما هٰذا التَّنَفُّس عَلى دنياً مَلاذُّها خمسٌ: مأكولٌ، ومَشروبٌ، ومَلبوسٌ، ومَركوبٌ، ومَنكوحٌ؛ فألَذُّ المأكولِ العَسَلُ، وهُوَ رِيقُ ذُبابَةٍ، وألَذُّ المَشروبِ الماءُ، وكَفى بِرُخصِهِ وإباحَتِهِ، وألَذُّ المَلبوسِ الدِّيباجُ، وهُوَ لُعابُ دودَةٍ، وألَذُّ المَركوبِ الدَّوابُّ وهِيَ قَواتِلُ، وألَذُّ المَنكوحِ النِّساءُ، وهُنَّ مَبالٌ لِمَبالٍ، وإنّما يُرادُ أحسنُ ما في المرأةِ لأقبحِ ما فيها.

قالَ جابِرٌ: فانصرفتُ وأنا أزهدُ الناس في الدنيا.[۷]

---

۱. وفي «أ»: والحيل، في الموضعين.

۲. وفي «أ»: التجمّع.

۳. وفي «ب»: لحلوانهم.

۴. البُرنُس: كلّ ثوب رأسه منه ملتزق به. وقال الجوهري: هو قلنسوة طويلة كان النسّاك يلبسونها في صدر الإسلام (النهاية: ج ۱ ص ۱۲۱).

۵. ليل حِندِس: أي مُظلِم (لسان العرب: ج ۶ ص ۵۸).

۶. الكافي: ج ۱ ص ۴۹ ح ۵، الخصال: ص ۱۹۴ ح ۲۶۹، الأمالي للصدوق: ص ۷۲۷ ح ۹۹۷ كلّها نحوه.

۷. مطالب السؤول: ص ۵۶ نحوه.

۱۸۸ ۶۱. جویندگان دانش سه گونه‌اند. آنان را به ویژگی‌ها و صفاتشان بشناس: دسته‌ای آن را برای کشمکش و ستیزه‌جویی و دسته‌ای برای برتری جویی و دام‌گستری و گروهی نیز برای فهم و عمل می‌جویند.

اما صاحب جدال و ستیزه‌جویی، آزار دهنده و ستیزه‌گر است و در حلقه‌های علمی سخن گوید و جامهٔ فروتنی به تن کند، ولی از پروا تهی باشد، خدا هم او را کور می‌گرداند واثرش را از میان آثار دانشمندان می‌زداید.

اما آنکه برای برتری و دام‌گستری آمده است، پنهان‌کار و چاپلوس است. به مانند خود متمایل و با امثال خود درگیر است. خورندهٔ حلوای آنان(=قدرتمندان) وپایمال کنندهٔ دین خویش است. از این روست که خداوند بینی‌اش را خرد کند و خرخره‌اش را ببُرد.

اما آن که فهیم و عامل است، اندیشناک و غمین و بیمناک و گریان و همیشه به راز و نیاز و پر دعاست. آگاه به زمان است و در اندیشهٔ کار خویش و از مطمئن‌ترین برادرانش در بیم. ردایش را بر سر می‌کشد و در تاریکی شب بر می‌خیزد. خدا هم پایش را استوار می‌سازد ودر روز قیامت او را ایمن می‌دارد.

۱۸۹ ۶۲. جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: در پی امیرمؤمنان علی‌ؑ که به سوی مسجد می‌رفت، روان شدم. پس آهی سرد برکشید و به من رو نمود و گفت: ای جابر، این آه سرد بر دنیا نیست که لذتهای آن پنج چیز است: خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و مرکب و همخوابه؛ لذیذترین خوردنی، عسل است و آن آب دهان حشره‌ای است و لذیذترین نوشیدنی آب است که فراوان است و مباح و بهترین پوشیدنی دیباست که آب دهان کرم (ابریشم) است و بهترین مرکب، چهارپایان هستند که کُشندهٔ انسان‌اند. و لذت‌بخش‌ترین همخوابه، زن است که آمیزش با او، ورود آلت بول در جایگاه بول است. ونیکوترین زنان را به خاطر زشت‌ترین چیزی که در آن است می‌خواهند.

جابر گوید: من بازگشتم در حالی که بی‌رغبت‌ترینِ مردم به دنیا بودم.

۱۹۰ ۶۳. إنّ للهِ تعالى في كُلِّ نِعمةٍ حقّاً، فَمَن أدّاهُ زادَهُ، ومَن قَصَّرَ فَقَد عَرَّضَ النِّعمةَ لِحُلولِ النِّقمةِ، فَليَرَكُمُ اللهُ من النِّعَمِ وَجِلينَ كَما يَراكُم عِندَ المِحَنَ راجينَ.

ومَن وُسِّعَ عَلَيهِ ذاتُ يَدِهِ، فَلَم يَرَ أنّ ذلِكَ مِنَ اللهِ تَمحيصٌ فَقَد أمِنَ مَخوفاً، ومَن ضُيِّقَ عَلَيه ذاتُ يَدِهِ فَلَم يرَ أن ذلِكَ مِنَ الله تَمحيصٌ فَقَد ضَيَّعَ مأمولاً.

واعلَموا أنّ أصغَرَ الحَسَدِ أكبرُ داءِ الجَسَدِ، يبتدئ بِجَسَدِه[1] كالولَدِ والوالِدِ، ثُمّ يَنتَقِلُ عَنِ الأقاربِ إلى الأباعِدِ، فأعاذَكُمُ اللهُ من الحَسَدِ نَكَدِهِ.[2]

۱۹۱ ۶۴. يَجِبُ على الوالي أن يَتَعَهَّدَ أُمورَه، وَيَتَفَقَّدَ أعوانَهُ، حَتّى لا يخفَى عَلَيهِ إحسانُ مُحسِنٍ، ولا إساءةُ مُسيءٍ، ثُمّ لا يَترُكُ أحدَهُما بِغَير جَزاءٍ؛ فَإنّه إن تَرَكَ ذلكَ تهاوَنَ المُحسِنُ، واجترأ المُسيءُ وفَسَدَ الأمرُ، وضاعَ العَمَلُ.[3]

أخذ هذا القول إبراهيم بن عبّاس الصولي[4] فقال:

إذاكان للمحسن من الثواب ما ينفعه — وللمسيء من العقاب ما يقمعه

بذَلَ المحسنُ ما عنده رغبة — وانقاد المسيء للحقّ رهبة.

۱۹۲ ۶۵. أفضلُ الأُمورِ التَّسليمُ إلى اللهِ تعالى، والراحةُ إلى اليَقينِ، وأينَ المَهرَبُ مِمّا هُوَ كائنٌ، وإنّما تَتَقَلَّبُ في كَفِّ الطالِبِ.

أيّها الناسُ! إنّه رُفِعَت لنا رايةٌ، ومُدَّت لَنا غايةٌ، فقيل في الرايةِ (أنِ)[5] اتَّبِعوها،

---

۱. وفي «أ»: بحسده.

۲. نهج البلاغة: الحكمة ۲۴۴ وفيه صدره إلى «النقمة» والحكمة ۳۵۸ وفيه من «فليركم» إلى «مأمولاً». تحف العقول: ص ۲۰۶ وفيه صدره إلى «مأمولاً» وكلّها نحوه.

۳. وفي «أ»: الأمل.

۴. قد مرّ ذكره في ذيل ح ۸.

۵. أثبتناه من «ب».

۱۹۰ ۶۳. خدا را در هر نعمتی حقّی است، هرکه آن را ادا کند، افزونش کند و هرکه کوتاهی‌کند، نعمتش را درمعرض نقمت وتباهی نهاده است: پس‌بایدخداوند شما را از نعمت‌ها بیمناک ببیند، همان گونه که در محنت‌ها، امیدوارتان می‌بیند.

و هرکس خداوند بهره‌اش را فراخ کند و آن را آزمایشی از سوی خداوند نبیند، خود را از چیزی‌ترسناك، ایمن پنداشته است و هرکس‌خداوند روزگاری بر او سخت گیرد و آن را آزمایشی از سوی خداوند نبیند، امید [به پاداش] را تباه کرده است.

و بدانید که کمترین حسادت برای بدن، بزرگترین بیماری است که از شخص حسود آغاز می‌گردد و به فرزندان او منتقل می‌شود و از نزدیکان به دورترها می‌رسد خداوند شما را از حسادت و بدبختی حفظ کند.

۱۹۱ ۶۴. بر حاکم، لازم است که به کارهایش رسیدگی کند و از احوال یارانش جویا شود تا نیکی نیکوکار و بدی بدکارشان بر او پوشیده نماند و هیچ یک از آنان را بدون جزا نگذارد که اگر چنین نکند، نیکوکار سست و بدکار گستاخ شود و کار تباه گردد و عمل، ضایع.

این گفته را ابراهیم بن عباس صولی[1] به شعر درآورده و سروده است:

چون نیکوکار پاداش کار خود را ببیند و بدکار مجازات کوبنده شود

نیکوکار هرچه دارد از سر رغبت بدهد و بدکار از سر ترس، مطیع حقّ شود

۱۹۲ ۶۵. برترین کارها، تسلیم در برابر خدای متعال است و آرامش از سر یقین و کجاست گریزگاه از آنچه شدنی است؟ و تو در کف قدرت کسی هستی که در پی توست.

ای مردم، پرچمی برای ما برافراشته گشته و هدفی معیّن و گفته شده که به

---

۱. ترجمهٔ مختصر او در پا نوشت حدیث ۸ گذشت.

وفي الغاية أن اجروا (إلَيها)[1] ولا تَعدوها.[2]

۱۹۳ ۶۶. ما سألني أحدٌ قطُّ حاجةً إلّا كانَ لَهُ الفَضلُ عَلَيَّ. قيل: لِمَ ذاكَ يا أميرَ المؤمنينَ؟ قالَ: لأنّه يسألُني بِالوَجهِ الذي يَسألُ بِهِ رَبَّهُ.[3]

۱۹۴ ۶۷. أعَزُّ العِزِّ العِلمُ؛ لِأنَّ بِهِ مَعرِفَة المَعادِ والمعاشِ، وأذلُّ الذُّلِّ الجَـهلُ؛ لِأنَّ صـاحِبَهُ أصَمُّ، أبكَمُ، أعمى، حَيرانُ.[4]

۱۹۵ ۶۸. وعَنِ ابنِ عَبّاسٍ قال: قالَ أميرُ المؤمنينَ عليه السلام: قِيامُ[5] الدُّنيا بِأربعةٍ: عالِمٍ يَستعملُ عِلمَهُ، وجاهِلٍ لا يَستَنكِفُ مِنَ التَّعلُّمِ، وغَنِيٍّ لا يَبخَلُ بِمَعروفِهِ، وفَقيرٍ لا يَبيعُ دينَهُ؛ فإذا لم يَستعمِلِ العالِمُ علمَهُ استَنكَفَ الجاهِلُ مِنَ التَّعلُّمِ مِنهُ، وإذا بَخِلَ الغَنِيُّ بِمالِهِ شَرِهَ الفَقيرُ إلى الحَرامِ. فَسَدَتِ الدُّنيا بِكَثرةِ الجُهّالِ والفُجّارِ.[6]

۱۹۶ ۶۹. الفَقيهُ، الَّذي لا يُقَنِّطُ الناسَ مِن رَحمةِ اللهِ، ولا يؤمِنُهُم (مِن)[7] مَكرِ اللهِ، ولا يؤيِسهُم مِن رَوحِ اللهِ، ولا يُرَخِّصُ لَهُم في مَعاصي اللهِ تعالى.[8]

---

۱. أثبتناه من «ب».

۲. راجع: الفتوح: ج ۶ ص ۲۴۰.

۳. تاريخ مدينة دمشق: ج ۹، ص ۵۳ عن أسماء بن خارجة نحوه.

۴. لم نجده في المصادر ولكن ورد في معناه روايات في كتاب «العلم والحكمة في الكتاب والسنّة»: ص ۴۲.

۵. في بقيّة المصادر: قوام.

۶. نهج البلاغة: الحكمة ۳۷۲، الخصال: ص ۱۹۷ ح ۵، تحف العقول: ص ۲۲۲ كلّها نحوه.

۷. أثبتناه من «ب».

۸. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۱۸، نهج البلاغة: الحكمة ۹۰ وليس فيه ذيله، الكافي: ج ۱ ص ۳۶ ح ۳، معاني الأخبار: ص ۲۲۶؛ سنن الدارمي: ج ۱ ص ۹۴ ح ۳۰۲ وفي الثلاثة الأخيرة «عذاب» بدل «مكر» وليس فيها «لا يؤيسهم من روح الله».

۱۹۳ ۶۶. هیچ کس از من چیزی نخواست جز آن که او بر من فضیلت یافت.

گفته شد: ای امیرمؤمنان، چگونه می‌شود؟! فرمود: چون با همان چهره‌ای از من درخواست می‌کند که از پروردگارش می‌طلبد.

۱۹۴ ۶۷. بهترین عزّت، علم است؛ چون شناخت دنیا و آخرت با آن حاصل آید و بدترین خواری، نادانی است؛ چون نادان، کر و لال و کور و سرگردان است.

۱۹۵ ۶۸. از ابن عباس: قوام دنیا به چهار چیز است: دانشمندی که دانشش را به کار می‌بندد و نادانی که از آموختن سر نمی‌پیچد و بخشنده‌ای که از احسان بخل نمی‌ورزد و نادارى که آخرتش را به دنیایش نمی‌فروشد. پس هرگاه دانشمند دانشش را تباه کند، نادان از آموختن سربپیچد و هرگاه توانگر از احسان بخل ورزد، تهیدست به حرامخواری روی آرد(وآخرتش را به دنیایش بفروشدو) دنیا با فراوانی نابخردان و تبهکاران تباه گردد.

۱۹۶ ۶۹. فقیه [کامل] کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و از مکر او ایمنشان ندارد و از بخشش خدا نومیدشان نسازد و اجازۀ معصیت خدای متعال را به آنها ندهد.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الزَّكيِّ أبي محمّدٍ الحَسَنِ بنِ عليٍّ عليهما السلام

١٩٧ ١. المَعروفُ ما لَم يَتَقَدَّمهُ مَطلٌ، وَلَم يَتبَعهُ مَنٌّ.[١]

١٩٨ ٢. التَّبَرُّعُ بِالمَعروفِ، والإعطاءُ قَبلَ السُّؤالِ مِن أكبَرِ السؤدَدِ.[٢]

١٩٩ ٣. وسُئلَ عليه السلام عَنِ البُخلِ فَقالَ: هُوَ أن يَرَى الرَّجُلُ ما أنفَقَهُ تَلَفاً، وَما أمسَكَهُ شَرَفاً.[٣]

٢٠٠ ٤. مَن عَدَّدَ نِعَمَهُ مَحَقَ[٤] كَرَمَهُ.[٥]

٢٠١ ٥. الوَحشَةُ مِن الناسِ عَلى مِقدارِ الفِطنَةِ بِهِم.[٦]

٢٠٢ ٦. الوَعدُ مَرَضٌ في الجودِ، والإنجازُ دَواؤه.[٧]

وفي رِوايَة أُخرى: الإنجازُ دَواءُ الكَرَمِ.[٨]

٢٠٣ ٧. لا تُعاجِلِ الذَّنبَ بِالعُقوبَةِ، وَاجعَل بَينَهُما لِلاعتِذارِ طَريقاً.[٩]

---

١. الدرّة الباهرة: ص ٢١، ح ٣٧؛ العدد القوية: ص ٣٧ ح ٣٣؛ عيون الحكم والمواعظ: ص ٢٣٨ ح ٤٥٤٠ نحوه.

٢. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٣ وراجع تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٢٢٦.

٣. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٣، معاني الأخبار: ص ٢٤٥ ح ٣، تحف العقول: ص ٢٢٥ كلاهما نحوه.

٤. المَحْقُ: النَّقص والمحو والإبطال (النهاية: ج ٤ ص ٣٠٣).

٥. الدرّة الباهرة: ص ٢١، ح ٣٩؛ العدد القوية: ص ٣٧ ح ٣٥.

٦. العدد القوية: ص ٣٧ ح ٣٦.

٧. العدد القوية: ص ٣٧ ح ٣٧.

٨. الدرّة الباهرة: ص ٢١، ح ٤٠؛ العدد القويّة: ص ٣٧، ح ٣٨.

٩. نثر الدرّ: ج ٣ ص ١٥٣ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

از سخنان امام حسن مجتبی علیه‌السلام[1]

۱۹۷ ۱. نیکی و احسان آن است که تأخیری در پیش و منّتی در پس نداشته باشد.

۱۹۸ ۲. نیکی و احسان اختیاری و عطای پیش از درخواست از بزرگترین بزرگی‌هاست.

۱۹۹ ۳. و از معنای بخل پرسیده شد، فرمود: بخل آن است که انسان آنچه را بخشیده، تلف پندارد و آنچه را نگاه داشته، شرف بداند.

۲۰۰ ۴. آن که نعمت‌هایش را می‌شمارد، کرمش را نابود می‌کند.

۲۰۱ ۵. دوری از مردم به اندازهٔ شناخت آنهاست.

۲۰۲ ۶. وعده دادن، عارضهٔ سخاوت است و وفاکردن به آن، دوای آن.

و در روایتی دیگر آمده است: وفای به وعده، دوای کرم است.

۲۰۳ ۷. در کیفر گناه شتاب مکن و میان آن دو، راهی برای عذر آوردن بگذار.

---

۱. امام حسن علیه‌السلام در نیمهٔ رمضان سال دوم و یا سوم هجری در مدینه به دنیا آمد و در ۲۸ صفر سال ۴۹ و یا ۵۰ هجری در مدینه به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد. لقب حضرت «مجتبی» و کنیهٔ ایشان «ابو محمّد» بود. برخی از خطبه‌های ایشان در دورهٔ کوتاه خلافت و نیز سخنان ایشان در طول امامت در کتاب «تحف العقول» آمده است.

٢٠٤ ٨. المِزاحُ يأكلُ الهَيبةَ، وقَد أكثرَ مِنَ الهيبةِ الصامتُ.[١]

٢٠٥ ٩. المَسؤولُ حُرٌّ حتّى يَعِدَ، ومُستَرَقٌّ بالوَعدِ حتّى يُنجِزَ.[٢]

٢٠٦ ١٠. المَصائبُ مَفاتيحُ الأجرِ.[٣]

٢٠٧ ١١. النِّعمَةُ مِحنةٌ، فإن شُكِرَت كانت كَنزاً، وإن كُفِرَت صارَت نِقمةً.[٤]

٢٠٨ ١٢. الفُرصةُ سَريعةُ الفَوتِ، بَطيئةُ العَودِ.[٥]

٢٠٩ ١٣. لا يَعزُبُ الرأيُ إلّا عِندَ الغَضَبِ.[٦]

٢١٠ ١٤. مَن قَلَّ ذَلَّ، وخَيرُ الغِنى القُنوعُ، وشَرُّ الفَقر الخُضوعُ.[٧]

٢١١ ١٥. كَفاكَ مِن لِسانِكَ ما أوضَح لَكَ سَبيلَ رُشدِكَ مِن غَيِّكَ.[٨]

٢١٢ ١٦. ورُوِيَ أنّ أميرَ المؤمنينَ عليه السلام قالَ للحَسَنِ بنِ عَليّ عليه السلام: قُم فَاخطُب لأسمَعَ كَلامَكَ فَقامَ وقالَ:

الحمدُ للهِ الَّذي من تَكَلَّمَ سَمِعَ كلامَهُ، ومَن سَكَتَ عَلِمَ ما في ضَميرِهِ، ومَن عاشَ فَعَلَيهِ رِزقُهُ، ومَن ماتَ فإلَيهِ مَعادُه، وصَلّى اللهُ على سيِّدنا محمّد وآلِهِ الطاهرين وسلّم.

أمّا بعدُ، فَإنّ القُبورَ مَحَلَّتُنا، والقيامَ مَوعِدُنا، واللهُ عارِضُنا. إنّ عليّاً بابٌ مَن دَخَلَهُ كانَ مؤمناً، ومَن خَرَجَ عَنهُ كانَ كافِراً.

---

١. العدد القويّة: ص ٣٧ ح ٤٠.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ٣٣٦، نثر الدرّ: ج ١ ص ٢٨٥، جاويدان خرد (الحكمة الخالدة): ص ١١٢ كلّها عن الإمام عليّ عليه السلام وفيها صدره.

٣. العدد القويّة: ص ٣٧ ح ٤٢، مسكّن الفؤاد: ص ٤٩، أعلام الدين: ص ٢٩٧.

٤. العدد القويّة: ص ٣٧ ح ٤٣ وفيه «نعمةً» بدل «كنزاً».

٥. نثر الدرّ: ج ٣ ص ١٥٣ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

٦. العدد القويّة: ص ٣٧ ح ٤٥ وفيه «يعرف» بدل «يعزب».

٧. نثر الدرّ: ج ٦ ص ٢٠٤ من دون إسنادٍ إلى المعصوم، الإرشاد: ج ١ ص ٣٠٢، كنزالفوائد: ج ٢ ص ١٩٤ كلاهما نحوه وليس فيهما «من قلّ ذلّ»، تحف العقول: ص ٩٦ وفيه صدره والثلاثة الأخيرة عن الإمام عليّ عليه السلام.

٨. نهج البلاغة: الحكمة ٤٢١ وفيه «عقلك» بدل «لسانك».

۲۰۴ ۸. شوخی، هیبت را می‌برد و انسان ساکت، هیبتی فراوان می‌یابد.

۲۰۵ ۹. کسی که از او چیزی خواسته می‌شود تا وعده ندهد، آزاد است و چون وعده داد، در بند آن است تا آنگاه که به آن وفا کند.

۲۰۶ ۱۰. مصیبت‌ها، کلید اجر و پاداش‌اند.

۲۰۷ ۱۱. نعمت، آزمون است، اگر سپاسش بگزاری اندوخته‌ای (گرانبها) است و اگر کفرانش کنی نقمت می‌شود.

۲۰۸ ۱۲. فرصت، زود می‌رود و دیر می‌آید.

۲۰۹ ۱۳. رأی و اندیشه، جز هنگام خشم پنهان نمی‌ماند.

۲۱۰ ۱۴. هرکه نادار شود، خوار می‌گردد و بهترین بی‌نیازی، قناعت است و بدترین ناداری، اظهار خواری.

۲۱۱ ۱۵. آن اندازه از زبانت تو را بس که راه هدایتت را از گمراهی‌ات برایت روشن بدارد.

۲۱۲ ۱۶. روایت شده است که امیرمؤمنان به حسن بن علی علیهما السلام گفت: برخیز و سخن بران تا سخنت را بشنوم، پس برخاست و گفت:

سپاس خدای راکه سخن هر گوینده‌ای را می‌شنود و هرکس ساکت بماند، از درون او آگاهی دارد و هرکس زنده بماند رزق و روزیش به عهدهٔ اوست و هرکس بمیرد، بازگشتنش به سوی هموست و خدا بر سرور ما محمّد و خاندان پاکش درود و سلام بفرستد.

اما بعد، گورها، جایگاه ماست و رستاخیز، وعده‌گاه ما و خداوند جلوگیرندهٔ ما. بی‌گمان، علی، دروازه‌ای است که هرکس از آن درآید، با ایمان و در امان است و هرکس از آن بیرون رود کافر.

فقامَ إليه عليه السلام فالتزَمَهُ وقالَ: بأبي أنت وأُمّي ﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1].[2]

۲۱۳ ۱۷. ومِن كلامِه عليه السلام: إنّ هذا القرآنَ فيهِ مَصابيحُ النورِ، وشفاءُ الصدورِ، فليُجلِ جالٍ بَصَرَهُ، وليُلجِمِ[3] الصِّفةَ قَلبَهُ؛ فإنّ التَّفكيرَ حَياةُ قَلبِ البَصيرِ، كما يمشي المستنيرُ في الظُّلُماتِ بِالنورِ.[4]

۲۱۴ ۱۸. واعتَلَّ أميرُ المؤمنينَ عليه السلام بِالبَصرةِ، فخرجَ الحسنُ عليه السلام يَومَ الجُمُعةِ فصَلَّى الغداةَ بِالناسِ وحَمِدَ اللهَ وأثنى عَلَيهِ، وصَلّى عَلَى النَّبيِّ صلى الله عليه وآله، ثمّ قال:

إنّ الله لم يبعث نبيّاً إلّا اختارَ لَهُ[5] نَفساً، ورَهطاً، وبَيتاً، والذي بَعَثَ محمّداً صلى الله عليه وآله بالحَقِّ نَبِيّاً، لا يَنقُصُ أحدٌ مِن حَقِّنا إلّا نَقَصَهُ اللهُ مِن عَمَلِهِ، ولا تَكونُ عَلَينا دَولةٌ إلّا كانَت لَنا عاقبةٌ، ﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۭ﴾[6].[7]

۲۱۵ ۱۹. ولَمّا خَرَجَ حَوثَرَةُ الأَسديّ (على مُعاوية)[8] وَجَّهَ مُعاويةُ إلى الحَسَنِ عليه السلام يسأله أن يَكونَ المتولّي لِمُحارَبةِ الخَوارِجِ، فقال: واللهِ لقد كَفَفتُ عَنكَ لِحَقنِ دِماءِ المُسلمينَ، وما أحسَبُ ذٰلِكَ يَسعُني. أَفَاقاتِلُ عَنكَ قَوماً أنتَ واللهِ أولى مِنهُم؟![9]

۲۱۶ ۲۰. ولَمّا قَدِمَ مُعاويةُ المَدينةَ صَعَدَ المِنبَرَ فَخطَبَ ونالَ مِن أميرِ المؤمنينَ عليٍّ عليه السلام، فَقامَ

---

۱. آل عمران: ۳۴.

۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۸ وليس فيه «وصلى الله» إلى «وسلّم».

۳. وفي «أ»: وليلحم وفي الكافي: ج ۲، ص ۶۰۰ «ويفتح للضياء نظره، وفي النوادر: ص ۱۴۴ «وفليرع رجل بصره وليبلغ النصفة نظره» وفي العدد القوية: ص ۳۸، ح ۴۹ «وليلحم الصفة فكره».

۴. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۸ وفيه «التكفير» بدل «التفكير»، الكافي: ج ۲ ص ۶۰۰ ح ۵ عن الإمام الصادق عليه السلام وج ۱ ص ۲۸ ح ۳۴ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيه ذيله من «فإنّ التفكير» وكلاهما نحوه.

۵. وفي «أ»: اختاره.

۶. ص: ۸۸.

۷. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۹، الأمالي للطوسي: ص ۸۳ ح ۱۲۱ وفيه ذيله من «لا ينقص» نحوه؛ مروج الذهب: ج ۳ ص ۹ وفيه «نقيباً» بدل «نفساً».

۸. أثبتناه من «ب».

۹. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۹.

پس علی‌ﷺ برخاست و به سوی او رفت و وی را در آغوش گرفت و گفت: پدر و مادرم فدایت باد «فرزندانی هستند، برخی از برخی پدیدآمده و خداوند شنوا و داناست».

۲۱۳ ۱۷. و از سخنان اوست: در این قرآن، چراغهای نورافشان و شفای سینه‌هاست، پس باید دیده را جلا داد و دل را از معرفت آن انباشت که اندیشیدن، مایهٔ زندگی دل بیناست، همان گونه که چراغدار با نور در تاریکی‌ها راه می‌پیماید.

۲۱۴ ۱۸. و امیرمؤمنان در بصره بیمار شد، پس امام حسن روز جمعه بیرون آمد و نماز صبح را با مردم خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر ﷺ گفت:

خداوند پیامبری برنینگیخت جز آن که برای او (کسی چون) جان و خاندان و خانه‌ای برگزید و سوگند به آن که پیامبر را به حقّ به پیامبری برگزید، هیچ کس از حقّ ما کم نمی‌نهد جز آن که خداوند از عملش کم می‌گذارد و روزگار بر زیان ما نمی‌چرخد جز آن که عاقبت از آن ماست و «بی‌گمان خبرش را پس از چندی خواهید دانست.»

۲۱۵ ۱۹. چون حوثرهٔ اسدی بر معاویه شورید، معاویه به سوی [امام] حسن‌ﷺ فرستاد و از او خواست تا جنگ با خوارج را به عهده بگیرد، اما او پاسخ داد: به خدا سوگند، از جنگ با تو دست کشیدم، چون می‌خواستم خون مسلمانان را حفظ کنم و گمان نمی‌دارم که بر من روا باشد از سوی تو با کسانی بجنگم که جنگ با تو از جنگ با آنان سزاوارتر باشد.

۲۱۶ ۲۰. چون معاویه به مدینه منوّره وارد شد، از منبر بالا رفت و خطبه

الحَسَنُ﵇ فحَمِدَ اللهَ وأثنى عَلَيهِ، ثمّ قالَ: إنّ الله تعالَى لم يبعَث نبيّاً إلّا جَعَلَ لَهُ عَدُوّاً مِنَ المُجرِمينَ، قالَ اللهُ تعالى: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ﴾[۱] فأنا ابنُ عَليِّ بنِ أبي طالِبٍ وأنتَ ابنُ صَخرٍ، وأُمُّكَ هِندُ وأُمّي فاطِمةُ، وَجدَّتُكَ قَتيلةُ وجَدَّتي خَديجةُ؛ فلعنَ اللهُ ألأمَنا حَسَباً، وأخمَلَنا ذِكراً، وأعظَمَنا كُفراً، وأشدَّنا نِفاقاً.

فَصاحَ أهلُ المَسجدِ: آمينَ آمينَ! وَقَطَعَ معاويةُ خُطبتَهُ ودَخَلَ مَنزِلَهُ.[۲]

۲۱۷ ۲۱. وقيلَ له﵇: فِيكَ عَظَمةٌ، قال: لا، بل فِيَّ عِزّة، قال الله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾[۳].[۴]

۲۱۸ ۲۲. وقالَ الشَّعبيّ: كانَ معاويةُ كالجَمَلِ الطَّبِّ[۵]، قالَ يوماً والحسنُ﵇ عندَهُ: (أنا ابنُ بَطحاء مَكّةَ)[۶] أنا ابنُ بَحرِها جوداً وأكرَمُها جُدوداً، وأنضَرُها عوداً.

فقال الحسن﵇: أفَعَليّ تَفتَخِرُ! أنا ابنُ أعراقِ الثَّرى، أنا ابنُ سَيِّدِ أهلِ الدُّنيا، أنا ابنُ مَن رِضاهُ رِضى الرَّحمانِ، وسَخَطُه سَخَطُ الرَّحمان، هل لك يا معاويةُ مِن قَديمٍ تُباهي بِهِ، أو أبٍ تُفاخِرُني بِهِ؟ قل: لا، أو نعم، أيَّ ذلِكَ شِئتَ، فإن قلت: نعم، أبيتَ، وإن قلت: لا، عَرَفتَ.

قالَ معاويةُ: فإنّي أقول: لا، تصديقاً لك.

فَقالَ الحَسَنُ﵇ (متمثّلاً)[۷]:

الحَقُّ أبلَجُ ما يُضَلُّ سَبيلُهُ ۞ والحَقّ يَعرفُه ذَوو الألبابِ.[۸]

۲۱۹ ۲۳. قيلَ: أتاهُ رَجُلٌ فَقالَ: إنّ فُلاناً يَقَعُ فيكَ، فقال: ألقَيتَني في تَعَبٍ، أُريدُ الآنَ أن

---

۱. الفرقان: ۳۱.

۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۲۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۵؛ مقاتل الطالبيين: ص ۷۸ كلاهما نحوه وليس فيهما من «قال الله» إلى «المجرمين».

۳. المنافقون: ۸.

۴. تحف العقول: ص ۲۳۴، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۰.

۵. الطبّ: يعني الحاذق بالضراب. وقيل: الطبّ من الإبل: الذي لا يضع خفّه إلّا حيث يبصر (النهاية: ج ۳ ص ۱۱۰).

۶. أثبتناهما من «ب».

۷. أثبتناهما من «ب».

۸. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۲ وفيه «عُرفت» بدل «أبيت» و «أثبت» بدل «عرفت».

خواند و به امیرمؤمنان علی‌ﷺ ناسزا گفت. پس [امام] حسن‌ﷺ برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: خداوند متعال پیامبری را برنینگیخت جز آن که دشمنی از میان مجرمان برای او قرار داد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و این گونه برای هر پیامبری، دشمنی از میان مجرمان قرار دادیم**﴾.

من پسر علیّ‌بن ابی‌طالبم و تو پسر صخری و مادر تو، هند و مادر من، فاطمه و جدّهٔ تو قتیله و جدّهٔ من خدیجه است، خداوند از میان ما آن کس را لعنت کند که تبارش پست‌تر و در یادها کمتر و کفرش بیشتر و نفاقش شدیدتر است.

پس اهل مسجد فریاد آمین، آمین برکشیدند و معاویه خطبه‌اش را قطع کرد و به سکونت‌گاهش رفت.

۲۱۷ ۲۱. به امام حسن‌ﷺ گفته شد: در تو بزرگ‌منشی است. فرمود: نه، بلکه این عزّت است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و عزّت از آنِ خدا و پیامبرش و مؤمنان است.**﴾

۲۱۸ ۲۲. شعبی می‌گوید: معاویه زیرک و کارکشته بود. روزی که [امام] حسن‌ﷺ نیز نزدش بود گفت: من فرزند شنزار مکّه‌ام، من پسر دریای جود آن و کریم‌ترین نیاکان و خرّم‌ترین شاخهٔ آن هستم. پس [امام] حسن‌ﷺ فرمود: آیا بر من فخر می‌فروشی؟! من فرزند ریشه‌های زمینم، من پسر سرور همهٔ جهانیانم، من پسر کسی‌ام که خشنودی او خشنودی خدای رحمان و ناخشنودیش ناخشنودی اوست. ای معاویه، آیا تو پیشینه‌ای داری که بدان ببالی یا پدری که به آن افتخار کنی؟ بگو: آری یا نه، هرکدام را خواستی بگو. اگر بگویی: آری، عناد ورزیده‌ای و اگر بگویی: نه، فهمیده‌ای.

معاویه گفت: من می‌گویم: نه، تا تو را تصدیق کنم.

پس [امام] حسن‌ﷺ به این شعر تمثّل جست:

حقیقت، روشن است و راهش گم نمی‌شود
و حقیقت را خردمندان می‌شناسند.

۲۱۹ ۲۳. مردی نزد امام حسن‌ﷺ آمد و گفت: فلان کس به تو دشنام می‌دهد.

أستَغفرَ لي ولَهُ.[١]

۲۲۰ ۲۴ . إنّ من أخلاقِ المؤمنِ قُوّةً في دينٍ، وكَرَماً في لِينٍ، وحَزماً في عِلمٍ، وعِلماً في حِلمٍ، وتَوسِعةً في نَفَقةٍ[٢]، وقَصداً في عِبادةٍ، وتَحرُّجاً مِنَ الطَّمعِ، وَبِرّاً في استقامةٍ، لا يَحيفُ عَلى مَن يَبغَضُ، ولا يأثَمُ فيمَن يُحِبُّ، ولا يَدَّعي ما لَيسَ لَهُ، ولا يَجحَدُ حَقّاً هُوَ عَلَيهِ، ولا يَهمِزُ ولا يَلمِزُ ولا يَبغي، مُتَخَشِّعٌ في الصَّلاةِ، متَوَسِّعٌ في الزَّكاةِ، شَكورٌ في الرَّخاء، صابِرٌ عِندَ البَلاءِ، قانِعٌ بِالَّذي لَهُ، لا يَطمَحُ به الغَيظُ، ولا يجمَحُ بِهِ الشُّحُّ، يُخالِطُ الناسَ لِيَعلَمَ، ويَسكُتُ لِيَسلَمَ، يَصبِرُ إن بُغِيَ عَلَيهِ لِيَكونَ إلٰهُهُ الَّذي يَنتَقِمُ لَهُ.[٣]

۲۲۱ ۲۵ . تُجهَلُ النِّعمُ ما أقامَت، فإذا وَلَّت عُرِفَت.[٤]

۲۲۲ ۲۶ . إذا سَمِعتَ أحَداً يَتَناوَلُ أعراضَ الناسِ فَاجتَهِد أن لا يَعرِفَكَ؛ فَإنَّ أشقَى الأَعراضِ بِهِ مَعارِفُهُ.[٥]

۲۲۳ ۲۷ . لا تَتَكَلَّف ما لا تُطيقُ، ولا تَتَعَرَّض لِما لا تُدرِكُ، ولا تَعِد بما لا تَقدِرُ عَلَيهِ، ولا تُنفِق إلّا بِقَدرِ ما تَستَفيدُ، ولا تَطلُب من الجَزاءِ إلّا بِقدرِ ما عِندَكَ مِن العَناءِ[٦]، ولا تفرَح إلّا بِما نِلتَ مِن طاعةِ اللهِ تبارَكَ وتَعالى، ولا تَتَناوَل إلّا ما تَرى نَفسَكَ أهلاً لَهُ؛ فَإنَّ تَكَلُّفَ ما لا تُطيقُ سَفَهٌ، والسَّعيُ فيما لا تُدرِكُ عَناءٌ، وَعِدَةُ ما لا تُنجِزُ تَفضيحٌ، والإنفاق مِن غَيرِ فائدةٍ حَرَبٌ، وطَلَبُ الجَزاءِ بِغَيرِ عَناءٍ سَخافةٌ، وبُلوغُ المَنزِلةِ بِغَير استحقاقٍ يُشفي على الهَلَكةِ.[٧]

۲۲۴ ۲۸ . بَعدَ وفاة أميرِ المؤمنينَ عليٍّ ﷺ، وقَد خَطَب، فحمِدَ اللهَ وأثنى عَلَيه وقالَ: أما واللهِ ماثَنانا عَن قِتالِ أهلِ الشامِ شَكٌّ ولا نَدَمٌ.

---

١ . نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٢.

٢ . وفي «أ»: تفقه.

٣ . جامع الأخبار: ص ٣٣٩ ح ٩٤٩.

۴ . أعلام الدين: ص ۲۹۷.

۵ . الدرّة الباهرة: ص ۲۲، ح ۴۳؛ أعلام الدين: ص ۲۹۷ وفيه «أشقى الناس» بدل «أشقى الأعراض».

۶ . وفي «أ»: غناء، في كلا الموضعين.

۷ . مقصد الراغب: ۱۲۸ (مخطوط) إلى قوله: «والانفاق»، كلمات الإمام الحسين ﷺ: ص ۷۶۷، ۹۳۹ ناقلاً عن أسرار الحكماء إلى قوله: «فإنّ تكلّف».

فرمود: مرا به زحمت انداختی، اکنون باید برای تو و او از خدا آمرزش بخواهم.

۲۲۰ ۲۴. از اخلاق مؤمن است: نیرومندی در دین، و بزرگی با نرمی، و استواراندیشی با آگاهی، و دانش با بردباری، و تنگ نگرفتن در زندگی و میانه‌روی در عبادت و دوری از طمع و استمرار در نیکی؛ نه بر دشمنش ستم می‌کند و نه به خاطر دوستش گناه، و آنچه را که از آن او نیست، نمی‌خواهد و حقّی را که بر گردن اوست انکار نمی‌کند، سخن‌چینی و عیبگویی و ستم نمی‌کند. در نماز، فروتن و در زکات، گشاده‌دست است. در راحتی، سپاسگزار و در سختی، شکیباست. به آنچه دارد خرسند است، خشم او را از جا به در نمی‌برد و بخل او را هلاک نمی‌سازد. با مردم در می‌آمیزد تا بداند و ساکت می‌ماند تا سالم بماند، اگر بر او ستم شود، صبر می‌کند تا خدایش انتقام او را بگیرد.

۲۲۱ ۲۵. نعمت‌ها تا پاینده‌اند، ناشناخته‌اند و چون بروند، [قدرشان] شناخته گردد.

۲۲۲ ۲۶. چون شنیدی کسی به آبروی مردم دست‌اندازی می‌کند، بکوش تا تو را نشناسد که [آبروی] آشنایانش، خوارترینِ آبروها نزد اوست.

۲۲۳ ۲۷. آنچه در توانت نیست بر دوش مگیر، و در پی چیزی که بدان نمی‌رسی مباش و وعدهٔ چیزی که بدان قدرت نداری، مده و جز برابر با بهره‌ای که می‌بری هزینه مکن و جز به اندازهٔ زحمتت پاداش مخواه و جز با نیل به فرمانبرداری خدای متعال شادی مکن و فقط در پی جایگاهی باش که لیاقت آن را در خود می‌بینی که به دوش گرفتن بیشتر از توان، نابخردی است و کوشش در راه رسیدن به چیز دست نیافتنی رنج [بیهوده]، و وعده دادن آنچه از عهده‌اش برنیایی مایهٔ رسوایی، و هزینه کردن بدون بهره‌بردن به تاراج دادن دارایی، و پاداش خواستن بی‌زحمت سبکسری، و رسیدن به جایگاهی بدون لیاقت، درآمدن بر لبهٔ پرتگاه است.

۲۲۴ ۲۸. امام حسن علیه السلام پس از وفات امیرمؤمنان علی علیه السلام، سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: بدانید که به خدا سوگند، ما از سر شکّ و ندامت، از

وإنّما كُنّا نُقاتِلُ أهلَ الشامِ بالسَّلامةِ والصَّبرِ، فَشيبَتِ السَّلامةُ بِالعَداوةِ، والصَّبرُ بِالجَزَعِ، وكُنتُم في مُبتَدَئكُم إلى صِفّينَ، ودينُكُم أمامَ دُنياكُم، وقَد أصبَحتُم ودُنياكُم أمامَ دينِكُم، وكُنّا لَكُم وكُنتُم لَنا، فَصِرتُم الآنَ كَأنَّكُم عَلَينا ثُمّ أصبَحتُم بَعدَ ذلِكَ تَعُدّونَ قَتيلَين: قَتيلاً بِصِفّينَ تَبكون عَلَيه، وقَتيلاً بِالنَّهروان تَطلُبونَ ثأرَهُ، فَأمّا الباكي فخاذِلٌ، وأمّا الطالِبُ فَثائرٌ، وإنّ مُعاويةَ قَد دَعا إلى أمرٍ لَيسَ فيهِ عِزٌّ ولا نَصَفةٌ، فإن أردتُمُ المَوتَ رَدَدناه إليه، وحاكَمناهُ إلى الله، وإن أردتُمُ الحياةَ قَبِلناهُ، وأخذنا بالرضى.

فَناداهُ القوم: البَقيّةَ البَقيّةَ![1]

٢٢٥ ٢٩. أوسَعُ ما يَكونُ الكَريمُ بِالمَغفِرةِ إذا ضاقَت بِالمُذنِبِ[2] المَعذِرةُ.[3]

٢٢٦ ٣٠. قيلَ: وأتاهُ عليه السلام رَجُلٌ يَسألُه، فَقالَ: إنّ المسألةَ لاتَصِحُّ إلّا في غُرمٍ[4] فادِحٍ، أو فَقرٍ مُدقِعٍ[5]، أو حَمالةٍ[6] مُفظِعةٍ.

فَقالَ الرَّجُلُ: ما جِئتُ إلّا في إحداهُنَّ، فأمَرَ له بمائةِ دينارٍ.

ثمّ أتى أخاهُ الإمامَ الشَّهيدَ عليه السلام فقالَ لَهُ مِثلَ الَّذي قالَ لَهُ أخوهُ عليه السلام، ثُمّ أعطاهُ تِسعةً وتسعينَ ديناراً، وكَرِهَ أن يساويَ أخاه عليه السلام.

ثُمَّ إنّ الرَّجُلَ أتىٰ عبدَ اللهِ بنَ جعفر[7] فَأعطاهُ سَبعةَ دَنانيرَ، ولَم يسألهُ عَن شَيءٍ، فَحَدَّثَهُ بِقِصَّتِهِ وما جَرى بَينَه وبَينَهُما عليهما السلام.

فقال عبدُ الله: وَيحَكَ! وأينَ تَجعَلُني مِنهما؟! إنّهما غُرّا العِلمَ غَرّاً.[8]

---

١. تحف العقول: ص ٢٣٤ وفيه صدره إلى «أمام دينكم».

٢. وفي «أ»: الذَّنب.

٣. أعلام الدين: ص ٢٩٧، نثر الدرّ: ج ٣ ص ١٧٧ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

٤. غُرْم: أي حاجة لازمة من غرامة مثقلة (النهاية: ج ٣ ص ٣٦٣).

٥. فقر مُدقِع: أي شديد يفضي بصاحبه إلى الدقعاء [وهو التراب]. (النهاية: ج ٢ ص ١٢٧).

٦. الحَمالة ـ بالفتح ـ: ما يحتمّله الإنسان عن غيره من دية أو غرامة، مثل أن يقع حرب بين فريقين تُسفَك فيها الدماء، فيدخل بينهم رجل يتحمّل ديات القتلى ليصلح بينهم (النهاية: ج ١ ص ٤٢٥).

٧. وفي «أ»: عمر والظاهر ما أثبتناه ؛ لأنّ المشهور بالسخاوة عبدالله بن جعفر بن أبي طالب.

٨. نثر الدرّ: ج ٢ ص ٩٣ نحوه، تحف العقول: ص ٢٤٦ عن الإمام الحسين عليه السلام وفيه صدره إلى «بمائة دينار».

جنگ با شامیان‌روی بر نتابیدیم، ولی ما پیشتر با سلامت [دلها] و شکیبایی با شامیان می‌جنگیدیم، اما سلامت با دشمنی و شکیب با بی‌تابی مخلوط گشته است و شما در آغاز جنگ صفین دینتان پیشتر از دنیایتان بود و اکنون دنیایتان پیشتر از دینتان و ما برای شما و شما برای ما بودید و اینک گویی علیه ما هستید. و پس از آن دو گونه کشته دارید: کشته‌ای به صِفّین که بر او می‌گریید و کشته‌ای در نهروان که در پی خون او هستید. پس آن که می‌گرید، واگذارندهٔ ماست و آن که در پی خون است شورشگر، و معاویه مرا به سوی کاری فرا خوانده که عزّت و انصافی در آن نیست. پس اگر جان به کف نهاده‌اید، جواب ردّ به او دهیم و حکمش را به خدا واگذاریم و اگر دوستدار زندگی هستید دعوتش را بپذیریم و به قضای الهی راضی شویم.

پس مردمان فریاد کشیدند: ماندن، ماندن.

۲۲۵ ۲۹. بیشترین گسترهٔ گذشت کریم، هنگامی است که راه عذر آوردن بر گنهکار تنگ گردد.

۲۲۶ ۳۰. آورده‌اند که مردی نزد امام حسن‌ﷺ آمد و از او چیزی خواست، امام فرمود: درخواست جز در سه مورد روا نیست: تاوان فراوان یا فقری خوارکننده یا ضمانت و کفالتی سنگین.

آن مرد گفت: من جز برای یکی از اینها نیامده‌ام. پس امام فرمان داد صد دینار به او بدهند. سپس آن مرد نزد برادر شهیدش [امام حسین‌ﷺ] آمد و او نیز آنچه را برادرش به آن مرد گفته بود به او گفت و پس از [پاسخ مرد] نود و نه دینار به او بخشید و خوش نداشت که با برادرش یکسان شود.

سپس آن مرد، نزد عبدالله بن جعفر آمد و او به وی هفت دینار داد و چیزی از او نپرسید. آن مرد ماجرای خود را با دو امام‌ﷺ باز گفت. عبدالله گفت: وای بر تو، چگونه مرا با آنان می‌سنجی؟ آن دو جانشان با علم درآمیخته است.

۲۲۷ ۳۱. وسأَلَ مُعاويةُ الحَسَنَ عليه السلام عَنِ الكَرَمِ، والنَّجدةِ، والمُرُوّةِ فَقالَ: أمّا الكَرَمُ فَالتَّبَرُّعُ بِالمَعروفِ، والإعطاءُ قَبلَ السُّؤالِ، والإطعامُ في المَحلِ[1]، وأمّا النَّجدةُ فَالذَّبُّ عَنِ الجارِ، والصَّبرُ في المواطِنِ، والأقدامُ في الكريهةِ، وأمّا المُرُوَّةُ فَحِفظُ الرَّجُلِ دِينَهُ، وإحرازُه نَفسَهُ مِنَ الدَّنَسِ، وقِيامُهُ بِضَيعَتِهِ[2]، وأداءُ الحقوقِ، وإفشاءُ السَّلامِ.[3]

۲۲۸ ۳۲. وكانَ عليه السلام يقولُ في مواعِظِهِ لأوليائهِ ومَواليهِ: يابنَ آدمَ! عِفَّ عَن مَحارِمِ اللهِ تعالى تَكُن عابِداً، وأرضَ بِما قَسَمَ اللهُ سُبحانَهُ لَكَ تَكُن غَنِيّاً، وأحسِن جِوارَ مَن جاوَرَكَ تَكُن مُسلِماً، وصاحِبِ الناسَ بِمِثلِ الّذي تُحِبُّ أن يُصاحِبوك بِمِثلِهِ تَكُن عَدلاً؛ إنّه كانَ بَينَ أيديكُم أقوامٌ يَجمَعونَ كَثيراً، ويَبنونَ شَديداً، ويأمُلونَ بَعيداً، أصبَحَ جَمعُهُم بوراً، وعَمَلُهُم غُروراً، ومساكِنُهُم قبوراً.

يابنَ آدمَ! إنّكَ لَم تَزَل في هَدمِ عُمُرِكَ مُنذُ سَقَطتَ مِن بَطنِ أُمِّكَ، فَخُذ مِمّا في يَدَيك لِما بَينَ يَدَيكَ؛ فَإنّ المؤمِنَ يَتزَوَّدُ، والكافِرُ يَتَمَتَّعُ. وكانَ يَتلو بَعدَ هٰذِهِ المَوعِظَةِ: ﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ﴾[4].[5]

---

۱. المحل: الجدب وهو انقطاع المطر ويبس الأرض من الكلاء (الصحاح للجوهري: ج ۵، ص ۱۸۱۷).

۲. و في «أ»: بِصَنعَتِهِ.

۳. تحف العقول: ص ۲۲۵، تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۲۶ كلاهما نحوه.

۴. بقره: ۱۹۷.

۵. الخصال: ص ۱۶۹ ح ۲۲۲ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه من «وأرض» إلى «مسلماً» فقط.

۲۲۷ ۳۱ . معاویه از [امام] حسن؛ دربارهٔ بزرگواری، دلاوری و مردانگی سؤال کرد . امام؛ فرمود : اما بزرگواری ، از سر اختیار نیکی کردن و پیش از درخواست بخشیدن و در قحطی غذا دادن است.

واما دلاوری : دفاع از همسایه و پایداری در رزمگاه و گام نهادن در سختی و بلاست .

و اما مردانگی ، حفاظت مرد از دینش و نگاهداری جانش از پلیدی و قیام به معاشش و پرداخت حقوق واجبش و سلام کردن به همه است.

۲۲۸ ۳۲ . امام حسن؛ در اندرزهایش به دوستان و وابستگانش:

ای آدمیزاده، از آنچه خدای متعال حرام شمرده، خویشتنداری کن تا عابد شوی و به آنچه خدای سبحان قسمتت کرده است، راضی باش تا بی‌نیاز گردی و با همسایگان خود خوب رفتار کن تا مسلمان شوی و با مردم همان گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند تا عادل باشی که جلوتر از شما مردمانی با تعداد فراوان و ساختمانهایی سخت بنیان و آرزویی دراز و بی‌پایان بودند اما جمعیتشان هلاک و عملشان تباه و خانه‌هایشان گورستان شد.

ای آدمیزاده، تو از آن لحظه که از شکم مادرت درآمدی ، عمرت پیوسته می‌رود ، پس از آنچه در دست داری برای آینده برگیر که مؤمن توشه می‌اندوزد و کافر بهره می‌گیرد . و امام پس از این اندرز ، تلاوت می‌کردند : **﴿و توشه بیندوزید که بهترین توشه، تقواست﴾.**

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الشَّهيدِ سَيِّدِ شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ أبي عَبدِ اللهِ الحُسَينِ بنِ عليٍّ عليه السلام

٢٢٩ ١. مَن لَم يَكُن لأحَدٍ عائباً لَم يعدَم مَعَ كُلِّ عائبٍ عاذِراً.[١]

٢٣٠ ٢. شُكرُكَ لِنِعمةٍ سالِفةٍ يَقتَضي نِعمةً آنفةً.[٢]

٢٣١ ٣. ورُوِيَ عَنِ الصادقِ عليه السلام أنّه قالَ: خَرَجَ الحُسَينُ بنُ عَليٍّ عليه السلام يَوماً إلى أصحابِهِ فَقالَ: أيّها الناسُ! إنّ اللهَ جَلَّ ذِكرُهُ ما خَلَقَ العِبادَ إلّا لِيَعرِفوهُ، فإذا عَرَفوهُ عَبَدوهُ، واستَغنوا بِعبادَتِهِ عَن عِبادةِ مَن سِواهُ.

فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: يابنَ رَسولِ اللهِ، فَما مَعرفةُ اللهِ عَزّوجَلَّ؟ قالَ: مَعرفةُ أهلِ كُلِّ زَمانٍ إمامَهُمُ الذي يَجِبُ عَلَيهِم طاعَتُهُ.[٣]

٢٣٢ ٤. لَولا ثَلاثةٌ ما وَضَعَ ابنُ آدَمَ رأسَهُ لِشَيءٍ: الفَقرُ والمَرَضُ والمَوتُ.[٤]

٢٣٣ ٥. وخَطَبَ عليه السلام فَقالَ: إنّ الحِلمَ زينةٌ، والوفاءَ مُروءةٌ، والصِّلةَ نِعمةٌ، والاستكبارَ صَلَفٌ، والعَجَلةَ سَفَهٌ، والسَّفَهَ ضَعفٌ، والغُلُوَّ وَرطةٌ، ومُجالَسةَ الدُّناةِ شَينٌ[٥]، ومُجالَسةَ

---

١. كلمات الإمام الحسين عليه السلام: ص ٧٧١، ح ٩٥٤ عنه.

٢. عيون الحكم والمواعظ: ص ٢٩١، ح ٥١٩٦ عن الإمام علي عليه السلام نحوه، مقصد الراغب: ص ١٣٦ (مخطوط) وفيه: «سابغة» بدل «سالفة».

٣. علل الشرائع: ص ٩ ح ١، كنز الفوائد: ج ١ ص ٣٢٨.

٤. معدن الجواهر: ص ٣٦ نحوه.

٥. وفي «أ»: مجالسة الدناءة شرٌّ.

از سخنان امام حسین علیه‌السلام[1]

۲۲۹ ۱. کسی که عیبجوی دیگران نباشد، در برابر عیب‌جویان بی‌عذر نماند.

۲۳۰ ۲. سپاس تو در برابر نعمت گذشته، زمینهٔ نعمت آینده را فراهم می‌آورد.

۲۳۱ ۳. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: روزی [امام] حسین علیه‌السلام به سوی یارانش آمد و گفت: ای مردم، خداوند والایاد بندگان را نیافرید جز برای آن که او را بشناسند تا چون شناختند او را بندگی کنند و با بندگی او از بندگی جز او بی‌نیاز شوند.

مردی پرسید: ای پسر پیامبر خدا، شناخت خدا یعنی چه؟

فرمود: شناخت مردم هر زمان نسبت به پیشوای واجب الاطاعهٔ خود.

۲۳۲ ۴. اگر سه چیز نبود، آدمیزاده در برابر هیچ چیز سر فرود نمی‌آورد: ناداری و بیماری و مرگ.

۲۳۳ ۵. امام حسین خطبه خواند و گفت: بردباری زینت است، و وفا مروّت، و پیوند(با خویشان) نعمت، و تکبّرورزیدن لاف بیهوده، و عجله نابخردی، و نابخردی ناتوانی، و زیاده‌روی هلاکت، و همنشینی با افراد پست عیب، و همنشینی با فاسقان مایهٔ شکّ و تهمت است.

---

۱. امام حسین علیه‌السلام در سوم شعبان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد و در دهم محرّم سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسید و در همان جا به خاک سپرده شد. لقب آن حضرت، «سید الشهداء» و کنیهٔ ایشان «ابو عبد الله» بود. مجموعهٔ سخنان حضرت در «موسوعة کلمات الحسین علیه‌السلام» گرد آمده است.

أهلِ الفِسقِ ريبةٌ.[1]

٢٣٤ ﻫ. وخَطَبَ عليه السلام فَقالَ: يا أيّها الناسُ! نافِسوا في المَكارِمِ، وسارِعوا في المَغانِمِ وَلا تَحبِسوا المَعروفَ لَم تُعجِّلوهُ، واكتَسِبوا الحَمدَ بِالنُّجحِ، ولا تَكتَسِبوا بِالمَطلِ ذمّاً، فَمَهما تَكُن لأحدٍ عِندَ أحدٍ صَنيعةٌ لَهُ رأى أنّه لا يقومُ بِشُكرِها فاللهُ لَهُ بِمُكافاتِهِ؛ فَإنّهُ أجزَلُ عَطاءً وأعظَمُ أجراً.

اعلَموا أنَّ حَوائِجَ النّاسِ إلَيكُم مِن نِعَمِ اللهِ عَلَيكُم، فَلا تَمَلّوا النِّعَمَ فَتَحورَ[2] نقماً، واعلَموا أنّ المَعروف مُكسِبٌ حَمداً، أو مُعقِبٌ أجراً، فَلَو رأيتُمُ المَعروفَ رَجُلاً رأيتُموهُ حَسَناً جَميلاً يَسُرُّ الناظِرينَ ويفوقُ العالَمينَ، ولَو رأيتُم اللؤمَ رَجُلاً رأيتُموهُ سَمجاً[3] مُشَوَّهاً تَنفرُ مِنهُ القُلوبُ، وتَغضُّ دونَهُ الأبصارَ.

أيّها الناس! مَن جادَ سادَ، ومَن بَخِلَ رَذُلَ، وإنَّ أجوَدَ النّاسِ مَن أعطىٰ مَن لا يَرجوهُ، وَإنَّ أعفَى النّاسِ مَن عَفا عِندَ قُدرَتِهِ، وَإنَّ أوصَلَ النّاسِ مَن وَصَلَ مَن قَطَعَهُ.

والأُصول عَلى مغارِسِها، بِفُروعِها تَسمو؛ فَمَن تَعَجَّلَ لأخيهِ خيراً وَجَدَهُ إذا قَدِمَ عَلَيهِ غَداً، ومَن أرادَ اللهَ تبارَكَ وتَعالى بِالصَّنيعةِ إلى أخيه كافاهُ بِها في وَقتِ حاجةٍ، وصَرَفَ عَنهُ مِن بَلاءِ الدُّنيا ما هُوَ أكثَرُ مِنها، ومَن نَفَّسَ كُربَةَ مؤمنٍ فَرَّجَ اللهُ عَنهُ كُرَبَ الدُّنيا والآخِرةِ، ومَن أحسَنَ أحسَنَ اللهُ إليه، واللهُ يحبُّ المحسنين.[4]

٢٣٥ ٧. وقيل: لَمّا قَتَلَ مُعاويةُ حُجرَ بنَ عَدِيٍّ وأصحابَهُ، لَقِيَ في ذلكَ العامِ الحُسينَ عليه السلام فَقالَ: يا أبا عَبدِ اللهِ، هَل بَلَغَكَ ما صَنعتُ بِحُجرٍ وأصحابِهِ مِن شيعةِ أبيكَ قالَ: لا.

قالَ: إنّا قَتلناهُم وكَفَنّاهُم وصَلَّينا عَلَيهِم.

---

١. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٤ وفيه «شرّ» بدل «شين»، معدن الجواهر: ص ٦٣ عن الإمام الحسن عليه السلام وليس فيه من «والغلوّ» إلى «شين».

٢. حارَ يحورُ حَوراً: رجعَ (الصحاح: ج ٢ ص ٦٣٨).

٣. سَمُجَ الشيء فهو سمجٌ: أي قَبُحَ فهو قبيح (النهاية: ج ٢ ص ٣٩٨).

٤. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٤.

۲۳۴ ۶. و نیز خطبه خواند و فرمود: ای مردم، در مکارم اخلاقی، رقابت کنید و به سوی غنیمت‌ها، شتاب ورزید و نیکی را حبس نکنید و در آن کندی نورزید و با برآوردن حاجت، ستایش [دیگران] را به دست آورید و تأخیر مکنید که نکوهش می‌شوید و هر گاه یکی از شما بر دیگری احسانی کرده است و می‌بیند که او سپاس نمی‌گزارد (بداند) که خدا خود جبران می‌کند که او عطایش فراوان‌تر و پاداشش بزرگتر است. و بدانید که حاجتهای مردم به شما، از نعمت‌های خدا بر شماست، پس از نعمت‌ها ملول نشوید که به نقمت و بدبختی تبدیل می‌گردند و بدانید که نیکی کردن، ستایش (دیگران) را می‌آورد و یا پاداش بر جای می‌نهد؛ و اگر نیکی برایتان مجسّم می‌شد، آن را مردی نیکو و زیبا می‌دیدید به وجد آورندهٔ بینندگان و برتری یابنده بر همگان؛ و اگر خسّت برایتان مجسّم می‌شد، او را زشت و نفرت‌انگیز می‌دیدید دلها از او رمیده و دیده‌ها خوابیده.

ای مردم، هر که بخشید، سروری یافت و هر که بخل ورزید، پست شد و بخشنده‌ترین مردم کسی است که به آن که از او امیدی نمی‌برد، عطا کند و با گذشت‌ترین مردم کسی است که هنگام قدرتش، گذشت کند و برترین مردم در برقراری پیوند، کسی است که با شخصی که از او گسسته بپیوندد و ریشه‌ها در رستنگاه خود می‌مانند و شاخه‌ها برمی‌کشند.

هر کس (در همین دنیا) خیری به برادرش رساند، چون فردای [قیامت] بر او درآید، آن را می‌یابد و هر کس که از احسان خود به برادرش [خشنودی] خدای تبارک و تعالی را بخواهد، خداوند به هنگام نیازش، پاداش او را می‌دهد و بیشتر از آن که بخشیده، بلاهای دنیوی را از او دور می‌کند و هر کس اندوه مؤمنی را بزداید خداوند اندوه دنیا و آخرت را از او بزواید و هر کس نیکی کند، خداوند به او نیکی کند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۲۳۵ ۷. و گفته شده است: چون معاویه، حُجر بن عدی و یارانش را کشت در همان سال، [امام] حسین‌ﷺ را دید و گفت: ای ابا عبدالله، آیااز آنچه با حجر و یارانش که از پیروان پدرت بودند، کرده‌ام، خبر داری؟

فرمود: نه. گفت: ما آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز خواندیم.

فَضَحِكَ الحُسينُ عليه السلام ثُمَّ قالَ: خَصمُكَ القومُ يَومَ القِيامةِ، يا مُعاويةُ، أما واللهِ لَو وَلينا مِثلَها مِن شيعَتِكَ ما كَفَّنّاهُم ولا صَلَّينا عَلَيهِم، وقَد بَلَغَني وُقوعُكَ في أبي الحَسَنِ وقيامُكَ واعتِراضُكَ بَني هاشِمٍ بِالعُيوبِ. وايمُ اللهِ، لَقَد أوتَرتَ غَيرَ قَوسِكَ، ورَمَيتَ غَيرَ غَرَضِكَ[1]، وتَناوَلتَها بِالعَداوةِ مِن مَكانٍ قَريبٍ، ولَقَد أطعتَ امرَأً ما قَدُمَ إيمانُهُ، وما حَدَثَ نِفاقُهُ، وما نَظَرَ لَكَ؛ فانظُر لِنَفسِكَ أو دَع.[2]

۲۳۶ ۸. وقالَ أنَسٌ: كُنتُ عِندَ الحُسينِ عليه السلام، فَدَخَلَت عَلَيهِ جاريةٌ بِيَدِها طاقةُ رَيحانٍ، فحَيَّتهُ بها، فقالَ لَها: أنتِ حُرَّةٌ لِوَجهِ اللهِ تَعالى.

فَقُلتُ: تُحَيِّيكَ بِطاقَةِ رَيحانٍ لا خَطَرَ لها فَتُعتِقُها؟! فَقالَ: كَذا أدَّبَنا اللهُ تعالى، قالَ ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَآ أَوْ رُدُّوهَآ﴾[3]، فكانَ أحسنَ مِنها عِتقُها.[4]

۲۳۷ ۹. وكَتَبَ إليهِ أخوهُ الحَسَنُ عليه السلام يَلومُهُ عَلى إعطاءِ الشُّعَراءِ، فَكَتَبَ إلَيهِ: أنتَ أعلَمُ مِنّي بِأنَّ خَيرَ المالِ ما وَقى العِرضَ.[5]

۲۳۸ ۱۰. وكانَ مِن دُعائِهِ عليه السلام: اللّٰهُمَّ لا تَستَدرِجني[6] بِالإحسانِ، وَلا تُؤَدِّبني بِالبَلاءِ.[7]

۲۳۹ ۱۱. وقالَ عليه السلام لِمُعاويةَ: مَن قَبِلَ عَطاءَكَ فَقَد أعانَكَ عَلَى الكَرَمِ.[8]

۲۴۰ ۱۲. قيل: وتذاكَروا العَقلَ عِندَ مُعاويةَ، فَقالَ الإمامُ الشَّهيدُ الحُسَينُ بنُ عَليٍّ عليهما السلام: لا يَكمُلُ العَقلُ إلّا بِاتِّباعِ الحَقِّ.

---

۱. الغَرَض: الهدف الذي يرمى فيه (الصحاح: ج ۳ ص ۱۰۹۳).
۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۵.
۳. النساء: ۸۶.
۴. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۵.
۵. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۵.
۶. الاستدراج: من السُّنن الإلهيّة، وهو أن يزيد الله نعمه على العبد عقيب عصيانه بدلاً عن عقوبته، فيغفل بذلك عن التوبة. راجع في هذا الشأن: سورة الأعراف: ۱۸۲، القلم: ۴۴، وراجع أيضاً الكافي: ج ۱ ص ۴۵۲ «باب الاستدراج».
۷. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۶.
۸. الدرّة الباهرة: ص ۲۴، ح ۴۸، كنز الفوائد: ج ۲ ص ۳۵، نثر الدرّ: ج ۳ ص ۱۵۰ وفيهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

امام حسینؑ خندید و گفت: آنان روز قیامت بر تو احتجاج می‌کنند. ای معاویه، بدان که به خدا سوگند اگر ما چنین کاری را با پیروان تو می‌کردیم، نه آنان را کفن می‌کردیم و نه بر آنان نماز می‌خواندیم[1] و به من خبر رسیده است که به ابوالحسنؑ دشنام می‌دهی و بدان برخاسته و بر بنی هاشم عیب می‌گیری. به خدا قسم، زه بر کمان دیگری بنهاده‌ای[2] و به سوی هدف خود تیر نینداخته‌ای و از مکانی نزدیک دشمنی آغاز کرده‌ای و پیروی کسی را کرده‌ای که ایمانش قدمتی ندارد و نفاقش تازگی و هر که به تو نظر داد، سود خود را در آن بسنج و یا آن را واگذار.

۲۳۶ ۸. انس می‌گوید: نزد [امام] حسینؑ بودم که کنیزی با دسته‌گلی خوشبو بر او درآمد و سلام داد، پس حسین به او گفت: تو را به خاطر خدای متعال آزاد کردم.

گفتم: سلامی و دسته گلی خوشبو ارزش این را ندارد که آزادش کنی!

گفت: خدای متعال ما را این گونه پرورش داده است. گفته است: ﴿و چون بر شما سلام داده شود به بهترش یا همانندش پاسخ دهید﴾ بهتر از آن، آزاد کردنش بود.

۲۳۷ ۹. برادرش [امام] حسنؑ به او نامه نوشت و وی را بر صله دادن به شاعران عتاب کرد، امام حسین در پاسخ او نوشت: تو بهتر از من می‌دانی که بهترین مال آن است که آبروی صاحبش را حفظ کند.

۲۳۸ ۱۰. خدایا مرا با احسانت، پلّه پلّه و بی‌خبر در دام خود گرفتار مساز و با بلا تأدیبم مکن.

۲۳۹ ۱۱. به معاویه گفت: هر کس عطایت را بپذیرد، تو را بر کرم یاری داده است.

۲۴۰ ۱۲. گفته شده است که نزد معاویه دربارهٔ عقل گفتگو شد. امام شهید

---

۱. کنایه از این نکته که حجر و یارانش مسلمان بودند و یاران تو مسلمان نیستند.

۲. مثلی است به معنای کاری به سود دیگران و نه خود کردن.

فَتَبَسَّمَ مُعاويةُ وقالَ: ما في صُدورِكُم إلّا شيءٌ واحدٌ.[١]

ولهذا قالَ الحَسَنُ بنُ أبي الحسن البصري ـ وقَد سُئل عَنِ العاقِلِ ـ فقالَ: العاقِلُ مَنِ اتَّقى اللهَ وتَمَسَّكَ بِطاعَتِهِ؛ فقالَ لَهُ رَجُلٌ: فَمُعاويةُ؟ قالَ: تِلكَ الشَّيطَنَةُ، تِلكَ الفَرعَنَةُ، ثُمّ قال: ذلكَ شَبيهٌ بِالعَقلِ.

وكَذلكَ قالَ سُفيانُ الثَّوريُّ وقَد سَمِعَ رَجُلاً في مَجلِسِهِ يَقولُ: كانَ مُعاويةُ عاقِلاً فَقالَ: العَقلُ لُزومُ الحَقِّ وقَولُ الصِّدقِ.[٢]

٢٣١ ١٣. وقالَ الإمامُ عليه السلام: الأمينُ آمِنٌ، والبَريءُ جَريءٌ، والخائِنُ خائِفٌ والمُسيءُ مُستَوحِشٌ. إذا وردت عَلَى العاقِلِ لُمَّةٌ[٣][٤] قَمَعَ الحُزنَ بِالحَزمِ، وَفَرَّغَ العَقلَ[٥] للاحتِيالِ.[٦]

٢٣٢ ١٣. لا تَصِفَنَّ لِمَلِكٍ دواءً؛ فَإنّه إن نَفَعَهُ لَم يَحمَدكَ، وإن ضَرَّهُ اتَّهَمَكَ.[٧]

٢٣٣ ١٥. القُدرةُ تُذهِبُ الحَفيظَةَ. المَرءُ أعلَمُ بِشأنِهِ.[٨]

٢٣٤ ١٦. وتَذاكَروا عِندَهُ ـ صلّى الله عليه ـ اعتذار عَبدِ اللهِ بنِ عَمرِو بنِ العاصِ مِن مَشهَدِهِ بِصِفّينَ.

فقالَ عليه السلام: رُبَّ ذَنبٍ أحسَنُ مِنَ الاعتذارِ مِنهُ.[٩]

٢٣٥ ١٧. مالُكَ إن لَم يَكُن لَكَ كُنتَ لَهُ، فَلا تُبقِ عَلَيهِ؛ فَإنَّهُ لا يَبقىٰ عَلَيكَ، وَكُلهُ قَبلَ أن يَأكُلَكَ.[١٠]

---

١. أعلام الدين: ص ٢٩٨.
٢. الكافي: ج ١ ص ١١ ح ٣، معاني الأخبار: ص ٢٤٠، المحاسن: ج ١ ص ٣١٠ ح ٦١٣ كلّها عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه.
٣. اللُّمَّة: الهمّة والخطرة تقع في القلب (النهاية: ج ٤ ص ٢٧٣).
٤. وفي «أ»: مِلَمَّةٌ.
٥. وفي «ب»: قرع.
٦. تاريخ بغداد: ج ٧، ص ١٠٤ وفيه صدره فقط عن بنان الحمال.
٧. أعلام الدين: ص ٢٩٨.
٨. تاريخ الطبري: ج ٧، ص ١٧٦، تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٤٥٨ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيهما صدره ويظهر من كتب اللغة والتاريخ أنّه مثل سائر، فراجع: تاج العروس: ج ٥، ص ٢٥٠.
٩. أعلام الدين: ص ٢٩٨.
١٠. الدرّة الباهرة: ص ٢٤، ح ٤٩، أعلام الدين: ص ٢٩٨ نحوه.

معاویه لبخندی زد گفت: در سینه‌های شما جز یک چیز نیست.

و از این رو حسن بصری در پاسخ به اینکه عاقل کیست، گفت: عاقل کسی است که از خدا پروا کند و به طاعت او چنگ زند.

پس مردی به او گفت: پس معاویه [عاقل نیست]؟! گفت: آن شیطنت و تفرعن و تکبّر است و افزود: آن شبیه عقل است.

و نیز سفیان ثوری چون شنید مردی در مجلس او می‌گوید: معاویه عاقل بود، همین سخن را گفت: عقل همراهی حقّ و گفتار صادقانه است.

۲۴۱ ۱۳ . امین در امان است، و پاک و گناه ناکرده بـا جـرأت، و خـیانتکار ترسان، و بدکردار وحشت زده. چون امری گران به عاقل برسد، اندوه را با استواراندیشی عقب می‌راند و عقل را برای چاره‌اندیشی آسوده می‌نهد.

۲۴۲ ۱۴ . برای حاکم، دارویی توصیف مکن که اگر وی را سود رساند، تو را نستاید و اگر بدو زیان رساند، تو را متّهم می‌کند.

۲۴۳ ۱۵ . قدرت کینه را از میان می‌برد. انسان کار خود را بهتر می‌داند.

۲۴۴ ۱۶ . نزد امام حسین ـ درود خدا بر او ـ از عذرخواهی عبدالله بن عمرو بن عاص در بارهٔ حضورش در پیکار صِفّین سخن به میان آمد، امام فرمود: بسی عذر بدتر از گناه.

۲۴۵ ۱۷ . اگر دارایی‌ات برای تو نباشد تو بـرای آن هسـتی، پس آن را بـاقی مگذار که برایت نمی‌ماند و آن را بخور پیش از آن که تو را بخورد. [یعنی به انفاق و گشاده دستی، استفادهٔ دنیوی و اخروی از آن ببر.]

۲۴۶ ۱۸ . اصبِر عَلى ما تَكرَهُ فيما يَلزَمُكَ الحَقُّ ، واصبِر عَمّا تُحِبُّ فيما يَدعوكَ إليهِ الهَوى.[1]

۲۴۷ ۱۹ . وقالَ أبانُ بنُ تَغلِبَ : قالَ الإمامُ الشَّهيدُ صلّى الله عليه: مَن أحَبَّنا كانَ مِنّا أهلَ البَيتِ.

فقلت: مِنكُم أهلَ البَيتِ! فَقالَ : مِنّا أهلَ البَيتِ ـ حتّى قالَها ثلاثاً ـ ثُمَّ قالَ : أما سَمِعتَ قَولَ العَبدِ الصالِحِ : ﴿فَمَن تَبِعَنِى فَإِنَّهُۥ مِنِّى﴾[2].[3]

۲۴۸ ۲۰ . وقيل : مَرَّ المُنذِرُ بنُ الجارودِ بِالحُسَينِ عليه السلام فَقالَ : كَيفَ أصبَحتَ؟ جَعَلَنِيَ اللهُ فِداكَ يا بنَ رَسولِ اللهِ! فقالَ : أصبحنا وأصبَحَتِ العَرَبُ تَعتَدُّ عَلَى العَجَمِ بِأَنَّ محمّداً صلى الله عليه وآله مِنها ، وأصبَحَتِ العَجَمُ مُقِرَّةً لَها بِذلِكَ ، وأصبحنا وأصبَحَت قُرَيشٌ يَعرِفونَ فَضلَنا ولا يَرَونَ ذلِكَ لَنا ، ومِنَ البَلاءِ عَلى هذِهِ الأُمَّةِ أنّا إذا دَعَوناهُم لَم يُجيبونا ، وإذا تَرَكناهم لم يَهتَدوا بِغَيرِنا.[4]

وفي رُوايَةٍ أُخرى أنَّهُ اجتازَ بِهِ وقَد أُغضِبَ فَقالَ : ما ندري ما يَنقِمُ الناسُ مِنّا ، إنّا لَبَيتُ الرَّحمةِ ، وشَجَرَةُ النُّبُوَّةِ ، ومَعدِنُ العِلمِ.[5]

۲۴۹ ۲۱ . وقالَ : ودَعاهُ بَعضُ أصحابِهِ في جَماعَةٍ مِنهُم ، فأكَلوا ، ولَم يأكُلِ الحُسَينُ عليه السلام فَقيلَ لَهُ: ألا تأكُلُ؟ قالَ : إنّي لَصائِمٌ ، ولكِن تُحفَةُ الصائِمِ.

قيلَ : وما هِيَ؟ قالَ : الدُّهنُ والمِجمَرُ.[6]

۲۵۰ ۲۲ . ولَمّا عَزَمَ عليه السلام عَلَى المَسيرِ إلى العِراقِ قامَ خَطيباً ، فَقالَ : الحَمدُ للهِ وما شاءَ اللهُ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ ، وصَلّى الله عَلى رَسولِهِ وآلِهِ وسَلَّمَ ؛ خُطَّ المَوتُ عَلى وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ[7] القِلادَةِ عَلى جيدِ الفَتاةِ ، وما أولَهَني إلى أسلافي اشتِياقَ يَعقوبَ إلى يوسُفَ ، وخُيِّرَ لي مَصرَعٌ

---

۱ . الدرّ النظيم : ص ۷۱۴ عن الإمام الجواد عليه السلام .

۲ . إبراهيم : ۳۶.

۳ . تفسير العيّاشي : ج ۲ ص ۲۳۱ ح ۳۲ عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه.

۴ . الأمالي للصدوق : ص ۷۰۷ ح ۹۷۲، كنزالفوائد : ج ۲ ص ۳۷ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه وفيهما ذيله من «ومن البلاء» .

۵ . بصائر الدرجات : ص ۵۶ ح ۲ و ص ۵۸ ح ۹ عن الإمام زين العابدين عليه السلام نحوه.

۶ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۳۶.

۷ . وفي «أ» : كَخَطِّ.

۲۴۶ ۱۸. بر هر چه از حقّ بر گردنت می‌آید، پایداری و شکیبایی کن و از هر چه دوست داری و هوای نفست بدان می‌خواند، خود را باز دار.

۲۴۷ ۱۹. ابان بن تغلب: امام شهید ـ درود خدا بر او باد ـ گفت: هر کس ما را دوست بدارد، از ما أهل بیت است. گفتم: از شما أهل بیت؟! گفت: از ما أهل بیت، تا سه مرتبه آن را گفت و سپس فرمود: آیا گفته آن بندهٔ شایستهٔ خدا (ابراهیم ﷺ) را نشنیده‌ای؟ **﴿هر کس از من پیروی کند، از من است.﴾**

۲۴۸ ۲۰. گفته شده است که منذر بن جارود از کنار امام حسین ﷺ گذشت و به ایشان گفت: خدا مرا فدایت کند ای زادهٔ پیامبر خدا، در چه حالی هستید؟

امام فرمود: ما در حالتی هستیم که عرب بر غیر عرب می‌بالد که محمّد ﷺ از آنهاست و غیر عرب هم بدان گردن نهاده است و قریش فضیلت ما را می‌فهمد و به روی خود نمی‌آورد!!؟ و از جمله بلیّه‌های این امّت است که اگر آنان را فرا بخوانیم، ما را اجابت نمی‌کنند و اگر آنان را واگذاریم، به وسیلهٔ غیر ما هدایت نمی‌یابند.

و در روایتی دیگر آمده است که او [منذر بن جارود] از کنار امام حسین ﷺ خشمگینانه گذشت، امام فرمود: نمی‌دانیم چرا مردم از ما ناراحتند. ما بیت رحمت و درخت نبوّت و معدن علم هستیم.

۲۴۹ ۲۱. یکی از یاران امام حسین ﷺ ایشان را با گروهی مهمان کرد، همه خوردند به جز امام حسین ﷺ. به ایشان گفته شد: چرا نمی‌خوری؟ گفت: من روزه دارم اما مرا با تحفهٔ روزه دار پذیرایی کنید. گفته شد: تحفهٔ روزه دار چیست؟ گفت: روغن (مو و پوست) و بوی خوش.

۲۵۰ ۲۲. چون امام حسین عزم سفر عراق کرد به سخن ایستاد و گفت: خدای را سپاس که هر چه بخواهد [می شود] و قدرتی جز (متکی) به خدا نیست و خدا بر پیامبر و خاندانش درود و سلام فرستد.

مرگ [زیبندهٔ] آدمیزاد است، چونان گردن بند بر گردن دخترکان، و شیفتهٔ دیدار گذشتگانم هستم، همچون اشتیاق یعقوب به یوسف، و قتلگاهی برای من گزیده و تقدیر شده که آن را خواهم دید.

أنا لاقيهِ كأنّي بأوصالي تُقطِّعُها عِسلان[1] الفَلَواتِ، بَين النَّواويسِ[2] وكَربَلا، فَيَملأُنَ مِنّي أكراشاً جَوفاً، وأجرِبةً[3] سُغباً[4]، لامَحيصَ عَن يَومٍ خُطَّ بِالقَلَمِ، رِضَى اللهِ رِضانا أهلَ البَيتِ، نَصبِرُ عَلى بَلائِهِ ويُوَفّينا أُجورَ الصابِرينَ لَن تَشِذَّ عَن رَسولِ اللهِ ﷺ لُحمَةٌ هِيَ مَجموعَةٌ لَهُ في حَظيرَةِ القُدسِ تَقَرُّ بِهِم عَينُهُ، ويُنجِزُ لَهُم وَعدَهُ، مَن كانَ باذِلاً فينا مُهجَتَهُ، ومُوَطِّناً عَلى لِقائِنا[5] نَفسَهُ فَليَرحَل؛ فإنّي راحِلٌ مُصبِحاً إن شاءَ اللهُ.[6]

۲۵۱ ۲۳ . وقالَ ﷺ لِلفَرَزدَقِ ـ لَمّا سَألَهُ عَن أهلِ العِراقِ ـ في جَوابِ قَولِهِ: أمّا القُلوبُ فَمَعَكَ، وأمّا السُّيوفُ فَمَع بَني أُمَيَّةَ عَلَيكَ، والنَّصرُ مِن عِندِ اللهِ فَقالَ ـ: ما أراكَ إلّا صَدَقتَ؛ إنَّ النّاسَ عَبيدُ المالِ، والدّينُ لَعِقٌ عَلى ألسِنَتِهِم يَحوطونَهُ ما دَرَّت بِهِ مَعايِشُهُم، فإذا مُحِّصوا بِالبَلاءِ[7] قَلَّ الدَّيّانونَ.[8]

وفي رِوايَةٍ أُخرى أنَّه قالَ لِلفَرَزدَقِ: لِلّهِ الأمرُ مِن قَبلُ ومِن بَعدُ، وكُلُّ ساعَةٍ رَبُّنا في شأنٍ، إن نَزَلَ القَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحمَدُ اللهَ عَلى نَعمائِهِ، وهُوَ المُستَعانُ عَلى أداءِ الشُّكرِ، وإن حالَ القَضاءُ دونَ الرَّجاءِ فَلَم يَتَعَدَّ مِنَ الحَقِّ نِيَّتُه[9]، والتَّقوى سَريرَتُهُ.

فَقالَ لَهُ الفَرَزدَقُ: أجَل بَلَّغَكَ اللهُ ما تُحِبُّ، وكَفاكَ ما تَحذَرُ.[10]

۲۵۲ ۲۴ . ولَمّا نَزَلَ بِهِ ﷺ عُمَرُ بنُ سَعدٍ لَعنَهُ اللهُ، وأيقَنَ أنَّهُم قاتِلوهُ، قامَ ﷺ في أصحابِهِ خَطيباً، فحَمِدَ اللهَ وأثنى عَلَيهِ، ثُمَّ قالَ:

---

۱ . العَسَلان: مشي الذئب (النهاية: ج ۳ ص ۲۳۸). والمراد به هنا الذئب نفسه.
۲ . الناووس: مقبرة النصارى، والجمع نواويس (تاج العروس: ج ۴ ص ۲۶۵).
۳ . الجراب: الوعاء، والجمع أجربة (لسان العرب: ج ۱ ص ۲۶۱).
۴ . سغبَ الرجل: جاعَ (لسان العرب: ج ۱ ص ۴۶۸).
۵ . وفي «ب»: لقاء الله.
۶ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۳.
۷ . وفي «أ»: للابتلاء.
۸ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۶، تحف العقول: ص ۲۴۵ وفيه ذيله من «إنّ الناس».
۹ . وفي الإرشاد: فلم يبعد من كان الحقّ نيّته. وفي تاريخ الطبري: ج ۴، ص ۲۹۰ فلم يعتد من كان الحقّ نيّته.
۱۰ . الإرشاد: ج ۲ ص ۶۷، وقعة الطفّ: ص ۱۵۸ وليس فيه ذيله من «فقال له الفرزدق».

گویی می‌بینم گرگان صحرا، پیکرم را میان نواویس[1] و کربلا می‌درند و شکم گرسنه و خالی خود را از من پر می‌کنند و تشنگی خود را با خون من برطرف می‌سازند.

گریزی نیست از سرنوشت رقم خورده، رضایت خدا، رضایت ما أهل بیت است، بر بلایی که او داده صبر می‌کنیم و او نیز پاداش صابران را تمام و کمال به ما می‌دهد. پارهٔ تن پیامبر خدا از او جدا نمی‌ماند و در حظیرهٔ[2] قدس با او گرد می‌آید و خدا چشمان او را بدانها روشن می‌دارد و وعده‌اش را به آنان تحقّق می‌بخشد! هر کس در راه ما خونش را بدهد و خود را برای دیدار خدا آماده کند، کوچ کند که من صبح فردا عازمم، ان شاء الله.

۲۵۱ ۲۳. امام حسین﷣ از فرزدق دربارهٔ عراقیان پرسید و او گفت: دلهایشان با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه و علیه توست و کمک و پیروزی از جانب خداست.

امام فرمود: تو را راستگو می‌بینم، مردم بنده مال‌اند، و دین آب دهان آنان است، تا زندگیشان بدان بچرخد نگهش می‌دارند و چون گرفتار شوند، دینداران اندک گردند.

و در نقل دیگری آمده است که به فرزدق گفت: کار از پیش و پس، در اختیار خداست و پروردگار ما در هر لحظه به کاری است. اگر قضای الهی آن گونه که دوست داریم فرود آید، خداوند را بر نعمتش سپاس می‌گزاریم و از همو بر ادای شکرش یاری می‌جوییم، و اگر قضای الهی از امیدمان جلو گرفت، آسیبی به کسی که نیّتش حقّ و باطنش تقوا باشد نمی‌رساند.

پس فرزدق به ایشان گفت: آری، خداوند تو را به مطلوبت برساند و از آنچه بیم داری کفایتت کند.

۲۵۲ ۲۴. و چون عمر بن سعد ـ خداوند لعنتش کند ـ بر او درآمد و امام﷣ یقین

---

۱. مقبرهٔ مسیحیان و احتمالا جایی در آن سوی کربلای فعلی.

۲. حظیره یعنی پرچین و آن جایی است محدود و حفاظت شده که برای نگهداری و یا خشک کردن محصول در مزارع می‌سازند.

إنَّهُ قَد نَزَلَ مِنَ الأمرِ ما تَرَونَ، وإنَّ الدُّنيا قَد تَغَيَّرَت وأَدبَرَ مَعروفُها واستَمَرَّت، حَتّى لَم يَبقَ مِنها إلّا صَبابَةٌ كَصَبابَةِ الإناءِ، وإلّا خَسيسُ عَيشٍ كَالكَلأ الوَبيلِ. أَلا تَرَونَ أنَّ الحَقَّ لا يُعمَلُ بِهِ، والباطِلَ لا يُتَناهى عَنهُ؟ لِيَرغَبِ المؤمِنُ في لِقاءِ اللهِ؛ فَإنّي لا أرى المَوتَ إلّا سَعادَةً، والحَياةَ مَعَ الظّالِمينَ إلّا بَرَماً.[١]

٢٥٣ ٢٥. كانَ عليه السلام يَرتَجِزُ ويقولُ يَومَ قُتِلَ:

المَوتُ خَيرٌ مِن رُكوبِ العارِ والعارُ خَيرٌ مِن دُخولِ النارِ

واللهِ من هذا وهذا جاري.[٢]

٢٥٤ ٢٦. دِراسَةُ العِلمِ لَقاحُ المَعرِفَةِ، وطولُ التَّجارُبِ زِيادَةٌ في العَقلِ، والشَّرَفُ التَّقوى، والقُنوعُ راحَةُ الأبدانِ، مَن أحَبَّكَ نَهاكَ، ومَن أبغَضَكَ أغراكَ.[٣]

---

١. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٧، تحف العقول: ص ٢٤٥ وليس فيه صدره، شرح الأخبار: ج ٣ ص ١٥٠ ح ١٠٨٨ وفيهما «كالمرعى» بدل «كالكلأ».

٢. نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٣٦ وفيه «ركوب» بدل «دخول».

٣. أعلام الدين: ٢٩٨، كنزالفوائد: ج ١ ص ٢٧٩ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيه ذيله من «من أحبّك».

و ثنای الهی گفت: می‌بینید که چه نازل شده است، دنیا دگرگون گشته و نیکی آن پشت کرده و این وضعیت پاییده است تا آنجا که جز جرعه‌های اندکی در جام زندگی باقی نمانده و جز برگهای خزان زده و پژمرده از مرتع زندگی نپاییده است.

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل و از باطل نهی نمی‌شود تا مؤمن به دیدار خدا رغبت بیابد؟ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز مایهٔ دلتنگی نمی‌بینم.

۲۵۳ ۲۵ . امام در روز شهادتش رجز می‌خواند و می‌گفت:

مرگ از ننگ بهتر است　　　و ننگ از ورود به آتش

به خدا سوگند نه ننگ که مرگ واقع خواهد شد.

۲۵۴ ۲۶ . تمرین و تکرار آموخته‌ها، بارور کنندهٔ شناخت است، و تجربهٔ طولانی مایهٔ فزونی عقل، و شرف به تقواست و قناعت، مایهٔ آسودگی بدن. هر کس دوستت دارد، تو را باز می‌دارد و هر که دشمنت بدارد، تو را بر می‌انگیزد.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ أبي الحَسَنِ السَّجّادِ زَينِ العابِدينَ عَليِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام

٢٥٥ ١ . لا يَهلِكُ مؤمِنٌ بَينَ ثَلاثِ خِصالٍ: شَهادةُ أن لا إلَه إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ ، وشَفاعةُ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، وَسَعةُ رَحمَةِ اللهِ جَلَّ وعَزَّ .[1]

٢٥٦ ٢ . خَفِ اللهَ تَعالىٰ لِقُدرَتِهِ عَلَيكَ ، وَاستَحيِ مِنهُ لِقُربِهِ مِنكَ .[2]

٢٥٧ ٣ . لا تُعادِيَنَّ أحَداً وَإن ظَنَنتَ أنَّهُ لا يَضُرُّكَ ، وَلا تَزهَدَنَّ في صَداقةِ أحَدٍ وَإن ظَنَنتَ أنَّهُ لا يَنفَعُكَ ؛ فَإنَّكَ لا تَدري مَتىٰ تَرجو صَديقَكَ ، وَلا تَدري مَتىٰ تَخافُ عَدُوَّكَ . ولا يَعتَذِرُ إلَيكَ أحَدٌ إلّا قَبِلتَ عُذرَهُ وَإن عَلِمتَ أنَّهُ كاذِبٌ ، وليَقِلَّ عَيبُ الناسِ عَلىٰ لِسانِكَ .[3]

٢٥٨ ٤ . شَهادةُ أنّ لا إلٰهَ إلّا اللهُ هِيَ الفِطرةُ ، وصَلاةُ الفريضةِ هِـيَ المِـلَّةُ ، والطـاعةُ للهِ هِـيَ العِصمةُ .[4]

٢٥٩ ٥ . مَن عَتَبَ عَلَى الزَّمانِ طالَت مَعتَبَتُهُ .[5]

---

١ . أعلام الدين : ص ٢٩٩، كشف الغمّة : ج ٢ ص ٣٢٠.

٢ . الدرّة الباهرة : ص ٢٥ ، ح ٥٠، أعلام الدين : ص ٢٩٩، كشف الغمة : ج ٢ ص ٣٢٠.

٣ . الدرّة الباهرة : ص ٢٥ ، ح ٥١، أعلام الدين : ص ٢٩٩ وليس فيه ذيله من «ولا يعتذر» .

٤ . الخصال : ص ٤٤٧ ح ٤٧، علل الشرائع : ص ٢٤٩ ح ٥، معدن الجوهر : ص ٦٦ كلّها عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه.

٥ . عيون أخبار الرضا : ج ٢ ص ٥٣ ح ٢٠٤، الأمالي للصدق : ص ٥٣١ ح ٧١٨ كلاهما عن الإمام عليّ عليه السلام، كمال الدين : ص ٥٧٣، نثر الدرّ : ج ٢ ص ٢٢٥ كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

از سخنان امام زین العابدین علیه السلام[1]

۲۵۵ ۱. مؤمن با این سه چیز هلاک نمی‌شود: گواهی به یکتایی خداوند و شریک نداشتن او، شفاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فراگیری رحمت خدای عزّ وجلّ.

۲۵۶ ۲. از خدای متعال بترس، به دلیل قدرتش بر تو و شرم کن، به دلیل نزدیکی‌اش به تو.

۲۵۷ ۳. با کسی دشمنی مکن، اگر چه گمان می‌بری به تو زیانی نرساند و در دوستی با کسی بی‌رغبتی مکن، اگر چه گمان می‌بری که به تو سودی نرساند، زیرا تو نمی‌دانی چه هنگام به دوستت امید می‌بری و چه هنگام از دشمنت می‌ترسی و کسی از تو معذرت نخواهد، مگر آن که عذرش را بپذیری، حتّی اگر می‌دانی دروغ می‌گوید و عیب مردم را کمتر به زبان آور.

۲۵۸ ۴. گواهی به یکتایی خداوند در سرشت (انسان)، و نماز واجب جزو دین، و اطاعت از خدا نگهدارندهٔ انسان است.

۲۵۹ ۵. کسی که روزگار را سرزنش کند، سرزنشش به درازا کشد.

---

۱. امام علی بن الحسین علیه السلام در پنجم شعبان سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در ۲۵ محرم سال ۹۴ یا ۹۵ هجری در مدینه رحلت کرد و در بقیع به خاک سپرده شد. لقب‌های آن حضرت، «سجّاد، زین العابدین، ذو الثفنات» و کنیهٔ ایشان «ابو محمّد» بود. دعاهای ایشان در «صحیفهٔ سجادیه» و برخی از احادیث دیگر مانند رسالهٔ حقوق در «تحف العقول» آمده است.

۲۶۰ ۶. مِن مأمَنِهِ يُؤتى الحَذِرُ.[۱]

۲۶۱ ۷. إذا تَكَلَّفتَ غَيَّ الناسِ كُنتَ أغواهُم.[۲]

۲۶۲ ۸. تَركُ طَلَبِ الحَوائجِ إلى الناسِ هُوَ الغِنى الحاضِرُ.[۳]

۲۶۳ ۹. أعجَبُ لِمَن يَحتَمِي مِنَ الطَّعامِ لِمَضَرَّتِهِ، ولا يَحتَمي مِنَ الذَّنبِ لِمَعَرَّتِهِ[۴].[۵]

۲۶۴ ۱۰. إذا صَلَّيتَ فَصَلِّ صَلاةَ مُوَدِّعٍ، وإيّاكَ وما يُعتذَرُ مِنهُ، وخَفِ اللهَ خَوفاً لَيسَ بِالتَّعذيرِ.[۶]

۲۶۵ ۱۱. لمّا بَلَغَهُ قَولُ نافِعِ بنِ جُبَيرٍ في مُعاوِيَةَ: «كان يُسكِتُهُ الحِلمُ ويُنطِقُهُ العِلمُ»، فَقالَ: بَل كانَ يُسكِتُه الحَصرُ، ويُنطِقُهُ البَطَرُ.[۷]

۲۶۶ ۱۲. لِكُلِّ شَيءٍ فاكِهةٌ، وفاكِهةُ السَّمعِ الكَلامُ الحَسَنُ.[۸]

۲۶۷ ۱۳. مَن رَمَى الناسَ بِما فيهِم رَمَوهُ بِما لَيسَ فيهِ، ومَن لَم يعرِف داءهُ أفسَدَه دَواؤه.[۹]

۲۶۸ ۱۴. اللَّجاجةُ مَقرونةٌ بِالجَهالةِ، والحَمِيَّةُ مَوصولةٌ بِالبَلِيّةِ، وسَبَبُ الرِّفعةِ التَّواضُعُ.[۱۰]

۲۶۹ ۱۵. لابنِهِ مُحمَّدٍ ﷺ: كُفَّ الأذى، وفُضَّ النَّدى، واستَعِن عَلَى السَّلامةِ بالسُّكوتِ؛ فَإنَّ لِلقَولِ حالاتٌ تَضُرُّ، واحذَرِ الأحمَقَ وإن كانَ صَديقاً، كما تَحذَرُ العاقِلَ إذ كانَ عَدوّاً، وإيّاكَ ومُعاداةَ الرِّجالِ؛ فإنَّكَ لَن تَعدِمَ مَكرَ حَليمٍ أو مُفاجأةَ لَئيمٍ.[۱۱]

---

۱. عيون الحكم والمواعظ: ص ۴۶۷ ح ۸۴۹۳.

۲. لم نجده في المصادر وراجع صحيح مسلم: ج ۸، ص ۳۶.

۳. تحف العقول: ص ۲۷۹ وفيه «قلّة» بدل «ترك».

۴. المَعَرَّة: الأمر القبيح المكروه (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۴۹۸).

۵. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۰، الأمالي للصدوق: ص ۲۴۷ ح ۲۶۵ عن رسول الله ﷺ نحوه.

۶. الأمالي للمفيد: ص ۱۸۴ ح ۶، الأمالي للصدوق: ص ۴۰۱ ح ۵۱۸ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وليس فيهما ذيله من «وخف الله».

۷. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۹، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۳۲ عن الإمام الحسين ﷺ.

۸. أعلام الدين: ص ۲۹۹.

۹. أعلام الدين: ص ۲۹۹، الدرّة الباهرة: ص ۲۵، ح ۵۲ وليس فيه ذيله من «ومن لم يعرف».

۱۰. مقصد الراغب: ص ۱۴۸ (مخطوط) وفيه «المنيّة» بدل «البليّة» وراجع: ميزان الحكمة: باب ۴۰۹۹: التواضع والرفعة.

۱۱. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۳۸ وفيه ذيله من «إيّاك ومعاداة» و ص ۳۶۷ من دون إسنادٍ إلى المعصوم نحوه، أعلام الدين: ص ۲۹۹ نحوه إلى قوله «وإن كان صديقاً».

۲۶۰ ۶. خطر از همان جای مطمئن می‌آید.

۲۶۱ ۷. چون گمراهی مردم را بر خود بار کردی تو گمراه‌ترین آنان خواهی بود.

۲۶۲ ۸. حاجت نبردن پیش مردم، ثروتی نقد و موجود است.

۲۶۳ ۹. در شگفتم از کسی که از خوراک زیان‌آور پرهیز می‌کند ولی از گناه رسواکننده، دوری نمی‌کند.

۲۶۴ ۱۰. چون نماز می‌خوانی، چنان بخوان که گویی آخرین نماز توست و مبادا کاری کنی که ناچار از عذرخواهی شوی و کامل و بی نقص از خدا بترس.

۲۶۵ ۱۱. امام سجاد چون شنید که نافع بن جبیر دربارهٔ معاویه گفته است: «بردباری او را وادار به سکوت می‌کند و دانشش او را به سخن می‌آورد، فرمود: خیر، بلکه ناچاری او را به سکوت می‌کشاند و سرمستی او را به سخن در می‌آورد.

۲۶۶ ۱۲. هر چیزی را مایهٔ لذتی است و لذّت گوش، سخن نیکوست.

۱۴۶۷. کسی که آنچه را در مردم است به آنان نسبت دهد، چیزهایی به او نسبت دهند که در او نیست و هرکس درد خود را نشناسد، دارویش او را به تباهی کشد.

۲۶۸ ۱۳. لجاجت با جهالت همراه است، و تعصّب با گرفتاری، و فروتنی موجب سربلندی.

۲۶۹ ۱۵. خطاب به پسرش، محمّد [باقرعليه‌السلام]: آزار مرسان و به همه کرم کن و برای به سلامت ماندن از سکوت یاری بگیر که گفتن را حالتهایی است زیان آور و از نابخرد بپرهیز، اگرچه دوست باشد، همان گونه که از دشمن خردمند می‌ترسی و مبادا که با مردان دشمنی کنی که یا گرفتار مکر بردبار می‌شوی و یا با فردی پست رو در رو می‌گردی.

۲۷۰ ۱۶ . الحَسودُ لا ينالُ شَرَفاً ، والحَقودُ يَموتُ كَمَداً[۱] ، واللَّئيمُ يأكل مالَهُ الأعداءُ ، ﴿وَالَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾[۲].[۳]

۲۷۱ ۱۷ . لا تَمتَنِع مِن تَركِ القَبيحِ وإن كُنتَ قَد عُرِفتَ بِهِ ، ولا تَزهَد في مُراجَعةِ الجَميلِ وإن كُنتَ قَد شُهِرتَ بِتَركِهِ ، وإيّاك والابتِهاجَ بِالذَّنبِ ؛ فَإِنَّ الابتِهاجَ بِهِ أعظَمُ مِن رُكوبِهِ .[۴]

۲۷۲ ۱۸ . الشَّرَفُ في التَّواضُعِ ، والعِزُّ في التَّقوى ، والغِنى في القَناعةِ .[۵]

۲۷۳ ۱۹ . مَا استَغنىٰ أحَدٌ بِاللهِ إلَّا افتَقَرَ النّاسُ إلَيهِ .[۶]

۲۷۴ ۲۰ . كَثرَةُ النُّصحِ تَدعو إلَى التُّهَمَةِ .[۷]

۲۷۵ ۲۱ . خَيرُ مَفاتيحِ الأُمورِ الصِّدقِ ، وخَيرُ خَواتيمِها الوَفاءُ .[۸]

۲۷۶ ۲۲ . يَكتَفِي اللَّبيبُ بِوَحيِ الحَديثِ ، ويَنبو البَيانُ عَن قَلبِ الجاهِلِ ، ولا يَنتَفِعُ بِالقَولِ وإن كانَ بَليغاً مَعَ سوءِ الاستِماعِ وحُسنِ المَنطِقِ .[۹]

۲۷۷ ۲۳ . أسعَدُ الناسِ مَن جَمَعَ إلى خَيرٍ مِنهُ عَزماً في طاعة الله تعالى .[۱۰]

۲۷۸ ۲۴ . كُلُّ عَينٍ ساهِرةٌ يَومَ القِيامةِ إلَّا ثلاثَ عُيونٍ : عَينٌ سَهِرَت في سَبيلِ اللهِ ، وعَينٌ غَضَّت عَن مَحارِمِ اللهِ ، وعَينٌ فاضَت مِن خَشيةِ اللهِ .[۱۱]

---

۱ . الكَمَد ـ بالفتح وبالتحريك ـ : الحزن الشديد ومرض القلب منه (القاموس المحيط : ج ۱ ص ۳۳۳) .

۲ . الأعراف : ۵۸ .

۳ . مقصد الراغب : ص ۱۴۹ (مخطوط) .

۴ . أعلام الدين : ص ۲۹۹ وفيه «الرضا» بدل «الابتهاج» في الموضعين .

۵ . أعلام الدين : ص ۲۹۹ وليس فيه «والعزّ في التقوى» ؛ شرح نهج البلاغة : ج ۱۱ ص ۱۹۶ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيه «الحريّة» بدل «الغنى» .

۶ . الدرّة الباهرة : ص ۲۶ ، ح ۵۵ ، أعلام الدين : ص ۳۰۰ ، كنزالفوائد : ج ۲ ص ۱۹۴ من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

۷ . الدرّة الباهرة : ص ۲۶ ، ح ۵۴ .

۸ . أعلام الدين : ص ۳۰۰ .

۹ . التذكرة لابن الحمدون : ص ۱۶۷ .

۱۰ . لم نجده في المصادر ولكن راجع : ميزان الحكمة : باب ۲۷۲۱ : العزم ، ح ۱۲۹۲۶ .

۱۱ . تاريخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۹۲ عن رسول الله ﷺ ، الكافي : ج ۲ ص ۸۰ ح ۲ عن الإمام الصادق ﷺ ، الخصال : ص ۹۸ ح ۴۶ . ثواب الأعمال : ص ۲۱۱ وفيهما «بكت» بدل «فاضت» ، تحف العقول : ص ۸ والثلاثة الأخيرة عن رسول الله ﷺ وفي الأربعة الأخيرة «باكية» بدل «ساهرة» .

۲۷۰ ۱۶ . حسود به سروری نمی‌رسد و کینه‌توز ، از غصّه می‌میرد و دارایی انسان خسیس را دشمنان می‌خورند ، و از جای پلید جز اندک بر نیاید.

۲۷۱ ۱۷ . از ترک زشتی خودداری مکن، حتّی اگر بدان شهره شده باشی و در بازگشت به خوبی، بی‌رغبت مباش هر چند به ترک آن شهره شده باشی و مباداکه به گناهت خوشحالی کنی که خوشحالی به آن از ارتکابش بزرگتر است.

۲۷۲ ۱۸ . شرافت در فروتنی ، عزّت در تقوا، و بی‌نیازی در قناعت است.

۲۷۳ ۱۹ . کسی با نیازخواهی از خدا بی‌نیاز از دیگران نشد، جز آن که مردم نیازمند او شدند .

۲۷۴ ۲۰ . نصیحت بسیار، شکّ برانگیزد.

۲۷۵ ۲۱ . بهترین گشایشگر کارها ، راستی و بهترین پایان‌دهندهٔ آنها ، وفاست.

۲۷۶ ۲۲ . عاقل را اشارتی کافی است و جاهل، بیان روشن را نیز نمی‌فهمد و از سخن هر چند رسا و نیکو باشد چون خوب گوش نمی‌دهد سودی نبرد.

۲۷۷ ۲۳ . خوشبخت‌ترین مردم کسی است که نیکی (به مردم) و عزم در اطاعت خدا را با هم داشته باشد.

۲۷۸ ۲۴ . هر چشمی در روز قیامت باز می‌ماند جز سه چشم : چشم بیداری کشیده در راه خدا و چشم فروهشته از حرام‌های الهی و چشم اشکبار از ترس خدا.

۲۷۹ ۲۵ . الكَريمُ يَبتَهِجُ بِفَضلِهِ ، وَاللَّئيمَ يَفتَخِرُ بِمُلكِهِ .[۱]

۲۸۰ ۲۶ . وقال (عليه السلام) لِبَعضِهِم: إيّاكَ والغيبةَ ! فَإِنّها إدامُ كِلابِ النارِ .[۲]

۲۸۱ ۲۷ . مَنِ اتَّكَلَ عَلىٰ حُسنِ اختِيارِ اللهِ جَلَّ وعزَّ لَهُ، لَم يَتَمَنَّ أنَّهُ في غَيرِ الحالِ الَّتِي اختارَهَا اللهُ تَعالىٰ لَهُ .[۳]

۲۸۲ ۲۸ . وقيلَ : شاجَرَهُ بَعضُ الناسِ في مَسأَلَةٍ مِنَ الفِقهِ ، فَقالَ : يا هذا! إنَّكَ لَو صِرتَ إلى مَنازِلِنا لَأَرَيناكَ آثارَ جَبرَئيلَ في رِحالِنا ، أَفَيَكونُ أَحَدٌ أعلَمَ بِالسُّنَّةِ مِنّا؟[۴]

۲۸۳ ۲۹ . أعظَمُ الناسِ خَطَراً مَن لَم يَرَ الدُّنيا خَطَراً لِنَفسِهِ .[۵]

۲۸۴ ۳۰ . وكانَ (عليه السلام) يقولُ في دُعائه: اللَّهُمَّ إنَّ استِغفاري لَكَ مَعَ الإصرارِ عَلَى الذَّنبِ لُؤمٌ، وإنَّ تَركِيَ الاستغفارَ مَعَ عِلمي بِرَحمَتِكَ عَجزٌ ، فَكَم تَتَحَبَّبُ إلَيَّ وأَنتَ الغَنِيُّ عَنّي ، وكَم أتَبَغَّضُ إلَيكَ وأَنا الفَقيرُ إلَيكَ ، فَيا مَن إذا تَوَعَّدَ عَفا، وإذا وَعَدَ وَفى ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وافعَل بي أَولَى الأمرَينِ بِكَ .[۶]

۲۸۵ ۳۱ . وكانَ (عليه السلام) سَقَطَت عَنهُ سَبعُ ثَفِناتٍ مِثلِ ثَفِناتِ الإِبِلِ مِن مَواضِعِ سُجودِهِ وكانَ إذا صَلّى يَبرُزُ إلى مكانٍ خَشِنٍ ، فَيَتَحَفّىٰ وَيَتَحَسَّرُ ويُصَلّي فيهِ، وكانَ كثيرَ البُكاءِ .

قالَ : فَخَرَجَ يَوماً في حَرٍّ شَديدٍ إلى الجَبّانِ لِيُصَلِّيَ فيهِ فَتَبِعَهُ مَولىً لَهُ ، فَوَجَدَهُ وَهُوَ ساجدٌ على الحِجارةِ ـ وهي خَشِنةٌ حارَّةٌ ـ وهُوَ يبكِي ، فَجَلَسَ مَولاهُ حَتّى فَرِغَ ، فَرَفَعَ

---

۱ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۴۳.

۲ . صحيفة الإمام الرضا (عليه السلام) : ص ۲۶۰ ح ۱۹۵، مسند زيد : ص ۴۹۰، تحف العقول : ص ۲۴۵ عن الإمام الحسين (عليه السلام)، الأمالي للصدوق : ص ۲۷۷ ح ۳۰۸ عن الإمام عليّ (عليه السلام) .

۳ . تحف العقول : ص ۲۳۴ عن الإمام الحسن (عليه السلام)، نثر الدرّ : ج ۵ ص ۲۰۱ من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

۴ . بصائر الدرجات : ص ۱۲ ح ۲ نحوه.

۵ . الكافي : ج ۱ ص ۱۹ ح ۱۲ عن الإمام الكاظم (عليه السلام)، تحف العقول : ص ۲۷۸، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۳۹، معاني الأخبار : ص ۱۹۵ ح ۱، الأمالي للصدوق : ص ۷۳ ح ۴۱ كلاهما عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) نحوه.

۶ . تهذيب الأحكام: ج ۳ ص ۹۰ ح ۲۵۰ عن الإمام الصادق (عليه السلام)، مصباح المتهجّد: ص ۵۶۶ ح ۶۶۹ كلاهما نحوه.

۲۷۹ ۲۵ . کریم به بخشش خود می‌بالد و خسیس به دارایی‌اش می‌نازد.

۲۸۰ ۲۶ . مبادا غیبت کنی که آن خورش سگان دوزخ است.

۲۸۱ ۲۷ . کسی که به حسن انتخابِ خدای متعال اعتماد دارد، حالتی جز آنچه را خدای متعال برایش خواسته است، آرزو نمی‌کند.

۲۸۲ ۲۸ . گفته شده کسی با امام سجّاد در مسئله‌ای فقهی ستیزید. امام به او گفت: ای ستیزه‌جوی، اگر به خانهٔ ما بیایی، جای پای جبرئیل را در منزلمان نشانت می‌دهیم. آیا کسی داناتر از ما به سنّت هست؟

۲۸۳ ۲۹ . پربهاترین فرد، کسی است که دنیا را بهای خود نداند.

۲۸۴ ۳۰ . امام سجّاد در دعایش می‌گفت: خدایا آمرزش خواهی من از تو با پافشاری بر گناه، فرومایگی است و آمرزش نخواستنم با آگاهی از رحمتت ناتوانی است. چقدر به من محبّت داری در حالی که از من بی‌نیازی و چقدر با تو دشمنی می‌کنم با اینکه به تو نیازمندم. ای آن که چون تهدید نماید عفو کند و چون وعده دهد، وفا کند؛ بر محمّد درود فرست و از این دو کار، آن را با من کن که سزاوار توست.

۲۸۵ ۳۱ . از مواضع سجدهٔ امام سجّاد، هفت بار تکه‌هایی چون پینهٔ شتران فرو افتاد و چون قصد نماز می‌کرد، به جایی ناهموار می‌رفت تا خود را به رنج و زحمت اندازد و وامانده کند و نماز خواند و بسیار بگرید.

روزی در گرمای شدید به صحرا رفت تا در آنجا نماز بگزارد. غلامش در پی او رفت و او را در حال سجده و گریه بر سنگی ناهموار و داغ یافت.

غلام نشست تا آن که امام سجده‌اش را به پایان برد و چون سر برداشت

رأسَهُ وكَأنَّهُ غَمَسَ رأسَهُ ووَجهُهُ في الماءِ مِن كَثرةِ الدُّموعِ؛ فقالَ لَهُ مَولاهُ: يا سَيِّدي! أما آن لِحُزنِكَ أن ينقضِيَ؟

فَقالَ لَهُ عليه السلام: وَيحَكَ! إنَّ يعقوبَ بنَ إسحاقَ بنِ إبراهيمَ كانَ نبيّاً ابنَ نبيٍّ ابنِ نبيٍّ، وكانَ لَهُ أثنا عَشَر ابناً، فَغَيَّبَ اللهُ عَنهُ واحِداً مِنهُم، فَذَهَبَ مِن كَثرةِ بُكائهِ عَلَيهِ بَصَرُهُ واحدَودَبَ ظَهرُهُ مِنَ الحُزنِ، وشابَ رأسُهُ مِنَ الغَمِّ، وكانَ ابنُهُ حَيّاً.

وأنا نظرتُ إلى أبي وأخي وعَمّي وسَبعةَ عَشَرَ مِن وُلدِهِم مُقَتَّلينَ صَرعىٰ، فَكَيفَ يَنقَضي حُزني؟![1]

---

۱. الخصال: ص ۵۱۸ ح ۴ وليس فيه مقاطع منه، كامل الزيارات: ص ۲۱۳ ح ۳۰۷ فيه ذيله من «فجلس مولاه» نحوه.

اشک چنان پهنهٔ صورتش را پوشانده که گویی سرش را در آب فرو برده بود، پس غلامش به او گفت: ای سرور من، آیا وقت آن نرسیده است که اندوهت به پایان رسد؟

امام به او گفت: وای بر تو، یعقوب پسر اسحاق بن ابراهیم، پیامبر بود و نیز فرزند و نوهٔ پیامبر، و دوازده پسر داشت و خدا تنها یکی از آنها را از او پوشیده داشت، آن قدر گریست که بینایی‌اش رفت و کمرش از غم، خم شد و سرش از اندوه سپید گشت در حالی که پسرش زنده بود.

ومن پدرم و برادرم و عمویم و هفده نفر از فرزندان آنان راکشته و فتاده دیدم، پس چگونه اندوهم پایان پذیرد؟!

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَليٍّ الباقِرِ عليه‌السلام

٢٨٦ ١. كُن لِما لا تَرجُو أرجى مِنكَ لِما تَرجو؛ فإنّ موسى بنَ عِمرانَ عليه السلامُ خَرَجَ يَقتَبِسُ ناراً، فعادَ نَبيّاً مُرسَلاً.[١]

٢٨٧ ٢. وقال (عليه‌السلام) لِبعضِ شيعَتِهِ: إنّا لا نُغني عَنكُم ـ واللهِ ـ شَيئاً إلّا بِالوَرَعِ، وإنّ وِلايَتَنا لا تُدرَكُ إلّا بِالعَمَلِ، وإنّ أشدَّ الناسِ يَومَ القيامةِ حَسرةً مَن وَصَفَ عَدلاً وأتى جَوراً.[٢]

٢٨٨ ٣. الأدَبُ يَكونُ بِاليَدِ واكتساباً؛ فَمَن تَكَلَّفَه قَدِرَ عَلَيهِ، والعَقلُ حِباءٌ مِنَ اللهِ تَعالى يَهَبُهُ لِمَن يَشاءُ؛ فَمَن تَكَلَّفَهُ لا يَزيدُهُ إلّا جَهلاً.[٣]

وتَصديقُ قَولِهِ عليه‌السلام: ما جَرى عَلى بُزُرجمهر وابنِ المُقَفَّعِ، وكانا حَكيمَيِ الفُرسِ يَعتَقِدانِ أنّهما أبوا العَقلِ حَتّى جَرى عَلَيهِما ما شاعَ في الدُّنيا أمره وبَقِيَ عَلَى الأيّامِ ذِكرُهُ مِنَ القَتلِ الذَّريعِ والفِعلِ الشَّنيعِ، فَنَسألُ اللهَ حُسنَ التَّوفيقِ، وأن لا يَكِلَنا إلى عُقولِنا فَنَضِلّ، ولا إلى نُفوسِنا فَنَعجَزَ، ولا إلى أحَدٍ فَنَضيعَ.[٤]

---

١. من لا يحضره الفقيه: ج٣ ص١٦٥ ح ٣٦٠٩، تحف العقول: ص ٢٠٨، الأمالي للصدوق: ص ٢٤٤ ح ٢٦١ كلّها عن الإمام عليّ عليه‌السلام. كمال الدين: ص ١٥١ ح ١٣ عن الإمام الصادق عليه‌السلام، الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه‌السلام: ص ٣٥٩.

٢. مصادقة الإخوان: ص١٣٦ ح ٦، قرب الإسناد: ص٣٣ ح ١٠٦ كلاهما عن الإمام الصادق عليه‌السلام، الأُصول الستّة عشر: ص٧٩، كلها نحوه.

٣. الكافي: ج ١ ص٢٤ ح١٨، تحف العقول: ص٤٤٨ كلاهما عن الإمام الرضا عليه‌السلام وفيهما صدره إلى «جهلاً» نحوه.

٤. لا يمكن تصديق هذا القول بالنسبة إلى بزرجمهر، فإنّه من الحكماء ونقل حكم كثيرة منه وإن صحّ في حقّ ابن المقفّع لأنّه عُدَّ من الزنادقة. (م)

از سخنان امام محمد بن علی باقر علیه السلام[1]

۲۸۶ ۱. به آنچه امیدوار نیستی، امیدوارتر باش از آنچه بدان امید بسته‌ای که موسی بن عمران علیه السلام در پی آوردن آتش رفت و پیامبر و رسول باز آمد.

۲۸۷ ۲. به یکی از شیعیانش گفت: به خدا سوگند ما به کار شما نخواهیم آمد جز آن‌که وارسته باشید. و بی‌گمان، ولایت ما جز با عمل به دست نیاید و آن کس در قیامت بیشترین حسرت را دارد که از عدل بگوید و ناعادلانه رفتار کند.

۲۸۸ ۳. ادب به دست آمدنی و اکتسابی است، پس هر کس بر خود سخت گیرد بر آن دست یابد ولی عقل هدیه‌ای از جانب خدای متعال است و به هرکس که بخواهد می‌بخشد، پس هرکس خود را در آن به تکلّف اندازد جز نابخردی نیفزاید.

مؤلّف می‌گوید: و تصدیق این گفته همان است که بر سر بزرگمهر و ابن مقفّع آمد. آن دو حکیمان بزرگ فارس بودند و معتقد بودند که هر دو پدر عقل و خردند تا آنکه کارهایی کردند که خبرش در دنیا پیچید و در روزگار باقی ماند. همچون قتل‌های فجیع و کارهای زشت. پس از خدا حُسنِ توفیق می‌خواهیم و اینکه ما را به عقل خود وانگذارد که گمراه می‌شویم و به خودمان وانهد که ناتوان شویم و به کسی نسپارد که تباه می‌گردیم.[2]

---

۱. امام محمّد بن علی باقر علیه السلام، در اوّل رجب سال ۵۷ هجری در مدینه به دنیا آمد، ۵۷ سال زیست و در هفتم ذی حجّهٔ سال ۱۱۴ هجری از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. لقب حضرت، «باقر العلوم» و کنیهٔ مبارکش، «ابو جعفر» بود. احادیث فراوان امام در بیشتر کتب حدیث به چشم می‌آید.

۲. گفتهٔ مؤلّف می‌تواند در بارهٔ ابن مقفّع درست باشد که از زندیقان است، اما آنچه در بارهٔ بزرگمهر گفته شده و در کتاب‌های تاریخ و تراجم به چشم می‌آید، بیشتر گفته‌ها و کارهای حکیمانهٔ اوست. (م)

۲۸۹ ۴. إذا عَلِمَ اللهُ تَعالى مِن عَبدٍ حُسنَ نِيَّةٍ اكتَنَفَهُ بِالعِصمةِ.[1]

۲۹۰ ۵. اشحَنوا قُلوبَكُم بِالخَوفِ مِنَ اللهِ تَعالى ؛ فَإِن لَم تَسخَطوا شَيئاً مِن صُنعِ اللهِ تَعالى يُلِمُّ بِكُم، فَاسأَلوا ما شِئتُم.[2]

۲۹۱ ۶. لا يَصبِرُ عَلَى المُروءَةِ إلّا صاحِبُ طَبعٍ كَريمٍ.[3]

۲۹۲ ۷. وكانَ عليه السلام يقولُ : مُعالَجَةُ المَوجودِ أفضَلُ مِنِ انتِظارِ المَفقودِ.[4]

۲۹۳ ۸. مَن حاوَلَ أمراً بِمَعصيةِ اللهِ كانَ أقرَبُ لِما يخافُ، وأفوَتُ لِما يَرجو.[5]

۲۹۴ ۹. إيّاكَ والكِبرَ ! فَإِنّه داعيةُ المَقتِ، ومِن بابِهِ تَدخُلُ النِّقَمُ عَلى صاحِبِهِ، وما أَقَلَّ مَقامَهُ عِندَهُ، وأَسرَعَ زَوالَهُ عَنهُ[6]!

۲۹۵ ۱۰. بِإجالَةِ الفِكرِ يُسَدَّدُ الرأيِ المُعشِبُ، وبِحُسنِ التأنّي تَسهُلُ المَطالِبُ وبِخَفضِ الجانِبِ يُقبِلُ النُّفورُ، وبِسَعَةِ الخَلقِ تَطيبُ المَعيشةُ، وبِكَثرةِ الصَّمتِ تَكثُرُ الهَيبةُ، وبِعَدلِ المَنطِقِ تَجِبُ الجَلالةُ، وبِصالِحِ الأخلاقِ تَزكو الأعمالُ، وبِاحتِمالِ المُؤَنِ يَجِبُ السُّؤدَدُ، وبِالرِّفقِ والتَّوَدُّدِ تُحبِبكَ القُلوبُ، وبِحُسنِ اللِّقاءِ يأْلَفُكَ الثَّناءُ، وبِإيثارِكَ عَلى نَفسِكَ تَستَحِقُّ اسمَ الكَرَمِ، وبِالصِّدقِ والوَفاءِ تَكونُ لِلناسِ رِضىً، وبِتَركِ الإعجابِ تأمَنُ مَقتَ ذَوي الألبابِ، وبِتَركِ ما لا يَعنيكَ يَتِمُّ لَكَ الفَضلُ، وبِالتَّواضُعِ تَنالُ الرِّفعةَ.[7]

۲۹۶ ۱۱. أمرُ الدِّينِ مَعقودٌ بِفَرضٍ عامٍّ، وواجِبٍ خاصٍّ، ومُهمَلٍ مُرسَلٍ ومَحدودٍ مُستَقبَلٍ.[8]

تَفسيرُ الشَّريفِ المُرشِدِ أبي يَعلى مُحمَّدِ بنِ الحَسَنِ الجعفري الطالبي[9] لِذلِكَ الجَوابِ ـ وبِاللهِ التَّوفيقُ ـ :

---

۱. أعلام الدين : ص ۳۰۱.

۱ـ۴. لم نجدها في المصادر.

۵. الكافي : ج ۲ ص ۳۷۳ ح ۳، تحف العقول : ص ۲۴۸ كلاهما عن الإمام الحسين عليه السلام نحوه.

۶. لم نجده في المصادر.

۷. معدن الجواهر : ص ۷۲ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيه مقاطع منه.

۸. لم نجده في المصادر.

۹. هو الشيخ الجليل الشريف أبو يعلى محمّد بن الحسن بن حمزة الجعفري الطالبي أُستاذ المصنّف وأحد تلامذه خليفة الشيخ أبي عبد الله بن النعمان المفيد والجالس مجلسه، متكلّم، فقيه، قيّم بالأمرين جميعا وله كتب متعدّدة، مات رحمه الله في يوم السبت، سادس شهر رمضان، سنة ثلاث وستين وأربع‌مائة ودفن في داره. فراجع : رجال نجاشي: ص ۴۰۴، رقم ۱۰۷۰ وطبقات أعلام الشيعة: ج۵، ص ۱۶۰.

۲۸۹ ۴. چون‌خدای‌متعال‌حسن‌نیّت‌بنده‌ای را بداند او را در پردهٔ عصمت‌بپیچد.

۲۹۰ ۵. دل‌هایتان را با ترس از خدای متعال آکنده سازید و اگر از آنچه خدای متعال ساخته و به سوی شما روانه کرده ناراحت نشدید، هر چه می‌خواهید بطلبید.

۲۹۱ ۶. کسی جز صاحب طبع بزرگ تاب جوانمردی ندارد.

۲۹۲ ۷. و امام باقر می‌فرمود: چاره‌اندیشی با آنچه هست، بهتر است از نشستن به انتظار آنچه نیست.

۲۹۳ ۸. هرکس با نافرمانی خدا، در پی چیزی باشد، به آنچه می‌ترسد، نزدیک‌تر می‌شود و امیدش بیشتر از دست می‌رود.

۲۹۴ ۹. مبادا تکبّر ورزی که به دشمنی و نفرت می‌کشد و بدبختی از دریچهٔ آن بر متکبّر درمی‌آید و تکبّر و بزرگ‌منشی کم می‌ماند و شتابان می‌رود.

۲۹۵ ۱۰. با چرخاندن فکر، رأی خام پخته و استوار شود، و با درنگ و تأمّل نیکو راه به سوی مقصود هموار گردد و با فروتنی، رمیده و رفته باز آید و با گشاده خلقی زندگی پاکیزه و خرّم شود و با سکوت فراوان هیبت انسان زیاد گردد و سخن معتدلانه، بزرگی آورد و با اخلاق نیکو، کارها پاکیزه شود و با به عهده گرفتن زحمات، سروری واجب آید و با مدارا و دوستی، دلها دوستدارت گردد و با خوش‌برخوردی، مورد ستایش قرار گیری و با مقدم داشتن دیگران بر خود، سزاوار نام کرم گردی و با صدق و وفا، مردم از تو خشنود شوند و با وانهادن عُجب و خودپسندی، از نفرت خردمندان ایمن مانی و با ترک بیهوده‌کاری، فضیلتت کامل شود و با فروتنی بلند مرتبه گردی.

۲۹۶ ۱۱. دین، عبارت است از فریضه‌ای برای همگان و واجبی بر برخی از مردمان و امری آزاد و رها و کاری محدود و مضیّق.

«مرشد شریف ابویعلی محمّد بن حسن جعفری طالبی[۱] تفسیری دربارهٔ این پاسخ دارد که با توفیق‌جویی از خدا آن را چنین بیان می‌داریم:

---

۱. او محدث، متکلم، فقیه و شاگرد و جانشین شیخ مفید بوده و کتاب‌های متعددی از خود به یادگار نهاده است. او در سال ۴۶۳ درگذشت. (ر.ک: رجال نجاشی: ص ۴۰۴، رقم ۱۰۷۰، طبقات اعلام الشیعه: ج ۵، ص ۱۶۰).

أمّا الفَرضُ العامُّ فَهُوَ المَعرِفَةُ بِاللهِ تعالى لِعُمومِ اللُّطفِ بِها لِكافّةِ المُكَلَّفينَ والنَّظَرُ إنّما وَجَبَ وكانَ أوَّلَ الواجِباتِ لِأجلِ أنّه وُصلَةٌ إليها ، وأنّه لا طَريقَ إلَيها سِواه، وأمّا الواجِبُ الخاصُّ فَهُوَ الشُّكرُ للهِ تعالى عَلى خَلقِهِ العَبدَ وإسداءِ النِّعَمِ إلَيهِ وحِباهُ ، وأُصولُ النِّعَمِ الَّتي هِيَ الحَياةُ والقُدرةُ والشَّهوَةُ التي لا تَتِمُّ نِعمةُ مُنعِمٍ إلّا بِتَقَدُّمِها ، والعِبادةُ تُستَحَقُّ بِها ؛ لأنّ العِبادةَ كَيفيّةٌ في الشُّكرِ ، وذلِكَ يَخُصُّ المُنعِمَ عَلَيهِ وقَد تَلحَقُ بِذلِكَ الواجِباتُ الشَّرعيّةُ التي يَتَعَيَّنُ فَرضُها عَلَى المُكَلَّفِ ولا يَقومُ فِعلُ الغَيرِ مَقامَ فِعلِهِ فيها كَالطَّهارةِ والصَّلاةِ.

وأمّا المُهمَلُ المُرسَلُ فَيحتَمَلُ أن يَكونَ المُرادُ بِهِ النَّفلَ ، ومَندوباتِ الشَّرعِ مِن حَيثُ كانَ لِلمُكَلَّفِ الاستِكثارُ مِنها واستحقاقُ الثّوابِ بِذلِكَ ، ولا حَرَجَ عَلَيهِ في تَركِها ولا يُذَمُّ بِالعُدولِ عَنها ، فَشُبِّهَت بِالمُهمَلِ المُرسَلِ مِن حَيثُ لا تَضييقَ فيها ، ولا عِقابَ يَلحَقُ بِالانصِرافِ عَنها .

والمَحدودُ المُستَقبَلُ ما ضُيِّقَ وَأُوجِبَ ولَم يُجعَل لِلمُكَلَّفِ فُسحةٌ في تَركِهِ، وتُوُعِّدَ عَلَى العُدولِ عَنهُ بِالعِقابِ .

ولَيسَ يَخرُجُ أمرُ الدِّينِ عَن هذا التَّقسيمِ عَلى طَريقِ الجُملةِ ، وإن كانَ تَفصيلُهُ يَطولُ بِهِ الشَّرحُ .

۲۹۷ ۱۲ . تَوَقّي الصَّرعةِ خَيرٌ مِن سؤالِ الرَّجعةِ.[۱]

۲۹۸ ۱۳ . وقالَ عليه السلام لابنِهِ جَعفرٍ عليه السلام : يا بُنَيّ، إذا أنعَمَ اللهُ عَلَيكَ بِنِعمةٍ فَقُل: الحَمدُ للهِ وإذا حَزَبَكَ أمرٌ فَقُل : لاحَولَ ولاقُوّةَ إلّا بِاللهِ ، وإذا أبطأ عَليكَ الرِّزقُ فَقُل : أستغفِرُ اللهَ.[۲]

۲۹۹ ۱۴ . وقالَ لَهُ أيضاً : يا بُنَيَّ، إنَّ اللهَ تعالى خَبَأَ ثَلاثَةَ أشياءٍ في ثَلاثَةِ أشياءٍ : خَبَأَ رِضاهُ

---

۱ . كشف الغمّة : ج ۲ ص ۳۶۳.

۲ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۴۵، تحف العقول : ص ۲۰۷ عن الإمام عليّ عليه السلام نحوه.

اما واجب همگانی ، همان معرفت به خدای متعال است ، چون این لطفی بر همهٔ مکلّفان است و بحث و نظر از این رو واجب شد و در صدر واجبات قرار گرفت که راه وصول به معرفت است و طریق دیگری جز آن نیست.

و اما واجب خاصّ، همان سپاسگزاری از خدای متعال بر خلقت انسان و فرستادن نعمت‌ها و عطای آنها به اوست، بویژه اساس نعمتها یعنی زندگی و توانایی و میل‌ها که هیچ نعمتی جز از پی آنها به وجود نیاید و عبادت و بندگی خدا به همینها سزاوار گردد ، زیرا عبادت گونه‌ای سپاسگزاری است و این به کسی اختصاص دارد که نعمتش بخشیده‌اند. وگاه واجبات شرعی را نیز به این گونه ملحق کرده‌اند، واجبات عینی مانند طهارت و نماز که بر شخص مکلّف واجب است وکس دیگری نمی‌تواند به جایش اداکند.

و امّا آنچه آزاد و رهاست ، ممکن است منظور از آن، نافله‌ها و مستحبّات شرعی باشد از این جهت که مکلّف می‌تواند با افزودن آنها بر اعمال خود ، سزاوار پاداش شود، اگر چه مشکلی در ترک آنها نیست و به سبب انجام ندادن آنها سرزنش نمی‌شود ، پس چون سختی و تنگی در آنها نیست و عقوبتی بر رویگردانی از آنها نیست، به آزاد و رها تشبیه شد.

و محدود و مضیّق آن است که واجب است و مفرّی از آنها نیست و برای مکلّف گریزگاهی از ترک آنها نهاده نشده و بر انجام ندادن آنها ، وعدهٔ عقاب داده شده است . و دین اجمالاً از این تقسیم خارج نیست، اگر چه تفصیل آن شرح را طولانی می‌کند.

۲۹۷ ۱۲ . حفظ خود از فروغلتیدن بهتر از درخواست بازگشت است.

۲۹۸ ۱۳ . امام باقر به پسرش امام جعفر﵇ فرمود: پسر عزیزم، چون خداوند نعمتی بر تو بخشید بگو: الحمدلله (ستایش ویژهٔ خداست) و چون چیزی تو را اندیشناک کرد بگو: لاحول ولا قوة إلّا بالله (تغییر و نیرویی به جز خدا نیست) و چون روزی‌ات دیر رسید بگو: استغفرالله (از خدا آمرزش می‌خواهم).

۲۹۹ ۱۴ . خداوند سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است: خشنودی‌اش را در

في طاعَتِهِ؛ فَلا تُحَقِّرَنَّ مِنَ الطّاعَةِ شَيئاً، فَلَعَلَّ رِضاهُ فيهِ، وَخَبَّأَ سَخَطَهُ في مَعصِيَتِهِ؛ فَلا تُحَقِّرَنَّ مِنَ المَعصِيَةِ شَيئًا فَلَعَلَّ سَخَطَهُ فيهِ، وَخَبَّأَ أَولِياءَهُ في خَلقِهِ؛ فَلا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا فَلَعَلَّ ذلكَ الوَلِيَّ.[1]

۳۰۰ ۱۵. إنّ قوماً عَبَدوا اللهَ رَغبةً فَتِلكَ عِبادةُ التُّجّارِ، وإنّ قَوماً عَبَدوا اللهَ رَهبَةً فَتِلكَ عِبادةُ العَبيدِ، وإنّ قَوماً عَبَدوا اللهَ شُكراً فَتِلكَ عِبادةُ الأحرارِ.[2]

۳۰۱ ۱۶. وقالَ: صانِعِ المُنافِقَ بِلِسانِكَ، وأخلِص وُدَّكَ للمؤمنين، وإن جالَسَكَ يَهودِيٌّ فأحسِن مُجالَسَتَهُ.[3]

۳۰۲ ۱۷. وقالَ الجاحِظُ: جَمَعَ الباقِرُ عليه السلام صَلاحَ شأنِ الدُّنيا بِحَذافيرِها في كَلِمَتَينِ، فَقالَ عليه السلام: صَلاحُ شَأنِ التَّعايُشِ وَالتَّعاشُرِ مِلءُ مِكيالٍ ثُلثاهُ فِطَنٌ، وثُلثٌ تَغافُلٌ.[4]

۳۰۳ ۱۸. وقالَ عليه السلام لِرَجُلٍ هَنَّأَهُ بِمَولودٍ: أسألُ اللهَ تَعالى أن يَجعَلَهُ خَلَفاً مَعَكَ وخَلَفاً بَعدَكَ، فَإنَّ الرَّجُلَ يَخلُفُ أباهُ في حَياتِهِ ومَوتِهِ.[5]

۳۰۴ ۱۹. وكانَ عليه السلام يَدعو ويَقولُ: اللّهُمّ أعِنّي عَلَى الدُّنيا بِالغِنى، وعَلَى الآخِرةِ بِالعَفوِ.[6]

۳۰۵ ۲۰. لاعُذرَ لِلمُعتَلِّ[7] عَلى رَبِّهِ، ولاتَوبَةَ لِلمُصِرِّ عَلى ذَنبِهِ.[8]

۳۰۶ ۲۱. الوُقوفُ عِندَ الشُّبهَةِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ في الهَلَكةِ، وتَركُكَ حَديثاً لَم تَروِهِ خَيرٌ مِن

---

۱. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۳، كنزالفوائد: ج ۱ ص ۵۵ عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه.

۲. نهج البلاغة: الحكمة ۲۳۷، تحف العقول: ص ۲۴۶ عن الإمام الحسين عليه السلام، الكافي: ج ۲ ص ۸۴ ح ۵ عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه.

۳. الأمالي للمفيد: ص ۱۸۵ ح ۱۰، الزهد للحسين بن سعيد: ص ۲۲ ح ۴۹، تحف العقول: ص ۲۹۲، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۴۰۲ ح ۵۸۷۲، الأمالي للصدوق: ص ۷۲۷ ح ۹۹۶ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام.

۴. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۴، تحف العقول: ص ۳۵۹ عن الإمام الصادق عليه السلام، كفاية الأثر: ص ۲۴۰ عن الإمام زين العابدين عليه السلام وليس فيه «التعاشر».

۵. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۵.

۶. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۵.

۷. وفي «ب»: لمعتلي والظاهر أنّهما مصحّفان والصحيح «المتعلّل».

۸. مقصد الراغب: ص ۱۵۴ (مخطوط).

اطاعتش پنهان کرده، پس هیچ طاعتی را کوچک مشمار که شاید خشنودی او در آن باشد و ناخشنودی‌اش را در نافرمانی از خود پنهان کرده، پس هیچ نافرمانی‌ای را کوچک مشمار که شاید ناخشنودی‌اش در آن باشد و اولیایش را در خلقش پنهان کرده، پس هیچ کس را کوچک مشمار که شاید ولّی خدا باشد.

۳۰۰ ۱۵. مردمی خدا را به طمع پرستیدند و آن عبادت تاجران است و مردمی خدا را از ترس، پرستیدند و آن عبادت بردگان است و مردمی خدا را از سر سپاس پرستیدند و آن عبادت آزادگان است.

۳۰۱ ۱۶. با منافق به زبانت سازگاری نشان ده و با مؤمنان، دوستیت را خالص ساز و اگر حتّی یهودی‌ای با تو همنشین شد، با او به نیکویی همنشینی کن.

۳۰۲ ۱۷. جاحظ می‌گوید: امام باقر روش نیکو زیستن در دنیا را در دو کلمه گرد آورده و فرموده است: سامان یافتن همزیستی و معاشرت به پیمانهٔ پری ماند که دو سومش هوشمندی و یک سومش نادیده گرفتن (خطای دیگران) است.

۳۰۳ ۱۸. در تهنیت به مردی در تولّد فرزندش: از خداوند متعال می‌خواهم که او را جانشینت در زندگی و نیز پس از خودت بنماید که مرد، جانشین پدرش در زندگی و پس از مرگ است.

۳۰۴ ۱۹. امام باقر ﷺ دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا مرا در دنیا با بی‌نیازی یاری ده و در آخرت با عفو.

۳۰۵ ۲۰. درنگ‌کنندهٔ بهانه‌جو را نزد پروردگارش عذری و پافشاری کنندهٔ بر گناه را توبه‌ای نیست.

۳۰۶ ۲۱. توقّف در امور مشتبه بهتر از فرو رفتن در هلاکت است و نقل

رُوايَتِكَ حَديثاً لَم تُحصِهِ. إنّ عَلى كُلِّ حَقٍّ نوراً، وما خالَفَ كِتابَ اللهِ تعالى فَدَعوهُ.[١]

إنّ أسرَعَ الخَيرِ ثَواباً البِرُّ، وإنّ أسرَعَ الشَّرِّ عُقوبةً البَغيُ، وكَفى بِالمَرءِ عَيباً أن يَنظُرَ مِنَ النّاسِ ما يَعمى عَنهُ مِن نَفسِهِ، يُعَيِّرُ النّاسَ بِما لا يَستَطيعُ تَركَهُ، أو يؤذي جَليسَهُ بِما لا يَعنيهِ.[٢]

٣٠٧ ٢٢. الغَلَبَةُ بِالخَيرِ فَضيلةٌ، وَبِالشَّرِّ قَبيحةٌ.[٣]

٣٠٨ ٢٣. ورَوى هِشامُ بنُ مُحمّد، عَن أبيهِ قالَ: قالَ لي أبو جَعفرٍ عليه السلام في بعضِ ما شَكَوتُ إلَيهِ: استتر[٤] مِنَ الشامِتينَ بِحُسنِ العَزاءِ عَنِ المَصائبِ.[٥]

٣٠٩ ٢٤. قال: وسَمِعتُه عليه السلام يَقولُ: العَبدُ مَنِ استَعبَدتهُ المَقابِحُ.[٦]

٣١٠ ٢٥. (ما عَرَفَ الخَيرَ مَن لَم يَتَّبِعهُ، و) ما عَرَفَ الشَّرَّ مَن لم يَجتَنِبهُ.[٧]

٣١١ ٢٦. اعرِفِ الخَيرَ لِتَعمَلَ بِهِ، واعرِفِ الشَّرَّ لِئلّا تَقَعَ فيهِ.[٨]

٣١٢ ٢٧. قالَ: وكانَ عليه السلام يَقولُ: أوَّلُ الحَزمِ المَشورَةُ لِذي الرَّأيِ النّاصِحِ، والعَمَلُ بِما يُشيرُ بِهِ.[٩]

٣١٣ ٢٨. أخوكَ مَن واساكَ.[١٠]

---

١. تفسير العياشي: ج ١ ص ٨ ح ٢ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيه «حقيقة» بدل «نوراً»، الكافي: ج ١ ص ٥٠ ح ٩، المحاسن: ج ١ ص ٣٤٠ ح ٦٩٩ وليس فيهما ذيله من «إنّ على كلّ»، تهذيب الأحكام: ج ٧ ص ٢٧٤ ح ٢٩٠٢، الزهد للحسين بن سعيد: ص ١٩ ح ٤١ وفيهما صدره.

٢. الأمالي للمفيد: ص ٢٧٨ ح ٤، الخصال: ص ١١٠ ح ٨١، ثواب الأعمال: ص ١٩٩، الزهد للحسين بن سعيد: ص ٨ ح ١٣، الأمالي للطوسي: ص ١٠٧ ح ١٦٣ كلّها عن رسول الله صلى الله عليه وآله.

٣. الدرّة الباهرة: ص ٢٨ وفيه «جهل» بدل «قبيحة».

٤. وفي «ب»: استتبر.

٥. مقصد الراغب: ص ١٥٥ (مخطوط).

٦. لم نجده في المصادر.

٧. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ٢٩٠ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

٨ و ٩. لم نجدهما في المصادر.

١٠. عيون الحكم والمواعظ: ص ٣٩ ح ٨٤٤.

نکردن حدیث بهتر از نقل کردن آن است بی آن‌که معنایش را دریافته باشی. بی‌گمان بر هر حقیقتی، هاله‌ای از نور است و آنچه را که با کتاب خدای متعال مخالف است وانهید.

بی‌گمان (در میان نیکی‌ها) نیکی به دیگران سریعترین پاداش و (در میان شرارت‌ها) ظلم و تجاوز سریعترین عقوبت را دارد، و در عیب آدمی همین بس که عیب را در خود نبیند و آن را در مردم بیابد و مردم را به چیزی سرزنش کند که خود قدرت ترکش را ندارد، یا همنشین خود را با بیهوده گویی آزار دهد.

۳۰۷ ۲۲ . با نیکی چیره گشتن، فضیلت است و با شرارت، قباحت و زشتکاری.

۳۰۸ ۲۳ . هشام بن محمّد از پدرش: به امام باقر ﷺ شکوه کردم به من فرمود: با نیک تحمل کردن مصیبت، خود را از شماتت سرزنش کنندگان ایمن بدار.

۳۰۹ ۲۴ . همو می‌گوید و شنیدم که می‌فرماید: بنده کسی است که زشتی‌ها او را به بند کشیده باشند.

۳۱۰ ۲۵ . کسی که از نیکی پیروی نکند، آن را نشناخته و کسی که از شرّ پرهیز نکند، آن را نشناخته است.

۳۱۱ ۲۶ . نیکی را بشناس تا بدان عمل کنی و شرّ را بشناس تا در آن نیفتی.

۳۱۲ ۲۷ . همو می‌گوید: و امام باقر ﷺ می‌فرمود: سر آغاز استوار اندیشی مشورت با خیرخواهان صاحب نظر است و عمل به آنچه نظر داده‌اند.

۳۱۳ ۲۸ . برادرت آن است که تو را با خود سهیم کند.

۳۱۴ ۲۹ . مَن عَمِلَ بِما يَعلَمُ، عَلَّمَهُ اللهُ ما لَم يَعلَمُ.[۱]

۳۱۵ ۳۰ . وقالَ جابِرٌ: دَخَلتُ عَلى أبي جَعفَرٍ عليه السلام ـ ونَحنُ (جَميعاً ما قَضَينا ـ نُسُكَنا ـ فَقُلتُ:) أوصِنا يابنَ رَسولِ اللهِ.

فَقالَ: لِيُعِن قَوِيُّكُم ضَعيفَكُم، وليَعطِف غَنِيُّكُم عَلى فَقيرِكِم، وليَنصَحِ الرَّجُلُ أخاهُ كَنَصيحَتِهِ لِنَفسِهِ، واكتُموا أسرارَكُم، ولا تَحمِلوا الناسَ عَلى رِقابِنا وانظُروا أمرَنا وما جاءَكُم عَنّا؛ فَإِن وَجدتُموهُ مُوافِقاً للقُرآنِ فَهُوَ مِن قَولِنا، وما لَم يَكُن لِلقُرآنِ مُوافِقاً فَقِفوا عِندَهُ، ورُدّوهُ إلَينا حتّى نَشرَحَ لَكُم ما شُرِحَ لَنا.[۲]

۳۱۶ ۳۱ . واجتَمَعَ عِندَهُ عليه السلام: قَومٌ مِن بَني هاشِمٍ وغَيرِهِم فَقالَ لَهُم: اتَّقوا اللهَ شيعةَ آلِ محمّدٍ صلى الله عليه وآله وكونوا النُّمرُقَةَ[۳] الوُسطى، يَرجِعُ إلَيكم الغالي، ويَلحَقُ بِكُمُ التالي.

قالوا: وما الغالي؟ قال: الَّذي يَقولُ فينا ما لا نَقولُهُ في أنفُسِنا.

قالوا: فَما التالي؟ قالَ: الذي يَطلُبُ الخَيرَ فَيزيدُ فيهِ خَيراً، إنّه واللهِ ما بَينَنا وبينَ اللهِ قرابةٌ، ولا لَنا على اللهِ مِن حُجّةٍ، ولا نَتَقَرَّبُ إلَيهِ إلّا بِالطاعةِ، مَن كانَ مِنكُم مُطيعاً للهِ يَعمَلُ بِطاعَتِهِ نَفَعَتهُ وِلايَتُنا أهلَ البَيتِ، ومَن كانَ مِنكُم عاصِياً للهِ يَعمَلُ بِمَعاصيهِ لَم تَنفَعهُ وِلايَتُنا، (وَيحَكُم، لا تَغتَرّوا).[۴]

۳۱۷ ۳۲ . وقالَ لَهُ بَعضُ شيعَتِهِ: أوصِني ـ وهُوَ يُريدُ سَفَراً ـ فَقالَ لَهُ عليه السلام: لا تَسيرَنَّ شِبراً وأنت حاقِنٌ[۵]، ولا تنزِلَنَّ عَن دابّتِكَ لَيلاً لِقضاءِ حاجةٍ إلّا ورِجلِكَ في خُفٍّ، ولا تبولَنّ في نَفَقٍ، ولا تَذوقَنّ بَقلَةً ولا تَشَمُّها حَتّى تَعلَمَ ما هِيَ، ولا تَشرَب مِن سِقاءٍ حَتّى تَعلَمَ ما فيهِ، واحذَر

---

۱ . الفصول المختارة: ص ۱۰۷ عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيه «ورثهُ» بدل «علمهُ».

۲ . الأمالي للطوسي: ص ۲۳۲ ح ۴۱۰.

۳ . نُمرُقة: أي وسادة، وهي بضمّ النون والراء وبكسرهما (النهاية: ج ۵ ص ۱۱۸).

۴ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۴۳، الكافي: ج ۲ ص ۷۵ ح ۶، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۵۰۲ ح ۱۴۴۰ كلاهما نحوه.

۵ . الحاقِنُ: هو الذي حبس بوله (النهاية: ج ۱ ص ۴۰۰).

۳۱۴ ۲۹. هرکس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی‌داند به او می‌آموزد.

۳۱۵ ۳۰. جابر گوید: با گروهی که همگی هنوز اعمال حجّ را تمام نکرده بودیم بر امام باقر علیه السلام درآمدیم؛ من گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را سفارشی کن.

امام فرمود: توانایتان به ناتوانتان کمک کند و ثروتمندتان به نیازمندتان توجّه و هرکس برای برادرش خیرخواهی کند آن‌چنان که برای خود می‌کند و رازهایتان را پنهان بدارید و مردم را بر ما مسلّط مدارید و در فرمان ما و در آنچه از ما به شما می‌رسد دقّت کنید، اگر آن را موافق قرآن یافتید، از گفتار ماست و در آنچه با قرآن موافق نبود توقّف کنید و به ما بازگردانید تا آنچه را برایمان شرح شده، برایتان شرح دهیم.

۳۱۶ ۳۱. گروهی از بنی‌هاشم و دیگران نزد حضرتش گرد آمدند. حضرت به آنان فرمود: ای شیعهٔ آل محمّد صلی الله علیه و آله از خدا پروا کنید و تکیه گاه میانه باشید، غالی به شما باز گردد و تالی به شما بپیوندد.

گفتند: غالی کیست؟ فرمود: کسی که در بارهٔ ما چیزی می‌گوید که ما دربارهٔ خود نمی‌گوییم.

گفتند: تالی کیست؟ فرمود: آن که به دنبال خیر است و خیرش افزوده می‌شود. به خدا سوگند میان ما و خدا، خویشی‌ای نیست و ما حجّتی بر خدا نداریم و جز با فرمانبرداریش به او نزدیکی نمی‌جوییم. هرکس از شما فرمانبردار خدا باشد و به فرمان او عمل کند، ولایت ما أهل بیت به او سود دهد و هرکس از شما خدا را نافرمان و معصیت کار باشد، ولایت ما او را سودی نبخشد؛ وای بر شما فریفته مشوید.

۳۱۷ ۳۲. یکی از شیعیان حضرتش عزم سفر داشت و سفارشی خواست. حضرت به او فرمود:

یک وجب هم با حالت حبس پیشاب راه مسپار و شب از مرکبت برای قضای حاجت پیاده مشو، مگر آن که کفش به پا داشته باشی و در نقب و دالان بول مکن و هیچ سبزی‌ای را مچش و بو مکن تا آن که بدانی چیست و از هیچ

مَن تَعرِفُ، ولا تَصحَبِ مَن لا تَعرِفُ.[1]

۳۱۸ ۳۳. تَعَلَّموا العِلمَ؛ فَإِنّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وطَلَبَهُ عِبادةٌ، ومُذاكَرَتَهُ تَسبيحٌ، والبَحثَ عَنهُ جِهادٌ، وتَعليمَهُ صَدَقَةٌ، وبَذلَهُ لِأَهلِهِ قُربةٌ. والعِلمُ مَنارُ الجَنَّةِ وأُنسٌ في الوَحشةِ، وصاحِبٌ في الغُربةِ، ورَفيقٌ في الخَلوَةِ، ودَليلٌ عَلَى السَّرّاءِ، وعَونٌ عَلَى الضَّرّاءِ، وزَينٌ عِندَ الأَخِلّاءِ، وسِلاحٌ عَلَى الأعداءِ، يَرفَعُ اللهُ بِهِ قَوماً لِيَجعَلَهُم في الخَيرِ أئِمَّةً يُقتَدى بِفِعالِهِم، وتُقتَصُّ آثارُهم، ويُصَلّي عَلَيهِم كُلُّ رَطبٍ ويابِسٍ، وحيتانُ البَحرِ وهَوامُّهُ، وسِباعُ البَرِّ وأنعامُهُ.[2]

۳۱۹ ۳۴. إنّ طَبائعَ الناسِ كُلَّها مُرَكَّبَةٌ عَلَى الشَّهوةِ والرَّغبةِ والحِرصِ والرَّهبَةِ والغَضَبِ واللَّذَّةِ، إلّا أنَّ في الناسِ مَن قَد ذَمَّ هذهِ الخِلالَ بِالتَّقوى والحَياءِ والأَنَفِ[3]. فإذا دَعَتكَ نَفسَكَ إلى كَبيرةٍ منَ الأمرِ فارمِ بِبَصَرِكَ إلى السَّماءِ، فإن لَم تَخَف مِمَّن فيها، فانظُر إلى مَن في الأرضِ لَعَلَّكَ أن تَستَحيِيَ مِمَّن فيها، فإن كُنتَ لا مِمَّن في السَّماءِ تَخافُ، ولا مِمَّن في الأرضِ تستحيي، فَعُدَّ نَفسَكَ في البَهائمِ.[4]

۳۲۰ ۳۵. ما أقبَحَ الأَشَرَ عِندَ الظَّفَرِ، والكآبَةَ عِندَ النائبةِ، والغِلظَةَ عَلى الفَقيرِ، والقَسوةَ عَلَى الجارِ، ومُشاحَنَةَ[5] القَريبِ، والخِلافَ على الصاحِبِ، وسوءَ الخُلقِ عَلَى الأهلِ، والاستِطالَةَ بِالقُدرةِ، والجَشَعَ مَعَ الفَقرِ، والغيبةَ لِلجَليسِ، والكَذِبَ في الحَديثِ، والسَّعيَ بِالمُنكَرِ، والغَدرَ مِنَ السُّلطانِ، والخُلفَ من ذي المُروءة[6]!

۳۲۱ ۳۶. وَقيلَ لَهُ ﷺ: مَن أعظَمُ الناسِ قَدراً؟ فَقالَ: مَن لا يبالي في يَدِ مَن كانتِ الدُّنيا.[7]

---

۱. أعلام الدين: ص ۳۰۲.

۲. الخصال: ص ۵۲۲ ح ۱۲، الأمالي للطوسي: ص ۴۸۸ ح ۱۰۶۹، تحف العقول: ص ۲۸، الأمالي للصدوق: ص ۷۱۳ح ۹۸۲ وليس فيهما مقاطع منه وكلّها عن رسول الله ﷺ نحوه.

۳. يقال: أنِفَ من الشيء يأنف أنفاً: إذا كرهه وشرُفت نفسه عنه (النهاية: ج ۱ ص ۷۶).

۴. لم نجده في المصادر و عنه مستدرك وسائل الشيعة: ج ۱۱، ص ۲۱۲، ح ۱۲۷۷۱ وفيه «زمّ» بدل «ذمّ» وهو الظاهر.

۵. وفي «أ»: مشاحّة.

۶. من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۹۰ ح ۵۸۳۴ عن الإمام عليّ ﷺ وليس فيه مقاطع منه.

۷. الدرّة الباهرة: ص ۲۸، معدن الجواهر: ص ۲۲ من دون إسنادٍ إلى المعصوم، أعلام الدين: ص ۳۰۲.

ظرفی منوش تا آن که بدانی در آن چیست و از کسی که می‌شناسی برحذر باش و با کسی که نمی‌شناسی همراه مشو.

۳۱۸ ۳۳. دانش را فرا گیرید که فراگرفتنش نیکی است، و پی‌جوییش عبادت، و به گفت‌وگو نهادن آن تسبیح، و بحث از آن جهاد، و آموزشش صدقه، و بذل آن به اهلش، مایهٔ نزدیکی به خداست. دانش نشان‌دهنده و راهنمای به سوی بهشت است و مونس تنهایی و یار غربت و همراه خلوت و در خوشی و ناخوشی راهنما و زیوری برای همدلان و سلاحی علیه دشمنان است.

خداوند کسانی را با آن برمی‌کشد تا پیشوای نیکی قرارشان دهد و به ایشان اقتدا و از آثارشان اقتباس کنند و هر تر و خشکی، حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چهارپایان خشکی، برای آنها آمرزش می‌طلبند

۳۱۹ ۳۴. طبیعت مردمان، مرکّب از خواهش و میل و حرص و ترس و خشم و لذّت است، جز آن که در برخی از مردم، این خصلتها با رویه‌ای از تقوا و حیا و عار پوشیده شده است. پس چون نفست تو را به گناه بزرگی فرا خواند، نگاهت را به آسمان‌بینداز، پس‌اگر از کسی‌که در آن‌است نمی‌ترسی، به زمین بنگر شاید از کسی که در آن است حیا کنی، پس اگر نه از کسی که در آسمان است می‌ترسی و نه از کسی که در زمین است حیا می‌ورزی، خود را از چهارپایان بشمار.

۳۲۰ ۳۵. چه زشت است سرمستی به گاه پیروزی، و اندوه و پریشانی هنگام مصیبت و درشتی با فقیر و سنگدلی با همسایه، و دشمنی با خویشاوند، و مخالفت با همراه، و بدخویی با خانواده، و دست درازی به گاه قدرت، و حرص زدن در وقت ناداری، و غیبت همنشین کردن، و سخن دروغ گفتن، و کوشیدن در کار زشت و نیرنگ از سلطان، و خلف وعده از جوانمرد.

۳۲۱ ۳۶. به حضرتش گفته شد: گران‌قدرترین مردم کیست؟ فرمود: آن که اهمیتی ندهد دنیا به دست کیست.

۳۲۲ ۳۷. وقيلَ لهﷺ: مَن أكرَمُ الناسِ نَفساً؟ فَقالَ: مَن لا يَرَى الدُّنيا لِنَفسِهِ قَدراً.[۱]

۳۲۳ ۳۸. وقالَ حُمرانُ بنُ أعيَنَ: سَمِعتُ أبا جَعفرٍﷺ يَقولُ: إنّ اللهَ سُبحانَهُ وتَعالى فَضَّلَ الإيمانَ عَلَى الإسلامِ بِدَرَجةٍ، كَما فَضَّلَ الكَعبةَ عَلى المَسجِدِ الحَرامِ.[۲]

۳۲۴ ۳۹. المُروءَةُ: الفِقهُ في الدِّينِ، والصَّبرُ عَلى النَّوائبِ، وحُسنُ التَّقديرِ في المَعيشةِ.[۳]

---

۱. الكافي: ج ۱ ص ۱۹ ح ۱۲، تحف العقول: ص ۳۸۹.

۲. الكافي: ج ۲ ص ۵۲ ح ۳، تفسير القمّي: ج ۱ ص ۹۹.

۳. الخصال: ص۱۲۴ ح ۱۲۰ عن الإمام عليّﷺ، نثرالدرّ: ج ۱ ص۴۰۸ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وكلاهما نحوه.

۳۲۲ ۳۷ . به حضرتش گفته شد: بزرگوارترین مردم کیست؟ فرمود: آن که دنیا را بهای خود نبیند.

۳۲۳ ۳۸ . حمران بن اعین می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند سبحان و متعال، ایمان را یک درجه بر اسلام برتری داده، همان گونه که کعبه را بر مسجدالحرام برتری بخشیده است.

۳۲۴ ۳۹ . مروّت، فهم عمیق دین و شکیبایی بر مصیبت‌ها و نیک‌اندازه گیری در زندگی است.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الصّادِقِ أبي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام

٣٢٥ ١. المؤمِنُ يُداري ولا يماري.[١]

٣٢٦ ٢. مَن تطأطأ للسُّلطانِ تَخَطّاهُ، ومَن تطاولَ أرداهُ.[٢]

٣٢٧ ٣. كُلُّ شَيءٍ يَحتاجُ إلى عَقلٍ إلّا شيئاً واحداً، فَقيل: وما هُوَ؟ قالَ: الدُّوَلُ.[٣]

٣٢٨ ٤. الاستِرسالُ إلى المُلوك من عَلامةِ النُّوكِ[٤]، والحَوائجُ فُرَصٌ؛ فَخُذوها عِندَ إسفارِ الوُجوهِ، ولا تَعَرَّضوا لَها عِندَ التَّعبيسِ والتَّقطيبِ.[٥]

٣٢٩ ٥. لَو عَلِمَ سَيِّئُ الخُلُقِ أنّه يُعَذِّبُ نَفسَهُ لَتَسَمَّحَ في خُلقِهِ.[٦]

٣٣٠ ٦. ما ارتُجَّ امرُؤٌ، وأحجَمَ عليه الرَّأيُ، وأعيَت بِهِ الحِيَلُ، إلّا كانَ الرِّفقُ مِفتاحَهُ.[٧]

٣٣١ ٧. آفَةُ الدّينِ العُجبُ والحَسَدُ والفَخرُ.[٨]

---

١. أعلام الدين: ص ٣٠٣.

٢ و ٣. مقصد الراغب: ص ٨١٥ (مخطوط).

٤. النُّوكُ: الحُمق (الصحاح: ج ٤ ص ١٦١٢).

٥. مقصد الراغب: ص ٨١٥ (مخطوط وليس فيه صدره).

٦. لم نجده بهذه اللفظة ولكن يدلّ روايات متعدّدة على تأثير سوء الخلق في تعذيب النفس فراجع: ميزان الحكمة: عنوان ١١١٥: سوء الخلق.

٧. أعلام الدين: ص ٢٩٨ عن الإمام الحسين عليه السلام نحوه وليس فيه صدره.

٨. الكافي: ج ٢ ص ٣٠٧ ح ٥، تحف العقول: ص ٩٣ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيه «آفة الدين الحسد».

از سخنان امام صادق علیه‌السلام[1]

۳۲۵ ۱. مؤمن، کسی است که مدارا می‌کند و نمی‌ستیزد.

۳۲۶ ۲. پادشاه آن‌که را در برابرش سر فرود آورد، لگدمال کند و آن‌که را گردن افرازد بر زمین افکند.

۳۲۷ ۳. هر چیزی به عقل نیاز دارد جز یک چیز، گفته شد: چه چیز؟ گفت: پادشاهی.

۳۲۸ ۴. رفت و آمد با پادشاهان از نشانه‌های حماقت است و رفع نیازها در گرو فرصت، پس آنها را هنگام گشادگی چهره‌ها عرضه کنید و نه در ترشرویی و اخم.

۳۲۹ ۵. اگر انسان بدخو می‌دانست که خود را عذاب می‌دهد، آسان می‌گرفت.

۳۳۰ ۶. هیچ کس پریشان نشد و دچار حیرت و عجز از چاره جویی نگشت جز آن که مدارا گشایشگر کارهایش شد.

۳۳۱ ۷. آفت دین خودپسندی و حسادت و فخرفروشی است.

---

۱. امام جعفر صادق علیه‌السلام در هفده ربیع الاول سال ۸۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و در ۲۵ شوّال سال ۱۴۸ هجری در همان جا رحلت کرد و در بقیع به خاک سپرده شد. کنیهٔ امام، «ابو عبد الله» بود و به «صادق» شهرت داشت. سخنان فراوان امام، مدار اصلی فقه و معارف شیعه است و همهٔ کتاب‌های حدیثی به نقل آنها پرداخته‌اند.

۳۳۲ ۸ . مَنِ اعتَدَلَ يوماهُ فَهُو مَغبونٌ، ومَن كانَ غَدُهُ شَرَّ يومَيهِ فَهُو مَفتونٌ، ومَن لَم يَتَفَقَّدِ النُّقصانَ في نَفسِهِ دامَ [نَقصُهُ] ومَن دامَ نَقصُهُ فَالمَوتُ خَيرٌ لَهُ، ومَن أذنَبَ مِن غَيرِ تَعَمُّدٍ كانَ للعَفوِ أهلاً.[۱]

۳۳۳ ۹ . وسُئلَ ﷺ عَنِ الدِّقَّةِ، فَقالَ: مَنعُ اليَسيرِ، وطَلَبُ الحَقيرِ.[۲]

۳۳۴ ۱۰ . لا تَكمُلُ هَيبَةُ الشَّريفِ إلّا بِالتَّواضُعِ.[۳]

۳۳۵ ۱۱ . لا يُحفَظُ الدّينُ إلّا بِعِصيانِ الهَوى، ولا يَبلُغُ الرِّضى إلّا بِخيفَةٍ أو طاعَةٍ.[۴]

۳۳۶ ۱۲ . مَن كانَ الحَزمُ حارِسَهُ، وَالصِّدقُ جَليسَهُ عَظُمَت بَهجَتُهُ، وتَمَّت مُرُوَّتُهُ. ومَن كانَ الهَوىٰ مالِكَهُ، والعَجزُ راحَتَهُ عاقاهُ عَنِ السَّلامَةِ، وأسلَماهُ إلَى الهَلَكَةِ.[۵]

۳۳۷ ۱۳ . قيلَ: وسألَهُ بَعضُ المُلحِدينَ، فَقالَ: ما يَفعَلُ رَبُّكَ في (هذِهِ السّاعَةِ) فَقالَ ﷺ: يَسوقُ المَقاديرَ إلى المَواقيتِ.

وسأَلَ آخرَ فَقالَ: ما فِعلُ رَبِّكَ فَقالَ: فَسخُ العَزمِ، وكَشفُ الغَمِّ.[۶]

۳۳۸ ۱۴ . اطلُبوا العِلمَ ولَو بخَوضِ اللُّجَجِ[۷]، وشَقِّ المُهَجِ[۸].[۹]

۳۳۹ ۱۵ . لَجاهِلٌ سَخِيٌّ أفضَلُ مِن ناسِكٍ بَخيلٍ.[۱۰]

۳۴۰ ۱۶ . ثَلاثَةٌ لا يُصيبونَ إلّا خَيراً: أُولو الصَّمتِ، وتارِكو الشَّرِّ، والمُكثِرون ذِكرَ اللهِ عزّوجلّ وَرَأسُ الخَيرِ التَّواضُعُ.

---

۱ . من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۳۸۲ ح ۵۸۳۳، معاني الأخبار : ص ۱۹۸، الأمالي للطوسي : ص ۴۳۵ ح ۹۷۴، الأمالي للصدوق : ص ۴۷۷ ح ۶۴۴ كلّها عن الإمام عليّ ﷺ نحوه وليس فيها ذيله.

۲ . تحف العقول : ص ۲۲۵ ؛ معاني الأخبار : ص ۴۰۱، ح ۶۲؛ المعجم الكبير : ج ۳، ص ۶۸، ح ۲۶۸۹ كلّها عن الإمام عليّ ﷺ نحوه.

۳ و ۴ . مقصد الراغب : ص ۱۵۸ (مخطوط).

۵ . الدرّة الباهرة : ص ۲۹، ح ۶۷ وفيه «حليتهُ» بدل «جليسه».

۶ . لم نجده في المصادر.

۷ . اللُّجّة : معظم البحر (مجمع البحرين : ج ۴ ص ۱۰۹).

۸ . المُهجة : الدم أو دم القلب والروح (القاموس المحيط : ج ۱ ص ۲۰۸).

۹ . أعلام الدين : ص ۳۰۳.

۱۰ . الدرّة الباهرة : ص ۲۹، ح ۶۸؛ أعلام الدين : ص ۳۰۳.

۳۳۲ ۸. هرکس دو روزش برابر باشد، مغبون است و هرکس فردایش، بدتر از امروزش باشد، مفتون است و هرکس نقص خود را نبیند، نقصش بپاید و هرکس نقصش بپاید مرگ برایش بهتر است و هرکس نه از سر قصد گناه کند، سزاوار عفو است.

۳۳۳ ۹. از حضرتش دربارهٔ فرومایگی سؤال شد، فرمود: نبخشیدن اندک و پی‌جویی کوچک.

۳۳۴ ۱۰. هیبت انسان شریف جز با فروتنی کامل نشود.

۳۳۵ ۱۱. دین جز با سرپیچی از هوای نفس حفظ نشود و به خشنودی (خدا) جز با بیم و اطاعت نتوان رسید.

۳۳۶ ۱۲. آن که استوار اندیشی، نگهبانش و راستی، همنشینش باشد شادمانیش فراوان و مروّتش کامل شود و هرکه هوس، مالکش و ناتوانی، آسودگیش باشد، از سلامت محرومش بدارند و به هلاکتش بسپارند.

۳۳۷ ۱۳. گفته شده است که ملحدی از حضرتش پرسید: اکنون، پروردگات چه می‌کند؟ فرمود: قضا و قدر را به جایگاه معین خود می‌راند. و ملحد دیگری پرسید کار پروردگارت چیست؟ و امام فرمود: منصرف کردن از تصمیم و زدودن اندوه.

۳۳۸ ۱۴. در پی دانش باشید هر چند به درآمدن در دریاها و دادن جان باشد.

۳۳۹ ۱۵. نادان بخشنده بهتر از عابد بخیل است.

۳۴۰ ۱۶. سه دسته جز به خوبی نمی‌رسند: خاموشان، شرگریزان و آنان که خدای عزیز جلیل را فراوان یاد کنند، و سرآغاز خوبی فروتنی است.

فَقالَ لَهُ بَعضُهُم: وما التَّواضُعُ؟ فَقالَ: أن تَرضىٰ مِنَ المَجلِسِ بِدونِ شَرَفِك، وَأن تُسَلِّمَ عَلىٰ مَن لَقيتَ، وأن تَترُكَ المِراءَ وَإن كُنتَ مُحِقّاً.[۱]

۳۴۱ ۱۷. وسئل عليه السلام عَن فَضيلةٍ لِأميرِ المؤمنين صَلَوات اللهِ وسَلامُهُ عَلَيهِ لَم يَشرَكهُ فيها غَيرُهُ، [فقال] عليه السلام: فَضَلَ الأقرَبينَ بِالسَّبقِ، وسَبَقَ الأبعَدينَ بِالقَرابَةِ.[۲]

۳۴۲ ۱۸. خُذ مِن حُسنِ الظَّنِّ بِطَرَفٍ، تُرَوِّح بِهِ قَلبَكَ، وتُرَوِّجُ بِهِ أمرَكَ.[۳]

۳۴۳ ۱۹. المؤمنُ الذي إذا غَضِبَ لَم يُخرِجهُ غَضَبُه مِن حَقٍّ، وإذا رَضِيَ لَم يُدخِلهُ رِضاهُ في باطِلٍ، والَّذي إذا قَدَرَ لَم يأخُذ أكثَرَ مِمَّا لَهُ[۴]

۳۴۴ ۲۰. امتَحِن أخاكَ عِندَ نِعمةٍ تَتَجَدَّدُ لَكَ، أو نائبةٍ تَنوبُكَ.[۵]

۳۴۵ ۲۱. مِنَ حَقِّ أخيكَ أن تَحتَمِلَ لَهُ الظُّلمَ في ثَلاثةِ مَواقِفَ: عِندَ الغَضَبِ، وعِندَ الدّالَّةِ، وعِندَ الهَفوَةِ.[۶]

۳۴۶ ۲۲. مَن ظَهَرَ غَضَبُهُ ظَهَرَ كَيدُهُ، ومَن قَوِيَ هَواهُ ضَعُفَ حَزمُهُ.[۷]

۳۴۷ ۲۳. مَن أنصَفَ مِن نَفسِهِ رُضِيَ حَكَماً لِغَيرِهِ.[۸]

۳۴۸ ۲۴. مَن لَم يُقَدِّمِ الامتِحانَ قَبلَ الثِّقةِ، والثِّقةَ قَبلَ الأنسِ أثمَرت مَوَدَّتُهُ نَدَماً.[۹]

۳۴۹ ۲۵. الأمانةُ رأسُ المالِ.[۱۰]

---

۱. تحف العقول: ص ۲۹۶ وفيه ذيله من «ما التواضع»، الكافي: ج ۲ ص ۱۲۳ ح ۹ وفيه ذيله من «ما التواضع» إلى «شرفك» نحوه.

۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۲.

۳. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۷.

۴. الكافي: ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۱۱، صفات الشيعة: ص ۱۰۱ ح ۳۶، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۷، الخصال: ص ۱۰۵ ح ۶۴ عن الإمام الباقر عليه السلام، المحاسن: ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۲ عن رسول الله صلى الله عليه وآله وكلاهما نحوه.

۵. لم نجده في المصادر.

۶. معدن الجواهر: ص ۳۷ من دون إسنادٍ إلى المعصوم نحوه.

۷. غرر الحكم: ص ۷۹۵۹، عيون الحكم والمواعظ: ص ۴۳۰ ح ۷۳۶۸.

۸. الكافي: ج ۲ ص ۱۴۶ ح ۱۲، من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۱۳ ح ۳۲۳۷، الخصال: ص ۸ ح ۲۴، تحف العقول: ص ۳۵۷، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۳.

۹. كنز الفوائد: ج ۲ ص ۳۵ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

۱۰. الدرّ المنثور: ج ۲ ص ۵۷۳ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

کسی از حضرتش پرسید: فروتنی به چه معناست؟ فرمود: این‌که به کمتر از شأنت رضایت دهی و هر کس را ببینی سلام دهی و ستیزه‌گری را وانهی هر چند حقّ با تو باشد.

۳۴۱ ۱۷. از حضرتش دربارهٔ فضیلتی از امیرمؤمنان ـ درود و سلام خدا بر او باد ـ سؤال شد که دیگری با او در آن فضیلت شریک نباشد.

فرمود: بر نزدیکان و خویشان به سبقت(در ایمان) برتری جست و بر دیگران به نزدیکی و خویشی(با پیامبر خدا).

۳۴۲ ۱۸. اندکی خوش‌گمان باش تا دلت را آسوده کنی و کارت را بگسترانی.

۳۴۳ ۱۹. مؤمن کسی است که چون خشمگین شود، خشمش از حقّ بیرونش نبرد و چون خشنود گردد، خشنودی‌اش در باطلش فرو نبرد و چون قدرت یافت، بیشتر از حقّش برنگیرد.

۳۴۴ ۲۰. دوستت را آن گاه بیازمای که نعمتی به دست می‌آوری و یا مصیبتی به تو می‌رسد.

۳۴۵ ۲۱. از حقوق برادرت است که در سه جا ظلمش را تحمّل کنی: هنگام خشم، شهرت و لغزش.

۳۴۶ ۲۲. هرکه خشمش پدیدار شود، نیرنگش آشکار گردد و هرکه هوسش نیرو گیرد، استواراندیشی‌اش ضعیف گردد.

۳۴۷ ۲۳. هرکه از [جانب] خود انصاف دهد به داوریش رضایت دهند.

۳۴۸ ۲۴. هرکس آزمودن را بر اعتماد و اعتماد را بر انس گرفتن مقدّم ندارد، دوستی‌اش پشیمانی آورد.

۳۴۹ ۲۵. امانتداری، سرمایه است.

۳۵۰ ۲۶ . لا تُتبِع أخاكَ بَعدَ القَطيعةِ وَقيعةً فيهِ ، فَتَسُدَّ عَلَيهِ طَريقَ الرُّجوعِ إلَيكَ ، ولَعَلَّ التَّجارِبَ أن تَرُدَّهُ إلَيكَ .[۱]

۳۵۱ ۲۷ . لَحظُ[۲] الإنسانِ طَرَفٌ مِن خَبَرِهِ .[۳]

۳۵۲ ۲۸ . أكرِم نَفسَكَ عَن هَواكَ .[۴]

۳۵۳ ۲۹ . العُجبُ يَكلِمُ المَحاسِنَ ، والحَسَدُ للصَّديقِ مِن سُقمِ المَوَدَّةِ ، ولَن تَمنَعَ (النّاسَ) مِن عِرضِكَ إلّا بِما تَنشُرُ عَلَيهِم مِن فَضلِكَ .[۵]

۳۵۴ ۳۰ . وقيلَ لَهُ عليه السلام : بِمَ يُداوَى الحِرصُ . فَقالَ : لَن تَنقِمَ مِن حِرصِكَ بِمِثلِ القَناعةِ .[۶]

۳۵۵ ۳۱ . وكانَ عليه السلام يَقولُ : اللّهُمَّ إنَّكَ بِما أنتَ لَهُ أهلٌ مِنَ العَفوِ أولىٰ مِنّي بِما أنا لَهُ أهلٌ مِنَ العُقوبةِ .[۷]

۳۵۶ ۳۲ . استَحيِ مِنَ اللهِ بِقَدَرِ قُربِهِ مِنكَ ، وخَفهُ بِقَدرِ قُدرَتِهِ عَلَيكَ .[۸]

۳۵۷ ۳۳ . كِتابُ اللهِ عَزَّوجَلَّ أربَعةُ أشياءَ : عَلَى العِبارةِ ، والإشارةِ ، واللَّطائفِ ، والحَقائقِ ؛ فَالعِبارَةُ لِلعَوامِّ ، والإشارةُ لِلخَواصِّ ، واللَّطائفُ لِلأولياءِ ، والحَقائقُ لِلأنبياءِ .[۹]

۳۵۸ ۳۴ . مَن سَألَ فَوقَ قَدرِهِ استَحَقَّ الحِرمانَ .[۱۰]

۳۵۹ ۳۵ . العِزُّ أن تَذِلَّ لِلحَقِّ إذا لَزِمَكَ .[۱۱]

---

۱ . نثر الدرّ : ج ۳ ص ۱۵۲ من دون إسنادٍ إلى المعصوم .
۲ . وفي «أ» : لَحظَ .
۳ . لم نجده في المصادر وفي عيون الحكم والمواعظ : ص ۴۲۰ ، ح ۷۱۱۱ : لحظ الانسان رائد قلبه عن الإمام عليّ عليه السلام .
۴ . لم نجده في المصادر وفي دستور معالم الحكم : أكرم نفسك عن كلّ دنيئة عن الإمام عليّ عليه السلام .
۵ . نهج البلاغة : الحكمة ۲۱۸ وفيه «حسد الصديق من سقم المودة» فقط .
۶ . لم نجده في المصادر و ورد في تحف العقول : عن الإمام الباقر عليه السلام ادفع عظيم الحرص بإيثار القناعة .
۷ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۵۴ .
۸ . نثر الدرّ : ج ۴ ص ۴۸ و ج ۷ ص ۱۱۴ من دون إسنادٍ إلى المعصوم و مرَّ نظيره فى كلمات الامام السجاد ، الحديث ۲ .
۹ . الدرّة الباهرة : ص ۳۰ ، ح ۷۱ ؛ جامع الأخبار : ص ۱۱۶ ح ۲۱۱ عن الإمام الحسين عليه السلام ، أعلام الدين : ص ۳۰۳ .
۱۰ . الدرّة الباهرة : ص ۳۰ ، ح ۷۲ ؛ عدّة الداعي : ص ۱۴۰ عن الإمام عليّ عليه السلام ، أعلام الدين : ص ۳۰۳ .
۱۱ . الدرّة الباهرة : ص ۳۰ ، ح ۷۲ .

۳۵۰ ۲۶ . پس از بریدن از دوست از او بدگویی مکن که راه بازگشت را می‌بندی در حالی که شاید تجربه‌ها او را به سوی تو بازگرداند.

۳۵۱ ۲۷ . نگاه انسان خبر از درونش می‌دهد.

۳۵۲ ۲۸ . جانت را ارزشمندتر از آن گیر که پیرو هوست باشد.

۳۵۳ ۲۹ . خودپسندی به نیکویی‌ها لطمه می‌زند، و حسادت به دوست از نادرستی دوستی است و مردم را از تعرّض به آبرویت جلو نگیری جز با آنچه به آنان می‌بخشی.

۳۵۴ ۳۰ . به حضرتش گفته شد: حرص با چه چیز مداوا می‌شود؟ فرمود: با هیچ چیز چون قناعت نمی‌توانی از حرصت انتقام بگیری.

۳۵۵ ۳۱ . امام صادقؑ می‌فرمود: خدایا بی‌گمان شایستگی تو به عفو بیشتر از سزاواری من به کیفر است.

۳۵۶ ۳۲ . از خدا به اندازهٔ نزدیکیش به تو حیا کن و به اندازهٔ قدرتش بر تو بترس.

۳۵۷ ۳۳ . کتاب خدا بر چهار دسته است: عبارت و اشارت و لطایف و حقایق. عبارت برای عموم مردم، و اشارت برای خواصّ، و لطایف برای اولیا، و حقایق برای پیامبران است.

۳۵۸ ۳۴ . آن که بیشتر از اندازهٔ خود بخواهد، سزاوار ناکامی است.

۳۵۹ ۳۵ . عزّت آن است که در برابر حقّی که رعایتش بر تو لازم آید، سر فرود آری.

۳۶۰ ۳۶. صَلاحُ مَن جَهِلَ الكَرامةُ في هَوانِهِ.[۱]

۳۶۱ ۳۷. المُستَرسِلُ مُوَقّىً، والمُحتَرِسُ مُلَقّىً.[۲]

۳۶۲ ۳۸. مَن أكرَمَكَ فَأكرِمهُ، وَمَنِ استَخَفَّ بِكَ فَأكرِم نَفسَكَ عَنهُ.[۳]

۳۶۳ ۳۹. وقالَ الشيرازي: قُلتُ لِلمُفيدِ الجرجرائي‌رحمه‌الله[۴]:

رُوي عنِ الصادقِ‌عليه‌السلام أنّه قال: «الحَزمُ سوء الظَّنِّ»[۵] ورُوِيَ عَن أبي جَعفرٍ‌عليه‌السلام أنَّهُ قال: «مَن حَسُنَ ظَنُّهُ رَوَّحَ قَلبَهَ»[۶]؛ فَما هذهِ المضادّةُ؟ قال: يُريدونَ بِسوءِ الظَّنِّ أن لاتَستَنيمَ إلى كُلِّ أحدٍ فَتودعَهُ سِرَّكَ وأمانَتَكَ، ويُريدونَ بِحُسنِ الظَّنِّ أن لاتُسيء ظَنَّكَ بأحدٍ أظهَرَ لَكَ نُصحاً، وقالَ لَكَ جَميلاً، وصَحَّ عِندَكَ باطِنُهُ؛ وهُوَ مِثلُ قَولِهِم: احمِل أمرَ أخيكَ عَلى أحسَنِهِ حَتّى يَبدُوَ لَكَ ما يَغلِبُك لَيه.[۷].

۳۶۴ ۴۰. مِن أخلاقِ الجاهِلِ الإجابَةُ قَبلَ أن يَسمَعَ، والمُعارَضَةُ قَبلَ أن يَفهَمَ، وَالحُكمُ بِما لا يَعلَمُ.[۸]

۳۶۵ ۴۱. مِن أَدبِ الأديبِ دَفنُ أدبِهِ.[۹]

۳۶۶ ۴۲. سِرُّكَ مِن دَمِكَ، فَلايجرِيَنَّ في غَيرِ أوداجِكَ.[۱۰]

---

۱. مقصد الراغب: ص ۱۵۹ (مخطوط).

۲. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۵.

۳. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۴.

۴. جَرجَرايا بفتح الجيمين وسكون الراء الأولى: بلد من أعمال النهروان الأسفل بين واسط و بغداد من الجانب الشرقي. كانت مدينة و خَربت مع ما خرب من النهروانات وقد خرج منها جماعة من العلماء والوزراء. منهم محمّد بن الصباح بن سفيان الجرجرائي وزير الخلفاء العباسيين وأبوبكر محمّد بن أحمد المفيد الجرجرائي من محدّثي القرن الرابع ونقل عنه الشيخ محمّد بن النعمان المفيد بواسطة واحدة ومات سنة ۳۷۸ وله أربع وتسعون سنة، فراجع: بحار الأنوار: ج ۱۸، ص ۱۹۱ وإكمال الكمال: ج ۷، ص ۲۸۲ باب المفيد ولسان الميزان: ج ۵، ص ۴۵، رقم ۱۵۲.

۵. الكافي: ج ۱ ص ۲۷ ح ۲۹، تحف العقول: ص ۷۹ عن الإمام عليّ‌عليه‌السلام، جامع الأحاديث للقمّي: ص ۷۲ عن رسول الله‌صلى‌الله‌عليه‌وآله.

۶. راجع: كشف الغمّة: ج ۲، ص ۴۲۶ والحديث ۱۸ من هذا الفصل.

۷. راجع: شرح أصول الكافي لملّا صالح المازندراني: ج ۱۰، ص ۲۰.

۸. الدرّة الباهرة: ص ۳۰، ح ۷۵؛ أعلام الدين: ص ۳۰۳.

۹. مقصد الراغب: ص ۱۵۹ (مخطوط).

۱۰. أعلام الدين: ص ۳۰۳.

۳۶۰ ۳۶ . کسی که کرامت را نشناسد، صلاحش در خواری اوست.

۳۶۱ ۳۷ . گاه انسانِ رها و بی‌قید، محفوظ ماند و انسان مراقب (در دام حادثه) سقوط کند.[1]

۳۶۲ ۳۸ . هرکس بزرگت داشت، بزرگش دار و هر کس تو را سبک شمرد، در برابرش بزرگواری نشان ده.

۳۶۳ ۳۹ . شیرازی می‌گوید: به مفید جرجرایی[2] گفتم: از امام صادق روایت شده است که فرمود: «استوار‌اندیشی یعنی بدگمانی» و از امام باقر علیه السلام روایت شده که «هرکس خوش‌گمان گردد، دلش آسوده شود»؛ این تضّاد چگونه حل می‌شود؟ گفت: منظور از بدگمانی آن است که با همه کس دوستی نکنی و راز و امانتت را نزد او نگذاری و خوش‌گمانی یعنی به هرکس که خیرخواهی‌اش را به تو نشان داده و با تو نیکو سخن گفته و باطنش درست است، بدگمان مباشی و آن مانند این سخنشان است: کار برادرت را به نیکوترین وجه آن تفسیر کن تا آن که خلافش بر تو ثابت شود.

۳۶۴ ۴۰ . از ویژگیهای نابخرد، پاسخ دادن پیش از شنیدن و ستیزه کردن پیش از فهمیدن و حکم دادن به چیزی است که نمی‌داند.

۳۶۵ ۴۱ . از آداب شخص مودّب، پوشیده داشتن ادبش است.

۳۶۶ ۴۲ . راز تو از خون توست، پس آن را در غیر از رگهای خودت جاری مکن.

---

۱ . یعنی که همه چیز به دست انسان نیست و اختیار انسان در برابر قضا و قدر محدود است.

۲ . جرجرا شهری در جنوب شرقی بغداد بوده که در خرابی منطقه نهروان از میان رفته است. عالمان و سیاستمداران معروفی از این شهر برخاسته‌اند که از جملهٔ آنان محمّد بن صباح وزیر خلفای عباسی و ابوبکر محمّد بن احمد جرجرایی است. وی از محدثان قرن چهارم هجری و با یک واسطه استاد شیخ مفید است. او نیز ملقّب به مفید بود وبه سال ۳۷۸ هجری در سنّ ۹۴ سالگی درگذشت.

٣۶٧ ٣٣ . صَدرُكَ أوسَعُ لِسِرِّكَ.[١]

٣۶٨ ٣٤ . أولَى الناسِ بِالعَفوِ أقدَرُهُم عَلَى العُقوبةِ ، وَأنقَصُ الناسِ عَقلاً مَن ظَلَمَ مَن دونَهُ ، وَلَم يَصفَح عَمَّنِ اعتَذَرَ إلَيهِ.[٢]

٣۶٩ ٣٥ . العادَةُ عَلى كُلِّ شَيءٍ سُلطانٌ.[٣]

٣٧٠ ٣۶ . المُستَبِدُّ بِرأيِهِ مَوقوفٌ عَلى مَداحِضِ الزَّلَلِ.[۴]

٣٧١ ٣٧ . حِشمةُ[۵] الاِنقِباضِ أبقىٰ لِلعِزِّ مِن اُنسِ التَّلاقِ.[۶]

٣٧٢ ٣٨ . إيّاكَ وسَقطةَ الاستِرسالِ! فَإنَّها لا تُستَقالُ.[٧]

٣٧٣ ٣٩ . القُرآن (ظاهِرُهُ) أنيقٌ ، وباطِنُهُ عَميقٌ.[٨]

٣٧۴ ۴٠ . الهَوىٰ يَقظانُ ، وَالعَقلُ نائِمٌ.[٩]

٣٧۵ ۵١ . لا تَكونَنَّ أوَّلَ مُشيرٍ ، وَإيّاكَ وَالرَّأيَ الفَطيرَ[١٠] ، وَتَجَنَّبِ ارتِجالَ الكَلامِ ، وَلا تُشِر عَلىٰ مُستَبِدٍّ بِرأيِهِ ، وَلا عَلىٰ وَغدٍ[١١] ، ولا عَلىٰ مُتَلَوِّنٍ ، ولا عَلىٰ لَجوجٍ ، وخَفِ اللهَ في مُوافَقَةِ هَوَى المُستَشيرِ ؛ فَإنَّ التِماسَ مُوافَقَتِهِ لُؤمٌ ، وَسوءَ الاِستِماعِ مِنهُ خِيانَةٌ.[١٢]

٣٧۶ ۵٢ . وكانَ عليه السلام يَقولُ في سُجودِهِ: اللّهُمَّ احفَظ إقراري لَكَ بِالوَحدانِيّةِ، وإقراري إيّاك

---

١ . نثر الدرّ : ج ۶ ص ١۵٢ من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

٢ . من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ٣٩۶ ح ۵٨۴٠، معاني الأخبار : ص ١٩۶ ح ١، الأمالي للصدوق: ص٧٣ ح ۴١، كنزالفوائد : ج ١ ص ٣٠١ كلّها عن رسول الله صلى الله عليه وآله. نهج البلاغة : الحكمة ۵٢ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيها صدره.

٣ و ۴ . أعلام الدين : ص ٣٠۴.

۵ . الحِشمَة: الاستحياء (النهاية : ج ١ ص ٣٩٢).

۶ . الحكمة الخالدة (جاويدان خرد) : ص ١١٠ وفيه «الإنفراد» بدل «الإنقباض» .

٧ . كنزالفوائد: ج ٢ ص ٣٢ عن الإمام عليّ عليه السلام ، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣۵۴، الحكمة الخالدة (جاويدان خرد): ص ١۴٧ .

٨ . الكافي : ج ٢ ص ۵٩٩ ح ٢، تفسير العياشي : ج ١ ص ٣ ح ١ كلاهما عن رسول الله صلى الله عليه وآله، نهج البلاغة : الخطبة ١٨ عن الإمام عليّ عليه السلام، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣۵٣.

٩ . الدرّة الباهرة : ص ٣١، ح ٧٨؛ تنبيه الخواطر : ج ٢ ص ٢٣٢ عن أكثم بن صيفي من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

١٠ . الفَطير: كلّ شيء أعجلتَه عن إدراكه (الصحاح : ج ٢ ص ٧٨٢).

١١ . الوَغْد: الأحمق الضعيف الرَّذْل الدَّنيء (القاموس المحيط: ج ١ ص ٣۴۶).

١٢ . الدرّة الباهرة : ص ٣١، ح ٧٩ وفيه «سوء الإسماع» بدل «سوء الاستماع» .

۳۶۷ ۴۳ . سینهٔ خود تو برای رازت پرظرفیت‌تر است.

۳۶۸ ۴۴ . سزاوارترین مردم به گذشت، تواناترین آنهاست بر مجازات کردن و کم‌خردترین مردم کسی است که به فرودست خود ستم کند و آن‌که را از وی عذر خواسته نبخشد.

۳۶۹ ۴۵ . عادت بر هر چیزی مسلط است.

۳۷۰ ۴۶ . خودرأی، بر لغزشگاه سقوط ایستاده است.

۳۷۱ ۴۷ . آزرم حاصل از دوری بیش از انس ملاقات، عزّت را ماندگار می‌کند.

۳۷۲ ۴۸ . برحذر باش از سقوط حاصل از ولنگاری و اعتماد(بی‌جا) که دیگر برنخیزی.

۳۷۳ ۴۹ . قرآن ظاهرش دل‌انگیز و باطنش عمیق است.

۳۷۴ ۵۰ . هوس، بیدار و خرد، خفته است.

۳۷۵ ۵۱ . نخستین مشورت دهنده نباش و زنهار از نظر خام و از سخن نیندیشیده بپرهیز و به خودرأی و کم خرد و ناپایدار و لجباز مشورت مده و از خدا بترس در موافقت نمودن با هوس مشورت گیرنده که طلب موافقتش پستی و بدشنیدن[1] او خیانت است.

۳۷۶ ۵۲ . امام صادق ؑ در سجده‌اش می‌گفت: خدایا اقرارم را به یگانگی‌ات محفوظ بدار و نیز اقرارم را به عبودیت و امیدم را به تو در سختی‌ها.

---

۱ . در الدرة‌الباهرة «بد شنواندن» آمده است که درست‌تر می‌نماید.

بِالعِبادةِ، ورَجائي لَكَ في الشِّدّةِ.[١]

٣٧٧ ٥٣. إنَّ القَلبَ يَحيا وَيَموتُ؛ فَإِذا حَيَّ فَأَدِّبهُ بِالتَّطَوُّعِ، وَإِذا ماتَ فَقصِّرهُ[٢] عَلَى الفَرائِضِ.[٣]

٣٧٨ ٥٤. أنفذ أبو عبدِ الله كاتبُ المَهديّ رَسولاً إلَى الصادقِ بِكِتابٍ مِنهُ يَقولُ فيهِ: وحاجَتي إلى أن تُهدِيَ إلَيَّ مِن تَبصيرِكَ على مُداراةِ هَذا السُّلطانِ، وتَدبير أمري كَحاجَتي إلى دُعائك لي.

فَقالَ لِرَسولِهِ: قُل لَهُ: احذَر أن يَعرِفَكَ السُّلطانُ بِالطَّعنِ عَلَيهِ في اختيارِ الكُفاةِ، وإن أخطأ في اختيارِهِم، أو مُصافاةِ مَن يُباعِدُ منهُم وإن قَرُبَتِ الأواصِرُ بَينَكَ وبَينَهُ؛ فإنّ الأُولى تُغريهِ بِكَ، والأُخرى تُوحِشُه مِنكَ، ولكِن تَتَوَسَّطُ الحالَينِ.

واكتَفِ بِعَيبِ مَن اصطفَوا له، والإمساكِ عَن تَقريظِهِم عِندَهُ، ومُخالَطةِ مَن أُقصوا بِالتنائي[٤] عَن تَقريبِهِم، وإذا كِدتَ فَتَأَنَّ في مُكايَدَتِكَ.

واعلم أنّ مَن عَنُفَ بِخَيلِهِ[٥] كَدَحَت فيهِ بِأكثَرَ مِن كَدحِها في عَدُوِّهِ، ومَن صَحِبَ خَيلَهُ بِالصَّبرِ والرِّفقِ كان قَمِناً[٦] أن يَبلُغَ بِها إرادَتَهُ، وتَنفُذَ فيها مكائدُهُ.

واعلَم أنّ لِكُلِّ شَيءٍ حَدّاً؛ فَإِن جاوَزَهُ كانَ سَرَفاً وإن قَصُرَ عَنهُ كانَ عَجزاً؛ فَلا تَبلُغ بِكَ نَصيحةُ السُّلطانِ إلى أن تُعاديَ لَهُ حاشِيَتَهُ وخاصَّتَهُ؛ فَإِنّ ذلِكَ لَيسَ مِن حَقِّهِ عَلَيكَ، ولكِنَّ الأَقضىٰ لِحَقِّهِ والأدعى إليكَ لِلسَّلامةِ أن تَستَصلِحَهُم جُهدَكَ؛ فَإِنَّكَ إذا فَعلتَ ذلِكَ شَكرتَ نِعمَتَهُ، وأمِنتَ حُجَّتَهُ، وطَلَبَ عدوّك عنده.[٧]

---

١. لم نجده في المصادر.

٢. وفي «أ» فاقصره.

٣. الدرّة الباهرة: ص ٣١، ح ٨٠؛ أعلام الدين: ص ٣٠٤.

٤. وفي «أ»: بالثّنائي.

٥. وفي «أ»: بحيلة في كلا الموضعين.

٦. يقال: قَمِنٌ وقمينٌ: أي خليق وجدير (النهاية: ج ٤ ص ١١١).

٧. وفي «أ»: عَدُوِّهِ عِندَكَ.

۳۷۷ ۵۳. دل زنده می‌شود و می‌میرد، پس چون سرزنده بود، آن را با مستحبات تربیتش کن و چون پژمرده بود، به واجبات بسنده کن.

۳۷۸ ۵۴. ابو عبدالله، کاتب مهدی عباسی، پیکی را با نامه خدمت امام صادقؑ فرستاد و در آن چنین نوشت: و به راهنمایی تو نیازمندم تا مرا به شیوهٔ مدارای با این سلطان و تدبیر امورم بینا سازی، همان گونه که به دعای تو نیاز دارم.

پس امام به فرستادهٔ او گفت: به او بگو: برحذر باش از اینکه سلطان تو را این گونه بشناسد که بر او در گزینش پیشکاران خرده می‌گیری، اگرچه واقعاً در گزینش آنان اشتباه کرده باشد و یا آن که با هر یک از آنان که دوری گزیده دوستی بورزی، هرچند ربط و پیمانی استوار و نزدیک با او داشته باشی که کار نخست کینه‌ات را بر دلش می‌نهد و کار دوم او را از تو دور می‌کند، بلکه حالتی میانه داشته باش و به همین بسنده کن که عیب کسانی را که برایش برگزیده‌اند بگویی و آنان را نزد او نستایی و با آنان که دور گشته‌اند درنیامیزی و چون چاره‌اندیشی کردی، در آن درنگ ورزی.

و هشیار! که هرکس به سوارانش فشار آورد، خود را بیش از دشمنش به زحمت انداخته است و هرکس با شکیب و مدارا سوارانش را همراهی کند سزاوار آن است که به مقصود خود برسد و چاره‌اش کارگر افتد.

و بدان که هر چیزی حدّ و اندازه‌ای دارد که اگر از آن گذشت، اسراف و زیاده‌روی است و اگر از آن کمتر باشد، عجز و ناتوانی است، پس دلسوزی و خیرخواهی‌ات برای سلطان تا آنجا نرود که با اطرافیان و خواصّ او خصومت ورزی که این حقّ را بر تو ندارد، بلکه آنچه حقّ او را بر تو بهتر ادا می‌کند و تو را نیز به سلامت می‌دارد آن است که نهایت کوششت را برای اصلاح آنان به کار بندی که چون چنین کردی، نعمت او را سپاس گزارده‌ای و حجّتی بر تو ندارد و از دشمنت که نزد او و در پی توست آسوده می‌مانی.

واعلَم أنَّ عَدُوَّ سُلطانِكَ عَليكَ أعظمُ مؤونةً مِنهُ عَلَيهِ، وذلِكَ أنَّهُ تَكيدُهُ[1] في الأخصّ فالأخصّ مِن كُفاتِهِ وأعوانِهِ، فيُحصي مَثالِبَهُم ويَتَّبع آثارَهُم، فإن نَكأهُ فيك وَسَمَكَ بعارِ الخِيانةِ والغَدرِ، وإن نكأهُ بِغَيرِكَ أَلزَمَكَ مؤنةَ الوَفاءِ والصَّبرِ.[2]

۳۷۹ ۵۵. يُهلِكُ اللهُ سِتّاً بِستٍّ: الأُمَراءَ بِالجَورِ، وَالعربَ بِالعَصَبيَّةِ، وَالدَّهاقينَ بِالكِبرِ، وَالتُّجّارَ بِالخِيانةِ، وأهلَ الرُّستاقِ[3] بِالجَهالَةِ، وَالفُقَهاءَ بِالحَسَدِ.[4]

۳۸۰ ۵۶. لا تُحَدِّث مَن تَخافُ أن يُكذِّبَكَ، ولا تَسأل مَن تَخافُ أن يَمنَعَكَ، ولا تأمَن مَن تَخافُ أن يَغدِرَ بِكَ.

ومَن لَم يُواخِ إلّا مَن لا عَيبَ فيهِ قَلَّ صَديقُهُ، وَمَن لَم يَرضَ مِن صَديقِهِ إلّا بِإيثارِهِ إيّاهُ عَلىٰ نَفسِهِ دامَ سَخَطُهُ، وَمَن عاتَبَ عَلىٰ كُلِّ ذَنبٍ كَثُرَ تَعبُهُ.[5]

۳۸۱ ۵۷. دِراسةُ العِلمِ لَقاحُ المَعرِفةِ، وطولُ التَّجارِبِ زيادةٌ في العَقلِ والشَّرفِ التَّقوى، والقُنوعُ راحةُ الأبدانِ.[6]

۳۸۲ ۵۸. مُرُوَّةُ الرَّجُلِ في نَفسِهِ نَسَبٌ لِعَقِبِهِ وَقَبيلَتِهِ.[7]

۳۸۳ ۵۹. مَن صَدَقَ لِسانُهُ زَكا عَمَلُهُ، وَمن حَسُنَت نِيَّتُهُ زيدَ في رِزقِهِ، ومَن حَسُنَ بِرُّهُ بِأهلِ بَيتِهِ زيدَ في عُمُرِهِ.[8]

---

۱. وفي «أ»: يكيده.

۲. نثر الدرّ: ج ۴ ص ۲۴۲، شرح نهج البلاغة: ج ۱۹ ص ۱۵۱ كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيهما من «واعلم أنّ لكلّ شيء» إلى «عدوّه عندك».

۳. الرُّستاق والرُّزداق: السواد والقرى، معرّب «رُشتا» (القاموس المحيط: ج ۳ ص ۲۳۵).

۴. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۵، معدن الجواهر: ص ۵۵، الكافي: ج ۸ ص ۱۶۲ ح ۱۷۰، الخصال: ص ۳۲۵ ح ۱۴، تحف العقول: ص ۲۲۰ والثلاثة الأخيرة عن الإمام عليّ عليه السلام وفيها «إنّ الله يعذّب» بدل «يهلك الله».

۵. أعلام الدين: ص ۳۰۴، الدرّة الباهرة: ص ۳۱، ح ۸۲ وفيه ذيله من «ومن لم يواخ» وفيهما «تعتبهُ» بدل «تعبه».

۶. أعلام الدين: ص ۲۹۸ عن الإمام الحسين عليه السلام وليس فيه «دراسة».

۷. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۷.

۸. الكافي: ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۱۱، الخصال: ص ۸۸ ح ۲۱، الأمالي للطوسي: ص ۲۴۵ ح ۴۲۵، تحف العقول: ص ۲۹۵ عن الإمام الباقر عليه السلام، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۷.

و بدان که دشمن سلطانت آزارش به تو بیشتر از آزارش برای سلطان است و این از آن روست که تو پیشکاران خاص و یاران مخصوص او را چاره‌جویی می‌کنی و او هم عیب‌های آنان را برمی شمرد و کارهایشان را پی می‌گیرد (و پس از رسیدگی) یا سزای تو راکف دستت می‌گذارد و تو را به خیانتی ننگین متهم می‌کند و یا غیر تو را مجازات می‌کند و بار سنگین وفاداری و شکیبایی را بر دوش تو می نهد.

۳۷۹ ۵۵ . خداوند شش کس را به شش چیز هلاک می‌کند: فرمانروایان را به ستم و عرب را به تعصّب و خرده مالکان را به تکبّر و بازرگانان را به خیانت و روستاییان را به جهالت و فقیهان را به حسادت.

۳۸۰ ۵۶ . باکسی که بیم داری تکذیبت کند، سخن مگو و از کسی که بیم‌داری به تو ندهد، چیزی مخواه و از کسی که بیم داری به تو خیانت کند، خود را ایمن مدان و آن که جز با بی‌عیبها دوستی نمی‌ورزد، دوستاش اندک شوند و آن که از دوستش فقط انتظار دارد که او وی را بر خود مقدّم بدارد، ناخشنودی‌اش دوام یابد و آن که بر هر گناه سرزنش کند، خشم و سرزنشش فراوان شود.

۳۸۱ ۵۷ . تمرین و تکرار آموخته‌ها، بارور کنندهٔ شناخت است، و تجربه‌های طولانی مایهٔ فزونی عقل، و شرف به تقواست و قناعت مایهٔ آسودگی بدن.

۳۸۲ ۵۸ . مروّت و کرامت نفسانی مرد، مایهٔ شرافت نسل و قبیلهٔ اوست.

۳۸۳ ۵۹ . هرکس زبانش راست گردد، عملش بالنده شود و هرکس خوش نیّت باشد، روزیش فراوان گردد و هرکس خوب به خانواده‌اش نیکی کند، عمرش افزون شود.

التَّشاغُلَ بِالصَّغيرِ يُخِلُّ بِالمُهِمّ، وإفرادُ المُهِمّ بِالشُّغلِ يأتي عَلَى الصَّغيرِ ويُـلحِقُهُ بِـالكَبيرِ، وإنّما يُمنى بِهاتَينِ الخَلَّتَينِ السُّلطانُ الذي تَحمِلُهُ قِلَّةُ الثِّقَةِ عَلى تَركِ الاستِكفاءِ، فَـيكونُ كَالنَّهرِ بَينَ الأنهارِ الصِّغارِ تَتَفَجَّرُ إليهِ عِظامُ الأوديةِ، فَإن تَفَرَّدَ بِحَملِ ما تؤدّي إلَيهِ لَم يَلبَث أن يَغمُرَهُ فَيَعودَ نَفعُهُ ضَرَراً، فَإن تَشَعَّبَتهُ مَجارٍ تَعلَقُ بِهِ حَمَلَ بَعضُهُ بَعضاً، فَعادَ جَنابُهُ خَصيباً.

فَابدأ بِالمُهِمّ، ولا تَنسَ النَّظَرَ في الصَّغيرِ، واجعَل لِلأُمورِ الصِّغارِ مَن يَجمَعُها ويَعرِضُها عَلَيكَ دُفعَتَينِ أو أكثَرَ عَلى كَثرَتِها وقِلَّتِها، وانصِب نَفسَكَ لِشُغلِ اليَومِ قَبلَ أن يَتَّصِلَ بِهِ شُغلُ غَدٍ، فَيَمتَلِئَ النَّهرُ الذي قَدَّمتُ ذِكرَهُ، وتَلَقَّ كُلَّ يَومٍ بِفَراغِكَ فيما قَد رَسَمتَهُ لَهُ مِـنَ الشُّـغلِ في أمسِ.

ورَتِّب لِكُفاتِكَ في كُلِّ يَومٍ ما يَعمَلونَهُ في غَدٍ، فإذا كانَ في غَدٍ فاستَعرِض مِـنهُم مـا رتَّبتَهُ لَهُم بالأمسِ، وأخرِج إلى كُلِّ واحدٍ بِما يوجِبُهُ فِعلُهُ مِن كِفايَةٍ أو عَجزٍ، فأمحُ العـاجِزَ وأثبِتِ الكافيَ.

وشَيِّع جَميلَ الفِعلِ بِجَميلِ القَولِ؛ فَإنَّكَ لَن تَستَميلَ العاقِلَ بِمِثلِ الإحسانِ.

واجعَل إحسانَكَ إلَى المُحسِنِ، تُعاقِبُ بِهِ المُسيءَ؛ فَلا عُقوبَةَ لِلمُسيءِ أبلَغُ مِن أن يراكَ قَد أحسَنتَ إلى غَيرِهِ، ولَم تُحسِن إلَـيهِ، ولا سِـيَّما إن كـانَ ذلِكَ مِـنكَ، بِـاستِحقاقٍ؛ فَـإنَّ المُستَحِقَّ يَزيدُ فيما هُوَ عَلَيهِ، والمُقَصِّر يَنتَقِلُ عَمّا هُوَ فيهِ.

ومِلاكُ أمـرِ السُّـلطانِ مُشـاوَرَةُ النُّـصَحاءِ، وحِـراسَـةُ شـأنِهِم، وتَـركُ الاِسـتِفزازِ[1]، واستِثباتُ الأُمورِ.[2]

۳۸۵ ۶۱. تَأخيرُ التَّوبَةِ اغتِرارٌ، وطولُ التَّسويفِ حَيرَةٌ، والاِعتِلالُ عَلَى اللهِ هَلَكَةٌ، والإصرارُ (عَلَى الذَّنبِ)[3] أمنٌ، و﴿لا يَأمَنُ مَكرَ اللهِ إلَّا القَومُ الخاسِرونَ﴾[4].[5]

---

۱. وفي «أ»: «الاستعزاد» وفي «ب»: «الاستقراء» والظاهر أنّهما مصحّفان.

۲. لم نجده في المصادر.

۳. أثبتناه من «ب».

۴. الأعراف: ۹۹.

۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۰۵، تحف العقول: ص ۴۵۶ عن الإمام الجواد ﷺ، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۳۳.

۳۸۴ ۶۰. امام صادق (ع) در سفارش به یکی از شیعیانش که به حضرتش خبر داد که سلطان وی را پذیرفته و به او رو آورده است: بدان که اشتغال به کارهای کوچک کارهای مهم را مختلّ می‌کند و تنها پرداختن به کارهای مهم هم کارهای کوچک را به امور مهم تبدیل می‌کند و فرمانروایی این دو کار (اشتباه) را می‌کند که از سر بی‌اعتمادی، کسی را به کار نمی‌گیرد و مانند جویی در میان جویهای کوچک می‌شود که آب‌های فراوان درّه به آن می‌ریزد، پس اگر بخواهد خود به تنهایی آن‌ها را ببرد، دیری نگذرد که آبها، آن را در خود فروبرند و سودش به زیان تبدیل شود، اما اگر آن‌را در شاخه‌های متعددی بریزد، هریک مقداری از آب را می‌برند و گرداگرد خود را سبز و خرّم می‌سازند.

پس از مهم‌ها بیاغاز و کارهای کوچک را هم در نظر دار و کسی را بر کارهای کوچک بگمار تا آنها را دو بار و یابیشتر، بسته به مقدارشان، بر تو عرضه کند.

و به کار امروز بپرداز، پیش از آن که کار فردا به آن بپیوندد که همان جویی که برایت گفتم پر می‌شود و هر روز در اوقات فراغتت، به وظایفی بپرداز که برایت گفتم و از روز قبل مانده است.

و هر روز وظایف فردای هر کارمندت را مرتّب و معیّن کن و فردایش آنچه را برایشان مرتب کرده بودی از آنان بخواه و با هرکس مناسب کارش رفتار کن، اگر لایق و با کفایت بوده، باقیش بگذار و ناتوانان را بر کنار کن.

و کار زیبا را با گفتار زیبا پی‌گیر که عاقل را با چیزی به مانند احسان جذب نمی‌کنی، و به نیکوکار نیکی کن که همین کیفر بدکار است و کیفری بدتری از آن برای او نیست که ببیند تو به دیگران نیکی کردی و به او نیکی نکردی، بویژه اگر این از سر شایستگی و استحقاق باشد که در این صورت شایستگان بر کوشش خود می‌افزایند و کم‌کاران، رفتار خود را تغییر می‌دهند.

و اساس کار سلطان، مشورت با خیرخواهان و نگهداری از شأن آنان است و از جا به در نرفتن و درنگ در امور.

۳۸۵ ۶۱. به تأخیر انداختن توبه نشانه فریب خوردن (از شیطان)، و امروز و فردا کردن نشانه سرگردانی، و بهانه تراشی در برابر خداوند، هلاکت، و پافشاری بر گناه، (نشانه) ایمن پنداشتن خویش است و جز زیان‌کاران (خود را) از مکر خدا ایمن ندانند.

۳۸۶ ۶۲. ورُوِي أنَّهُ قالَ‌ﷺ ـ وقد قيلَ بِمَجلِسِهِ: جاوِر مَلِكاً أو بَحراً ـ: هٰذا كَـلامٌ مُـحالٌ، والصّوابُ: لا تُجاوِر مَلِكاً ولا بَحراً؛ لِأَنَّ المَلِكَ يُؤذيكَ، وَالبَحرَ لا يَرويكَ.[۱]

۳۸۷ ۶۳. وقالَ‌ﷺ لِزُرارةَ بنِ أعيَنٍ: يا زُرارةُ، أُعطيكَ جُملةً في القَضاءِ والقَدَرِ؟ فَقالَ: زُرارةُ: نَعَم جُعِلت فِداكَ! قالَ: إذا كانَ يَومُ القِيامةِ وجَمَعَ اللهُ الخَلائِقَ، سَأَلَهُم عَمّا عَهِدَ إلَيهِم، وَلَم يَسأَلهُم عَمّا قَضىٰ عَلَيهِم.[۲]

۳۸۸ ۶۴. ورَوَى حَريزٌ[۳] بنُ عَبدِ اللهِ عَن أبي عَبدِ اللهِ‌ﷺ أنَّهُ قالَ: النّاسُ في القَدَرِ عَلى ثَلاثَةِ أوجُهٍ: رَجُلٍ يَزعُمُ أنّ اللهَ تعالى أجبَرَ خَلقَهُ عَلَى المَعاصي، فهذا قَـد أظـلَمَ اللهَ تـعالى فـي حُكمِهِ، فَهُوَ كافِرٌ.

ورَجُلٌ يَزعُمُ أنّ الأمرَ مُفَوَّضٌ إلَيهِم فَهذا أوهَنُ في سُلطانِ اللهِ، فَهُو مُنافِقٌ.

ورَجُلٌ يَزعُمُ أنَّ اللهَ تَعالى كَلَّفَ العِبادَ ما يُطيقونَ، ولَم يُكَلِّفهُم مالا يُطيقونَ، فإذا أحسَنَ حَمِدَ اللهَ، وإذا أساءَ استغفر اللهَ تَعالى فَهُو مُسلِمٌ بالِغٌ.[۴]

۳۸۹ ۶۵. وقال‌ﷺ لِهِشامِ بنِ الحَكَمِ: إنّ اللهَ لا يُشبِهُ شيئاً، ولا يُشبِهُهُ شَيءٌ، وكُلُّ ما وَقَعَ في الوَهمِ فَهُوَ بِخِلافِهِ.[۵]

۳۹۰ ۶۶. ما كُلُّ مَن أرادَ شَيئاً قَدَرَ عَلَيهِ، ولا كُلُّ مَن قَدَرَ عَلى شَيءٍ وُفِّقَ لَهُ، ولا كُلُّ مَن وُفِّقَ أصابَ لَهُ مَوضِعاً، فإذا اجتمَعَتِ النِّيَّةُ والقُدرةُ والتَّوفيقُ والإصابةُ فَهُناكَ تَجِبُ السعادةُ.[۶]

۳۹۱ ۶۷. مَن أَمَّلَ رَجُلاً هابَهُ، وَمَن قَصَّرَ عَن شَيءٍ عابَهُ.[۷]

---

۱. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۲.

۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۰۴، كنزالفوائد: ج ۱ ص ۳۶۷، التوحيد: ص ۳۶۵ ح ۲، الاعتقادات: ص ۳۴، تصحيح الإعتقاد: ص ۵۹ والثلاثة الأخيرة نحوه.

۳. وفي «أ»: جرير.

۴. التوحيد: ص ۳۶۰ ح ۵، الخصال: ص ۱۹۵ ح ۲۷۱ وفيهما «كافر» بدل «منافق»، تحف العقول: ص ۳۷۱ و ص ۴۶۰ نحوه.

۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۰۴، التوحيد: ص ۸۰ ح ۳۶، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۴۱.

۶. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۰۵، كنزالفوائد: ج ۲ ص ۳۳ وفيهما «تمّت» بدل «تجب».

۷. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۰۱ عن الإمام عليّ‌ﷺ، نثر الدرّ: ج ۴ ص ۲۱۷ من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

۳۸۶ ۶۲. در محضر امام صادق﵇ گفته شد: یا با سلطان همراه باش یا با دریا. حضرت فرمود: این سخنی محال است و درست آن است که نه با سلطان و نه با دریا همراه مشو، زیرا سلطان آزارت می‌دهد و دریا سیرابت نمی‌کند.

۳۸۷ ۶۳. امام صادق﵇ به زرارة بن اعین فرمود: ای زرارة، آیا سخنی دربارهٔ قضا و قدر به تو یاد بدهم؟ زرارة گفت: بلی، فدایت گردم.

امام فرمود: چون روز قیامت رسد و خداوند آفریدگان را گرد آورد، از آنچه با ایشان عهد بسته، می‌پرسد و از آنچه برایشان جاری ساخته است، نمی‌پرسد.

۳۸۸ ۶۴. حریز بن عبدالله از امام صادق﵇ چنین نقل می‌کند: مردم در مسئلهٔ قضا و قدر سه دسته‌اند:

کسی که می‌گوید خداوند متعال آفریدگانش را به نافرمانی وا می‌دارد؛ این شخص در حکم خود خدای متعال را ظالم دانسته، پس کافر است، و کسی که می‌گوید کارها به بندگان سپرده شده است، این شخص تسلّط خدا را سست پنداشته و منافق است، و آن که می‌گوید: خداوند متعال در حدّ طاقت بندگان به آنها تکلیف داده و آنها را بیش از حدّ توان مکلّف نکرده است، پس چون نیکی کند، خدا را ستاید و چون بدی کند، از خدای متعال آمرزش بخواهد، این شخص مسلمان و (به حقیقت) رسیده است.

۳۸۹ ۶۵. و به هشام بن حکم فرمود: خداوند شبیه چیزی نیست و چیزی هم شبیه او نیست و هرچه که در وهم آید، مغایر با اوست.

۳۹۰ ۶۶. این گونه نیست که هرکس چیزی را که بخواهد، بر آن قدرت یابد و نیز هرکس که بر چیزی قدرت یافت، بدان توفیق یابد و نه هرکس که توفیق یافت، به هدفش برسد، پس چون خواست و قدرت و توفیق و رسیدن به هدف گرد آمد سعادت لازم آید.

۳۹۱ ۶۷. هرکس به کسی امید بندد، بزرگش می‌دارد و هرکس دستش به چیزی نرسد معیوبش می‌شمارد.

۳۹۲ ۶۸ . لا يزالُ العِزُّ قَلِقاً حَتّى يَدخُلَ داراً قَد أيِسَ أهلُها مِمّا في أيدي النّاسِ فَيوطِنُها.[۱]

۳۹۳ ۶۹ . إنَّ الزُّهّادَ فِي الدُّنيا نورُ الجَلالِ عَلَيهِم، وأثَرُ الخِدمَةِ بَينَ أعيُنِهِم، وكَيفَ لا يَكونونَ كَذلِكَ وإنَّ الرَّجُلَ لَيَنقَطِعُ إلى بَعضِ مُلوكِ الدُّنيا فَيُرى أثَرُهُ عليه، فَكَيفَ لِمَن يَنقَطِعُ إلى مَلِكِ المُلوكِ لا يُرى أثَرُهُ عَلَيهِ[۲]؟!

۳۹۴ ۷۰ . صِلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الحِسابَ يَومَ القِيامَةِ، قالَ اللهُ تَبارَكَ و تعالى: ﴿وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ﴾[۳].[۴]

۳۹۵ ۷۱ . ما شَيءٌ أحَبَّ إلَيَّ مِن رَجُلٍ سَلَفَت مِنّي إلَيهِ يَدٌ أتبَعتُها اُختَها وأحسَنتُ رَبَّها[۵]؛ لِأَنّي رَأَيتُ مَنعَ الأَواخِرِ يَقطَعُ لِسانَ شُكرِ الأوائِلِ.[۶]

۳۹۶ ۷۲ . يَنبَغي لِلمؤمِنِ أن يَكونَ فيهِ ثَمانُ خِصالٍ: وَقورٌ عِندَ الهَزاهِزِ، صَبورٌ عِندَ البَلاءِ، شَكورٌ عِندَ الرَّخاءِ، قانِعٌ بِما رَزَقَهُ اللهُ، لا يَظلِمُ الأعداءَ، ولا يَتَحامَلُ لِلأصدِقاءِ، بَدَنُهُ مِنهُ في تَعَبٍ، والنّاسُ مِنهُ في راحَةٍ إنّ العِلمَ خَليلُ المؤمِنِ، والحِلمَ وزيرُهُ، والعَقلَ أميرُ جُنودِهِ، والرِّفقَ أخوهُ، والبِرَّ والدُهُ.[۷]

---

۱ . نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۴ نحوه.

۲ . أعلام الدين: ص ۳۰۴.

۳ . الرعد: ۲۱.

۴ . الزهد للحسين بن سعيد: ص ۳۷ ح ۹۹، تفسير العيّاشي: ج ۲ ص ۲۰۸ عن رسول الله ﷺ نحوه، الكافي: ج ۲ ص ۱۵۷ ح ۳۲، الأمالي للطوسي: ص ۴۸۱ ح ۱۰۴۹ عن رسول الله ﷺ وفيهما صدره.

۵ . وأحسنت ربّها: أي تربيتها بعدم المنع بعد ذلك العطاء (بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۳۸).

۶ . تفسير القمّي: ج ۱ ص ۹۱، الكافي: ج ۴ ص ۲۴ ح ۵، تحف العقول: ص ۲۹۶ عن الإمام الباقر ﷺ، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۵۳، تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۳۸۲ والأربعة الأخيرة نحوه.

۷ . الكافي: ج ۲ ص ۲۳۰ ح ۲، الخصال: ص ۴۰۶ ح ۱، تحف العقول: ص ۳۶۱، الأمالي للصدوق: ص ۶۸۸ ح ۹۴۴، التمحيص: ص ۶۶ ح ۱۵۴ وفيها «الصبر» بدل «العقل» و «اللّين» بدل «البرّ».

۳۹۲ ۶۸. عزّت می‌چرخد و نمی‌ایستد تا آن که به خانه‌ای داخل گردد که ساکنانش از آنچه در دست مردم است، چشم طمع برکنده‌اند؛ پس در آن جا استقرار می‌یابد.

۳۹۳ ۶۹. در دنیا جلال الهی بر سیمای زاهدان پرتو افکنده و اثر خدمت بر پیشانی‌اشان نقش بسته است و چگونه این‌گونه نباشند؟! چه، کسی کمر به خدمت پادشاهی از پادشاهان دنیا می‌بندد و اثرش بر او جلوه کند، پس چگونه بر کسی که کمر به خدمت پادشاه پادشاهان بسته است نمایان نشود؟!

۳۹۴ ۷۰. پیوند و ارتباط با خویشان محاسبهٔ روز قیامت را آسان می‌کند خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وآنان که به آنچه خداوند به برقراری پیوند با آن فرمان داده می‌پیوندند و از خدای خویش بیم دارند و از سختی حساب می‌هراسند.﴾

۳۹۵ ۷۱. هیچ چیز نزد من محبوب‌تر از این نیست که در پی احسانی که به کسی کرده‌ام نیکی دیگری به او کنم و دارنده‌اش را نیکو بدارم، چون دیده‌ام که بازداشتن در پایان، سپاسگزاری (احسان) آغازین را قطع می‌کند.

۳۹۶ ۷۲. سزاوار است که مؤمن هشت صفت را دارا باشد. در تندباد حوادث باوقار و پا برجا، در بلاها پرشکیب، در آسایش پرسپاس و به روزی خدادادہ‌اش قانع باشد، به دشمنانش ستم روا ندارد و برای دوستانش (گناهی را) به گردن نگیرد، پیکرش از او در رنج و مردم از او آسوده.

دانش دوست مؤمن، و بردباری دستیار او، و خرد فرماندهٔ لشکریانش، و مدارا برادرش، و نیکی پدر اوست.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الكاظِمِ أبي الحَسَنِ موسَى بنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام

٣٩٧ ١. وَجَدتُ عِلمَ النّاسِ في أربَعٍ ؛ أوَّلُها : أن تَعرِفَ رَبَّكَ ، وَالثّانِيةُ : أن تعرِفَ ما صَنَعَ بِكَ ، وَالثّالِثةُ : أن تَعرِفَ ما أرادَ منكَ ، وَالرّابِعةُ : أن تَعرِفَ ما يُخرِجُكَ مِن دِينِكَ.[1]

تَفسيرُ ذلِكَ: هذا مطابِقٌ لِكلامِ جَدِّهِ الباقرِ عليه‌السلام ، ومعناه يُشاكِلُ مَعناهُ.

فَالأولى: وجوبُ مَعرفةِ اللهِ تَعالى التي هِيَ اللُّطفُ.

والثانيةُ : مَعرفةُ ما صَنَعَ بِهِ مِنَ النِّعَمِ التي يَتَعَيَّنُ عَلَيهِ لأجلِها الشُّكرُ والعِبادةُ.

والثالثةُ: أن يَعرِفَ ما أرادَ مِنهُ ، مِمّا أوجَبَهُ عَلَيهِ أو نَدَبَهُ إلى فِعلِهِ ، لِيفعَلَهُ عَلَى الحَدِّ الَّذي أرادَ مِنهُ ، فَيَستَحِقَّ بِذلِكَ الثَّوابَ الَّذي عَرَّضَهُ لَهُ.

والرابِعةُ : أن يَعرِفَ الشَّيءَ الَّذي يُخرِجُهُ عَن طاعةِ اللهِ ، ويَستَحِقُّ بِفِعلِهِ أو بِتَركِهِ العِقابَ فَيَجتَنِبَهُ.

وهذَا الخَبَرُ عَلَى التَّرتيبِ الَّذي ذَكَرناهُ يُطابِقُ الخَبَرَ المُتَقَدِّمَ.[2]

---

١. الكافي : ج ١ ص ٥٠ ح ١١، الإرشاد : ج ٢ ص ٢٠٣، الخصال : ص ٢٣٩ ح ٨٧، معاني الأخبار : ص ٣٩٥ ح ٤٩، الأمالي للطوسي : ص ٦٥١ ح ١٣٥١ كلّها عن الإمام الصادق عليه‌السلام .

٢. راجع الحديث ١١ من أحاديث الإمام الباقر عليه‌السلام وتفسير المرشد أبي يعلى الطالبي في ذيله والظاهر أنّ هذا التفسير أيضاً له كما قاله العلّامة الطهراني في الذريعة : ج ٤، ص ٢٥٩ في ذيل عنوان «تفسير أبي يعلى الجعفري» وراجع كنز الفوائد : ص ٩٩ تفسير الشيخ المفيد رحمه‌الله .

از سخنان امام کاظم علیه‌السلام[1]

۳۹۷ ۱. دانش مردمان را در چهار چیز یافتم: نخست این که پروردگارت را بشناسی، دوم این که بدانی با تو چه کرده است، سوم این که بدانی از تو چه خواسته است و چهارم این که بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می‌برد.

تفسیر حدیث: این، مطابق سخن جدّ ش، امام باقر علیه‌السلام و معنایش مانند آن است[2].

پس دانش نخست: وجوب معرفت خدای متعال است که لطف می‌باشد.

و دوم: شناخت نعمتهایی است که به انسان داده و از این رو سپاس و پرستش خدا بر او واجب شده است.

و سوم: شناخت آنچه که از او خواسته است، واجب یا مستحبّ تا همان گونه که از وی خواسته انجام دهد و بدین شکل پاداشی راکه در دسترس او نهاده است به دست آورد.

و چهارم: شناخت چیزی است که او را از فرمانبرداری خدا بیرون می‌برد و با انجام یا ترک آن، سزاوار کیفرش می‌شود تا از آن بپرهیزد.

و این حدیث، به شرح مذکور مطابق خبر پیشین است[3].

---

۱. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری در «ابواء»، میان مکه و مدینه به دنیا آمد و در ۲۵ زجب سال ۱۸۳ هجری و در سن ۵۵ سالگی در زندان بغداد شهید شد و در کاظمین به خاک سپرده شد. کنیهٔ امام، «ابو الحسن» و «ابـو ابـراهـیم» و مشهور به «کاظم» بود. بسیاری از روایات ایشان در مجموعه‌های حدیثی و «تحف العقول» آمده است.

۲. حدیث ۱۱ از مجموعه احادیث امام باقر علیه‌السلام.

۳. حدیث ۱۱ از مجموعه احادیث امام باقر علیه‌السلام وگویی تفسیر این حدیث هم از ابویعلی جعفری باشد همان‌گونه که علامه تهرانی گفته است.

۳۹۸ ۲. رَحِمَ اللهُ عَبداً نُوَمَةً[۱]، عَرَفَ النّاسَ ولا يَعرِفونَهُ.[۲]

۳۹۹ ۳. أولَى العِلمِ بِكَ مالا يَصلُحُ لَكَ العَمَلُ إلّا بِهِ، وأوجَبُ العِلمِ عَلَيكَ ما أنتَ مَسؤولٌ عَنِ العَمَلِ بِهِ، وألزَمُ العِلمِ لَكَ ما دَلَّكَ عَلى صَلاحِ قَلبِكَ، وأظهَرَ لَكَ فَسادَهُ، وأحمَدُ العِلمِ عاقِبَةً ما زادَ في عَمَلِكَ العاجِلِ فَلا تَشتَغِلَنَّ بِعِلمٍ لا يَضُرُّكَ جَهلُهُ، ولا تَغفَلَنَّ عَن عِلمٍ يَزيدُ في جَهلِكَ تَركُهُ.[۳]

۴۰۰ ۴. مَن تَكَلَّفَ ما لَيسَ مِن عَمَلِهِ ضَيَّعَ عَمَلَهُ، وَخابَ أمَلُهُ.[۴]

۴۰۱ ۵. مَن تَرَكَ التِماسَ المَعالي لانقِطاعِ رَجائِهِ فيها لَم يَنَل جَسيماً، ومَن تَعاطى ما لَيس مِن أهلِهِ فاتَهُ ما هُوَ مِن أهلِهِ، وقَعَدَ بِهِ ما يَرجوهُ مِن أمَلِهِ، ومَن أبطَرَتهُ النِّعمَةُ وَقَّرهُ زَوالُها.[۵]

يعني: أنّه يغفل فيها عمّا يُكسِبُهُ أجراً.

۴۰۲ ۶. المَغبونُ مَن غَبَنَ عُمُرَهُ ساعَةً بَعدَ ساعَةٍ.[۶]

۴۰۳ ۷. المَعروفُ يَتلوهُ المَعروفُ غِلٌّ لا يَفُكُّهُ إلّا مُكافَأَةٌ أو شُكرٌ.[۷]

۴۰۴ ۸. لَو ظَهَرَتِ الآجالُ افتَضَحَتِ الآمالُ.[۸]

۴۰۵ ۹. إذا كَثُرَت ذُنوبُ الصَّديقِ تَمَحَّقَ السُّرورُ بِهِ.[۹]

۴۰۶ ۱۰. رأسُ السَّخاءِ أداءُ الأمانَةِ.[۱۰]

---

۱. النُومَة ـ بوزن الهُمَزة ـ: العامل الذكر الذي لا يؤبه له. (النهاية: ج ۵ ص ۱۳۱).

۲. لم نجده بهذه اللفظة ولكن ورد في معناه روايات متعدّدة فراجع: ميزان الحكمة: عنوان ۸۱۹: الخمول.

۳. عدّة الداعي: ص ۶۸، أعلام الدين: ص ۳۰۵.

۴. الدرّة الباهرة: ص ۳۳، ح ۸۹ وفيه: «ليس من علمه».

۵. لم نجده في المصادر.

۶. الأمالي للمفيد: ص ۱۸۳ ح ۶، معاني الأخبار: ص ۳۴۲ ح ۲ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام.

۷. الدرّة الباهرة: ص ۳۳، ح ۹۰ نحوه؛ غرر الحكم: ح ۱۷۷۳؛ شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۲۷ ح ۷۴۰ كلاهما عن الإمام عليّ عليه السلام.

۸. الدرّة الباهرة: ص ۳۴، ح ۹۱؛ أعلام الدين: ص ۳۰۵، غرر الحكم: ح ۷۵۷۷ عن الإمام عليّ عليه السلام.

۹. عيون الحكم والمواعظ: ص ۱۳۵ ح ۳۰۷۹ عن الإمام عليّ عليه السلام.

۱۰. مقصد الراغب: ص ۱۶۱.

۳۹۸ ۲ . خداوند بندهٔ گمنام را بیامرزد، او مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند.

۳۹۹ ۳ . شایسته‌ترین دانش برای تو آن است که عملت جز بدان سامان نپذیرد و واجب‌ترین دانش برای تو آن است که از عمل به آن پرسیده می‌شوی و لازم‌ترین دانش برای تو آن است که به صلاح قلبت ره بنماید و تباهی‌اش را برایت روشن سازد و نیک فرجام‌ترین دانش آن است که بر عمل زودگذر تو بیفزاید، پس به دانشی که ندانستنش زیانی به تو نمی‌رساند سرگرم مشو و از دانشی که رهاکردنش بر نادانی تو می‌افزاید غافل مباش.

۴۰۰ ۴ . آن که کاری بیشتر از توانش را بر خود بار کند، کار را تباه کرده و امیدش را ناامید کرده است.

۴۰۱ ۵ . آن که از سر نومیدی در پی والایی‌ها نرود، به جایی نمی‌رسد و آن که در پی چیزی باشد که سزاوارش نیست، چیزی را که سزاوار است از دست بدهد و به آنچه امید بسته نرسد و هر کس را نعمت سبکسر و سرمستش کند، از کف رفتنش، گران جان و زمینگیرش نماید.

یعنی، از به دست آوردن پاداش غافل می‌ماند.

۴۰۲ ۶ . مغبون آن است که عمر خود را لحظه به لحظه از دست بدهد.

۴۰۳ ۷ . نیکی در پی نیکی، زنجیری است که آن را جز پاسخی در خور و یا سپاسی شایسته نگشاید.

۴۰۴ ۸ . اگر اجل‌ها هویدا می‌شدند، آرزوها نقش بر آب می‌گشتند.

۴۰۵ ۹ . چون گناهان دوست فراوان شود، شادمانی به او از میان برود.

۴۰۶ ۱۰ . اوج سخاوت، ادای امانت است.

۴۰۷ ۱۱ . مَن كَثُرَ مَلَقُهُ ، لَم يُعرَف بِشرُهُ.[۱]

۴۰۸ ۱۲ . قِلَّةُ الشُّكرِ تُزَهِّدُ في اصطِناعِ المَعروفِ.[۲]

۴۰۹ ۱۳ . مَنِ استَشارَ لَم يَعدِم عِندَ الصَّوابِ مادِحاً، وَعِندَ الخَطأِ عاذِراً.[۳]

۴۱۰ ۱۴ . وقالَ يونُسُ بنُ بُكَيرٍ: حَجَجتُ فَلَقيتُ الإمامَ أبا الحَسَنِ موسَى بنَ جَعفَرٍ عليه السلام فَقُلتُ لَهُ: إنّي قَد حَظيتُ عِندَ السُّلطانِ، وحَفِظتُ تَدبيرَ أمري مَعَهُ فيما يُريدُهُ، فَما أحوَجَني[۴] أن يبعثني عَلى شَيءٍ يَبغيهِ مِن جِهَتي!

فَقالَ لي: إذا انفتَحَ لَكَ مِن (تدبيرك)[۵] ما يُكسِبك من السُّلطانُ الرضى ، ويَبعثُ عَلَيكَ مِنَ العامّةِ السَّخَطَ ، فلا تَعُدَّنَّ حَظّاً أن يكونَ السُّلطانُ عَنكَ راضياً ، والعامَّةُ لَكَ خُصوماً ؛ فَإنَّ لِسَخَطِ العامّةِ نَتاجاً مُرّاً، إن يُعطيكَ[۶] السُّلطانُ بِهِ أنساه ذلِكَ ما حَمِدَهُ مِنكَ ووَكَلَهُ بِحِفظِ ما جَنَيتَهُ عَلَيهِ، فَعادَ رِضاهُ سَخَطاً ونَقماً، وعادَ كَدحُكَ لَهُ عَلَيكَ وَبالاً.[۷]

۴۱۱ ۱۵ . مَن لَم يَكُن لَهُ مِن نَفسِهِ واعِظٌ ، تَمَكَّنَ مِنهُ عَدُوُّهُ ـ يَعني الشَّيطانَ ـ .[۸]

۴۱۲ ۱۶ . مَن أتى إلى أخيهِ مَكروهاً فَبِنَفسِهِ بَدأ.[۹]

۴۱۳ ۱۷ . لاتَرُدُّوا عَلَى المُلوكِ آراءهُم! فإنّها مَقرونة بِعِمارةِ الأرضِ وصِحَّةِ الأبدانِ.[۱۰]

۴۱۴ ۱۸ . مَن وَكَدَهُ الفَقرُ أبطَرَهُ الغِنىٰ.[۱۱]

---

۱ . غرر الحكم : ح ۷۹۶۳ عن الإمام عليّ عليه السلام .

۲ . غرر الحكم : ح ۶۷۴۶ عن الإمام عليّ عليه السلام .

۳ . الدرّة الباهرة : ص ۳۴، ح ۹۲؛ غرر الحكم : ح ۸۹۵۶؛ شرح نهج البلاغة : ج ۲۰ ص ۳۴۳ ح ۹۴۰ كلاهما عن الإمام عليّ عليه السلام .

۴ . وفي «أ»: أحوجه.

۵ . وفي «أ» : «بَين يَدِك» .

۶ . وفي «أ» : يَعصبُك وفي «ج» : يعصك والصواب «يعطك» .

۷ . لم نجده في المصادر .

۸ . الأمالي للصدوق : ص ۵۲۶ ح ۷۱۱ عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه.

۹ . أعلام الدين : ص ۳۰۵.

۱۰ . مقصد الراغب : ص ۱۶۱ (مخطوط).

۱۱ . الدرّة الباهرة : ص ۳۴، ح ۹۳ وفيه «ولهه» بدل «وكده» .

۴۰۷ ۱۱. آن که چاپلوسی‌اش فراوان است، خوشحالی‌اش فهمیده نشود.

۴۰۸ ۱۲. کم سپاس گزاردن، رغبت به نیکی کردن را می‌کاهد.

۴۰۹ ۱۳. کسی که مشورت می‌کند، به گاه صواب ستایشگر را و به گاه خطا پذیرشگر عذر را از دست نمی‌دهد.

۴۱۰ ۱۴. یونس بن بکیر می‌گوید: حج گزاردم و امام ابوالحسن، موسی بن جعفر علیه‌السلام را ملاقات کردم و به ایشان گفتم: من نزد سلطان بهره‌ای یافته‌ام و صلاح کار خود و او را در دست دارم و به من در برخی کارها نیاز دارد و مرا در پی آنها می‌فرستد.

امام به من فرمود: چون دیدی چاره‌جویی‌ات به رضایت سلطان و نارضایی مردم می‌انجامد، این را بهره‌مندی خود مشمار که سلطان از تو خشنود باشد و مردم با تو دشمن باشند که نارضایی مردم نتایج تلخی در پی دارد. اگر سلطان(بخواهد) به خاطر آن به تو عطایی کند، همین که تو را ستود، از یادش برود و تو را با جنایتت (بر مردم) وانهد، پس رضایت او نارضایتی و خشم می‌گردد و رنج تو به خاطر او، گریبانگیرت می‌شود.

۴۱۱ ۱۵. آن که واعظی از درون جان خود نداشته باشد، دشمنش ـ یعنی شیطان ـ بر او تسلّط می‌یابد.

۴۱۲ ۱۶. هرکس به برادرش بدی کند، نخست به خود کرده است.

۴۱۳ ۱۷. آرای پادشاهان (عاقل) را ردّ مکنید که با آبادانی زمین و سلامتی بدنها همراه است.

۴۱۴ ۱۸. هر که را ناداری اندوهگین کند، توانگری سرمستش سازد.

۴۱۵ ۱۹. مَن لَم يَجِد لِلإساءَةِ مَضَضاً لَم يَكُن لِلإحسانِ عِندَهُ مَوقِعٌ.[۱]

۴۱۶ ۲۰. وقالَ عَبدُ المؤمنِ: دَخَلتُ عَلَى الإمامِ أبي الحَسَنِ موسَى بنِ جَعفرٍ عليهما السلام وعِندَهُ مُحمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ بنِ مُحمَّدٍ الجَعفَرِيّ، فَتَبَسَّمتُ إليهِ، فَقالَ لي: أتُحِبُّهُ؟ قُلتُ: نَعَم، وما أحبَبتُهُ إلّا لَكُم.

فَقالَ: هُوَ أخوكَ، والمؤمنُ أخو المؤمنِ لِأُمّهِ وأبيهِ وإن لَم يَلِدهُ أبوهُ.

مَلعونٌ مَن اتَّهَمَ أخاهُ، مَلعونٌ مَن غَشَّ أخاهُ، مَلعونٌ مَن لَم يَنصَح لِأخيهِ، مَلعونٌ مَنِ استأثَرَ عَلى أخيهِ، ومَلعونٌ مَنِ احتَجَبَ عَن أخيهِ، مَلعونٌ مَنِ اغتابَ أخاهُ.[۲]

۴۱۷ ۲۱. قِلّةُ الوَفاءِ عَيبٌ بِالمُروَّةِ.[۳]

۴۱۸ ۲۲. ما استَبَّ اثنانِ إلّا انحَطَّ الأَعلىٰ إلىٰ مَرتبةِ الأَسفَلِ.[۴]

۴۱۹ ۲۳. وقَدِمَ عَلَى الرَّشيدِ رَجُلٌ مِنَ الأنصارِ يُقالُ لَهُ نفيعٌ، وكانَ عَريضاً، فَحَضَرَ يَوماً بابَ الرَّشيدِ ومَعَهُ عَبدُ العَزيزِ بنُ عُمَرِ بنِ عَبدِ العَزيزِ، وحَضَرَ موسَى بنُ جَعفرٍ عليهما السلام على حِمارٍ لَهُ، فَتَلَقّاهُ الحاجِبُ بالإكرامِ والإجلالِ، وأعظَمَهُ مَن كانَ هُناكَ، وعَجَّلَ لَهُ الإذنَ، فَقالَ نفيعٌ لِعَبدِ العَزيزِ: مَن هذا الشَّيخُ؟

قالَ: أوَما تَعرِفُهُ؟ هذا شَيخُ آلِ أبي طالِبٍ، هذا موسَى بنُ جَعفرٍ عليهما السلام.

فَقالَ: ما رأيتُ أعجَزَ مِن هٰؤلاءِ القَومِ! يَفعَلونَ هٰذا بِرَجُلٍ يَقدِرُ أن يُزيلَهُم عَنِ السَّريرِ! أما لَئِن خَرَجَ لَأسوءَنَّهُ.

فقالَ عَبدُ العَزيزِ: لا تَفعل! فَإنَّ هٰؤلاءِ أهلُ بَيتٍ قَلَّما تَعرَّضَ لَهُم أحدٌ بِخطابٍ إلّا وَسَموهُ

---

۱. الدرّة الباهرة: ص ۳۴، ح ۹۴؛ أعلام الدين: ص ۳۰۵.
۲. عدّة الداعي: ص ۱۷۴، أعلام الدين: ص ۳۰۵.
۳. مقصد الراغب: ص ۱۶۱.
۴. الدرّة الباهرة: ص ۳۴، ح ۹۵ وفيه «ما تسابّ»؛ أعلام الدين: ص ۳۰۵.

۴۱۵ ۱۹ . آن که از بدی، رنجیده نمی‌شود، نیکی کردن به او جایی ندارد.

۴۱۶ ۲۰ . عبدالمؤمن می‌گوید: بر امام ابوالحسن موسی بن جعفر وارد شدم و محمّد بن بن عبدالله بن محمّد جعفری نزدش بود، پس به او لبخند زدم، امام به من فرمود: آیا او را دوست می‌داری؟ گفتم: آری و او را دوست ندارم جز به خاطر شما.

امام فرمود: او برادر توست و مؤمن برادر تنی مؤمن است، هرچند از یک پدر نباشند. ملعون است آن که برادرش را متهم کند، ملعون است آن که برادرش را فریب دهد، ملعون است آن که برای برادرش خیرخواهی نکند، ملعون است آن که خود را بر برادرش مقدّم کند، ملعون است آن که خود را از برادرش پنهان بدارد، ملعون است آن که از برادرش غیبت کند.

۴۱۷ ۲۱ . اندک بودن وفا، عیب جوانمردی است.

۴۱۸ ۲۲ . دو کس به هم دشنام ندادند جز آن که بالاتر به مرتبهٔ فروتر سقوط کرد.

۴۱۹ ۲۳ . مردی از انصار به نام نفیع بر هارون الرشید درآمد. او بد زبان و طعنه‌زن بود و به همراه عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز به درگاه هارون آمده بود. همان زمان امام موسی بن جعفر﷣ سوار بر درازگوشی نیز دررسید و حاجب دربار از او با احترام و جلال استقبال کرد و هرکس دیگری نیز که در آنجا بود بزرگش داشت و حاجب به امام زود اجازهٔ ورود داد. نفیع به عبدالعزیز گفت: این پیرمرد کیست؟ عبدالعزیز گفت: او را نمی‌شناسی؟ این بزرگ خاندان ابی طالب موسی بن جعفر است.

نفیع گفت: قومی از این قوم بنی‌عباس ناتوان‌تر ندیده‌ام! مردی را چنین پاس می‌دارند که می‌تواند از تخت سلطنت به زیرشان کشد! اگر بیرون آید عیبناکش می‌کنم.

عبد العزیز گفت: این کار را مکن! اینان خاندانی هستند که کمتر کسی

بِالجَوابِ سِمةٌ يَبقى عارُها عَلَيهِ مَدَى الدَّهرِ.

وخَرَجَ موسَى بنُ جَعفرٍ ﷺ، فَقامَ إلَيهِ نفيعُ الأنصاريّ، فأخَذَ بِلجامِ حِمارِهِ، ثُمَّ قالَ لَهُ: مَن أنتَ؟

فَقالَ: يا هذا! خَلِّ عَنِ الحِمارِ فَخلّى عَنهُ ويَدُهُ تَرعُدُ، وانصرَفَ يَخزى.

فَقالَ لَهُ عَبدُ العَزيزِ: ألَم أقُل لَكَ؟

فَقالَ: يا هذا، إن كُنتَ تُريدُ النَّسَبَ؛ فَأَنا ابنُ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللهِ، ابنُ إسماعيلَ ذَبيحِ اللهِ، وَإن كُنتَ تُريدُ البَلَدَ؛ فَهُوَ الَّذي فَرَضَ اللهُ جَلَّ وعَزَّ عَلَى المُسلِمينَ وعَلَيك ـ إن كُنتَ مِنهُم ـ الحَجَّ إلَيهِ، وَإن كُنتَ تُريدُ المفاخَرةَ فَوَاللهِ فَما رَضِيَ مُشرِكوا قَومي مُسلِمي قَومِكَ أكفاءَ لَهُم حَتّىٰ قالوا: «يا مُحَمَّدُ أخرِج إلَينا أكفاءَنا مِن قُرَيشَ»[۱، ۲].

۴۲۰ ۲۳ . قيلَ: وحَجَّ الرَّشيدُ فَلَقِيَهُ موسَى بنُ جَعفرٍ ﷺ عَلى بَغلةٍ فَقالَ لَهُ الرَّشيدُ: مِثلُكَ في حَسَبِكَ ونَسَبِكَ وتَقَدُّمِكَ يَلقاني عَلى بَغلةٍ! فَقالَ: تَطَأطَأت عَن خُيَلاءِ الخَيلِ، وَارتَفَعَت عَن ذِلَّةِ العِيرِ، وخَيرُ الأُمورِ أوساطُها.[۳]

---

۱. هذه إشارة إلى مبارزة حمزة بن عبدالمطّلب وعبيدة بن الحرث و عليّ بن أبي طالب مع عتبة بن ربيعة وأخيه شيبة بن ربيعة وابنه الوليد بن عتبة في غزوة بدر الكبرى، فراجع تاريخ الطبريّ: ج ۲، ص ۴۴۵؛ سيرة ابن هشام: ج ۲، ص ۲۷۷؛ الكامل في التاريخ: ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. الأمالي للسيد المرتضى: ج ۱ ص ۱۹۹، دلائل الإمامة: ص ۳۱۹ ح ۲۶۴ نحوه.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۳۴؛ مقاتل الطالبين: ص ۴۱۴ مع تفاوت في صدرهما.

زبان به تعرّض آنان گشود جز آن‌که چنان پاسخ رسواکننده‌ای به او دادند که رسوایی‌اش تا ابد بر آنان ماند.

و چون امام موسی بن جعفر بیرون آمد نفیع انصاری به سویش رفت و افسار درازگوش امام را گرفت و گفت: تو کیستی؟

امام کاظم علیه السلام فرمود :افسار درازگوش را رها کن، و نفیع در حالی که دستش می‌لرزید با رسوایی بازگشت.

عبد العزیز به او گفت: به تو نگفتم ؟

امام کاظم علیه السلام فرمود : ای مرد، اگر نسبم را می‌خواهی ، من پسر محمّد حبیب خدا ، پسر اسماعیل ذبیح خدا هستم و اگر شهرم را می‌خواهی ، جایی است که خداوند عزّوجلّ حجّ آن را بر مسلمانان و نیز تو ـ اگر از آنها باشی ـ واجب کرده است و اگر قصد تفاخر در شأن و منزلت را داری ، به خدا سوگند مشرکان قوم من به هم‌رتبه بودن با مسلمانان قوم تو راضی نشدند ، آن هنگام که گفتند : ای محمّد ، هم‌رتبگان ما را از قریش به جنگ ما روانه کن.[1]

۴۲۰ ۲۴ . هارون الرشید حجّ گزارد (و پس از ورود به مدینه) امام موسی‌بن جعفر علیه السلام سوار بر استر او را ملاقات کرد . هارون بر او خرده گرفت و گفت: همچو تویی در حسب و نسب و سابقه سوار بر استر به ملاقات من می‌آید؟! حضرت پاسخ داد: از تکبّر اسب فرود آمدم و از خواری درازگوش بالاتر رفتم و بهترین کارها میانهٔ آنهاست .

---

۱. در جنگ بدر سه سردار قریشی از سپاه مکّه به نام عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید پسر عتبه هماورد طلبیدند؛ سه تن از انصار روانه شدند اما سرداران قریشی خواستند که سه جنگاور هم رتبهٔ آنان از میان مهاجران قریش به جنگشان بیاید، پس حضرت علی و حمزه و عبیده به میدان آمدند.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الرِّضا أبي الحَسَنِ عَليِّ بنِ موسَى بنِ جَعفَرٍ عليهما السلام

٤٢١ ١. مَن رَضِيَ مِنَ اللهِ تَعالى بِالقليلِ مِنَ الرِّزقِ، رَضِيَ مِنهُ بِالقَليلِ مِنَ العَمَلِ.[١]

٤٢٢ ٢. مَن كَثُرَت مَحاسِنُه، مُدِحَ بِها، واستغنى عَنِ التَّمَدُّحِ بِذِكرِها.[٢]

٤٢٣ ٣. مَن شَبَّهَ اللهَ تعالى بِخَلقِهِ فَهُوَ مُشرِكٌ، وَمَن نَسَبَ إِلَيهِ ما نَهىٰ عَنهُ فَهُوَ كافِرٌ.[٣]

٤٢٤ ٤. مَن لَم يُتابِعكَ عَلى رأيِكَ في إصلاحِهِ، فَلا تُصغِ إلى رأيِهِ لَكَ، وانـتَظِر بِـهِ إلىٰ أن يُصلِحَه شَرٌّ وَ مَن طَلَبَ الأَمرَ مِن وَجهِهِ لَم يَزِلَّ، فَإن زَلَّ لَم تَخذُلهُ الحيلَةُ.[٤]

٤٢٥ ٥. لا يَعدِمُ المَرءُ دائِرَةَ السَّوءِ مَعَ نَكثِ الصَّفقَةِ، وَلا يَعدِمُ تَـعجيلَ العُـقوبَةِ مَـعَ ادِّراعِ البَغيِ.[٥]

٤٢٦ ٦. النّاسُ ضَربانِ: بالِغٌ لا يَكتَفي، وطالِبٌ لا يَجِدُ.[٦]

٤٢٧ ٧. طوبى لِمَن شَغَلَ قَلبَهُ بِشُكرِ النِّعمَةِ.[٧]

---

١. الأمالي للطوسي: ص ٤٠٥ ح ٩٠٧ عن رسول الله صلى الله عليه وآله، الخصال: ص ٦١٦ عن الإمام عليّ عليه السلام وفيه «باليسير» بدل «بالقليل» في الموضع الأوّلى، الكافي: ج ٢ ص ١٣٨ ح ٤ عن الإمام الصادق عليه السلام، تحف العقول: ص ٤٤٩ كلاهما نحوه.

٢. العدد القويّة: ص ٢٩٦ ح ٢٦.

٣. عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ١١٤ ح ١، نثر الدرّ: ج ١ ص ٣٦٣، التوحيد: ص ٦٩ ح ٢٥ وفيه «كاذب» بدل «كافر».

٤. العدد القوية: ص ٢٩٧ ح ٢٦، الدرّة الباهرة: ص ٣٦، ح ٩٩ وفيه ذيله من «من طلب الأمر».

٥. العدد القويّة: ص ٢٩٧ ح ٢٦، كشف الغمّة: ج ٣ ص ١٠٠، الدرّة الباهرة: ص ٣٦، ح ١٠٠ وفيه «ادّراء» بدل «ادّراع».

٦. العدد القويّة: ص ٢٩٧ ح ٢٦، كشف الغمّة: ج ٣ ص ١٠٠.

٧. العدد القويّة: ص ٢٩٧ ح ٢٦.

از سخنان امام رضا علیه‌السلام[1]

۴۲۱ ۱. هرکس به روزی اندکی از خداوند متعال خشنود شود، خدا هم از عمل اندک او خشنود گردد.

۴۲۲ ۲. هرکس نیکویی‌هایش فراوان شود، بدانها ستوده و از خودستایی بی‌نیاز گردد.

۴۲۳ ۳. هر کس خداوند را به آفریده‌اش تشبیه کند، مشرک و هر کس چیزی به او نسبت دهد که خدا از آن بازداشته کافر است.

۴۲۴ ۴. هرکس نظر تو در اصلاح خود را نپذیرد، به نظرش دربارهٔ خودت گوش مده و منتظر باش تا بدی او را اصلاح کند و آن که کار را از راهش بجوید نمی‌لغزد و اگر هم بلغزد راه چاره دارد.

۴۲۵ ۵. آن که پیمان بشکند، از پیشامد ناگوار ایمن نماند و آن که سرکشی پیشه کند از کیفر زودرس نرهد.

۴۲۶ ۶. مردم دو دسته‌اند: آن که [به دنیا] رسیده ولی بسنده نمی‌کند و کسی که به دنبال است و آن را نمی‌یابد.

۴۲۷ ۷. خوشا به حال کسی که دلش به شکر نعمت، مشغول است.

---

۱. امام علی بن موسی علیه‌السلام، مشهور به رضا علیه‌السلام در یازدهم ذی قعدهٔ سال ۱۴۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در آخر صفر سال ۲۰۳ هجری به سنّ ۵۵ سالگی در طوس از دنیا رفت و در مشهد به خاک سپرده شد. کنیهٔ ایشان، «ابو الحسن» بود. احادیث گهر بار امام در «عیون اخبار الرضا» و بسیاری از کتب حدیثی نقل شده است.

۴۲۸ ۸. وقالَ عليه السلام لِرَجُلٍ : لا تَختَلِط بِسُلطانٍ في أَوَّلِ اضطِرابِ الأُمورِ عَلَيهِ.[1]

يَعني المُخالَطَةَ.

۴۲۹ ۹. وقَد سُئِل عَن القناعةِ، فَقالَ : القَناعةُ تَجمَعُ إلى صِيانة النَّفسِ وعِزِّ القَدرِ طَرحَ مُؤَنِ الاستكثارِ، والتَّعبُّدَ لأهلِ الدُّنيا، ولا يَسلُكُ طَريقَ القَناعةِ إلّا رَجُلان: إمّا مُتَعَلِّلٌ يُريدُ أجر الآخِرةِ، أو كريمٌ يَتَنَزَّهُ عَن لئام الناسِ.[2]

۴۳۰ ۱۰. كَفاكَ مِمَّن يُريدُ نَصيحتَكَ بِالنَّميمةِ ما يَجِدُ مِن سُوءِ الحِسابِ في العاقِبةِ.[3]

۴۳۱ ۱۱. الاستِرسالُ بِالأُنسِ يُذهِبُ المَهابةَ.[4]

۴۳۲ ۱۲. مَن صَدقَ الناسَ كَرِهوهُ.[5]

۴۳۳ ۱۳. المَسأَلَةُ مِفتاحُ البُؤسِ.[6]

۴۳۴ ۱۴. وقالَ عليه السلام للحَسَنِ بنِ سَهلٍ في تَعزِيَتِهِ : التَّهنِيَةُ بِآجِلِ الثَّوابِ أولىٰ مِنَ التَّعزِيةِ عَلىٰ عاجِلِ المُصيبةِ.[7]

۴۳۵ ۱۵. إنّ لِلقُلوبِ إقبالاً وإدباراً ونشاطاً وفُتوراً، فإذا أقبَلَت أبصَرَت وفَهِمَت، وإذا أدبَرَت كَلَّت ومَلَّت، فَخُذوها عِندَ إقبالِها ونَشاطِها، واترُكوها عِندَ إدبارِها وفُتورِها.[8]

۴۳۶ ۱۶. لاخَيرَ في المَعروف إذا أُحصي.[9]

۴۳۷ ۱۷. قال عليه السلام للصوفِيَّةِ لَمّا قالوا لَهُ: إنَّ المَأمونَ قَد رَدَّ هٰذَا الأَمرَ إلَيكَ، وَأنتَ أحَقُّ النّاسِ بِهِ إلّا أنَّهُ يَحتاجُ مَن يَتَقَدَّمُ مِثلَ تَقَدُّمِكَ إلى لُبسِ الصوفِ وما يَخشُنُ لُبسُهُ فَقالَ عليه السلام : وَيحَكُم!

---

۱. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۶، شرح نهج البلاغة : ج ۲۰ ص ۳۴۳ ح ۹۴۹ في الحكم المنسوبة إلى الإمام عليّ عليه السلام .

۲. نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۱ وفيه «متقلّل» بدل «متعلّل»، معدن الجواهر : ص ۳۷ وفيه صدره إلى «الإستكثار» من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

۳. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۶.

۴. العددالقويّة: ص۲۹۷ ح ۲۶، أعلام الدين : ص ۳۰۷، الدرّة الباهرة : ص ۳۶، ح ۱۰۱ وليس فيه «الاسترسال».

۵. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۸، أعلام الدين : ص ۳۰۷.

۶. الدرّة الباهرة : ص ۳۶، ح ۱۰۲؛ العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۸ وفيه «المسكنة» بدل «المسألة» .

۷. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۷، الدرّة الباهرة : ص ۳۷، ح ۱۰۳؛ أعلام الدين : ص ۳۰۷.

۸. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۸، أعلام الدين : ص ۳۰۷.

۹. العدد القويّة : ص ۲۹۷ ح ۲۸ وفيه «رخص» بدل «أحصي» .

۴۲۸ ۸ . امام به مردی فرمود : در آغاز نابسامان شدن کارها بر سلطان با او رفت و آمد مکن.

۴۲۹ ۹ . از حضرتش دربارهٔ [آثار] قناعت سؤال شد ، فرمود : قناعت افزون بر نگهداشت شخصیت و عزّت نفس ، رنج زیاده‌خواهی و بندگی دنیاپرستان را نیز از دوش انسان بر می‌دارد و جز دو کس راه قناعت را نپیماید : آن که بیشتر در پی پاداش اخروی است و بزرگی که خود را از مردم فرومایه دور نگاه می‌دارد.

۴۳۰ ۱۰ . آن‌که سخن چینی‌اش را در جامهٔ نصیحت پوشانده، سختی حسابش در پایان او را بس باشد.

۴۳۱ ۱۱ . انس بیش از حدّ ، هیبت را می‌برد.

۴۳۲ ۱۲ . هرکه به مردم راست بگوید ، ناپسندش می‌دارند .

۴۳۳ ۱۳ . گدایی کلید سختی است .

۴۳۴ ۱۴ . حضرت در تسلیت به حسن بن سهل فرمود : تبریک بر پاداشی که می‌آید ، سزاوارتر از تسلیت بر مصیبت آمده است .

۴۳۵ ۱۵ . دلها رو آوردن و پشت کردن و نشاط و کسالت دارند . پس چون روی آورند ، بینا و فهیم می‌شوند و چون پشت می‌کنند، خسته و افسرده می‌گردند . پس آنها را هنگام روی آوردن و نشاط به کار گیرید و به گاه پشت کردن و کسالت، آزاد بگذارید.

۴۳۶ ۱۶ . نیکی به دیگران را چون برشمری ، دیگر خیری ندارد .

۴۳۷ ۱۷ . صوفیان به امام گفتند : مأمون ولایت را به تو بازگردانده است و تو سزاوارترینِ مردم به آن هستی ولی کسی چون تو که سرور و مقدّم بر همگان است باید جامهٔ پشمین و زبر به تن کند.

پس حضرتش فرمود : وای بر شما ، آنچه از پیشوای جامعه خواسته

إنَّما يُرادُ مِنَ الإمامِ قِسطُهُ وَعدلُهُ ؛ إذا قالَ صَدَقَ ، وَإذا حَكَمَ عَدَلَ ، وَإذا وَعَدَ أنجزَ[1] ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ﴾[2] إنَّ يوسُفَ الصِّدّيقَ لَبِسَ الدّيباجَ المَنسوجَ بِالذَّهَبِ ، وجَلَسَ عَلى مُتَّكَئاتِ آلِ فِرعَونَ.[3]

۴۳۸ ۱۸ . وسألَهُ الفَضلُ بنُ سَهلٍ أو غَيرُه عَن صِفَةِ الزّاهِدِ ، فَقالَ : مُتَبَلِّغٌ بِدونِ قوتِهِ ، مُستَعِدٌّ لِيَومِ مَوتِهِ ، مُتَبَرِّمٌ بِحَياتِهِ.[4]

۴۳۹ ۱۹ . وَقالَ في تَفسيرِ قَولِهِ تَعالىٰ : ﴿فاصفَحِ الصَّفحَ الجَميلَ﴾[5] : عَفوٌ بِغَيرِ عِتابٍ.[6]

۴۴۰ ۲۰ . و أُتِيَ المَأمونُ بِرَجُلٍ أراد أن يَقتُلَهُ ، والرِّضا جالِسٌ ، فَقالَ : ما تَقولُ يا أبَا الحَسَنِ ؟ فَقالَ : أقول إنَّ اللهَ تعالى لا يَزيدُ بِحُسنِ العَفوِ إلّا عِزّاً . فَعَفا عَنهُ.[7]

۴۴۱ ۲۱ . و أُتِيَ المَأمونُ بِنَصرانِيٍّ قَد فَجَرَ بِهاشِمِيَّةٍ ، فَلَمّا رَآهُ أسلَمَ . فَقالَ الفُقَهاءُ : هَدَرَ الإسلامُ ما قَبلَ ذلِكَ ، فَسَألَ المأمونُ الرِّضا ، فَقالَ : اقتُلهُ ؛ فَإنَّهُ ما أسلَمَ حَتّىٰ رَأَى البَأسَ ، قالَ اللهُ عز وجل : ﴿فَلَمّا رَأَوا بَأسَنا قالوا آمَنّا بِاللهِ وَحدَهُ﴾ إلى آخر الآية.[8][9]

۴۴۲ ۲۲ . ورُوِي عَن بَعضِ أصحابِ الرِّضا أنّه قالَ : دَخَلتُ إلَيهِ بِمَروٍ فَقُلتُ : يابنَ رَسولِ اللهِ رُوِيَ لَنا عَنِ الصادقِ أنَّه قالَ : «لاجَبرَ ولا تَفويضَ ، بَل أمرٌ بَينَ أمرين» ، فَما مَعناهُ؟ فَقالَ :

مَن زَعَمَ أنَّ اللهَ سُبحانَهُ يَفعَلُ أفعالَنا ثُمّ يُعذِّبُنا عَلَيها فَقَد قالَ بِالجَبرِ ومَن زَعَمَ أنَّ اللهَ

---

۱ . وفي «أ»: زيادة: «والخير معروف» .

۲ . الأعراف : ۳۲ .

۳ . الكافي : ج ۶ ص ۴۵۴ ح ۵ ، تفسير العيّاشي : ج ۲ ص ۱۵ ح ۳۳ ، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۵ ، دعائم الإسلام : ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۵۴۸ عن الإمام الصادق كلّها نحوه .

۴ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۱ .

۵ . الحجر : ۸۵ .

۶ . معاني الأخبار : ص ۳۷۴ ، عيون أخبار الرضا : ج ۱ ص ۲۹۴ ح ۵۰ ، الأمالي للصدوق : ص ۱۳۱ ح ۱۲۱ ، نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۴ .

۷ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۲ .

۸ . غافر : ۸۴ .

۹ . نثر الدرّ : ج ۱ ص ۳۶۱ .

می‌شود، عدل و داد اوست و این که هرگاه سخن بگوید، راست گوید و هرگاه حکم کند، عدالت ورزد و چون وعده دهد، وفا کند. ﴿بگو چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی پاکیزه را حرام کرده است؟﴾. بی گمان یوسف صدّیق، جامهٔ دیبای زربفت پوشید و بر پشتی‌های خاندان فرعون تکیه زد.

۴۳۸ ۱۸. و فضل بن سهل یا جز او از امام رضا﴿ع﴾ دربارهٔ ویژگی زاهد پرسید، امام فرمود: به کمتر از قوت خود بسازد، آمادهٔ مرگ است و از زندگی ملول.

۴۳۹ ۱۹. در بارهٔ سخن خدای متعال:«پس درگذر، درگذشتنی نیکو» فرمود: یعنی درگذشتن بدون سرزنش کردن.

۴۴۰ ۲۰. مردی را نزد مأمون آوردند که می‌خواست او را بکشد و امام رضا﴿ع﴾ هم حاضر بود. مأمون به امام گفت: ای ابو الحسن چه می‌گویی؟ امام فرمود: خداوند در برابر نیکی عفو جز عزّت نمی‌افزاید. پس مامون از او درگذشت.

۴۴۱ ۲۱. مردی مسیحی را که با سیدّه‌ای زنا کرده بود نزد مأمون آوردند همین که مامون را دید مسلمان شد، پس فقیهان نظر دادند: اسلام آن‌چه را پیشتر کرده بود از میان برد.

مامون نظر امام رضا﴿ع﴾ را جویا شد. امام﴿ع﴾ فرمود: او را بکش که وی تا آنگاه که عذاب را ندید اسلام نیاورد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و چون عذاب ما را دیدند گفتند به خداوند یکتا ایمان آوردیم.﴾

۴۴۲ ۲۲. از یکی از یاران امام رضا﴿ع﴾ روایت شده است که در مرو بر حضرتش وارد شدم و گفتم: ای زادهٔ پیامبر خدا، از امام صادق﴿ع﴾ به ما رسیده که فرموده است: نه جبر و نه تفویض، بلکه امری در میانهٔ این دو امر است، معنایش چیست؟ امام فرمود:

هرکس بگوید که خدای سبحان کارهای ما را می‌کند، سپس ما را بر آن

تَعالى فَوَّضَ أمرَ الخَلقِ والرِّزقِ إلى حُجَجِهِ فَقَد قالَ بِالتَّفويضِ، والقائلُ بِالجَبرِ كافِرٌ، والقائلُ بِالتفويضِ مُشرِكٌ.

فَقُلتُ: يابنَ رَسولِ اللهِ فَما أمرٌ بَينَ أمرينِ؟ فَقالَ: وُجودُ السَّبيلِ إلى إتيانِ ما أُمِروا بِهِ، وتَركِ مانُهوا عَنهُ.[1]

۴۴۳ ۲۳. وسَألَهُ عليه السلام الفَضلُ بنُ سَهل في مَجلِسِ المأمونِ فَقالَ: يا أبا الحَسَنِ، الخَلقُ مَجبورونَ[2] فَقالَ: اللهُ أعدَلُ مِن أن يُجبِرَ ثُمَّ يُعَذِّبَ.

قالَ: فَمُطلَقونَ؟ قالَ: اللهُ أحكَمُ مِن أن يُهمِلَ عَبدَهُ، ويَكِلَهُ إلى نَفسِهِ.[3]

۴۴۴ ۲۴. وفي بعضِ الرواياتِ: أنّ بَعضَ الناسِ سألَ الرِّضا عليه السلام فَقالَ: يابنَ رَسولِ اللهِ، أتَقولُ: إنَّ اللهَ تَعالى فَوَّضَ إلى عِبادِهِ أفعالَهُم؟ فَقالَ عليه السلام: هُم أضعَفُ مِن ذلِكَ وأقَلُّ.

قالَ: فأجبَرَهُم؟ فَقالَ: هُوَ أعدلُ مِن ذلِكَ وأجَلُّ.

قالَ: فَكَيفَ تَقولُ؟ قالَ عليه السلام: أقولُ: أمَرَهُم ونَهاهُم، وأقدَرَهُم عَلى ما أمَرَهُم بِهِ ونَهاهُم عَنهُ، وخَيَّرَهُم، فَقالَ عَزَّ مِن قائِلٍ: ﴿وَقُلِ ٱعْمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُۥ﴾[4] وقالَ سُبحانَهُ: ﴿فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ﴾[5] وقالَ تَعالى وَعداً ووَعيداً: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ * وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ﴾[6].[7]

۴۴۵ ۲۵. إصحَبِ السُّلطانَ بِالحَذَرِ[8]، وَالصَّديقَ بِالتَّواضُعِ، وَالعَدُوَّ بِالتَّحَرُّزِ، وَالعامَّةَ بِالبِشرِ.[9]

---

۱. عيون أخبار الرضا: ج ۱ ص ۱۲۴ ح ۱۷، نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۶۳ وفيه «خلقه» بدل «حججه».
۲. وفي «أ»: مجبرون.
۳. نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۶۱.
۴. التوبة: ۱۰۵.
۵. الكهف: ۲۹.
۶. سورة الزلزلة: ۷ و ۸.
۷. العدد القويّة: ص ۲۹۸ ح ۳۳ وفيه صدره إلى «ونهاهم عنه».
۸. وفي «أ»: بالجِدّ.
۹. الدرّة الباهرة: ص ۳۸، ح ۱۰۹؛ العدد القويّة: ص ۲۹۹ ح ۳۴.

عذاب می‌کند، قائل به جبر شده است و آن که می‌گوید خدای متعال کار خلقت و روزی را به حجّتهای خود سپرده، قائل به تفویض گشته و قائل به جبر کافر و قائل به تفویض، مشرک است.

گفتم: ای زادهٔ پیامبر خدا، پس امر میان دو امر چه؟ فرمود: وجود داشتن راهی (برای مردم) در انجام آنچه فرمان یافته و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند.

۴۴۳ ۲۳. فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا؈ پرسید: ای ابوالحسن، آیا مردم مجبور هستند؟ فرمود: خداوند عادل‌تر از آن است که مجبور کند و سپس عذاب دهد.

گفت: آیا رها هستند؟ گفت: خداوند حکیم‌تر از آن است که بنده‌اش را مهمل گذارد و او را به خودش وانهد.

۴۴۴ ۲۴. در برخی روایت‌هاست که شخصی از امام رضا؈ پرسید: ای زادهٔ پیامبر خدا، آیا می‌گویی: خداوند متعال کارهای بندگان را در اختیار خود آنان قرار داده است؟ امام فرمود: آنان ناتوان‌تر و حقیرتر از این هستند. پرسید: پس آنان را مجبور کرده است؟ فرمود: او عادلتر و بزرگتر از این است.

گفت: پس نظر شما چیست؟ فرمود: من می‌گویم، به آنان فرمان داده و نهیشان کرده است و قدرت اجرای امر و نهیش را به آنان داده و ایشان را مختار کرده است و خدای عزیز چنین فرمود: ﴿و بگو عمل کنید که به زودی خداوند و پیامبرش عمل شما را می‌بینند﴾ و خدای سبحان چنین فرمود: ﴿هرکس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد.﴾ و خدای متعال چنین وعده و وعید داده است. ﴿هر کس همسنگ ذره‌ای کار نیک کند آن را می‌بیند و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کند آن را می‌بیند.﴾

۴۴۵ ۲۵. مصاحبتت با حاکم، محتاطانه و با دوست، فروتنانه و با دشمن پرهیزکارانه و با تودهٔ مردم، خوشرویانه باشد.

۴۴۶ ۲۶ . الإيمانُ فَوقَ الإسلامِ بِدَرَجةٍ، والتَّقوى فَوقَ الإيمانِ بِدَرَجةٍ (واليَقينُ فَوقَ التَّقوى بِدَرَجةٍ)[۱] وَلَم يَقْسِم بَينَ العِبادِ شَيءٌ أثقَلُ مِنَ اليَقينِ.[۲]

۴۴۷ ۲۷ . وسُئِلَ عليه السلام: عَنِ المَشِيّةِ والإرادةِ فَقالَ: المَشِيَّةُ الاهتِمامُ[۳] بِالشَّيءِ، وَالإرادَةُ إتمامُ ذٰلِكَ الشَّيءِ.[۴]

۴۴۸ ۲۸ . الأَجَلُ آفةُ الأَمَلِ، والعُرفُ ذَخيرةُ الأَبَدِ، والبِرُّ غَنيمةُ الحازِمِ والتَّفريطُ مُصيبةُ ذَوي القُدرةِ، والبُخلُ يُمَزِّقُ العِرضَ، والحُبُّ داعي المَكارِهِ وأَجَلُّ الخَلائقِ وأكرَمُها اصطِناعُ المَعروفِ، وإغاثةُ المَلهوفِ، وتَحقيقُ أَمَلِ الآمِلِ، وتَصديقُ رَجاءِ الراجي، والاستِكثارُ مِنَ الأصدِقاءِ في الحَياةِ، والباكينَ بَعدَ الوَفاةِ.[۵]

---

۱ . أثبتناه من المصادر كما يقتضيه السياق وذيل الرواية.

۲ . الكافي: ج ۲ ص ۵۱ ح ۲ و ج ۲ ص ۵۲ ح ۶، التمحيص: ص ۶۳ ح ۱۴۵ وفيهما «أقلّ» بدل «أثقل». تحف العقول: ص ۳۷۲ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «أشدّ» بدل «أثقل» وفي الجميع «لم يقسم» بدل «لم يقم».

۳ . وفي «أ»: كالاهتمام.

۴ . العدد القويّة: ص ۲۹۹ ح ۳۵، أعلام الدين: ص ۳۰۷، الدرّة الباهرة: ص ۳۸، ح ۱۱۰.

۵ . العدد القويّة: ص ۲۹۹ ح ۳۵ وفيه «العزم» بدل «العرف»، أعلام الدين: ص ۳۰۸ وفيه «إعانة» بدل «إغاثة» وفيهما «مخيلة» بدل «رجاء».

۴۴۶ ۲۶ . ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا، یک درجه از ایمان و یقین یک درجه از ایمان بالاتر است و چیزی سنگین‌تر [1] از یقین میان بندگان تقسیم نشده است.

۴۴۷ ۲۷ . از حضرتش در بارهٔ مشیّت و اراده سؤال شد، فرمود: مشیّت همّت گماردن به چیزی است و اراده، تمام کردن آن.

۴۴۸ ۲۸ . اجل آفت آرزوست، و نیکی [2] اندوختهٔ همیشگی، و نیکوکاری دستآورد استواراندیش، و کوتاهی کردن مصیبت نیرومندان، و بخل آبرو را از میان می‌برد، و محبّت فراخوان رنجهاست، و بزرگترین و گرامی‌ترین صفتها نیکی کردن به دیگران و فریادرسی غمدیدگان و تحقّق بخشیدن به آرزوی آرزومندان و امید امیدواران و افزون ساختن دوستان در زندگی و گریه کنندگان پس از مرگ است.

---

۱ . در برخی منابع دیگر «کمتر» و در برخی «سخت‌تر» آمده است.

۲ . در برخی منابع «عزم» آمده است.

وَمِن كَلامِ الإمامِ الجَوادِ أبي جعفرٍ محمّدِ بنِ عليٍّ الرِّضا عليهما السلام

٤٤٩ ١. كَيفَ يَضيعُ مَنِ اللهُ كافِلُهُ؟! وَكَيفَ يَنجو مَنِ اللهُ طالِبُهُ؟![١]

٤٥٠ ٢. مَنِ انقَطَعَ إلىٰ غَيرِ اللهِ وَكَلَهُ اللهُ إلَيهِ.[٢]

٤٥١ ٣. مَن عَمِلَ عَلىٰ غَيرِ عِلمٍ أفسَدَ أكثَرَ مِمّا يُصلِحُ.[٣]

٤٥٢ ٤. القَصدُ إلَى اللهِ تَعالىٰ بِالقُلوبِ أبلَغُ مِن إتعابِ الجَوارِحِ بِالأعمالِ.[٤]

٤٥٣ ٥. مَن أطاعَ هَواهُ أعطىٰ عَدُوَّهُ مُناهُ.[٥]

٤٥٤ ٦. مَنِ استَغنى كَرُمَ عَلى أهلِهِ. فَقيلَ لَهُ: وعَلى غَيرِ أهلِهِ؟ فَقالَ: لا، إلّا أن يكونَ يُجدي عَلَيهِم نَفعاً، ثُمَّ قالَ لِلَّذي قالَ لَهُ: مِن أينَ قُلتَ؟ قالَ: لأنّ رجلاً قالَ في مجلِسِ بَعضِ الصادِقينَ: إنّ الناسَ يُكرِمونَ الغَنِيَّ وإن كانوا لا ينتفعون بِغناهُ! فَقالَ: ذلِكَ لأنّ معشوقَهُم عنده.[٦]

٤٥٥ ٧. مَن هَجَرَ المُداراةَ قارَنَهُ المَكروهُ. ومَن لَم يَعرِف المَوارِدَ أعيَتهُ المَصادِرُ. وإنّما

---

١. الدرّة الباهرة: ص ٣٩، ح ١١١ وفيه «يهرُب» بدل «ينجو»؛ أعلام الدين: ص ٣٠٩، كشف الغمّة: ج ٣ ص ١٥٨.

٢. الدرّة الباهرة: ص ٣٩، ح ١١٢؛ أعلام الدين: ص ٣٠٩، كشف الغمّة: ج ٣ ص ١٥٨.

٣. المحاسن: ج ١ ص ٣١٤ ح ٦٢١، تحف العقول: ص ٤٧ كلاهما عن رسول الله ﷺ.

٤. الدرّة الباهرة: ص ٣٩، ح ١١٤؛ كشف الغمّة: ج ٣ ص ١٥٨.

٥. الدرّة الباهرة: ص ٤٠، ح ١١٥؛ أعلام الدين: ص ٣٠٩.

٦. كمال الدين: ص ٥٧٥، نثر الدرّ: ج ٤ ص ٢١٦ كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيهما صدره.

از سخنان امام جواد علیه‌السلام[1]

۴۴۹ ۱. آن که در تکفّل خداوند است چگونه تباه شود و آن که خداوند در پی اوست چگونه رهایی یابد؟!

۴۵۰ ۲. آن‌که به غیرخدا روی‌آورد، خداوند به همو واگذارش کند.

۴۵۱ ۳. کسی که ناآگاهانه عمل می‌کند، بیش از به سامان آوردن تباه می‌کند.

۴۵۲ ۴. با دل‌ها آهنگ خدا کردن، رساتر از زحمت دادن اعضا با اعمال است.

۴۵۳ ۵. آن که از هوسش پیروی کند، آرزوی دشمنش را برآورد.

۴۵۴ ۶. هر کس توانگر شود نزد خاندانش گرامی می‌شود. به حضرتش گفته شد: و بر غیر خاندانش؟ فرمود: نه، مگر آن که سودی به آنها برساند. سپس در پاسخ کسی که گفت: از کجا می‌گویی؟ فرمود: چون مردی در مجلس یکی از راستگویان[2] گفت: مردم، توانگر را گرامی می‌دارند، اگر چه از ثروت او بهره‌ای نبرند، و او فرمود: این از آن روست که محبوبشان «ثروت و مال» نزد اوست.

۴۵۵ ۷. آن که مدارا و نرمش را وانهد، سختی همراهش شود و آن که محلّ

---

۱. امام محمّد تقی علیه‌السلام در دهم رجب و یا نیمهٔ رمضان سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد و در آخر ماه ذی قعدهٔ سال ۲۲۰ هجری در سن ۲۵ سالگی در بغداد رحلت کرد و در کاظمین به خاک سپرده شد. لقب حضرت «جواد» و کنیهٔ ایشان «ابو جعفر» بود. امام ۱۷ سال امامت کرد و سخنان و مکاتبات ایشان در «کتب اربعه» موجود است.

۲. به احتمال فراوان، منظور امام صادق یا باقر علیهماالسلام است.

تَكونُ الشَهواتُ مِن ضَعفِ القَلبِ. ومَنِ انقادَ إلَى الطُّمَأنينَةِ قَبلَ الخِبرَةِ فَـقَد عَـرَّضَ نَـفسَهُ لِلهَلَكَةِ، وَلِلعاقِبَةِ المُتعِبَةِ.[۱]

۴۵۶ ۸. قَد عاداكَ مَن سَتَرَ عَنكَ الرُّشدَ اتِّباعاً لِما تَـهواهُ، ومَـن عَـتَبَ مِـن غَـيرِ ارتِـيابٍ أُعتِبَ مِن غَيرِ استِعتابٍ.[۲]

۴۵۷ ۹. راكِبُ الشَّهَواتِ لا تُستَقالُ عَثرَتُهُ.[۳]

۴۵۸ ۱۰. اِتَّئِد[۴]، تُصِب أو تَكَد.[۵]

۴۵۹ ۱۱. الثِّقَةُ بِاللهِ ثَمَنٌ لِكُلِّ غالٍ، وَسُلَّمٌ إلىٰ كُلِّ عالٍ.[۶]

۴۶۰ ۱۲. إيّاكَ وَمُصاحَبَةَ الشِّرّيرِ؛ فَإِنَّهُ كَالسَّيفِ المَسلولِ؛ يَحسُنُ مَنظَرُهُ، وَيَقبُحُ أثَرُهُ.[۷]

۴۶۱ ۱۳. الحَوائِجُ تُطلَبُ بِالرَّجاءِ، وهِيَ تَنزِلُ بِالقَضاءِ، والعافِيَةُ أحسَنُ عَطاءٍ.[۸]

۴۶۲ ۱۴. إذا نَزَلَ القَضاءُ ضاقَ الفَضاءُ.[۹]

۴۶۳ ۱۵. لا تُعادِيَنَّ أحَداً حَتّى تَعرِفَ الَّذي بَينَهُ وبَـينَ اللهِ تَـعالى؛ فَـإِن كـانَ مُـحسِناً لَـم يُسلِمهُ إلَيكَ، فَلا تُعادِهِ، وإن كانَ مُسيئاً فَإِنَّ عِلمَكَ بِهِ يَكفيكَهُ، فَلا تُعادِهِ.[۱۰]

۴۶۴ ۱۶. لا تَكُن وَلِيّاً للهِ فِي العَلانِيَةِ عَدُوّاً لَهُ فِي السِّرِّ.[۱۱]

۴۶۵ ۱۷. التَّحَفُّظُ عَلى قَدَرِ الخَوفِ، والطَّمَعُ عَلى قَدرِ السَّبيلِ.[۱۲]

---

۱. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۱۶ إلى ۱۱۸؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹ وليس فيهما «أنّما تكون الشهوات من ضعف القلب».
۲. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ۱۱۹ وفيه ذيله من «مَنْ عتب»، أعلام الدين: ص ۳۰۹ وفيه صدره إلى «تهواه».
۳. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۲۰؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹ وفيه «لا تقال» بدل «لا تستقال».
۴. اتّئِد: تَثَبَّت (الصحاح: ج ۲ ص ۵۴۶).
۵. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۲۳.
۶. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۲۱؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۷. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۲۲؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۸. أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۹. الدرّة الباهرة: ص ۴۰، ح ۱۲۴؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۱۰. أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۱۱. تاريخ دمشق: ج ۱۰ ص ۴۸۸ من دون إسنادٍ إلى المعصوم؛ أعلام الدين: ص ۳۰۹.
۱۲. أعلام الدين: ص ۳۰۹ وفيه صدره.

ورود را نشناسد، در بیرون آمدن به زحمت افتد و هوسها زاییدهٔ ضعف قلب است و آن که پیش از آزمودن اطمینان کند، بی‌گمان خود را در معرض هلاکت و فرجامی سخت قرار داده است.

۴۵۶ ۸. آن که از سر همراهی با هوای تو، راه هدایتت را از تو پوشیده بدارد، دشمن توست و آن که بدون شکّ بردن، سرزنش کند، بی درخواست ببخشد.

۴۵۷ ۹. سوار بر مرکب شهوت چون بلغزد، برنخیزد.

۴۵۸ ۱۰. درنگ و محکم کاری کن تا برسی و یا نزدیک گردی.

۴۵۹ ۱۱. اعتماد به خداوند بهای هر چیز گران بها و نردبان هر بلندی است.

۴۶۰ ۱۲. زنهار از همراهی شرور که مانند شمشیر آخته، سیمایش زیبا و اثرش زشت است.

۴۶۱ ۱۳. حاجت‌ها به امید طلبیده و (مطابق) با قضای الهی برآورده می‌شود، و عافیت بهترین عطای (الهی) است.

۴۶۲ ۱۴. آن گاه که سرنوشت فرود آید، مجالی نمی‌ماند.

۴۶۳ ۱۵. با هیچ کس دشمنی مکن تا آن که رابطهٔ میان او و خدای متعال را بدانی، اگر نیکو باشد، خدا او را در اختیار تو نمی‌نهد، پس با وی دشمنی مکن و اگر بد بود، همین آگاهیت به آن تو را کفایت می کند، پس با او مستیز.

۴۶۴ ۱۶. در آشکار دوست خدا و در نهان دشمن او مباش.

۴۶۵ ۱۷. پرهیز به اندازهٔ ترس است و طمع هر اندازه که راه دارد.

۴۶۶ ۱۸ . سُوءُ العادةِ كَمينٌ لا يؤمَنُ، وأحسَنُ مِنَ العُجبِ بِالقَولِ أن لا تَقولَ، وكَفىٰ بِـالمَرءِ خِيانَةً أن يَكونَ أميناً لِلخَوَنةِ.[۱]

۴۶۷ ۱۹ . عِزُّ المُؤمِنِ غِناهُ عَنِ النّاسِ.[۲]

۴۶۸ ۲۰ . نِعمةٌ لا تُشكَرُ كَسَيِّئَةٍ لا تُغفَرُ.[۳]

۴۶۹ ۲۱ . لا يَضُرُّكَ سَخَطُ مَن رِضاهُ الجَورُ.[۴]

۴۷۰ ۲۲ . مَن لَم يَرضَ مِن أخيهِ بِحُسنِ النِّيَّةِ لَم يَرضَ بِالعَطِيَّةِ.[۵]

۴۷۱ ۲۳ . الأيّامُ تَهتِكُ لَكَ الأمينَ عَنِ الأشرارِ الكامِنةِ.[۶]

۴۷۲ ۲۴ . ما شَكَرَ اللهَ أحدٌ على نِعمةٍ أنعمَها عَلَيهِ إلّا استَوجَبَ بِذلِكَ المَزيدَ قَبلَ أن يَـظهَرَ عَلى لِسانِهِ.[۷]

۴۷۳ ۲۵ . تَعَزَّ عَنِ الشيءِ إذا مُنِعتَه بِقِلَّةِ صُحبَتِهِ إذا أُعطيتَهُ.[۸]

---

۱ . الدرّة الباهرة : ص ۴۱، ح ۱۲۵؛ شرح نهج البلاغة : ج ۲۰ ص ۳۲۱ ح ۶۸۶ في الحكم المنسوبة إلى الإمام عليّ ﷺ وفيهما ذيله من «وكفى» .

۲ . تحف العقول : ص ۸۹ عن الإمام عليّ ﷺ ، ثواب الأعمال : ص ۶۳ عن الإمام الصادق ﷺ وفيه «كفّه» بدل «غناه» ؛ دستور معالم الحكم : ص ۲۲ عن الإمام عليّ ﷺ .

۳ . الدرّة الباهرة : ص ۴۱، ح ۱۲۷، أعلام الدين : ص ۳۰۹.

۴ . الدرّة الباهرة : ص ۴۱، ح ۱۲۸، أعلام الدين : ص ۳۰۹.

۵ . الدرّة الباهرة : ص ۴۱، ح ۱۲۹؛ أعلام الدين : ص ۳۰۹.

۶ . من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۳۸۸، تحف العقول : ص ۹۷ كلاهما عن الإمام عليّ ﷺ نحوه.

۷ . الكافي : ج ۸ ص ۱۲۸ ح ۹۸، تحف العقول : ص ۳۵۷ كلاهما عن الإمام الصادق ﷺ نحوه.

۸ . كنزالفوائد : ج ۲ ص ۳۲ عن الإمام عليّ ﷺ .

۴۶۶ ۱۸ . عادت زشت، کمینی ناامن است(که ناگه بر انسان بتازد) و سخن نگفتن بهتر است از شیفتهٔ سخن (خویش) گشتن، و در خیانت آدمی همین بس که امین خیانت کاران باشد.

۴۶۷ ۱۹ . عزّت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است.

۴۶۸ ۲۰ . نعمتی که سپاسگزاری نشود چون گناهی است که آمرزیده نشود.

۴۶۹ ۲۱ . ناخشنودی کسی که بی‌عدالتی خشنودش می‌کند به تو زیان نرساند.

۴۷۰ ۲۲ . آن که از برادرش به خوش‌نیّتی خشنود نشود، از عطای او نیز خشنود نگردد.

۴۷۱ ۲۳ . روزگار، شرارت‌های نهفتهٔ آن کس که خود را از او ایمن می‌دیدی برایت آشکار می‌کند.

۴۷۲ ۲۴ . کسی خدا را بر نعمتی که به او بخشیده بود سپاس نگزارد، جز آن که پیش از به زبان آوردن سپاسش نعمتش افزون شد.

۴۷۳ ۲۵ . چون چیزی را از تو بازداشتند، خود را با کم همراه داشتن آن به گاه اعطایش دلداری بده.

ومن كلام الإمام أبي الحسن علي بن محمد بن علي الرضا عليهم السلام

٤٧٤ ١. مَن رَضِيَ عَن نَفسِهِ كَثُرَ السّاخِطونَ عَلَيهِ.[١]

٤٧٥ ٢. المَقادرُ تُريكَ ما لَم يخطُر بِبالِكَ.[٢]

٤٧٦ ٣. مِمّا رَواهُ الغَلابي[٣]: السَّناءُ الغَلَبَةُ عَلَى الأدَبِ، ورِعايةُ الحَسَبِ.[٤]

٤٧٧ ٤. شَرٌّ مِنَ المرء رزيّةٌ سوءُ الخَلَفِ.[٥]

٤٧٨ ٥. قال الغَلابي: وسألتُهُ عَنِ الحِلمِ، فَقالَ: هُوَ أن تَملِكَ نَفسَكَ وتَكظِمُ غَيظَكَ، ولا يكونُ ذلكَ إلّا مَعَ القُدرةِ.[٦]

٤٧٩ ٦. قالَ: وسألتُهُ عَنِ الحَزمِ، فَقالَ: هُوَ أن تَنتَظِرُ فُرصَتَكَ، وتُعاجِلَ ما أمكَنَكَ.[٧]

٤٨٠ ٧. قالَ: وسَمِعتُهُ عليه السلام يَقول: الغِنىٰ قِلَّةُ تَمَنّيك، والرِّضى بِما يَكفيكَ. والفَقرُ شَرَهُ النَّفسِ،

---

١. نهج البلاغة: الحكمة ٦، نثر الدرّ: ج ١ ص ٢٧٩؛ دستور معالم الحكم: ص ٢٩ كلّها عن الإمام عليّ عليه السلام.

٢. أعلام الدين: ص ٣١١.

٣. هو أبو عبد الله، محمّد بن زكريا بن دينار، مولى بني غلاب وكان محدّثاً واسع العلم وصنّف كتباً كثيرة، مات سنة ثمان و تسعين و مأتين، فراجع: رجال النجاشي: ص ٣٤٦، رقم ٩٣٦.

٤. لم نجده في المصادر.

٥. وفي «أ»: شرٌّ من المرزية وفي مقصد الراغب: ص ١٧٤: شرٌّ من الرزيّة.

٦. مقصد الراغب: ص ٧٤ (مخطوط).

٧. معاني الأخبار: ص ٤٠١ عن الإمام الحسن عليه السلام.

از سخنان امام هادی علیه‌السلام[1]

۴۷۴ ۱. آن که از خودش راضی شود، ناراضیان از او فراوان گردند.

۴۷۵ ۲. تقدیر چیزهایی را به تو نشان دهد که خیالش را هم نمی‌کردی.

۴۷۶ ۳. از آنچه غلابی[2] نقل کرده است: سربلندی، یعنی چیرگی در ادب و رعایت شرافت.

۴۷۷ ۴. بدترین رسوایی برای انسان جانشین ناخلف است.

۴۷۸ ۵. غلابی می‌گوید: از امام ﷺ دربارهٔ بردباری پرسیدم، فرمود: بردباری آن است که خویشتندار باشی و خشم خود را فرو خوری و این جز هنگام قدرت (بر مجازات) نیست.

۴۷۹ ۶. همو می‌گوید: از ایشان دربارهٔ استواراندیشی پرسیدم، فرمود: آن است که منتظر فرصت باشی و چون قدرت یافتی درنگ نکنی.

۴۸۰ ۷. همو می‌گوید: و شنیدم که امام ﷺ می‌فرماید: توانگری کمی‌آرزوست و رضایت به آن چه کفایتت می‌کند. و فرومایگی و کوچکی

---

۱. امام علی النقی ﷺ مشهور به هادی ﷺ در نیمهٔ ذی حجّهٔ سال ۲۱۲ هجری در «صُریا»، نزدیک مدینه، به دنیا آمد و در سوم رجب سال ۲۵۴ هجری در سامراء در سن ۴۲ سالگی رحلت کرد و همان جا به خاک سپرده شد. کنیهٔ حضرت، «ابو الحسن» بود. برخی از سخنان و احتجاجات حکیمانهٔ ایشان در کتب حدیث به ویژه «احتجاج طبرسی» موجود است.

۲. ابوعبدالله محمّد بن زکریا بن دینار از وابستگان قبیلهٔ بنی غلاب و محدثی گسترده دانش و دارای کتاب‌هایی فراوان بود. او در سال ۲۹۸ هجری قمری درگذشت.

وَشِدَّةُ القُنوطِ ، والدِّقَّةُ اتِّباعُ اليَسيرِ ، والنَّظَرُ في الحَقير .[١]

۴۸۱ ٨ . مَن أقبَلَ مَعَ أمرٍ ، وَلّىٰ مَعَ انقِضائِهِ .[٢]

۴۸۲ ٩ . راكِبُ الحَرونِ[٣] أسيرُ نَفسِهِ ، وَالجاهِلُ أسيرُ لِسانِهِ .[۴]

۴۸۳ ١٠ . النّاسُ فِي الدُّنيا بِالأَموالِ ، وَفِي الآخِرةِ بِالأَعمالِ .[۵]

۴۸۴ ١١ . المِراء يُفسِدُ الصَّداقةَ القَديمةَ ، وَيُحَلِّلُ العُقدَةَ الوَثيقةَ ، وأقَلُّ ما فيهِ أن تَكونَ المُغالَبَةُ ، والمُغالَبَةُ أمتَنُ أسبابِ القَطيعةِ .[۶]

۴۸۵ ١٢ . العِتابُ مِفتاحُ التَّقالي ، والعِتابُ خَيرٌ مِنَ الحِقدِ .[٧]

۴۸۶ ١٣ . قالَ عليه السلام لِبَعضِ الثِّقاتِ عِندَهُ ـ وقَد أكثَرَ مِن تَقريظِهِ ـ : أوكِ عَلى ما في سِقائِكَ ؛ فَإنَّ كَثرةَ المَلَقِ هَجَمَ عَلَى الظِّنَّةِ ، وَإذا حَلَلتَ مِن أخيكَ في الثِّقَةِ فاعدِل عَنِ المَلَقِ إلىٰ حُسنِ النِّيَّةِ .[٨]

۴۸۷ ١۴ . قالَ يَحيى بنُ عَبدِ الحَميدِ الحِمّاني[٩] : سَمِعتُ أبا الحَسَنِ عليه السلام يَقولُ لِرَجُلٍ ذَمَّ إليه وَلَداً لَهُ ، فَقالَ لَهُ : العُقوقُ ثُكلُ مَن لَم يُثكَل .[١٠]

۴۸۸ ١۵ . المُصيبةُ لِلصابِرِ واحِدَةٌ ، وَلِلجازِعِ اثنَتانِ .[١١]

۴۸۹ ١۶ . الحَسَدُ ماحِقُ الحَسَناتِ ، والزَّهوُ جالِبُ المَقتِ والعُجبُ صارِفٌ عن طَلَبِ العِلمِ ،

---

١ . نثر الدرّ : ج ٢ ص ٩٧ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيه «الرقّة» بدل «الدقّة» و «منع» بدل «النظر في» وراجع تحف العقول : ص ٢٢٥ .

٢ . أعلام الدين : ص ٣١١ .

٣ . فرس حرون : لاينقاد ، إذا اشتدّ به الجريُ وقَفَ (لسان العرب : ج ١٣ ص ١١٠) .

۴ . أعلام الدين : ص ٣١١ ، الدرّة الباهرة : ص ۴٢ ، ح ١٣٣ وفيه «الحروب» بدل «الحرون» .

۵ . الدرّة الباهرة : ص ۴٢ ، ح ١٣۵ ؛ أعلام الدين : ص ٣١١ .

۶ . نثر الدرّ : ج ١ ص ٣۶٩ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيه «أشدّ» بدل «أمتن» .

٧ . أعلام الدين : ص ٣١١ .

٨ . الدرّة الباهرة : ص ۴٢ ، ح ١٣۵ وفيه «أقبل على شأنك» بدل «أوك على ما في سقائك» و «الثناء» بدل «التقريظ» و «الملق» .

٩ . وفي «أ» : الخِمانيّ .

١٠ . الدرّة الباهرة : ص ۴٣ ، ح ١٣٧ وليس فيه صدره ؛ أعلام الدين : ص ٣١١ .

١١ . تحف العقول : ص ۴١۴ عن الإمام الكاظم عليه السلام .

در پی کم بودن و به اندک توجّه داشتن است.

۴۸۱ ۸. هر [دوستی] که با کاری روی آورد، با رفتنش برود.

۴۸۲ ۹. اسیر نفس خویش، بر مرکبی چموش سوار است؛ و نابخرد کسی که اسیر زبان خود باشد.

۴۸۳ ۱۰. مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با کردارشان سنجیده می‌شوند.

۴۸۴ ۱۱. ستیزه‌گری دوستی دیرینه را تباه می‌کند و پیوند محکم را می‌گسلد و کمترین اثر آن برتری‌جویی است و برتری جویی اساسی‌ترین علّت جدایی است.

۴۸۵ ۱۲. سرزنش کلید دشمنی است ولی بهتر از نگفتن و به دل بردن (=کینه‌توزی) است.

۴۸۶ ۱۳. امام هادی به یکی از افراد مورد اعتمادش که بیش از اندازه به ستایش ایشان پرداخته بود، فرمود، در مِشک خود را ببند که ستایش فراوان شکّ برانگیزد و هرگاه از برادرت اطمینان یافتی، به جای مدح [در ظاهر] نیّتت را نیکو کن.

۴۸۷ ۱۴. یحیی بن عبدالحمید حمانی می‌گوید: شنیدم که امام هادی﷣ به مردی که فرزندش را نزد او نکوهش می‌کرد، فرمود: عاق کردن از دست دادن فرزندی است که نمرده است.

۴۸۸ ۱۵. مصیبت برای شکیبا یکی و برای ناشکیبا دو تاست.

۴۸۹ ۱۶. حسادت نابود کنندهٔ نیکی‌هاست، و خودبزرگ بینی نفرت و

داعٍ إِلَى التَّخَمُّطِ في الجَهلِ، وَالبُخلُ أذَمُّ الأَخلاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ.[۱]

۴۹۰ ۱۷. مُخالَطَةُ الأشرارِ تَدلُّ عَلى شِرارِ مَن يُخالِطُهُم، والكُفرُ للنِّعَمِ أمارةُ البَطَرِ، وسَبَبٌ لِلغِيَرِ، واللَّجاجةُ مَسلَبَةٌ للسَّلامةِ، ومؤدِّيَةٌ إلى النَّدامة[۲]، والهُزءُ فُكاهةُ السُّفَهاءِ، وَصَناعَةُ الجُهّالِ، والتَّسَوُّفُ[۳] مَغضَبَةٌ للإخوانِ مُورِثُ الشَّنَآنِ، والعُقوقُ يُعقِبُ القِلَّةَ، وَيُؤَدّي إِلَى الذِّلَّةِ.[۴]

۴۹۱ ۱۸. في مَوعِظَةٍ لِبَعضِ أصحابِهِ: السَّهَرُ أَلَذُّ لِلمَنامِ، والجوعُ أزيَدُ في طيبِ الطَّعامِ.[۵]

(يَحُثُّهُ على قيامِ اللَّيلِ، وصِيامِ النَّهارِ).

۴۹۲ ۱۹. اذكُر مَصرَعَكَ بَينَ يَدَي أهلِكَ، لاطَبيبَ يَمنَعُكَ، ولاحَبيبَ يَنفَعُكَ.[۶]

۴۹۳ ۲۰. اذكُر حَسَراتِ التَّفريطِ، تَلَذَّ تَقديمَ الحَزمِ.[۷]

۴۹۴ ۲۱. ما استراحَ ذو الحِرصِ.[۸]

۴۹۵ ۲۲. الغَضَبُ على مَن لَم تَملِك عَجزٌ، وعَلى مَن تَملِكُ لؤمٌ.[۹]

۴۹۶ ۲۳. صِناعةُ الأيّامِ السَّلبُ، وشَرطُ الزَّمانِ الإفاتة والحِكمةُ لا تَنجَعُ في الطَّبائعِ الفاسدةِ.[۱۰]

۴۹۷ ۲۴. الأخلاقُ تَتَصَفَّحُها المُجالَسةُ.[۱۱]

---

۱. الدرّة الباهرة: ص۴۳، ح۱۳۸ إلى ۱۴۲ نحوه، عوالم العلوم: ج۲ ص۲۴ ح۵۹ وفيه «البخل أذمّ الأخلاق» فقط.

۲. وفي «أ»: مؤذنة بالندامة.

۳. وفي «أ»: والنَّزَقُ.

۴. الدرّة الباهرة: ص ۴۳، ح ۱۴۳ و ۱۴۴ وليس فيه مقاطع منه، أعلام الدين: ص ۳۱۱ وفيه من «الهزء» إلى «الجهّال» فقط.

۵. الدرّة الباهرة: ص ۴۴، ح ۱۴۵ نحوه؛ أعلام الدين: ص ۳۱۱.

۶. أعلام الدين: ص ۳۱۱.

۷. أعلام الدين: ص ۳۱۱ وفيه «تأخذ بقديم» بدل «تلذّ تقديم».

۸. مقصد الراغب: ص ۱۷۴ (مخطوط).

۹. أعلام الدين: ص ۳۱۱.

۱۰. مروج الذهب: ج ۴ ص ۷۷ عن الإمام الجوادعليه السلام وفيه صدره إلى «الإفاتة» نحوه.

۱۱. لم نجده في المصادر.

دشمنی می‌آورد، خودشیفتگی از جستجوی دانش بازمی‌دارد و موجب پرخاشگری نابخردانه است، بخل نکوهیده‌ترین اخلاق است و آزمندی خوی زشتی است.

۴۹۰ ۱۷. رفت و آمد با شروران نشان دهندهٔ شرارت رفت و آمدکننده و کفران نعمت نشانهٔ سرمستی و سبکسری و علّت تغییر و زوال نعمت است. لجاجت سلامت را از میان می‌برد و به پشیمانی می‌کشد و ریشخندکردن شوخی نابخردان و کار نادانان است و امروز و فردا کردن سبب خشم برادران و به جا نهندهٔ دشمنی است و سرپیچی از پدر و مادر ناداری می‌آورد و به خواری می‌کشاند.

۴۹۱ ۱۸. ـ در اندرز به یکی از اصحابش و ترغیب او به شب زنده داری و روزه داری ـ: شب بیداری خواب را لذّت‌بخش‌تر و گرسنگی خوراک را خوشایندتر می‌کند.

۴۹۲ ۱۹. به یاد آر افتادنت را در پیش روی خانواده‌ات که نه پزشکی تو را از آن جلو می‌گیرد و نه دوستی به تو سود می‌رساند.

۴۹۳ ۲۰. حسرتهای حاصل از کوتاهی‌کردن را بیاد آر تا از پیش انداختن دوراندیشی لذّت ببری.

۴۹۴ ۲۱. حریص راحتی ندارد.

۴۹۵ ۲۲. خشم گرفتن بر کسی که تسلطی بر او نداری، ناتوانی و بر کسی که تسلّط داری پستی است.

۴۹۶ ۲۳. کار روزگار گرفتن است و شیوهٔ زمانه بر باد دادن، و حکمت در طبع‌های فاسد اثر نگذارد.

۴۹۷ ۲۴. همنشینی خلق و خو را می‌نمایاند.

٤٩٨ ٢٥ . مَن لَم يُحسِن أن يَمنَعَ ، لَم يُحسِن أن يُعطي .[١]

٤٩٩ ٢٦ . خَيرٌ مِنَ الخَيرِ فاعِلُهُ ، وأجمَلُ مِنَ الجَميلِ قائلُهُ ، وأرجَحُ مِنَ العِلمِ حامِلُهُ ، وشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ جالِبُهُ ، وأهوَلُ مِنَ الهَولِ راكِبُهُ .[٢]

٥٠٠ ٢٧ . إيّاكَ والحَسَدَ! فَإِنَّهُ يَبينُ فيكَ ، ولا يَبينُ في عَدُوِّك .[٣]

٥٠١ ٢٨ . إذا كانَ زَمانٌ العَدلُ فيهِ أغلَبُ مِنَ الجَورِ ، فَحَرامٌ أن تَظُنَّ بِأَحَدٍ سوءاً حَتّىٰ تَعلَمَ ذٰلِكَ مِنهُ ؛ وإذا كانَ زَمانٌ الجَورُ أغلَبُ فيهِ مِنَ العَدلِ ، فَلَيسَ لِأَحَدٍ أن يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيراً حَتّىٰ يَبدُوَ ذٰلِكَ مِنهُ .[٤]

٥٠٢ ٢٩ . وقالَ عليه السلام لِلمُتَوَكِّلِ في جَوابِ كَلامٍ بينهما : لا تَطلُبِ الصَّفا مِمَّن كَدِرتَ عَلَيهِ ، وَلَا النُّصحَ مِمَّن صَرَفتَ سوءَ ظَنِّكَ إلَيهِ ؛ فَإِنَّما قَلبُ غَيرِكَ لَكَ كَقَلبِكَ لَهُ .[٥]

٥٠٣ ٣٠ . وقالَ عليه السلام لمّا سأَلَهُ المُتَوَكِّلُ ، فَقالَ لَهُ : ما يقولُ بَنو أبيكَ في العبّاسِ؟ قالَ: ما يَقولونَ في رَجُلٍ فَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ على الخَلقِ ، وفَرَضَ طاعةَ العَبّاسِ عَلَيهِ .[٦]

٥٠٤ ٣١ . القَوُا النِّعَمَ بِحُسنِ مُجاوَرَتِها ، والتَمِسوا الزِّيادَةَ مِنها بِالشُّكرِ عَلَيها ، واعلَموا أنَّ النَّفسَ أقبَلُ شَيءٍ لِما أُعطِيَت ، وأمنَعُ شَيءٍ لِما سُئِلَت ؛ فاحمِلوها على مَطِيَّةٍ لا تُبطِئُ إذا رُكِبَت ، ولا تُسبَقُ إذا تَقَدَّمَت ، أدرَكَ مَن سَبَقَ إلَى الجَنَّةِ ، ونَجا مَن هَرَبَ إلَى النارِ .[٧]

---

١ . مقصد الراغب : ص ١٧٥ (مخطوط) .

٢ . أعلام الدين : ص ٣١١ وفيه «السوء» بدل «الشرّ» .

٣ . أعلام الدين : ص ٣١١ وفيه «يعمل» بدل «يبين» في الموضع الثاني؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج ١ ص ٣١٧ من دون إسنادٍ إلى المعصوم وفيه «المحسود» بدل «عدوّك» .

٤ . الدرّة الباهرة : ص ٤٣، ح ١٤٦؛ أعلام الدين: ص ٣١٢ وراجع نهج البلاغة: الحكمة ١١٤ وتحف العقول: ص ٣٥٧.

٥ . إرشاد القلوب : ص ١٣٥، أعلام الدين : ص ٣١٢ وزاد فيه «ولا الوفاءَ لمن غدرت به» .

٦ . العمدة : ص ٨، أعلام الدين : ص ٣١٢.

٧ . الأمالي للطوسي : ص ٣٠٣ ح ٦٠٠ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه صدره .

۴۹۸ ۲۵. هرکه نبخشیدن را نداند، عطا کردن را هم نداند.

۴۹۹ ۲۶. نیک‌تر از نیکی نیکوکار است، و زیباتر از زیبا گویندهٔ آن است، و برتر از دانش بر دوش کشندهٔ آن، و بدتر از شرارت کشانندهٔ آن، و ترسناک‌تر از ترس ترسان است.

۵۰۰ ۲۷. مبادا حسد ورزی که در تو اثر می‌نهد و در دشمنت نمی‌نهد.

۵۰۱ ۲۸. هر گاه در روزگاری عدالت بیش از ظلم باشد، نارواست که به کسی گمان بد بری تا آن‌گاه که بدی‌اش معلوم گردد و هر گاه در روزگاری ظلم بیش از عدالت باشد، کسی را یارای آن نباشد که به کسی گمان خوب ببرد تا آن‌گاه که خوبی او آشکار شود.

۵۰۲ ۲۹. امام هادی﵇ در پاسخ سخنی با متوکل به او فرمود: صفا و صمیمیّت را از کسی که با او کدورت داری و خیرخواهی را از کسی که به او بدگمان هستی مجوی که دل غیر تو برای تو، مانند دل تو برای اوست.

۵۰۳ ۳۰. متوکّل از امام هادی﵇ پرسید: فرزندان پدرت در بارهٔ عبّاس (جدّ اعلای خلفای عباسی) چه می‌گویند؟ امام فرمود: آنچه در بارهٔ مردی گویند که خدا اطاعت از او را بر مردم و اطاعت از عبّاس را بر او واجب کرد.[1]

۵۰۴ ۳۱. با نعمت‌ها نیک همراهی کنید و فزونی آنها را با سپاسگزاری بجویید و بدانید که چون به نفس عطا شود، بهترین روی‌آورنده و چون از آن خواسته شود، بخیل‌ترین چیز است، پس آن را بر مرکبی سوار کنید که چون سوارش شوند، کند و آهسته نگردد و چون پیش افتد، کسی‌از آن سبقت نگیرد. هر کس به سوی بهشت پیشی جوید بدان رسد و هر کس از دوزخ بگریزد نجات یابد.

---

۱. اگر این حدیث درست باشد، باید آن را توجیه کنیم و اطاعت از عبّاس را در کودکی بر حضرت محمّدﷺ لازم بدانیم، شبیه به آنچه ابن بطریق در کتاب عمده پس از نقل این حدیث گفته است: یعنی اطاعت مردم از پیامبرﷺ و اطاعت پیامبر از عباس، از آن رو که عمو جانشین پدر است.

وَمِنْ كَلامِ الإمامِ الثِّقَةِ أبي مُحمَّدٍ الحَسَنِ بنِ عَليٍّ العَسكَرِيِّ عليه السلام

٥٠٥ ١. لا يَعرِفُ النِّعمةَ إلّا الشاكِرُ، ولا يَشكرُ النِّعمَةَ إلّا العارِفُ.[١]

٥٠٦ ٢. مَن مَدَحَ غَيرَ المُستَحِقِّ للمَدحِ فَقَد قَامَ مَقامَ المُتَّهَمِ.[٢]

٥٠٧ ٣. ادفَعِ المَسألَةَ ما وَجَدتَ التَّحمُّلَ يُمكِنُكَ؛ فَإنَّ لِكُلِّ يومٍ خَبَراً جَديداً، والإلحاحُ في المَطالِبِ يَسلُبُ البَهاءَ إلّا أن يُفتَحَ لَكَ بابٌ تُحسِنُ الدُّخولَ فِيهِ؛ فَما أقرَبَ الصُّنعَ مِنَ المَلهوفِ، ورُبَّما كانَتِ الغِيَرُ نَوعاً مِن أدَبِ اللهِ عَزّوجَلَّ[٣] والحُظوظُ مَراتِبُ، فَلا تَعجَل عَلى ثَمَرةٍ لَم تُدرِك؛ فَإنَّها تُنالُ[٤] في أوانِها، والمُدَبِّرُ لَكَ أعلَمُ بِالوَقتِ الّذي يَصلُحُ حَالُكَ[٥] فيهِ فَثِق بِخيرَتِهِ في أُمورِكَ، ولا تُعجِل حَوائجَكَ في أوَّلِ وَقتِكَ فَيَضيقُ قَلبُكَ، ويَغشاكَ القُنوطُ.

واعلَم أنَّ للحَياءِ مِقداراً، فَإن زادَ عَلىٰ ذٰلك فهو ضَعفٌ، وَ لِلجودِ مِقداراً؛ فَإن زادَ عَلَيهِ فَهُوَ سَرَفٌ، وَلِلحَزمِ مِقداراً؛ فَإن زادَ عَلَيهِ فَهُوَ جُبنٌ. وَلِلاِقتِصادِ مِقداراً؛ فَإن زادَ عَلَيهِ فَهُوَ بُخلٌ، وَلِلشَّجاعَةِ مِقداراً، فَإن زادَت عَلَيهِ فَهُوَ التَّهَوُّرُ.[٦]

---

١. أعلام الدين: ص ٣١٣.

٢. أعلام الدين: ص ٣١٣.

٣. وفي «أ»: آداب الله جَلَّ وعَزَّ.

٤. وفي «أ»: تَنالُها.

٥. وفي «أ»: تصلح لك.

٦. عدّة الداعي: ص ١٢٤، أعلامُ الدين: ص ٣١٣ كلاهما نحوه وليس فيهما مقاطع منه، الدرّة الباهرة: ص ٤٥، ح ١٤٨ وفيه ذيله من «وللسخاء مقداراً، فإن زاد عليه فهو سرف».

از سخنان امام حسن عسکری علیه‌السلام[1]

۵۰۵ ۱. نعمت را جز سپاسگزار (قدر) نشناسد و نعمت را جز آن که شناخته سپاس نگزارد.

۵۰۶ ۲. آن‌که کسی‌را بستاید که سزاوار ستودن نیست، در جایگاه متّهم نشسته است.

۵۰۷ ۳. درخواست را تا آنجا که تحمّل داری به عقب بینداز که هرروز را خبری نو است و پافشاری در خواسته‌ها ارزش انسان را می‌برد، مگر آن که دری برایت گشوده شود که بتوانی از آن به خوبی درآیی که نیکی بسی به فریادخواه نزدیک است و گاه تغییر و زوال نعمت، گونه‌ای تأدیب از سوی خدای عزّ وجلّ است و بهره‌ها را نیز درجاتی است، پس در به دست آوردن بهره‌ای که وقتش نرسیده شتاب مکن که در وقتش به آن می‌رسی و مدبّر بهتر می‌داند چه وقتی مناسب‌ترین است، پس به گزینش او در کارهایت اعتماد کن و برای برآورده شدن حاجت‌هایت در نخستین فرصت شتاب مکن که دل‌تنگ می‌گردی و ناامیدی تو را فرا می‌گیرد. و بدان که حیاء اندازه‌ای دارد که اگر از آن بیشتر شود،

---

۱. امام حسن عسکری علیه‌السلام در هشتم و یا دهم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد و در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در سن ۲۸ سالگی رحلت کرد و در کنار پدر بزرگوارش، امام هادی علیه‌السلام در سامراء به خاک سپرده شد. کنیهٔ حضرت، «ابو محمّد» و لقب دیگر ایشان «زکیّ» بود. تعدادی از احادیث ایشان در «تحف العقول» و «بحار الأنوار» موجود است.

۵۰۸ ۴. لِلقُلوبِ خَواطِرُ مِنَ الهَوى، والعُقولُ تَزجُرُ وتنهى، وفي التَّجارِبِ عِلمٌ مُستأنَفٌ، والاعتِبار يُفيدُكَ الرَّشادَ، وكَفاكَ لِنَفسِكَ أدَباً تَجَنُّبُكَ ما تَكرَهُ مِن غَيرِكَ.[۱]

۵۰۹ ۵. إحذَر كُلَّ ذَكِيٍّ ساكِنِ الأطرافِ.[۲]

۵۱۰ ۶. لَو عَقَلَ أهلُ الدُّنيا لَخَرِبَت.[۳]

۵۱۱ ۷. وقالَ الغَلابي: سَمِعتُ الإمامَ أبا مُحمَّدٍ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ عليه السلام يقول: خَيرُ إخوانِكَ مَن نَسِيَ ذَنبَكَ إلَيهِ.[۴]

۵۱۲ ۸. أضعَفُ الأعداءِ كَيداً مَن أظهَرَ عَداوَتَهُ.[۵]

۵۱۳ ۹. حُسنُ الصورَةِ جَمالٌ ظاهِرٌ، وَحُسنُ العَقلِ جَمالٌ باطِنٌ.[۶]

۵۱۴ ۱۰. أولَى الناسِ بِالمَحَبَّةِ مَن أمَّلوهُ.[۷]

۵۱۵ ۱۱. مَن أنِسَ بِاللهِ استَوحَشَ مِنَ الناسِ.[۸]

۵۱۶ ۱۲. مَن لَم يَتَّقِ وُجوهَ النّاسِ لَم يَتَّقِ اللهَ.[۹]

۵۱۷ ۱۳. جُعِلَتِ الخَبائِثُ في بَيتٍ، وَجُعِلَ مِفتاحُهُ الكَذِبُ.[۱۰]

۵۱۸ ۱۴. إذا نَشِطَتِ القُلوبُ فَأودِعوها، وَإذا نَفَرَت فَوَدِّعوها.[۱۱]

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۲۲ ح ۴، تحف العقول: ص ۹۶ وفيهما «يقود» بدل «يفيدك»، نهج البلاغة: الحكمة ۴۱۲ وفيه ذيله من «كفاك»، كنزالفوائد: ج ۱ ص ۳۶۷؛ دستور معالم الحكم: ص ۲۲ وفيهما «في التجارب علم مستأنف» فقط وكلّها عن الإمام عليّ عليه السلام.

۲. الدرّة الباهرة: ص ۴۵، ح ۱۵۰؛ أعلام الدين: ص ۳۱۳.

۳. الدرّة الباهرة: ص ۴۵، ح ۱۵۱؛ أعلام الدين: ۳۱۳.

۴. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۲؛ أعلام الدين: ۳۱۳ وزاد في آخره: «وذكر إحسانك».

۵. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۳؛ أعلام الدين: ۳۱۳.

۶. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۴؛ أعلام الدين: ص ۳۱۳، غرر الحكم: ح ۴۸۰۵ عن الإمام عليّ عليه السلام.

۷. أعلام الدين: ص ۳۱۳.

۸. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۵؛ أعلام الدين: ۳۱۳.

۹. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۶؛ غرر الحكم: ۹۰۸۰ عن الإمام عليّ عليه السلام.

۱۰. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۷؛ جامع الأخبار: ص ۴۱۸ ح ۱۱۶۲، أعلام الدين: ص ۳۱۳.

۱۱. الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۸؛ أعلام الدين: ص ۳۱۳.

ضعف است و سخاوت اندازه‌ای دارد که اگر از آن بیشتر شود اسراف است، و احتیاط اندازه‌ای دارد که اگر از آن بیشتر شود ترس است و صرفه‌جویی اندازه‌ای دارد که اگر از آن بیشتر شود، بخل است و شجاعت اندازه‌ای دارد که اگر از آن بیشتر شود بی‌باکی است.

۵۰۸ ۴. دلها هوسهایی زودگذر دارند و خردها بازدارندگی و در تجربه‌ها، دانشی نو است و عبرت‌گیری تو را ره می‌نماید و در تأدیب نفست همین بس که از آنچه از غیر خودت نمی‌پسندی بپرهیزی.

۵۰۹ ۵. از هر تیزهوش ساکن خاموش بر حذر باش.

۵۱۰ ۶. اگر اهل دنیا تعقّل می‌کردند، دنیا خراب می‌شد.

۵۱۱ ۷. غلابی می‌گوید: شنیدم امام حسن عسکری می‌گوید: بهترین برادرانت کسی است که بدی‌ات را به او از یاد ببرد.

۵۱۲ ۸. آن دشمنی ضعیف‌ترین نیرنگ را دارد که دشمنی‌اش را آشکار کرده‌است.

۵۱۳ ۹. نیکویی چهره زیبایی ظاهر، و نیکویی خرد زیبایی باطن است.

۵۱۴ ۱۰. سزامندترین مردم به محبّت کسی است که به او امید دارند.

۵۱۵ ۱۱. آن که با خدا انس یابد، از مردم بگریزد.

۵۱۶ ۱۲. آن که از روی مردم پروا نکند، از خدا هم پروا نکند.

۵۱۷ ۱۳. پلیدی‌ها در اتاقی نهاده و کلید آن دروغ قرار داده شد.

۵۱۸ ۱۴. هر گاه دل‌ها بانشاط‌اند (علم و معرفت)را به آنها واسپارید و هر گاه گریزان‌اند، آنها را واگذارید.

۵۱۹ ۱۵ . اللَّحاقُ بِمَن تَرجو خَيرَهُ خَيرٌ مِنَ المُقامِ مَعَ مَن لا تَأمَنُ شَرَّهُ.[۱]

۵۲۰ ۱۶ . مَن أكثَرَ مِنَ المَنامَ رَأَى الأحلامَ.[۲]

يعني: أنّ طَلَبَ الدنيا كَالنَّومِ، وما يظفر بِهِ كَالحُلمِ.

۵۲۱ ۱۷ . الجَهلُ خَصمٌ، وَالحِلمُ حُكمٌ، وَلَم يَعرِف راحَةَ القَلبِ مَن لَم يُجَرِّعهُ الحِلمُ غُصَصَ الغَيظِ.[۳]

وقال أبو بكر المُفيدُ ﷺ: كانَت هذِهِ صورَتَهُ ﷺ.

۵۲۲ ۱۸ . ما أدري ما خوفُ امرئٍ ورجاؤه، ما لَم يمنعاه مِن رُكوبِ شَهوةٍ إن عَرَضَت لَهُ، ولَم يَصبِر عَلى مُصيبةٍ إن نَزَلَت بِهِ.[۴]

۵۲۳ ۱۹ . مَن رَكِبَ ظَهرَ الباطِلِ نَزَلَ بِهِ دارَ النَّدامةِ.[۵]

۵۲۴ ۲۰ . المَقاديرُ الغالِبَةُ لا تُدفَعُ بِالمُغالَبَةِ، والأرزاقُ المَكتوبَةُ لا تُنالُ بِالشَّرَهِ، والمَطالِبُ تُذَلِّلُ للمَقاديرِ نَفسَكَ، واعلَم أنَّكَ غَيرُ نائلٍ بِالحِرصِ إلّا ماكُتِبَ لَكَ.[۶]

۵۲۵ ۲۱ . إذا كانَ المَقضِيُّ كائِناً، فَالضَّراعَةُ لِماذا؟![۷]

۵۲۶ ۲۲ . نائِلُ الكَريمِ يُحَبِّبُكَ إلَيهِ، وَنائِلُ اللَّئيمِ يَضَعُكَ لَدَيهِ.[۸]

۵۲۷ ۲۳ . مَن كانَ الوَرَعُ سَجِيَّتَهُ وَالإفضالُ حِليَتَهُ[۹] انتَصَرَ مِن أعدائِهِ بِحُسنِ الثَّناءِ عَلَيهِ، وَتَحَصَّنَ بِالذِّكرِ الجَميلِ مِن وُصولِ نَقصٍ إلَيهِ.[۱۰]

---

۱ . الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۵۹؛ أعلام الدين: ۳۱۳.
۲ . الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۶۰ لم أعثر عليه.
۳ . الدرّة الباهرة: ص ۴۶، ح ۱۶۱؛ أعلام الدين: ۳۱۳.
۴ . لم نجده بهذه اللفظة ولكن راجع: كنز الفوائد: ص ۱۵۳.
۵ . أعلام الدين: ص ۳۱۴.
۶ . أعلام الدين: ص ۳۱۴.
۷ . الدرّة الباهرة: ص ۴۷، ح ۱۶۴ وفيه «كامناً» بدل «كائناً».
۸ . الدرّة الباهرة: ص ۴۷، ح ۱۶۳؛ أعلام الدين: ص ۳۱۴ وفيه «يباعدك منه» بدل «يضعك لديه».
۹ . وفي «أ»: خبيئَتَهُ.
۱۰ . الدرّة الباهرة: ص ۴۷، ح ۱۶۲؛ أعلام الدين: ص ۳۱۴ كلاهما نحوه وليس في الأخير ذيله.

۵۱۹ ۱۵ . رفتن در پی کسی که به خیرش امید داری، بهتر از ماندن با کسی است که از شرّش ایمنی نداری.

۵۲۰ ۱۶ . آن که بسیار بخوابد، خواب‌ها بیند.

ظاهراً مقصود امام این است که در پی دنیا رفتن مانند خواب است و آن چه از آن به دست می‌آید مانند خواب دیدن است.

۵۲۱ ۱۷ . نابخردی مایهٔ ستیزه و بردباری، بازدارنده(از آن) است و کسی که جرعه‌های خشم را با بردباری فرو نخورد، آسایش دل را نشناسد.

و ابوبکر مفید (جرجرایی) می‌گوید: حضرتش خود این گونه بود.

۵۲۲ ۱۸ . من نمی‌دانم بیم و امید انسان چه معنایی می‌دهد، اگر او را از خواهشهای نفسانی به گاه عرضه بر او باز ندارد و او را در برابر مصیبتهای بر وی درآمده شکیبا نسازد.

۵۲۳ ۱۹ . آن که بر پشت باطل نشیند، در منزل پشیمانی فرود آید.

۵۲۴ ۲۰ . قضا و قدر چیره، با ستیزه دفع نشود و روزیهای نوشته شده با حرص به دست نیاید و مطلوب‌ها در برابر مقدّرها خوارت می‌سازد و بدان که تو با حرص جز به آنچه برایت نوشته شده نرسی.

۵۲۵ ۲۱ . هنگامی‌که قضا (و قدر الهی، خواه ناخواه) واقع می‌شود، پس گریه و زاری برای چیست؟

۵۲۶ ۲۲ . بخشش کریم تو را محبوب او می‌کند و بخشش فرومایه نزد او خوارت می‌سازد.

۵۲۷ ۲۳ . هر که پارسایی خوی او و احسان زیورش باشد، ستایش نیکو را از دشمنانش به یاری گیرد و در پناه یادکرد نیکویش از خرده گیری ایمن بماند.

ما روي عن مولانا صاحب الزمان «عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام»

٥٢٨ ١. أخبرَني الشيخ أبو القاسم عليُّ بن محمّد بن محمّد المفيد؛ قال: حدَّثَ أبو محمّدٍ هارونُ بن موسى التلعكبريّ، قال: حدَّثنا أبو عليٍّ محمّدُ بن هشامٍ[1] قال: حدَّثني جَعفرُ بنُ محمّدِ بنِ مالِكٍ البَزّاكِ[2] قالَ حدّثنا محمّدُ بنُ جعفرِ بنِ عبدِ الله، قالَ: حَدَّثني أبو نعيمٍ مُحمَّدُ بنُ أحمَدَ الأنصاريّ، قالَ:

كُنتُ حاضِراً عِندَ المُستجارِ بِمَكّةَ، وجَماعةٌ يَطوفونَ بِها[3] زُهاءَ ثَلاثينَ رَجُلاً لَم يَكُن فيهم مُخلِصٌ غَيرَ مُحمَّدِ بنِ القاسِمِ العلويّ، فَبَينا نَحنُ كَذلكَ في اليومِ السادسِ مِن ذي الحَجَّةِ مِن سَنَةِ ثَلاثٍ وتِسعين ومائتَينِ، إذ خَرَجَ عَلَينا شابٌّ مِنَ الطَّوافِ عَلَيهِ إزارٌ ناصِعٌ[4] مُحرِماً فيهِ، وفي رِجلَيهِ نَعلانِ.

فَلَمّا رأيناهُ قُمنا هَيبةً لَهُ وإجلالاً، فَلَم يَبقَ مِنّا أحَدٌ إلّا قامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ، حتّى جَلَسَ مُتَوَسِّطاً ونَحنُ حَولَهُ، ثُمَّ التَفَتَ يَميناً وشَمالاً، فَقالَ: أتدرونَ ما كانَ أبو عبدِ اللهِ؛ يَقولُ في دُعاءِ الإلحاحِ؟ فَقُلنا: وما كانَ يَقولُ؟ قالَ: كانَ يَقولُ: اللُّهمّ إنّي أسألُكَ باسمِكَ الذي بِهِ تَقومُ

---

٢. كذا ولم نعثر على «البزّاك» في كتب الرجال والظاهر بقرينة وقوع التعلكبري في السند أنّ «هشام» تصحيف «همام» و«البزّاك» تصحيف «الفزاريّ» ويؤيّد هذا الاحتمال، طريق الرواية الموجود في كتاب «دلائل الامامة»: ص ٥٤٢، ح ٥٢٣، فراجع.

٣. أثبتناه من «ب».

٤. وفي «أ»: تاختج و في «ب»: ناضح.

از سخنان امام مهدی علیه السلام[1]

۵۲۸ ۱. محمّد بن احمد انصاری: در روز ششم ذی‌حجّه سال دویست و نود و سه (در مسجد الحرام) کنار مستجار بودم. گروهی حدود سی مرد نیز در حال طواف بودند و جز محمّد بن قاسم علوی هیچ یک از آنان مخلص (شیعه) نبود. در این شرایط جوانی از طواف بیرون آمد که دو جامهٔ احرام به تن داشت و کفشهایش در دستش بود. چون او را دیدیم از هیبت و شکوه او همگی بدون استثنا برخاستیم و بر او سلام کردیم. او به میان ما آمد و نشست و پیرامونش گرد آمدیم. او به راست و چپ نگریست و گفت: آیا می‌دانید امام صادق علیه السلام در دعای الحاح چه می‌گفت؟

گفتیم: چه می‌گفت؟ گفت: چنین می‌گفت:

«پروردگارا، تو را به نامی می‌خوانم که آسمان و زمین به سبب آن نام برپاست و به وسیلهٔ آن حقّ و باطل را جدا می‌کنی و پراکنده‌ها را گِرد می‌آوری و گرد آمده‌ها را می‌پراکنی و به آن عدد ریگها و وزن کوهها

---

۱. امام زمان علیه السلام در نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ هجری در سامراء به دنیا آمد و تا جهان را پر از عدل نکند از دنیا نمی‌رود. حضرت ولی عصر(عج) همنام و هم کنیهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ملقّب به «مهدی» و «حجّت» است. ایشان حاضر و از دیده‌ها غایب و نوشته‌ها و توقیعاتی از ایشان در دست است.

السَّماءُ، وبِهِ تَقومُ الأرضُ، وبِهِ تَفرُقُ بَينَ الحَقِّ والباطِلِ، وبِهِ تَجمَعُ بَينَ المُتَفرِّقِ، وبِهِ تُفَرِّقُ بَينَ المُجتَمِعِ، وقَد أحصيتَ بِهِ عَدَدَ الرِّمالِ، وزِنَةَ الجِبالِ، وكَيلَ البِحارِ، أن تُصَلِّيَ على محمّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وأن تَجعَلَ لي مِن أمري فَرَجاً ومَخرَجاً.

قالَ: ثمّ نَهَضَ، ودَخَلَ الطَّوافَ، فَقُمنا لِقيامِهِ حَتّى انصرَفَ، وأُنسينا أن نَذكُرَ أمرَهُ، وأن نَقولُ: مَن هُوَ؟ وأيُّ شيءٍ هُوَ؟ إلى الغدِ في ذلك الوَقتِ، فَخَرَجَ عَلَينا مِنَ الطَّوافِ، فَقُمنا لَهُ كَما قُمنا بالأمسِ، وجَلَسَ مَجلِسَهُ مُنبَسِطاً، ونَظَرَ يَميناً وشَمالاً، وقالَ: أتدرونَ ما كانَ يقولُ أميرُ المؤمنينَ؈ بَعدَ صلاتِهِ؟ قُلنا: وما كانَ يَقولُ؟ قالَ: كانَ يَقولُ: إلَيكَ رُفِعَتِ الأصواتُ، ولَكَ عَنَتِ الوُجوهُ، ولَكَ خَضَعَتِ الرِّقابُ، وإلَيكَ التَّحاكُم[۱] في الأعمالِ، ياخَيرَ مَن سُئِل، وخَيرَ مَن أعطى، يا صادِقُ، يا بارُّ، يا مَن لا يُخلِفُ الميعادَ، يامَن أمَرَ بِالدُّعاءِ، وَوَعَدَ بالإجابةِ، يا مَن قالَ: ﴿ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[۲] يا مَن قال ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِى وَلْيُؤْمِنُواْ بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾[۳] يا مَن قالَ: ﴿قُلْ يَـٰعِبَادِىَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ﴾[۴]؛ لَبَّيكَ وَسعدَيكَ، ها أنا بَينَ يدَيكَ المُسرِفُ وأنتَ القائلُ: ﴿لَاتَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ﴾[۵] ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[۶]

ثُمَّ نَظَرَ يَميناً وشِمالاً بَعدَ هذا الدعاءِ، وقالَ: أتدرونَ ما كانَ أميرُ المؤمنينَ؈ يَقولُ في سَجدةِ الشُّكرِ؟ قُلنا: ما كان يقولُ؟ قال: كان يقول: يا مَن لا يزيدُهُ إلحاحُ المُلِحّين إلّا جوداً وكَرَماً، يامَن لا يَزيدُهُ كَثرةُ الدُّعاءِ إلّا سَعَةً وعَطاءً، يا مَن لاتَنفَدُ خَزائنُهُ، يامَن لَهُ خزائنُ

---

۱. وفي «أ»: يحتكم.
۲. غافر: ۶۰.
۳. البقرة: ۱۸۶.
۴. الزمر: ۵۳.
۵. الزمر: ۵۳.
۶. الزمر: ۵۳.

و حجم دریاها را محاسبه می‌کنی، تو را می‌خوانم که بر محمّد و دودمان محمّد درود فرستی و برای من در کارم گشایشی قرار دهی».

سپس برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او، ما نیز برخاستیم تا آن که بازگشت و فراموش کردیم که از او یاد کنیم و بگوییم او کیست و چه کس است، تا فردا همان وقت که باز از طواف به سوی ما بیرون آمد و ما نیز مانند دیروز برایش برخاستیم و او در جای خود راحت نشست و نگاهی به راست و چپ کرد و گفت: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین ﷺ پس از نمازش چه می‌گفت؟

گفتیم: چه می‌گفت؟ گفت: چنین می‌گفت:

«صداها به سوی تو بلند است و دعاها به سوی توست و چهره‌ها برای تو در خشوع و گردنها برای تو فرو افتاده و داوری در کارها با توست. ای بهترین درخواست شده و ای بهترین بخشنده، ای راستگو، ای آفریدگار، ای آن که خلف وعده نمی‌کنی، ای آن که به دعا فرمان و اجابت را وعده دادی. ای آن که گفت: «مرا بخوانید تا جوابتان گویم» ای آن که گفت: «هرگاه بندگانم از تو دربارهٔ من پرسند، بی‌گمان من نزدیکم، دعای دعاکننده را هرگاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم، پس مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.» ای آن که گفت: «ای بندگان من که بر خودتان اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید»؛ به فرمانم و پذیرایم، اینک این منم، اسرافکاری در برابرت و تویی گویندهٔ این سخن که ﴿از رحمت خدا نومید نشوید، خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد، او آمرزندهٔ مهربان است﴾.

آن گاه پس از این دعا به راست و چپ نگریست و گفت: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین ﷺ در سجدهٔ شکر چه می‌گفت؟

گفتیم: چه می‌گفت؟ گفت: چنین می‌گفت:

«ای آن که اصرار مصرّان، او را جز جود و کرم نمی‌افزاید و درخواست و دعای فراوان جز وسعت و عطا، ای آن که گنجینه‌هایش بی‌پایان است، ای آن که گنجینه‌های آسمانها و زمین از آنِ اوست، ای آن که گنجینه‌های آنچه ریز

السَّماواتِ والأرضِ، يا مَن لَهُ خَزائنُ ما دَقَّ وجَلَّ، إلهي لا تَمنَعُكَ إساءَتي مِن إحسانك أن تَفعَلَ بي ما أنت أهلُهُ، فأنتَ أهلُ الجودِ والكَرَمِ والتَّجاوُزِ، يا رَبِّ، يا أللهُ، لا تَفعلُ بي ما أنـا أهلُهُ؛ فإنّي أهلُ العُقوبةِ قَد استَحقَقتُها لاحجّةَ لي، ولاعُذرَ لي عِندكَ، أبوءُ لَكَ بِذُنوبي كُلِّها كَي تَعفُوَ عَنّي، وأنتَ أعلَمُ بِها مِنّي، وأبوءُ لَكَ بِكُلِّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ، وبِكُلِّ خَطيئةٍ أخطأتُها، وَكُلِّ سَيِّئةٍ عَمِلتُها، رَبِّ اغفِر وارحَم وتَجاوَز عَمّا تَعلَم، إنّك أنتَ الأعَزُّ الأكرَمُ).[١]

وقامَ فَدَخَلَ الطَّوافَ فَقُمنا لِقيامِهِ، وعَادَ مِنَ الغَـدِ فـي (ذلكَ) الوَقتِ، فَـفَعَلنا كَـفِعلنا فيما مَضى، فَجَلَس مَجلِسَهُ مُتَوَسِّطاً، ونَظَرَ يَميناً وشِمالاً وقالَ: كـانَ عَـلِيُّ بـنُ الحُسَـينِ زَينُ العابِدينَ عليه السلام يَقولُ في سُجودِهِ فـي هـذا المـوضِعِ ـ وأشـارَ بِـيَدِهِ إلى الحَـجَرِ تَـحتَ المِيزابِ ـ (عُبَيدُكَ بِفِنائكَ، فَقِيرُكَ بِـفِنائِكَ، مِسكـينُكَ بِـفِنائكَ (سـائِلُكَ بِـفِنائكَ) يَسـألُكَ ما لا يَقدِرُ عَلَيهِ غَيرُكَ).

ثُمَّ نَظَرَ يَميناً وشِمالاً ونَظَرَ إلى مُحمّدَ بنِ القاسمِ العَلَويّ وقالَ: يا مُـحمَّدُ: أنتَ عـلى خَيرٍ إن شاءَ اللهُ ـ وكانَ مُحمَّدُ بنُ القاسِمِ يَقولُ بِهذا الأمرِ ـ وقامَ فَدَخَلَ الطَّوافَ؛ فَما بَقيَ أحدٌ مِنّا إلّا وأُلهِمَ ما ذَكَرَ مِنَ الدُّعاءِ، وأُنسينا أن نَـذكُرَ أمـرَهُ إلّا فـي آخِـرِ يَـوم فَـقالَ بَـعضُنا: يا قَومِ أتَعرِفونَ هذا الرَّجُلَ؟ قالَ: مُحمَّدُ بنُ القاسِمِ: هذا واللهِ صاحبُ زَمانِكَ عليه السلام فَقُلنا: كَيفَ يا أبا عَلِيٍّ؟ فَذَكَرَ أنّهُ مُنذُ سَبعِ سِنينَ يَسألُ اللهَ تَعالى ويَدعوهُ أن يُرِيَهُ صاحِبَ الزمـانِ عليه السلام، قالَ: فَبَينَما نَحنُ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، فإذا أنا بِالرَّجُلِ بِعَينِهِ يَدعو بِدُعاءِ عَـرَفَةَ، وعَـرَفتُهُ وسـألتُهُ مِمَّن هُوَ؟ فَقالَ: مِنَ النّاسِ.

فَقُلتُ: مِنَ أيِّ النّاسِ؟ مِن عَرَبِها أو مِن مَواليها؟ فَقالَ: مِن عَرَبِها.

فَقُلتُ: مِن أيِّ عَرَبِها؟ فَقالَ: مِن أشرَفِها.

فَقُلت: مَن هُمَ؟ [قال] مِن بَني هاشِمٍ.

---

١. وتمّت النسخة «أ» عند هذه الكلمة.

و درشت است برای اوست، بدکاری من مانع نیکوکاری تو نمی‌شود تا با من آن کنی که شایستهٔ آنی که تو اهل بخشش و کرم و گذشتی. پروردگارا! خداوندا! با من آن مکن که سزاوار آنم، همانا من سزاوار کیفرم و مستحقّ آن و دلیل و عذری هم نزد تو ندارم. با همهٔ گناهانم نزد تو می‌آیم (و به آن‌ها اقرار می‌کنم) تا از من درگذری و تو به آن‌ها داناتر از منی. با هر گناهی که مرتکب شده‌ام و هر خطایی که بر دوش کشیده‌ام و هر زشتی که انجام داده‌ام به سوی تو باز می‌گردم. پروردگارا! ببخشای و رحم کن و از آنچه می‌دانی درگذر، بی گمان تو صاحب قدرت و بزرگی».

او برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او ما نیز برخاستیم. فردا در همان وقت باز آمد. ما نیز چون گذشته برای آمدنش برخاستیم، میان ما نشست و نگاهی به راست و چپ افکند و گفت: امام زین العابدین ﷺ در سجده‌اش در این جا ـ و با دستش به حجر(اسماعیل)، زیر ناودان اشاره کرد ـ چنین می‌گفت:

«بندهٔ ناچیزت، در آستان توست، بیچاره‌ات، در پیشگاه توست، بینوایت در درگاه توست، خواهنده‌ات، در آستانهٔ توست، از تو چیزی می‌خواهد که جز تو کسی بر آن توانا نیست».

سپس به راست و چپ نگاه کرد و از میان ما نگاهی به محمّد بن قاسم علوی افکند و گفت: ای محمّد بن قاسم! تو اگر خدا بخواهد بر خیر هستی ـ و محمّد بن قاسم معتقد به ولایت بود ـ سپس برخاست و وارد طواف شد. هیچ یک از ما نبود، مگر آن که دعایی را که او خواند، در دل گرفت و به خاطرسپرد وفراموش کردیم که در بارهٔ او گفت وگو کنیم مگر در آخرین روز.

یکی از ما گفت: ای گروه! آیا او را می‌شناسید؟ محمّد بن قاسم گفت: او به خدا سوگند صاحب الزمان شماست. گفتیم: ای ابو علی ! از کجا دانستی؟ و او گفت که هفت سال است پروردگارش را خوانده و از او خواسته است تا صاحب الزمان ﷺ را به او نشان دهد.

او(محمّدبن‌قاسم)می‌گوید: غروب روز عرفه همین فرد را دیدم که دعای

قُلتُ: مِن أيّ بني هاشمٍ؟ قالَ: من أعلاها ذُروَةً، وأسناها رُتبةً.

فَقُلتُ: مِمَّنَ هُم؟ قالَ: مِمَّن فَلَقَ الهامَ، وأطعَمَ الطَّعامَ، وصَلَّى بِاللَّيلِ والناسُ نِيّامٌ.

فَعَلِمتُ أنّهُ عَلَويٌّ، فأحبَبتُه على العَلَوِيّةِ، ثُمّ فَقَدتُهُ مِن بَينِ يَدي، فَلَم أدرِ كَيفَ مَضى! فَسألتُ عَنهُ القومَ الَّذينَ كانوا حَولي: أتَعرِفونَ هذا العَلَوِيَّ؟ فقالوا: نَعَم، يَحُجُّ مَعَنا كُلَّ سَنَةٍ ماشِياً.

فَقُلتُ: سُبحانَ الله! والله ما أرى بِهِ أثَرُ مَشيٍ! وانصرَفتُ إلى المُزدَلِفةِ كَئيباً حَزيناً على فِراقِهِ، فَنِمتُ لَيلَتي تِلك، فرأيتُ النَّبيَّ ﷺ فقال لي: يا محمّد، أرأيتَ طَلِبَتَكَ؟ فَقُلتُ: مَن ذلك يا سيّدي؟ فقال: الَّذي رَأيتَهُ عَشِيَّتَكَ هُو صاحب زمانك.

فَلمّا سَمِعنا ذلكَ مِنهُ عاتَبناه على أن لا يكون أعلَمنا (ذلكَ)، فَذَكَرَ أنّه كانَ يَنسى أمرَهُ إلى الوَقت الّذي حدَّثنا فيه.[۱]

قال الحُسينُ بن محمّد بن الحَسَنِ ـ لَمّا انتهى إلى هذا الفصل من كتابه ـ: إلهي أنتَ العالِمُ بِحَرَكاتِ الأعيُنِ، وخَطَراتِ الألسُنِ ومُضمَراتِ القُلوبِ ومَحجوباتِ الغُيوبِ، إن كُنتَ تَعلَمُ أنّني أردتُ بِجَمعِ ما في هذا الكتاب مَرجوَّ ثوابِك، وأشفَقتُ من مَخشيِّ عِقابِك، فَصَلِّ على نَبِيِّك نَبيِّ الرَّحمةِ مُحمَّدٍ وآلِهِ الطاهرينَ، اغفِر لي ذُنوبي كُلَّها صَغيرَها وكَبيرَها، واجعَل هؤلاءِ السادةَ الأبرارَ، والأئمّةَ الأخيار شُفَعائي إليكَ يومَ عَرضي عليكَ، بِرحمَتك يا أرحمَ الراحمينَ.

هذا آخِرُ الكتابِ، وبِهِ تَمَّ الغَرَضُ الّذي قَصَدتُه من إثبات طَرَفٍ من كَلامِ رَسولِ الله ﷺ، ولُمَعٍ من كَلامِ أميرِ المؤمنينَ عَليِّ بنِ أبي طالِبٍ والأئمّةِ من وُلدِهِ ﷺ حَسبِ ما كُنتُ شَرطتُهُ مِنَ الإيجازِ؛ فَمَن آثَرَ زيادةً التَمَسها مِنَ الكُتُبِ التي رواها الثِّقاتُ من أهلِ العَدلِ عَنهم؛ فَإنَّهُ يجِدُ فيها ما تَسمو إليهِ هِمَّتُهُ.

---

۱. كمال الدين: ص ۴۷۰ ح ۲۴، الغيبة للطوسي: ص ۲۵۹ ح ۲۲۷، دلائل الإمامة: ص ۵۴۲ ح ۵۲۳.

عرفه می‌خواند. از در آشنایی درآمدم و از او در باره نسبش پرسیدم. او گفت: از مردم است. گفتم: ازکدام مردم؟ از عرب‌ها یا عجم‌ها؟ گفت: از عرب‌ها. گفتم: از کدام تیرهٔ عرب؟ گفت: از شریف‌ترین آن‌ها. گفتم: آنان کیانند؟ گفت: بنی‌هاشم. گفتم: از کدام بنی‌هاشم؟ گفت: از آنان که برترین وبرجسته‌ترین ودرخشان‌ترین نسب را دارند. گفتم: ازکدامین؟ گفت: از آن‌که فرق سر (دشمن) را شکافت و (به محرومان) طعام خوراند و آنگاه که مردم در خواب بودند، به نماز ایستاد.

من دانستم که او علوی است و به خاطر علوی بودنش به او علاقه پیدا کردم. سپس او را در برابرم نیافتم و نفهمیدم چگونه رفت. از مردمی که اطراف او بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند: آری، همه ساله با ما پیاده به حجّ می‌آید. گفتم: سبحان الله! به خدا سوگند نشانِ پیاده روی بر او نمی‌بینم و سپس غمگین و دل‌گیر از فراق او به مزدلفه آمدم و آن شب را خوابیدم. در خواب رسول خدا ﷺ را دیدم که فرمود: ای محمّد، خواسته‌ات را دیدی؟ گفتم: چه کسی، سرور من؟ فرمود: آن را که غروب دیدی، صاحب الزمان تو بود.

پس چون این را از او شنیدیم، او را سرزنش کردیم که چرا ما را آگاه نکرد؟! و او گفت تا این زمان که با ما سخن گفت این مسأله را فراموش کرده بود.

و اینک که این فصل ازکتاب نیز به پایان رسید، حسین بن محمّد بن حسن[۱] می‌گوید:

خدایا، تو به حرکت چشم‌ها دانایی و نیز آنچه به زبانها می‌آید و به دلها می‌گذرد و در پردهٔ غیب نهان است. پس اگر تو می‌دانی که من مطالب این کتاب را به امید پاداش تو و بیم ازکیفرت گرد آورده‌ام، بر پیامبرت، پیامبر رحمت و خاندان پاکش درود فرست و همهٔ گناهانم را ازکوچک و بزرگ بیامرز و این سروران نیکوکار و پیشوایان برگزیده را شفیعان من به درگاهت در روز عرضه‌ام بر تو قرار ده، به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان.

---

۱. مؤلّف کتاب.

عَلى أنّ الذي أوردتُهُ فيهِ تبصِرةُ المُبتَدي وتَذكِرةُ المنتهي ، وكفى عَن كُتُبِ ابنِ المُقَفَّعِ وعليِّ بن عُبَيدة الرَّيحاني وسهلِ بن هارونَ وغيرِهم .

ومَن تَصَفَّحَ كُتُبَ الرَّيحاني ورسائِلَهُ عَرَف أنّ جميعَها منقولةٌ مِن خُطَبِهِم ورَسائلِهِم ومَواعِظِهِم وحِكَمِهِم وآدابِهِم صَلَواتُ الله عَلَيهِم .

ولَو وُفِّقَ هذا الفاضلُ ونَسَبَ كَلامَ كُلِّ إمامٍ إليهِ لَكانَ أوفى لأجرِهِ، وأبقى بِذِكرِهِ أيّاها، وصلّى الله على محمّد رَسولِ اللهِ ﷺ (تمّ الكتابُ ، والحمدُ للهِ أولاً وآخراً).

این پایان کتاب است و با آن، مقصودم که ثبت طرفه سخنانی از پیامبر اکرمﷺ و پرتوهایی از سخنان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و امامان از نسل او بود به پایان رسید و همان گونه که بر خود واجب کرده بودم، موجز و کوتاه آوردم پس هرکس بیشتر خواهد، آن را در کتاب‌هایی بجوید که افراد عادل و مورد اعتماد از ایشان نقل کرده‌اند که تا هر کجا همّت برکشد مقصودش را در آن می‌یابد.

آنچه هم من آورده‌ام، مایهٔ بینایی مبتدی و تذکّری برای منتهی است و از کتب ابن مقفع و علی بن عبیدهٔ ریحانی و سهل بن هارون [1] و جز آنان کفایت می‌کند.

و هرکس کتاب‌های ریحانی و رساله‌های او را تورّق کند، می‌داند که همهٔ آنها از خطبه‌ها و رساله‌ها و اندرزها و حکمت و آداب امامان ﷺ است، درودهای خدا بر آنان باد.

و اگر این نویسندهٔ فاضل توفیق آن می‌یافت که سخن هر امام را به همو نسبت دهد، پاداشش بیشتر و یادش پاینده‌تر می‌بود؛ و خداوند بر محمّد پیامبر خداﷺ درود فرستد. (کتاب پایان یافت و ستایش خدای را، از آغاز تا پایان.)

---

۱. این سه تن از ادیبان و نویسندگان بزرگ دورهٔ خلافت عباسیان بودند که شرح حال مختصر آنها در مقدمهٔ کتاب آمد.

فهرست منابع ومآخذ

١. القرآن الكريم.

٢. الآحاد والمثاني، لأبي بكر أحمد بن عمر بن أبي عاصم الشيباني (ت ٢٨٧ ق)، تحقيق: باسم فيصل الجوابرة، رياض ـ دار الراية، ١٤١١ ق.

٣. الأحاديث الطوال، سليمان بن احمد الطبراني (٣۶٠ ق)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت ـ دارالكتب العلمية، ١٣٧٠.

۴. الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴١٣ ه)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الرابعة ١۴١۴ ه.

۵. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، لأبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴١٣ ه)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت ـ قم، الطبعة الأُولى ١۴١٣ ه.

۶. إرشاد القلوب، لأبي محمّد الحسن بن أبي الحسن الديلمي (ت ٧١١ ه)، مؤسسة الأعلمي ـ بيروت، الطبعة الرابعة ١٣٩٨ ه.

٧. اسُد الغابة في معرفة الصحابة، لأبي الحسن عزّالدين عليّ بن أبي الكرم محمّد بن محمّد بن عبدالكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (ت ۶٣٠ ه)، تحقيق: عليّ محمّد معوّض و عادل أحمد عبدالموجود، دارالكتب العلميّة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ١۴١۵ ه.

٨. الإصابة في تمييز الصحابة، لأبي الفضل أحمد بن عليّ بن الحجر العسقلاني (ت ٨۵٢ ه)، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود وعليّ محمّد معوّض، دارالكتب العلميّة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ١۴١۵ ه.

٩. الأُصول الستّة عشر، عدّة من الرواة، دار الشبستري ـ قم، الطبعة الثانية، ١۴٠۵ ه.

۱۰. الأمالي للسيّد المرتضى (غرر الحكم الفرائد ودرر الغلائد)، لأبي القاسم عليّ بن الحسين الموسوي المعروف بالسيّد المرتضى (ت ۴۲۶ ه)، تحقيق: محمّد أبوالفضل إبراهيم، دار احياء الكتب العربيّة ـ بيروت.

۱۱. الأمالي للصدوق، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه)، تحقيق و نشر: مؤسسة البعثة ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۷ ه.

۱۲. الأمالي للطوسي، لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ ه)، تحقيق: مؤسسة البعثة، دار الثقافة ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۴ ه.

۱۳. الأمالي للمفيد، لأبي عبدالله محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه)، تحقيق: حسين أُستاد ولي وعليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ ه.

۱۴. بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار ﷺ، للعلّامة محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰ ه)، مؤسسة الوفاء ـ بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۳ ه.

۱۵. البداية والنهاية، لأبي الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ۷۷۴ ه)، تحقيق و نشر: مكتبة المعارف ـ بيروت.

۱۶. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، لأبي جعفر محمّد بن محمّد بن عليّ الطبري (ت ۵۲۵ ه)، المطبعة الحيدريّة ـ النجف الأشرف، الطبعة الثانية ۱۳۸۳ ه.

۱۷. بصائر الدرجات، لأبي جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّي المعروف بابن فرّوخ (ت ۲۹۰ ه)، مكتبة آية الله المرعشي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۴ ه.

۱۸. تاج العروس من جواهر القاموس، للسيّد محمّد بن محمّد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ۱۲۰۵ ه)، تحقيق: عليّ شيري، دار الفكر ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۴ ه.

۱۹. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، لأبي بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي (ت ۴۶۳ ه)، المكتبة السلفيّة ـ المدينة المنوّرة.

۲۰. تاريخ دمشق = تاريخ مدينة دمشق «ترجمة الإمام عليّ ﷺ». لأبي القاسم عليّ بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر الدمشقي (ت ۵۷۱ ه)، تحقيق: عليّ الشيري، دار الفكر ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۵ ه.

۲۱. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوک)، لأبي جعفر محمّد بن جرير الطبري (ت ۳۱۰ ﻫ)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، دار المعارف ـ مصر.

۲۲. تاريخ المدينة المنوّرة، عمر بن شبّه النميرى البصرى (م ۲۶۲ ق)، تحقيق: فهيم محمّد شلتوت، بيروت: دار التراث، ۱۴۱۰ ق، اوّل.

۲۳. تاريخ اليعقوبي، لأحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبي (ت ۲۸۴ ﻫ)، دار صادر ـ بيروت.

○ التبيان فى تفسير القرآن = تفسير التبيان

۲۴. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، لأبي محمّد الحسن بن عليّ الحرّاني المعروف ابن شعبة (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ ﻫ.

۲۵. تفسير التبيان = التبيان فى تفسير القرآن، للشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰ ﻫ)، مكتبة الأمين ـ النجف الأشرف، ۱۳۸۱ ﻫ.

۲۶. تفسير العيّاشي، لأبي النضر محمّد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعيّاشي (ت ۳۲۰ ﻫ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، المكتبة العلميّة ـ طهران، الطبعة الأُولى ۱۳۸۰ ﻫ.

○ تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن.

۲۷. تفسير القمّي، لأبي الحسن عليّ بن إبراهيم بن هاشم القمّي (ت ۳۰۷ ﻫ)، إعداد: السيّد الطيّب الموسوي الجزائري، مطبعة النجف الأشرف.

۲۸. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۹ ﻫ.

۲۹. التمحيص، لأبي عليّ محمّد بن همام الاسكافي (ت ۳۳۶ ﻫ)، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدى(عج) ـ قم.

۳۰. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)، لأبي الحسين ورّام بن أبي فراس (ت ۶۰۵ ﻫ)، دار التعارف و دار صعب ـ بيروت.

۳۱. التوحيد، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۳۹۸ ﻫ.

۳۲. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ ﻫ)، تحقيق: سيد حسن الموسوى الخرسان، دارالتعارف ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۰۱ ﻫ.

۳۳. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، لأبي جعفر محمّد بن عليّ القمي المعروف بالصدوق (ت ۳۸۱ﻫ)، تحقيق: عليّ اكبر الغفاري، مكتبة الصدوق ـ تهران.

۳۴. جامع الأحاديث، لأبي محمّد جعفر بن أحمد بن عليّ القمّي المعروف بابن الرازي (القرن الرابع)، تحقيق: السيّد محمّد الحسيني النيسابوري، مؤسسة الطبع والنشر التابعة للحضرة الرضويّة المقدّسة ـ مشهد، الطبعة الأُولى ۱۴۱۳ ﻫ.

۳۵. جامع الأخبار أو معارج اليقين في أُصول الدين، لمحمّد بن محمّد الشعيري السبزواري (القرن السابع)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۴ ﻫ.

۳۶. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، لأبي عبدالله محمّد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ۶۷۱ ﻫ)، تحقيق: محمّد عبدالرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۵ ﻫ.

۳۷. جاويدان خرد، احمد بن محمد بن مسكويه (۴۲۱ ق)، تصحيح: بهروز ثروتيان، تهران ـ فرهنگ كاوش، ۱۳۷۴.

۳۸. الجعفريّات (الأشعثيّات)، لأبي الحسن محمّد بن محمّد بن الأشعث الكوفي (القرن الرابع)، مكتبة نينوى ـ طهران، طُبع ضمن قرب الإسناد.

۳۹. الحكمة الخالدة، ابو على احمد بن محمد مسكويه (۴۲۱ ق)، تحقيق: عبدالرحمن بدوى، دانشگاه تهران ۱۳۵۸.

۴۰. حياة الحيوان الكبرى، لكمال الدين محمّد بن موسى الدميري (ت ۸۰۸ﻫ)، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت.

۴۱. خاتمة المستدرك، لميرزا حسين بن الميرزا محمّد تقي بن علي النوري الطبرسي (م ۱۳۲۰ ﻫ.ق)، مؤسسة آل البيت في ۹ مجلدات في آخر مستدرك الوسائل.

۴۲. الخصال، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ﻫ)، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الرابعة ۱۴۱۴ ﻫ.

۴۳. خصائص الأئمّة‌ﷺ (خصائص أمیرالمؤمنین‌ﷺ)، لأبي الحسن الشریف الرضي محمّد بن الحسین بن موسی الموسوي (ت ۴۰۶ ﻫ)، تحقیق: محمّد هادي الأمیني، مجمع البحوث الإسلامیّة التابع للحضرة الرضویّة المقدّسة ـ مشهد، سنة ۱۴۰۶ ﻫ.

۴۴. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، لمحمّد بن الشیخ جمال الدین مكّي بن محمّد بن حامد بن أحمد العاملي النبطي الجزّیني الملقّب بالشهید الأوّل، (ت ۷۸۶ ﻫ)، مؤسسة طبع ونشر الآستانة الرضویّة المقدّسة، ۱۳۶۵ ﻫ. ش.

۴۵. الدرّ المنثور في التفسیر المأثور، لجلال الدین عبدالرحمن بن أبي بكر السیوطي (ت ۹۱۱ ﻫ)، دار الفكر ـ بیروت، الطبعة الأُولی ۱۴۱۴ ﻫ.

۴۶. الدرّ النظیم في مناقب الأئمّة اللهامیم، جمال الدین یوسف بن حاتم الشامي (قرن ۷)، مؤسّسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ ق.

۴۷. دستور معالم الحكم ومأثور مكارم الشیم، لأبي عبدالله بن محمّد بن سلامة القضاعي (ت ۴۵۴ ﻫ)، دار الكتاب العربي ـ بیروت، الطبعة الأُولی ۱۴۰۱ ﻫ.

۴۸. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضایا والأحكام، لأبي حنیفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حیّون التمیمي المغربي (ت ۳۶۳ ﻫ)، تحقیق: آصف بن عليّ أصغر فیضي، دارالمعارف ـ مصر، الطبعة الثالثة ۱۳۸۹ ﻫ.

۴۹. دلائل الإمامة، لأبي جعفر محمّد بن جریر الطبري (ت ۳۱۰ ﻫ)، تحقیق و نشر: مؤسسة البعثة ـ قم، الطبعة الأُولی ۱۴۱۳ ﻫ.

۵۰. الذریعة إلی تصانیف الشیعة، للشیخ آغا بزرگ الطهراني (ت ۱۳۴۸ ق) دارالاضواء ـ بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ﻫ.

۵۱. ذیل تاریخ بغداد، ابن الدبیثی (تحقیق: بشار عواد معروف، مطبعة دار السلام، ۱۳۵۳).

۵۲. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنّفي الشیعة)، لأبي العبّاس أحمد بن عليّ النجاشي (ت ۴۵۰ ﻫ)، دار الأضواء ـ بیروت، الطبعة الأُولی ۱۴۰۸ ﻫ.

۵۳. روضة الواعظین، لمحمّد بن الحسن بن عليّ الفتّال النیسابوري (ت ۵۰۸ ﻫ)، تحقیق: حسین الأعلمي، مؤسسة الأعلمي ـ بیروت، الطبعة الأُولی ۱۴۰۶ ﻫ.

۵۴. الزهد، لأبي عبدالرحمن بن عبدالله بن المبارك الحنظلي المروزي (ت ۱۸۱ ﻫ)، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمي، دار الكتب العلمیّة ـ بیروت.

۵۵. الزهد، للحسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (القرن الثالث من الهجرة) المطبعة العلميّة ـ قم، ۱۳۹۹ هـ.

۵۶. سنن ابن ماجة، لأبي عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجة القزويني (ت ۲۷۵ هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۳۹۵ هـ.

۵۷. سنن أبي داود، لأبي داود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت ۲۷۵ هـ)، تحقيق: محمّد محيي الدين عبدالحميد، دار احياء السنة النبوية ـ بيروت.

۵۸. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، لأبي عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ۲۹۷ هـ)، تحقيق: أحمد محمّد شاكر، دار إحياء التراث ـ بيروت.

۵۹. سنن الدارمي، لأبي محمّد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي (ت ۲۵۵ هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دار القلم ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۲ هـ.

۶۰. السنن الكبرى، لأبي بكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقي (ت ۴۵۸ هـ)، تحقيق: محمّد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميّة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۴ هـ.

۶۱. سنن النسائي، (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي وحاشية الإمام السندي)، لأبي عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت ۳۰۳ هـ)، دار الجيل ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۰۷ هـ.

۶۲. السيرة النبويّة، لأبي محمّد عبدالملك بن هشام بن أيّوب الحميري (ت ۲۱۸ هـ)، تحقيق: مصطفى السقّا وإبراهيم الأبياري، مكتبة المصطفى ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۳۵۵ هـ.

۶۳. شرح اصول الكافى، محمد صالح المازندرانى، تحقيق: على عاشور، بيروت ـ دار احياء التراث العربى، ۱۳۷۹.

۶۴. شرح الأخبار في فضائل الأئمّة الأطهار، لأبي حنيفة القاضي النعمان بن محمّد المصري (ت ۳۶۳ هـ)، تحقيق: السيّد محمّد الحسيني الجلالي، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۲ هـ.

۶۵. شرح نهج البلاغة، لعزّ الدين عبدالحميد بن محمّد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت ۶۵۶ هـ)، تحقيق: محمّد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء التراث ـ بيروت، الطبعة الثانية ۱۳۸۷ هـ.

۶۶. صحيح البخاري، لأبي عبدالله محمّد بن إسماعيل البخاري (ت ۲۵۶ هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دار ابن كثير ـ بيروت، الطبعة الرابعة ۱۴۱۰ هـ.

۶۷. صحيح مسلم، لأبي الحسين مسلم بن الحجّاج القشيري النيسابوري (ت ۲۶۱ ه)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، دار الحديث ـ القاهرة، الطبعة الأُولى ۱۴۱۲ ه.

۶۸. صحيفة الإمام الرضا، المنسوبة إلى الإمام الرضا، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي(عج) ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۸ ه.

۶۹. صفات الشيعة، لأبي جعفر محمّد بن عليّ القمي المعروف بالصدوق (ت ۳۸۱ ه)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي ـ قم.

۷۰. طبقات أعلام الشيعة، آغا بزرگ الطهراني، تصحيح: علينقى منزوى، قم ـ مؤسسة اسماعيليان.

۷۱. العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة، لجمال الدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن عليّ المطهّر الحلّي المعروف بالعلّامة (ت ۷۲۶ ه)، تحقيق: السيّد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله المرعشي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۸ ه.

۷۲. علل الشرائع، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه)، دار إحياء التراث ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۰۸ ه.

۷۳. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار (العمدة). ليحيى بن الحسن الأسدي الحلّي المعروف بابن البطريق (ت ۶۰۰ ه)، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۷ ه.

۷۴. عوالم العلوم والمعارف والاحوال، لعبدالله بن نور الله البحرانى ()، قم ـ مدرسة الإمام المهدى، ۱۴۰۵ ق.

۷۵. عوالي اللآلي العزيزيّة في الأحاديث الدينيّة، لمحمّد بن عليّ بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (ت ۹۴۰ ه)، تحقيق: مجتبى العراقي، مطبعة سيّد الشهداء ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۳ ه.

۷۶. عيون أخبار الرضا، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، منشورات جهان ـ طهران.

۷۷. عيون الحكم والمواعظ، لأبي الحسن عليّ بن محمّد الليثي الواسطي (قرن ۶ ه)، تحقيق: حسين الحسني البيرجندي، دار الحديث ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۳۷۶ ه.ش.

۷۸. الغارات، لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد المعروف بـابن هلال الثـقفي (ت ۲۸۳ هـ)، تحقيق: السيّد جلال الدين المحدّث الارموي، منشورات أنجمن آثار ملّي ـ طـهران، الطـبعة الأولى ۱۳۹۵ هـ.

۷۹. غرر الحكم ودرر الكلم، لعبد الواحد الآمدي التميمي (ت ۵۵۰ هـ)، تحقيق: مير سيّد جلال الدين المحدّث الأرموي، جامعة طهران، الطبعة الثالثة ۱۳۶۰ هـ.ش.

۸۰. غريب الحديث، لأبي محمّد عبدالله بن مسلم بن قـتيبة الديـنوري (ت ۲۷۶ هـ)، دار الكـتب العلميّة ـ بيروت، ۱۴۰۸ هـ.

۸۱. الغيبة، لأبي جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰ هـ)، تحقيق: عبادالله الطهراني وعليّ أحمد ناصح، مؤسسة المعارف الإسلاميّة ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۱ هـ.

۸۲. الفتوح، لأبي محمّد أحمد بن أعثم الكوفي (ت ۳۱۴ هـ)، تحقيق: عليّ شيري، دار الأضـواء ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۱ هـ.

۸۳. فرحة الغري في تعيين قبر أميرالمؤمنين عليّ ، لغياث الديـن عـبدالكريم بـن أحـمد الطاووسي العلوي (ت ۶۹۳ هـ)، منشورات الشريف الرضي ـ قم.

۸۴. الفصول المختارة من العيون والمحاسن، لأبي القاسم عليّ بن الحسين الموسوي المعروف بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت ۴۳۶ هـ)، المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى ألفـيّة الشـيخ المفيد ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۳ هـ.

۸۵. الفقه المنسوب للإمام الرضا ، تحقيق مؤسسة آل البيت، المؤتمر العالمي للإمام الرضا ـ مشهد.

۸۶. القاموس المحيط، للشيخ أبي طاهر مجد الدين محمّد بن يعقوب الفيروزآبادي (ت ۸۱۷ هـ)، دار الفكر ـ بيروت.

۸۷. قرب الإسناد، لأبي العبّاس عبدالله بن جعفر الحِمْيري القمّي (ت بعد ۳۰۴ هـ)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۳ هـ.

۸۸. قصص الأنبياء، لأبي الحسين سعيد بن عبدالله المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ۵۷۳ هـ) تحقيق: غلام رضا عرفانيان، مجمع البحوث الإسلاميّة التابع لمـؤسسة الآسـتانة الرضـويّة ـ مشهد، الطبعة الأُولى ۱۴۰۹ هـ.

۸۹. الكافي، لأبي جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹ ﻫ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، دار صعب ودار التعارف ـ بيروت، الطبعة الرابعة ۱۴۰۱ ﻫ.

۹۰. كامل الزيارات، لأبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه (ت ۳۶۷ ﻫ)، تحقيق: جواد القيّومي، نشر الفقاهة ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۷ ﻫ.

۹۱. الكامل في التاريخ، لأبي الحسن عليّ بن محمّد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ۶۳۰ ﻫ)، تحقيق: عليّ شيري، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۰۸ ﻫ.

۹۲. كتابخانهٔ ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان كلبرگ، قم ـ كتابخانه حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى.

۹۳. كشف الحجب والاستار عن اسماء الكتب والاسفار، اعجاز حسين النيشابورى الكنتورى، قم ـ مكتبة آية الله المرعشى العامة.

۹۴. كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، لعليّ بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷ ﻫ)، تصحيح: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، دار الكتاب الإسلامي ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۰۱ ﻫ.

۹۵. كمال الدين و تمام النعمة، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۵ ﻫ.

۹۶. كنزالفوائد، للشيخ أبي الفتح محمّد بن عليّ بن عثمان الكراجكي الطرابلسي (ت ۴۴۹ ﻫ)، إعداد: عبدالله نعمة، دار الذخائر ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۰ ﻫ.

۹۷. لسان العرب، لأبي الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصري (ت ۷۱۱ ﻫ)، دار صادر ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۰ ﻫ.

۹۸. لسان الميزان، لأبي الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلاني (ت ۸۵۲ ﻫ)، مؤسسة الأعلمي، الطبعة الثالثة ۱۴۰۶ ﻫ.

۹۹. المجازات النبويّة، لأبي الحسن محمّد بن الحسين الموسوي المعروف بالشريف الرضي (ت ۴۰۶ ﻫ)، تحقيق و شرح: طه محمّد الزيني، مكتبة بصيرتي ـ قم.

۱۰۰. مجمع البحرين، لفخر الدين الطريحي (ت ۱۰۸۵ ﻫ)، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني، مكتبة نشر الثقافة الإسلاميّة ـ طهران، الطبعة الثانية ۱۴۰۸ ﻫ.

۱۰۱. المحاسن، لأبي جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت ۲۸۰ هـ)، تحقيق: السيّد مهدي الرجائي، المجمع العالمي لأهل البيت ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۳ هـ.

۱۰۲. مروج الذهب ومعادن الجوهر، لأبي الحسن عليّ بن الحسين المسعودي (ت ۳۴۶هـ)، تحقيق: محمّد محيي الدين عبدالحميد، مطبعة السعادة ـ مصر، الطبعة الرابعة ۱۳۸۴ هـ.

۱۰۳. المستدرك على الصحيحين، لأبي عبدالله محمّد بن عبدالله الحاكم النيسابوري (ت ۴۰۵ هـ)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميّة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۱ هـ.

۱۰۴. مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، لميرزا حسين النوري الطبرسي (ت ۱۳۲۰ هـ)، مؤسسة آل البيت ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۰۷ هـ.

۱۰۵. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، لأبي جعفر محمّد بن جرير الطبري (ت ۳۱۰ هـ)، تحقيق: أحمد المحمودي، مؤسسة الثقافة الإسلاميّة لكوشانبور ـ طهران، الطبعة الأُولى ۱۴۱۵ هـ.

۱۰۶. مسكن الفواد (عند فقد الأحبة والأولاد)، لزين الدين بن على الجعبى العاملى المعروف بالشهيد الثانى (ت ۹۶۶ ق)، تحقيق و نشر، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۷. المسند لأحمد بن حنبل؛ لأحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ۲۴۱ هـ)، تحقيق: عبدالله محمّد الدرويش، دار الفكر ـ بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۱۴ هـ.

۱۰۸. مسند الإمام زيد (مسند زيد)؛ المنسوب إلى زيد بن عليّ بن الحسين عليه السلام (۱۲۲ هـ)، منشورات دار مكتبة الحياة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۹۶۶ م.

۱۰۹. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، لأبي الفضل عليّ الطبرسي (القرن السابع)، تحقيق: مهدي هوشمند، دار الحديث ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۸ هـ.

۱۱۰. مصادقة الاخوان، لأبي جعفر محمّد بن ابى الحسن على بن بابويه القمى المعروف بالصدوق (ت ۳۸۱ق)، عراق: مكتبة الإمام صاحب الزمان العامه، ۱۴۰۲ ق.

۱۱۱. مصباح المتهجّد، لأبي جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰ هـ)، تحقيق: عليّ أصغر مرواريد، مؤسسة فقه الشيعة ـ بيروت، الطبعة الأُولى ۱۴۱۱ هـ.

۱۱۲. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، لكمال الدين محمّد بن طلحة الشافعي (ت ۶۵۴ هـ)، النسخة المخطوطة في مكتبة آية الله المرعشي ـ قم.

۱۱۳. معالم العلماء، ابو جعفر محمد بن على السروى المازندرانى «ابن شهر آشوب» (ت ۵۸۸ ق)، المطبعة الحيدرية ـ نجف، ۱۳۸۰ ق.

۱۱۴. معاني الأخبار، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي ـ قم، الطبعة الأولى ۱۳۶۱ ﻫ. ش.

۱۱۵. المعجم الأوسط، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ ﻫ)، تحقيق: طارق بن عوض الله وعبدالحسن بن إبراهيم الحسيني، دار الحرمين ـ القاهرة، الطبعة الأولى ۱۴۱۵ ﻫ.

۱۱۶. معجم البلدان، لأبي عبدالله شهاب الدين ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي (ت ۶۲۶ ﻫ)، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت، الطبعة الأولى ۱۳۹۹ ﻫ.

۱۱۷. معجم رجال الحديث، للسيّد أبو القاسم بن عليّ أكبر الخوئي (ت ۱۴۱۳ ﻫ)، منشورات مدينة العلم ـ قم، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ ﻫ.

۱۱۸. المعجم الكبير، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ ﻫ)، تحقيق: حمدي عبدالمجيد السلفي، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ ﻫ.

۱۱۹. معدن الجواهر و رياضة الخواطر، لأبى الفتح محمّد بن على الكراجكى (ت ۴۴۹ ق)، تحقيق: أحمد الحسينى، المكتبة المرتضوية ـ تهران، ۱۳۴۹ ق.

۱۲۰. مقاتل الطالبيّين، لأبي الفرج عليّ بن الحسين بن محمّد الإصبهاني (ت ۳۵۶ ﻫ)، تحقيق: السيّد أحمد صقر، منشورات الشريف الرضي ـ قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۵ ﻫ.

۱۲۱. المقنع، لأبي جعفر محمّد بن عليّ القمي المعروف بالصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام الهادي ـ قم، ۱۴۱۵ ﻫ.

۱۲۲. مكاتب الرسول ﷺ، على الأحمدى الميانجى، التنضيد والاخراج: مركز تحقيقات الحج، قم ـ دارالحديث، ۱۳۷۶.

۱۲۳. من لايحضره الفقيه، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي، ـ قم، الطبعة الثانية.

۱۲۴. موسوعة مولفي الإماميّة، مجمع الفكر الإسلامي، قم ـ مجمع الفكر الإسلامي، ۱۳۷۸.

۱۲۵. المؤمن، لحسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (ت قرن ۳ ق)، تحقيق و نشر: مدرسة الامام المهدی ﷺ ـ قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۲۶. ميزان الحكمة، لمحمد المحمّدي الريشهري، دارالحديث ـ قم، ۱۴۱۶ هـ.

۱۲۷. نثر الدرّ، لأبي سعيد منصور بن الحسين الأبي (ت ۴۲۱ هـ)، تحقيق: محمّد عليّ قرنة، الهيئة المصريّة العامّة ـ مصر، الطبعة الأُولى ۱۹۸۱ م.

۱۲۸. النهاية في مجرد الفقه والفتوى، لأبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسي، (ت ۲۶۰ هـ)، دار الكتاب العربي ـ بيروت، ۱۳۹۰ هـ.

۱۲۹. النهاية في غريب الحديث والأثر، لأبي السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ۶۰۶ هـ)، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، مؤسسة إسماعيليان ـ قم، الطبعة الرابعة ۱۳۶۷ هـ.ش.

۱۳۰. نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين ﷺ (ت ۴۰۶ هـ).

۱۳۱. وقعة صفّين، لنصر بن مزاحم المنقري (ت ۲۱۲ هـ)، تحقيق: عبدالسلام محمّد هارون، مكتبة آية الله المرعشي ـ قم، الطبعة الثانية ۱۳۸۲ هـ.

۱۳۲. وقعة الطف، لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي الكوفي (ت ۱۵۷ ق)، تحقيق: محمّد هادي يوسفي غروي، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۷ ق.

۱۳۳. اليقين باختصاص مولانا عليّ ﷺ بإمرة المسلمين، لأبي القاسم عليّ بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ)، تحقيق: محمّد باقر الأنصاري، مؤسسة دار الكتاب ـ قم، الطبعة الأُولى ۱۴۱۳ هـ.

فهرست مطالب